

از شما وغیر شما مهربانت وبخشاینده حق تعالی هیچ پیغمبر را بانزد وصفت مدح نکرد
مگر پیغمبر ما را ودر حق خود فرموده اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِیمٌ ودر باره وی گفت
بِالْمُؤْمِنِینَ رَءُوفٌ رَحِیمٌ در مجمع آورده که آنحضرت رءوفست بر مطیعین ورحیم بر مؤمنین
فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند منافقان از یاری وهوا داری وتخلف کنند از فرمان برداری
یا کافران اعراض کنند از ایمان آوردن بتو فَقُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ پس بگو بسنده است مرا خدای
لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بروی توکل کردم وکار خود را باوی گذاشتم پس امیدواری وترس کار نداریم
بکران وی وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ واوست خداوند عرش بزرگ مراد بالعظیم یا جسم
اعظم که محیطست بر جمیع اهل آسمان وزمین وقبله اهل دعا ومطوف گاه ملائکه است وآن را بکمال قدرت خود
نگاه میدارد ومرویست که عرش الهی هزار کنگره دارد ومیان هر کنگره هزار ساله راه است وآن را هفت آسمان وصفات ملائکه وحقیقت معنی آیه آنست که ای محمد بگو که خدایی که عرش
بدین عظمت نگاه میدارد قادر است که مرا از شر منافقان وکافران در پناه خود نگاه دارد آورده اند
که مردی صالح رسول الله را در خواب دید که در مجمعی نشسته بود واصحاب باوی مجالست کرده پس مردی از جمله
آشنایان او در آمد خواست که بنشیند حضرت دست او را بگرفت وبر بالای صحابه جا داد گفتند یا رسول الله
این کیست که وی را با تقدیم کردی وبدین مرتبه در تعظیم او کوشیدی فرمود این مردیست که در عقب هر نماز
دو آیه از آخر سوره برائت خواندی قوله تعالی لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ تا وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

سورة يونس مائة وتسع عشر

ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره را قرائت کند
بعدد هر کس که تصدیق یونس کرده وبعدد هر کس که تکذیب او نموده وبعدد هر که با فرعون غرق شده ده
حسنه برای وی بنویسند وامام ابو عبد الله صلعم مرویست که هر که تلاوت سوره یونس کند در هر دو ماه یا یکماه
از جاهلان نباشد وروز قیامت از مقربان بارگاه عزت باشد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

الٓر بمعنی انا اللّٰه الرحمن است یعنی منم خدای بخشاینده یا منم خدایی که بینم جمیع حوال بندگان را
تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ این سوره آیتهای قرآنست که مشتملست بر حکمت ویا محکم یا

متیقن که در وی تناقض و اختلاف نیست یا آنکه مرکز رقم نسخ بر وی کشیده نشود یا کسی بر تغییر آن
قادر نبود مرویست که چون بنای اساس نبوة محمدی صلعم تاکید یافت و حضرت عزت عز شانه او را به
اختصاص داد صنادید قریش از روی انکار گفتند عجیبست که خدای رسولی که از جنس آدمیان بعالمیان فرستد
یتیم ابو طالب را اختیار کند حق تعالی رد انکار ایشان کرده فرمود که أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا آیا هست مردمان را
تعجبی و شگفتی أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ آنکه وحی کردیم بسوی مردی که از قبیل ایشانست
و تعجب ایشان درین از فرط حمق و قصور نظر ایشان بود و امور عاجله اعتقاد ایشان آن بود که مرتبه فضیلت
و مرتبه ایشان مردی بکثرة مال و جاه منوطست و آنحضرت را که از عظمای خود کمتر میدانستند بجهة قلت مال بود و
چون حکمت الهی مقتضی حقیر داشتن حطام دنیویست از جهت که پیغمبران مبعوث شده اند متصف بصفة
فقر بوده اند تا سبب کانز نماید که مال دنیا را دخلی نیست در رفعت مرتبه و کفار از فرط جهالت ازین [illegible]
و تعجب میکردند حق تعالی از روی انکار و تعجب فرمود که آیا تعجب می کنند از آنکه ما وحی کردیم به مردی که از اهل و
ایشانست مضمون وحی أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا آنست که بیم کن مردمان را از عقوبت
الهی و مژده ده آنان را که گرویده اند أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ بآنکه مر ایشانراست پیشی و نیک عِنْدَ رَبِّهِمْ
نزد پروردگار ایشان و آن سابقه ازلیست و نعیم جنة که حق تعالی با آن وعده داده است مؤمنان را مرویست که
حضرت را از قدم صدق پرسیدند فرمود آن شفاعت منست که بآن متوسل شوید نزد پروردگار خود و مقرر است
که گناهکاران تباه روزگار را هیچ وسیله برای آمرزش بالای شفاعت آنحضرت نیست قَالَ الْكَافِرُونَ
گفتند کافران بعد از آمدن پیغمبر صلعم بدیشان و نمودن معجزات بدیشان إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ
بدرستی که این مرد جادویست آشکارا و درین اعتراف است آشکارا بآنکه ایشان میدیدند معجزات آنحضرت را
که عاجز کننده ایشان بود از معارضه إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
بدرستی که پروردگار شما الله است که آن خداوندیست که بقدرة تمام بیافرید آسمانها و زمینها را که اصول
ممکناتند و مرکز اجسام این عالم فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مدة شش روز از ایام دنیا و درین مدت اشیا را
اختراع کرد با چندین بدایع و عجایب با آنکه قادر بود که بیک طرفة العین بیافریند تا تعلیم شده
باشد که در کارها تعجیل نکنند ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ پس مستولی شد بر عرش

آفریدن

آفریدن و تدبیر کردن امور او استوای ملکست که ازین بر سریر او استیلا یابد بدین ملکه چه همه از عرش
که اعظم مخلوقاتست نازل میشود و لهذا انبیا که آن نزد حاجة دستها بجانب او بر میدارند يُدَبِّرُ
الْأَمْرَ تدبیر می کند و مهیا میسازد امر کاینات را بر مقتضای حکمت مَا مِنْ شَفِيعٍ نیست هیچ شفاعت
کننده روز قیامت إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ مگر پس از دستوری دادن خدا مر او را و این تقریر عظمت
اوست و عزت جلال او و رد کسانیکه گمان ایشان آنست که الهة ایشان شفیع خواهند بود بعضی [illegible]
ذَٰلِكُمُ اللَّهُ و همچنین آنکه موصوفست باین صفات مقتضیه الوهیت و ربوبیت خدای بحق است
رَبُّكُمْ که پروردگار شماست نه غیر او دایما او را درین صفتها شریک نیست فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید
بیگانگی أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمی گیرید و تفکر نمی کنید که مستحق عبادة اوست نه معبودان
باطله إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بسوی جزای اوست بازگشت شما همه بموت و نشور نه بغیر
او پس مهیا باشید برای آن بکسب اعمال صالحه و اجتناب از افعال سیئه و قبیحه وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا
وعده داد شما را خدای وعده دادنی راست و درست إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ
بدرستی که خدای تعالی در اول بیافرید خلق را پس بعد از مردن زنده گرداند آنرا لِيَجْزِيَ الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ تا جزا دهد آنانرا که گرویده اند و کردند عملهای پسندیده بِالْقِسْطِ
به عدل یعنی مکافات ایشان دهد بروجه عدل و راستی که در آن هیچ نقص نباشد وَالَّذِينَ كَفَرُوا
لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ و آنانکه کافر شدند مر ایشانراست آشامیدنی از آب گرم دوزخ که چون
بخورند احشا و امعای ایشان پاره گردد وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و دیگر ایشانراست عذابی دردناک که تخفیف
نیابد بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ بسبب آنکه بودند که بخدا و رسول او کافر میشدند و نمیگرویدند
هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً اوست آن خداوندی که بقدرة کامله گردانید آفتاب را خداوند
روشنی وَالْقَمَرَ نُورًا و ماه را خداوند نور وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ و تقدیر کرد برای سیر هر یک
از شمس و قمر منزلها بر فلك و اکثر برانند که ضمیر راجع بقمرست یعنی تقدیر کرد برای سیر قمر منزلهای
بیست و هشت بعدد هر شبهای ماه غیر از دو شب محاق و اسامی آن منازل اینست شرطین بطین
ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرف جبهه زبره صرفه عوا سماك غفر زبانا اکلیل قلب

شوله نعایم بلده ذابح سعد بلع سعد سعود سعد الاخبیه فرغ المقدم فرغ المؤخر بطن الحوت و
بروج دوازده است حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت
واین منازل ماه و آفتاب و زهره و مشتری و زحل و عطارد است و مناط احکام شرع بسیر شمس و قمر است
در این بروج و منازل کما قال لتعلموا عدد السنین تا بدانید شمار سالها و چون سال مشتمل
بر ماهها بود ذکر ماه نکرد والحساب و تا بدانید شمار اوقات از ماهها و روزها در مهمات و معاملات ما
خلق الله ذلک الا بالحق نیافرید خدای تعالی آنچه مذکور شد مگر بحق یعنی بر وفق حکمت بالغه نه بازی
و عبث یفصل الآیات روشن میکند دلایل قدرت خود را لقوم یعلمون برای گروهی که می دانند
یعنی در آن اندیشه میکنند بجهت تامل از آن نفع میگیرند چه هر که تامل کند می یابد که شمس و قمر دو آیه اند
از آیات الهی که از اعظم دلائل اند بر وحدانیت و علم و قدرت او سبحانه چه از آنها عالم منور میشود و بشعاع
شمس اخراج نبات و طبخ ثمار می کنند و بتمامی و نقص قمر اول و آخر ماه معلوم می گردد و حساب شهور و ایام
صیف و شتا بآن دانسته میشود ان فی اختلاف اللیل والنهار بدرستی که در آمد شد شب و روز
از پس یکدیگر یا در مخالف ایشان بنور و ظلمة و ما خلق الله فی السموات والارض و بانچه
فرو فرستاد او سبحانه در آسمانها و زمینها از انواع کائنات چون آفتاب و ماه و کواکب سیاره و ثوابت
و انواع فرشتگان و عرش و کرسی و لوح و قلم و از انواع حیوانات و نباتات و جمادات لآیات هر آینه
نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او لقوم یتقون مر گروهی را که میترسند
از عاقبت احوال امور یعنی از اهوال مآل و مآل خود بر اندیشید و از دست حشر ترسان گردند بعد از آن بر
تهدید مکذبان معاد و معاندان بی بنیاد میفرماید که ان الذین لا یرجون لقاءنا
بدرستی که آنانکه امید ندارند بثواب و عقاب یعنی منکر آخرتند که مجازات عملست و رضوا
بالحیوة الدنیا واطمأنوا بها و خشنود شدند بزندگانی دنیا و بپسندیدند و آرام
گرفتند بدان یعنی همت خود را بر لذات محسوسه و زخارف فانیه مقصور گردانیدند و از نعم خلد و لذات
جاودان غافل شدند بر وجهی در دنیا مطمئن و آرام گرفتند که گویا هرگز ایشان را از اینجا رحلت
نخواهد بود و ندانستند که لحظه فلحظه دست اجل طبل رحیل فرو خواهد کوفت والذین هم

عن آیاتنا

عن آیاتنا و آنانکه ایشان از آیتهای کتاب ما یا دلائل صنع ما غافلون غافلانند و بیخبرانند بجهة
فرط توغل ایشان در آنچه ضد آیاتست که آن اشتغالست بزخارف دنیای سریع الزوال اولئک
مأویهم النار آن گروه مشغول بحطام دنیا و غافلان از امور عقبی جای ایشان آتش دوزخ است
بما کانوا یکسبون آنچه بوده اند که کسب میکردند از معاصی که کفر و شرکست
و سایر خطیئات بعد از وعید کافران در وعده مومنان می فرماید که ان الذین آمنوا و عملوا
الصالحات بدرستی که آنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته یهدیهم ربهم
بایمانهم راه نماید ایشان را پروردگار ایشان در آخرت بسبب ایمان ایشان بطریقی که منتهی به بهشت
شود تجری من تحتهم الانهار جاری میشود از زیر مساکن ایشان جویهای آب فی
جنات النعیم در بوستانهای با نعمت و ایشان در بالای غرفها بآن نگرند دعویهم فیها
سبحانک اللهم دعای ایشان مر خدای را در بهشت با نیم و حمد باشد که بپاکی یاد میکنیم
ترا بار خدایا از هر چه لایق حضرت کبریای تو نیست و این بجهة لذت ایشان بود چون آن کلمه گویند
آنچه آرزوی ایشان باشد حاضر کرده از نعیم بهشت وتحیتهم و درود و سلام ایشان بر یکدیگر
و یا درود حق و تحیة ملائکه بر ایشان فیها سلام در بهشت سلام بود که مشتملست بر سلامتی
از جمیع آفات و نقایص و مکاره و آخر دعویهم و آخر دعای ایشان ان الحمد لله رب
العالمین آن باشد که گویند حمد مر خدای را که پروردگار عالمیانست مرویست که چون مؤمنان در بهشت
در آیند و انوار عظمت و کبریای حضرت مشاهده کنند زبان به صفت جلال و تسبیح ذات متعال بگشایند
و ملائکه بامر حق تعالی بر ایشان سلام کرده بانواع کرامات و صلوات و مقامات بشارت و لطایف حمد و ثنای
الهی بجای آرند ختم کلام بکلمه تسبیح و حمد کنند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشان را از جمیع لذتهای بهشت
خوشتر آید ذوق نام مشرعاشق مشتاق را از بهشت جاودانی خوشترست و مرویست که چون مرغی
در بالای سر ایشان پرواز کند و آرزوی گوشت آن کرده گویند سبحانک اللهم بیچاره آن مرغ جدا شده
بریان شود و پیش ایشان افتد و چون تناول کنند گویند الحمد لله رب العالمین در حال استخوانهای
مرغ گوشت پیدا کرده به پرواز در آید همچنانکه اول بوده از مجاهد نقلست که معنی یهدیهم ربهم که در این
واقع شده اینست که راه نماید خدا ایشان را بنور ایمان تا بر صراط بگذرند و در خبر است که رسول صلعم جبرئیل
را گفت چگونه بر صراط بگذرند جبرئیل متوجه آسمان شده باز آمده و گفت حق تعالی ترا سلام میرساند که تو بر

صراط بتو رهنمون بکند یعنی و علی بتو بکند و دو اتر بتو و علی که کنند تو و اترة بتو از علیت و نوید علی
از تو و بتو تقرب نتوانند جستن و بهشت در آیند و هر چه آرزو کنند در آن با ایشان دهیم آورده اند که کفار
نزول عذاب استعجال مینمودند این آیت آمد که وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ و اگر تعجیل کند خدای
مردمان را الشَّرَّ باجابت دعای بد اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ همچنانکه شتافتن ایشان بدعای
خیر لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ هر آینه رانده و گذارده شود بسوی ایشان أَجَلُهُمْ اجل ایشان و هلاک
شوند یعنی اگر ما دعای بد ایشانرا بر وجه اجابت کنیم چنانچه دعای خیر ایشانرا مستجاب میکنیم ایشان
زود هلاک شوند فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا پس میگذاریم آنانرا که امید ندارند
برسیدن بعذاب و ثواب ما یعنی بر وجه اعتقاد بحشر و متعلقات آن نمیگروند فِي طُغْيَانِهِمْ
در بیراهی خود شان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشانرا تا در ضلالت يَعْمَهُونَ
سرگردان میروند و بحق راه نمی یابند بعد از آن خبر میدهد از قلت صبر آدمی بر ضرر و شداید می فرماید که
وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا و چون برسد آدمی را سختی و رنجی ما را جمیع کفار
یا ولید مغیره یا اکثر آدمیان و بر هر تقدیر چون ضرر و بوی رسد بخواند ما را با خلاص تمام از آلام
لِجَنْبِهِ وقتی که تکیه کرده باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از رنج أَوْ قَاعِدًا
یا نشسته أَوْ قَائِمًا یا ایستاده یعنی در جمیع احوال و حالات فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ
ضُرَّهُ پس چون برداریم و ببریم از وی رنج و مضرت او را مَرَّ برود بر همان راهی که بوده بکفر و بر آن
مستمر شود و یا که بود در آن موقف دعا و دیگر با آن رجوع نکند كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا گوییا که او
نخوانده است ما را إِلَى ضُرٍّ مَسَّهُ بکشف ضرری و دفع رنجی که باو رسیده بود كَذَلِكَ
زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مانند این تزیین آراسته شده است یعنی شیطان آراسته مر اسراف کنندگان را
که از حد تجاوز نموده اند مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه هستند که می کنند از فرو رفتن در ملاهی و اعراض
از قبول اوامر و نواهی یعنی شیطان چنانچه در نظر ایشان در آمده که آنچه می کنند از اعمال قبیحه نیکوست
بعد از آن از عقوبات کفار امم سابقه خبر میدهد تا این امت از مثل آن احتراز کنند پس میفرماید که وَ
لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا و بدرستیکه ما هلاک کردیم اهل
قرنها پیش از شما ای اهل مکه آنهنگام که ستم کردند بتکذیب پیغمبران و عصیان ورزیدند در اطاعت

رحمن

رحمن وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ و حال آنکه آمده بودند بدیشان پیغمبران
ایشان بحجتهای روشن و معجزهای ظاهر که دال بود بر صدق ایشان وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا
و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی و زنده بحجت فرط عناد و انکار و جحود
كَذَلِكَ همچنین که ایشانرا جزا دادیم یا هلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ
جزا خواهیم داد گروه مشرکانرا از اهل مکه که تکذیب پیغمبر می کنند ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ
پس ما گردانیدیم شما را ای گروهی که محمد بشما مبعوث شده خلیفهای که نشستگان ایشان فِي
الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ در زمین از پس قرنهای که هلاک شدند لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ
تا ببینیم در صورت شهادت تا بعد از آنکه دانسته بودیم در غیب که شما چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر
تا با شما بمقتضای آن کردار جزا دهیم مرویست که عبد الله بن ابی امیه مخزومی و ولید بن مغیره و مکرز بن حفص
و عمرو بن عبد الله عامری و امثال ایشان از کفار قریش با حضرت رسالت گفتند آیتی بیار
سادات عرب را از عبادت لات و عزی و منات باز دارد و مذمت بتان در آن نبود حق تعالی آیه فرستاد
وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ و چون خوانده شود بر مشرکان مکه آیتهای ما یعنی
قرآن در حالتی که واضح المعنا است قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا گویند آنانکه امید ندارند
رسیدن بثواب و عقاب ما در روز حساب ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا بیار قرآنی بجز آنکه ما
میخوانیم یعنی کتابی که در وی ذکر بعث و نشر و ثواب و عقاب و معایب لات و منات و سایر اصنام نباشد
أَوْ بَدِّلْهُ یا آنکه تبدیل کن قرآنرا یعنی بر موضع آیتی که مشتملست بر امور مذکوره آیتی دیگر را که
در آن ذکر عذاب و ذم آلهه ما نباشد قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ بگوی ای محمد در جواب ایشان
که سزاوار نیست مرا آنکه تبدیل کنم قرآنرا مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي از قبل نفس خود یعنی بخود نتوانم
که قرآنرا تغییر کنم و در او زیاده و کم تصرف نمایم إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ متابعت نمی
کنم مگر آنچه را که وحی کرده میشود بمن از حق تعالی بی زیاده و نقصان إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ
رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ بدرستیکه من می ترسم اگر عاصی شوم از پروردگار خود بتبدیل
و تغییر قرآن عذاب روز بزرگ که قیامتست بعد از آن بصحت نبوة خود میفرماید که قُلْ لَوْ
شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ بگوی ای محمد اگر خواستی خدای نخواندمی بر شما

آنچه بمن منزل شده وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ و نه شما را دانا کردی خدای بقرآن پس این فضل و نعمت اوست
که مرا امر کرده بخوانند و شما را اعلام کردم بزبان من مراد آنست که این بمشیت الله است نه بمشیت من
تا آنرا بوجهی که دانم که موافق آرزوی شما باشد فَقَدْ لَبِثْتُ پس بدرستی که من درنگ کردم فِيكُمْ
عُمُرًا در میان شما عمری دراز که مقدار چهل سال بود مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن یعنی در آن
مدت که مبعوث نبودم نه من قرآن می‌خواندم و نه شما بآن دانا بودید أَفَلَا تَعْقِلُونَ
آیا پس چرا در نمی‌یابید و تعقل نمی‌کنید در کسی که چهل سال در میان شما بوده و ممارست علمی ننموده
و با عالمی مصاحبت نکرده کلامی بر شما میخواند که فصحای عرب از جمال و بلاغت آن حیرانند و بلغای بدوان
ادب از کمال فصاحت آن انگشت تحیر در دندان و با وجود این از احوال ماضی و مستقبل خبر میدهد تا دانید
که صدور کلامی چنین از مردی چنین خارق عادتست و منزل از جانب جناب عزت و شما از غایت عناد افترا
میکنید که کلام منست نه از جانب خدای تعالی فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
پس کیست ستمکارتر از کسی که افترا کند و بربندد بر خدا دروغی و چیزی که او نگفته باشد نسبت باو
دهد أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا تکذیب کند آیتهای او را و بدان کافر شود یا گوید که او را صاحب شریک و
ولد است إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ بدرستی که نجات نیابند و رستگار نشوند مجرمان یعنی کافران که در
جرم اند و مستغرق معصیت وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ
وَلَا يَنْفَعُهُمْ و می‌پرستند بجز از خدای تعالی آن چیزی را که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت و طاعت
او کنند و سود نرساند بدیشان اگر همه اوقات در پرستش او صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جمادات است و جماد
بر رسانیدن نفع و ضرر قادر نیست و حال آنکه معبود می‌باید که تقدیر او با ایقاع ثواب و عقاب متعلق باشد
تا بندگان بامید نفع و دفع ضرر او را پرستند وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ
و می‌گویند بت پرستان که این شفیعان ما اند نزد خدای یعنی در امور دنیا ما را شفاعت میکنند و از
خدای تعالی درخواست می‌نمایند تا مهمات ما را کفایت کند و اگر فرضا بعث و حشر باشد چنانچه زعم اهل اسلام است
ما را از خدا درخواست کنند و از عذاب برهانند حق تعالی بر سبیل الزام ایشان فرمود که قُلْ أَتُنَبِّئُونَ
اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ بگوی ای محمد آیا خبر میکنید خدا را بآن چیزی

که

که نمی‌داند در آسمانها و نه در زمینها انتفای علم حق بانتفای معلوم است یعنی شما می‌گویید که
خدا را شریک هست و اثبات شفاعت بتان می‌کنید و خدای بحق که عالمست بجمیع معلومات این نمی‌داند
زیرا که او شریک موجود ندارد و تا علم او تعلق گیرد بآن و اگر موجود می‌بود هر آینه معلوم او سبحانه بودی که
عالم بجمیع معلومات است و هرگاه او را شریک نباشد پس شفاعت معقول نباشد سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى
عَمَّا يُشْرِكُونَ پاکست خدای و بلند مرتبه از آنچه ایشان او را شریک وی میدانند وَمَا كَانَ النَّاسُ
إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً و نبودند آدمیان مگر امتی یگانه یعنی همه بر فطرت اسلام بودند از ابن عباس رض
که میان آدم و نوح ده قرن بود و در میان ایشان اختلاف واقع نشد تا بعد از طوفان فَاخْتَلَفُوا پس اختلاف
کردند و بعضی کافر شدند و بعضی با ایمان خود ماندند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ و اگر نه
حقیقت که پیشی گرفته است از آفریدگار تو یعنی حکم ازلی واقع شده بتاخیر عذاب تا روز قیامت که روز
جزاست و اگر نه لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان در
چیزی که ایشان در آن اختلاف میکنند یعنی عذاب نازل شدی و مبطل را هلاک کشتی و محق را باقی وَ
يَقُولُونَ و می‌گویند مشرکان که اقتراح آیات می‌کنند از تو لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ
چرا فرستاده نشد بر محمد صلی الله علیه و آله معجزه از پروردگار او یعنی از آن معجزاتی که ما طلب میکنیم تا غلبه خود می
نماید که مطلوب ما نیست فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ پس بگوی در جواب ایشان که غیب مر خدای راست یعنی مختص
بعلم اوست پس شاید که علم او تعلق گرفته باشد بآنکه انزال آیات مقترحه از جمله مفسده است که مانع انزال است پس
اگر صلاح شما در آن میبود انزال آن می‌کرد و چون انزال آن نمیفرماید معلوم میشود که علم او تعلق کرده بعدم صلاح
آن پس اقتراح آن معلوم نیست فَانْتَظِرُوا پس شما انتظار برید مقترحات را إِنِّي مَعَكُمْ
مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ بدرستی که من با شما از منتظرانم تا به بینیم که بجهة جحود و عناد و انکار و مکابره شما چه
خواهد کرد و دلیل از افعال ذمیمه ایشان خبر میدهد که وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ
ضَرَّاءَ و چون بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه را صحتی و فراخی از پس بیماری و قحطی که مَسَّتْهُمْ
رسیده باشد بدیشان إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا و ناگاه ایشان را باشد مکری
در آیتهای ما یعنی طعن کنند در آن و در باره پیغمبر ما گمان کنند مرویست که اهل مکه هفت سال
بقحط و خشک سالی مبتلا بودند تا آنکه نزدیک بهلاک گشتند حق تعالی رحم بر ایشان کرده
باران بایشان فرستاد و از قحط و خشک سالی بفراخی و آبادانی مبدل شد و صاحب جمعیت شدند

وشتم کشته زبان طعن بر رسول دراز کردند و قدح آیات الهی و معجزات نبوی کردند با نوع مکر
و کید و حیله تمسک جستند تا ضرری بدان حضرت رسانند حق تعالی فرمود که قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا
بگوای محمد که خدای زودتر است از شما در رسانیدن جزای کید بشما یعنی پیش از ظهور کید شما حق تعالی
نزول عذاب بر شما امر خواهد کرد إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ بدرستی که رسولان
ما یعنی ملایکه حفظه می نویسند آنچه شما می اندیشید از مکر و هر گاه که تدبیر خفی شما بر فرشتگان نمایان است
بر ما کی پنهان خواهد بود بعد از آن در تذکیر نعمت خود می فرماید که هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ اوست خدایی
که سیر میدهد یعنی تمکین و قدرت میدهد شما را در قطع مسافت شما فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ إِذَا كُنْتُمْ فِي حتی
الْفُلْكِ در خشکی به پشت دواب چون اسب و استر و دراز گوش و شتر و در تری یا در کشتی تا چون
باشید در کشتی وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا و کشتیها روان شوند بایشان در
وزیدن باد خوش که نرم می وزد و شادمان شده اند ایشان بدان باد جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ
ناگاه آید بدان کشتی بادی سخت که دریا را در شور آورد وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ
و بیاید بدیشان موج دریا از همه جانبی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی به موج در آید
وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ و یقین کنند آنکه فرو گرفته است بلا همه ایشان را از همه جانب
و طریقه خلاصی نداشته دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ بخوانند خدای را به دفع آن بلا
ایشان در حالتی که پاک کنندگان باشند برای خود دین خود را یعنی از خوف آن بلا دین خود را خالص سازند
و فطرت اصلی ظهور کند و عارض نفسانی و شیطانی زایل گردد لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَٰذِهِ لَنَكُونَنَّ
مِنَ الشَّاكِرِينَ اگر ما را نجات دهی ازین هول و بلا هر آینه باشیم از سپاس دارندگان نعمت نجات را
فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ پس چون برهاند ایشان را از آنچه متحیر شده بودند إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ ناگاه ایشان
ستم کنند در زمین و شتابند بهمان کارها که بران بودند از شرک و فساد بِغَيْرِ الْحَقِّ به ناحق و ناروا
یعنی مبطل باشند در آن با اختراز است از تخریب مسلمانان دیار کفره و سوختن زروعات ایشان و کندن درختان
ایشان ناحق است يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ ای مردمان جز این نیست که ستم شما
بر نفسهای شما باز گردد بمعاصی مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تمتع و منفعت
دو سه روزه ناپایدار است لذت آن منقطع گردد و عقوبت آن باقی ماند ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ
فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ پس بسوی ماست بازگشت شما پس

خبر کنم

خبر کنیم شما را بآنچه هستید که عمل می کنید و مناسب آن پاداش خواهیم داد إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت زوال و ادبار آن بعد از اقبال كَمَاءٍ مانند آبی است
یعنی باران أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ که فرو فرستادیم آنرا از آسمان یا ابر فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ
الْأَرْضِ پس آمیخته با آن گیاه و رستنی زمین مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ از آنچه می خورند آنرا آدمیان
آب گیاه و رستنی زمین آدمیان چون حبوب و ثمار و از آنچه می خورند چارپایان چون گیاهها و علفها حَتَّىٰ
إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا تا وقتیکه فرا گرفت زمین پیرایه خود را به اصناف نباتات و اشکال
و الوان مختلفه وَازَّيَّنَتْ و آراسته شد و با زینت گشت بحسب اوقات گلها گونه گون و میوه های رنگارنگ
وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا و گمان بردند اهل آن زمین که ایشان قادرند بر درویدن گیاه
و چیدن میوه های آن أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا ناگاه آمد بران زمین عذاب ما یعنی فرمان بخرابی در
در شب یا در روز فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا پس کردانیدیم کشت و زرع آن زمین را شبیه بآنچه
درویده باشند یا از اصل بر کنده كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ گویا که هیچ نبوده و موجود نگشته و اثر
آن پیدا نشده دی روز كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ همچنین که درین تمثیل تفصیل کردیم روشن می سازیم
و تفصیل می دهیم دلایل قدرت خود را لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای گروهی که تفکر کنند درین
ضرب المثل و بدان نفع گیرند حق تعالی درین آیه حال دنیا را در زوال نعم و اموال و ظهور ادبار بعد اقبال تشبیه
کرده بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و پژمرده شود و چنانچه اول گیاه را صفت طراوت
و تازگی است آخر صفت تیرگی و پژمردگیست مبدا دنیا نوازش و دولت و منتهای آن گدازش و نکبت و گفته اند
که اینجا تشبیه مال این جهانست بباران یعنی باران تا مادام که جاریست پاک و پاکیزه است و چون در موضعی
مکث کرد و مدتی در یکجا ماند رنگ و بوی او متغیر گشت و منقطع شد مال دنیا نیز بسبب انفاق و خرج کردن آن
چون دست بدست روان گردد پسندیده و مقبول باشد و چون در مضیق بخل و امساک حبس ماند
نکوهیده و مذموم بود و آخر تاراج حادثات بود تاخته بنای آن بصرصر نکبت زیاد برآورد

مال چون آبست تا باشد روان فیض می باشد از واهل جهان چند روزی چون کند یکجا درنگ گنده
بیحاصل شود و تیره رنگ ، و یا وجه تشبیه آن است که چون آب باران باندازه آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب
آسایش آدمیان و آرامش عالمیان باشد اما چون نا اندازه بگذرد از حد اعتدال تجاوز کند سبب خرابی عالم و
سرگردانی بنی آدم شود مال دنیا نیز تا بمقدار احتیاج بدست آید مقاصد دین و دنیا بنجاح مقرون گردد و فیا

آن تقریب وبعید برسد وچون روی باز دیاد نهد وخراند وانبار برشود موجب ارتکاب معصیت ونفاق شود
وبعضی دیگر در وجه تشبیه گفته اند که باران چون بنهال رسد لطافت وطراوت آن بیفزاید وچون بخار بن کند در
حدت شوکت از وزیاده گردد مال دنیا نیز چون بصلح رسد صلاح او بیفزاید بصرف آن در قربات نعم المال
الصالح للرجل الصالح واگر بدست مفسد افتد ماده فساد وضلال او روی باز دیاد نهد بتیسیر آورده
که حق تعالی بندگان خود را نمیخواند بدنیا که محل نفاقاتست بلکه بسرای بهشت دعوة می کند که منزل اسلامتی از
مخافاتست چنانکه فرموده والله یدعوا الی دار السلام وخدای میخواند بندگان را بسوی سرای
باسلامتی یعنی دعوة می کند بعملی که موجب دخول جنت اوست وگویند بهشت را دار السلام بجهة آن گفت که تحیت
خدا وتحیت ملائکه با اهل آن یا تحیت بهشتیان بر یکدیگر سلام است یا سلام نام خداست واضافه بهشت باو جهة
تعظیم آن بود چنانچه اضافه خانه بصاحب جهة تکریم پس حق تعالی بنده خود را میخواند از سرایی که اولش کلفت
واوسطش عناد وآخرش فنا بسرایی که مبداش عطاست واوسطش رضا وآخرش جوار حضرت مولی ویهدی من یشاء
وراه مینماید هر کرا میخواهد از طالبان نجات بتوفیق واسباب لطف ویا ایشانرا در قیامت راه نماید الی صراط
مستقیم بسوی راه راست که شریعتست یا دار السلام للذین احسنوا مر آنکسانرا که نیکویی کردند
یعنی ایمان آوردند وعمل صالح کردند واز نواهی اجتناب نمودند الحسنی مثوبت نیکو که آن نعم دار السلامست
وزیادة وافزونی از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرمایند وگویند جزای حسنه است یکی بیکی زیاده آنکه یکیرا
ده دهد تا بهفتصد وبیشتر ویا حسنی مغفرتست وزیاده خشنودی حضرت عزت ودر روایتی واقع شده که زیاده
ابریست که بر سر اهل بهشت گذار کند وهر چه خواهند بر ایشان بباراد واز امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه روایت
که زیاده غرفه ایست در بهشت که از یکدانه مروارید مخلوق شده وآنرا چهار درست ولا یرهق وجوههم
قتر ونپوشیده نگردد روی بهشتیانرا گردی وغباری یعنی روی ایشان در کمال طراوت ونضارت باشد
ولا ذلة ونه خواری ونه اثر خواری ومذلت بر بشره ایشان نباشد اولئک اصحاب الجنة هم فیها
خالدون آن گروه نیکوکاران اهل بهشتند ایشان در آنجا جاوید مانند که نه نعمت ایشان زوال یابد نه دولت
ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیا وامتعه غرور او که در صدد فنا وزوالست فضل بن یسار از باقر علیه السلام
روایت کرده که آنحضرت از پیغمبر صلی الله علیه وآله نقل فرموده که هیچ چشمی از خوف خدا گریان نشود مگر که بدن او را از
آتش دوزخ حرام گرداند واگر از خوف او سبحانه آب چشم بر رخساره او روان شود روی او را تیرگی وخواری نرسد
با نضارت وطراوت باشد وبعد از وعد مطیعان در وعید منکران میفرماید بقوله والذین کسبوا
السیئات وپاداش آنانکه کسب کردند بدیها را از شرک ونفاق وطغیان وعصیان

جزاء

جزاء سیئة بمثلها وپاداش بدیست بمثل آن بدی که کرده اند زیاده بر آن وجه نه بادنی عقاب
بر قلة استحقاق معصیتات وترهقهم ذلة وفرو پوشد ایشانرا خواری ورسوایی یعنی آثار مذلة
بر ایشان پدید آید گردد ما لهم من الله من عاصم نباشد مر ایشانرا از عذاب خدای هیچ نگاه دارنده
یعنی هیچکس عذاب از ایشان باز نتواند داشت وخشم خدا از ایشان دفع نتواند کرد کانما اغشیت
وجوههم گوییا پوشیده شده است رویهای ایشان قطعا من اللیل مظلما پارهای شب در
حالتی که آن تاریک بود یعنی رویهای ایشان از غم واندوه وحرارت دوزخ چون شب بغایت تیره وسیاه اولئک
هم اصحاب النار آن گروه کاسبان سیئات که مشرکان ومنافقانند یاران دوزخ اند هم فیها خالدون ایشان در آن
آتش جاوید مانندگانند یعنی هرگز روی رهایی از عذاب نبینند ویوم نحشرهم جمیعا ویاد کن روزی که حشر کنیم سکان زمین را
همه ایشان ثم نقول للذین اشرکوا مکانکم پس گوییم مر آنانرا که شرک آوردند بایستید بر جای خود انتم
وشرکاؤکم شما وشریکان شما که بدون من پرستیده اید یعنی بمانید تا ببینید چه با شما کنیم فزیلنا بینهم
پس جدا کنیم میان کفار ومعبودان ایشان وببریم از کافران که چرا پرستش بتان کردید گویند ایشان که ما را بعبادت خود ومر بعد
حق تعالی بتان را بسخن آرد وقال شرکاؤهم ما کنتم ایانا تعبدون وگویند شریکان ایشان یعنی بتان
نبوده که شما پرستنده ما بوده اید بلکه شما بهوای خود پرستش می کردید چه آن فرمایش شما بود شرکت آوردن شما
وگویند شرکا ملائکه اند ومسیح وعزیر است که کافران ایشانرا عبادت کردند وگویند چنین است بلکه شما ما را
بپرستش امر کرده بتان گویند فکفی بالله شهیدا بیننا وبینکم پس کافیست خدا
که گواه باشد میان ما وشما چه او عالم است که ان کنا عن عبادتکم لغافلین
بدرستی که ما بودیم از پرستش شما بیخبران زیرا که نمی دیدیم ونمی شنیدیم وعقل وفهم نداشتیم ویا ملائکه وعیسی گویند
که نمیدانستیم ما که پرستش ما میکردید هنالک تبلوا کل نفس در آن مقام بیازماید یعنی بداند هر نفس
بیقین ما اسلفت آنچه از پیش فرستاده از اعمال نیک نفع وضرر آنرا معاینه ببینید وپاداش
جزای ما تقدم خود را وردوا الی الله مولیهم الحق وباز گردانیده شوند همه نفسها بسوی ثواب
وعقاب خدای که خداوند ومتولی امر ایشانست بحقیقت وضل عنهم ما کانوا یفترون
وگم گردد ونابدید شود از کافران آنچه میبستند که افترا میکنند از شفاعت بتان ودعوی الوهیت ایشان
بعد از آن ادله توحید وبعث را متقارن قول مذکور گردانیده می فرماید که قل من

يرزقكم من السماء والارض بگو كيست كه شما را روزى مى دهد از آسمان كه باران مى
بارانند و از زمين كه گياه مى رويانند چه از او حاصل نميگردد بگو با اسباب سماوى و ارضيه امن
يملك السمع والابصار يا كيست خداوندى كه قادر است آفريدن شنوائى و ديدها را يعنى
كه تواند كه سمع و بصر بيافريند يا حفظ آن كند از آفات ومن يخرج الحى من الميت و كيست
كه بيرون آورد زنده را كه حيوانات است يا نبات از مرده كه نطفه است يا دانه ويخرج الميت من
الحى و بيرون آورد مرده را كه نطفه است يا دانه از زنده كه حيوان است يا نبات ومن يدبر
الامر و كيست كه تدبير كند كارهاى جهانيان را و چون سؤالها كنى كافران نتوانند انكار نمود كه مكابره كنند
فسيقولون الله پس زود باشد كه گويند در جواب اينكه پرسيدى الله است چون اين اقرار كنند كه خبر
حجت است در بطلان نظر ايشان كه شرك است فقل پس بگوى محمد عم ايشان را بعد از اين اقرار افلا
تتقون آيا پس نمى پرهيزيد از چنين خداوندى كه او را شريك او مى سازيد فذلكم الله
ربكم الحق پس آنكه او را اين صفات كاملست الله است كه پروردگار شماست ثابت در ربوبيت كه شك
در آن راه ندارد فماذا بعد الحق الا الضلال پس چه چيز است بعد از حق و بيان حق مگر گمراهى
فانى تصرفون پس از كجا گردانيده ميشويد از حق بباطل و از توحيد به شرك مراد انكار است يعنى نيست بعد از
حق مگر كه ضلال پس هر كه عدول كند از حق كه عبادة الله است يا چيزى كه لا بد ازو جهت وجه ضلالت افتد
كذلك همچنانكه ربوبيت حق سزاوار است نه غير او را حقت كلمت ربك على الذين فسقوا
سزاوار شده حكم پروردگار تو و واجب گشته بر آنانكه بيرون رفته اند از دائره فرمان و متمرد شدند در كفر و عناد انهم
لا يؤمنون بدرستى كه ايشان ايمان نياورند يعنى علم الهى تعلق گرفته كه ايشان ايمان نياورند و از دايره
استصلاح بيرون باشند و بر كفر ميرند يا معنى آنست كه عذاب الهى واجب شده بر اهل كفر و عدوان بجهت آنكه ايمان
نمى آرند بعد از آن اثبات دليلى ديگر ميكند در باب توحيد و علو قدرت خود و ميفرمايد كه قل بگوى محمد باين مشركان
معاند و كافران جاحد كه هل من شركائكم آيا از شريكان شما يعنى آنهايى كه شريك خدايى گرفته اند
من يبدؤا الخلق ثم يعيده كه هست كه آغاز كند يا بيافريند خلق را پس باز زنده سازد پس بعد از
موت و چون كفار ابتدا را مقر بودند و اعاده را منكر و از روى عناد و لجاج بدان اعتراف نميكنند حق تعالى فرمود كه قل

الله

الله يبدؤا الخلق ثم يعيده بگوى محمد عم ايشان را كه خداى بحق اين صفت دارد كه
با آغاز آفريند خلق را پس باز زنده گرداند بعد از فنا فانى تؤفكون پس از كجا بر گردانيده ميشويد
از راه راست و نمى بينيد وضوح حجت مى فرمايد كه قل هل من شركائكم بگوى محمد عم ايشان را كه آيا
از بتان شما كه شريك نام نهاده ايد من يهدى كسى كه راه نمايد با رسال رسل و انزال كتب و توفيق نظر در
دلائل قدرت يعنى نصب حجج كند تا راه نمايد الى الحق بسوى حق و اين معاند نيز ميدانستند كه اين صفات الهى است
مسلوب است و از لجاج و عناد در امر كه ايشان شده نگفتند كه بآن معترف شوند قل الله يهدى للحق
بگو تو كه خداى بحق راه مينمايد بحق الطافى كه باشد كار انكه تمكين ايشان در نظر گردند را دلائل هادية و توفيق
ايشان در تدبير نمودن حجج حق و چون بعثت رسل و ارسال انزال كتب و معجزات افمن يهدى الى الحق آيا
پس آنكه راه مينمايد بحق باسباب و توفيق الطاف احق ان يتبع سزاوارتر است كه متابعت كرده شود
امن لا يهدى يا آنكس كه راه نيابد بخودى خود الا ان يهدى مگر آنكه راه نمايد او را و از جمله اشراف
شركاء يا است چون عيسى عليه السلام ومسيح و عزير پس جمادات بطريق اولى كه شايسته الوهيت نباشد در تفسير زاهد گفته
كه بت پرستان بت را بر چهارپايان مى بستند و از جايى بجايى نقل ميكردند پس حق تعالى فرمود كه آيا آن معبود كه ديگرى
راه نمايد يا كسى كه تواند و راه نمايى فما لكم كيف تحكمون پس چيست و چه بوده شما را چگونه حكم مى كنيد
و تسويه ميان كسى كه شما بوى محتاجيد يا كسى كه او بشما محتاج است و يكسان ميشماريد قادر و عاجز را و درين آيه
دليلى روشنست بر عدم جواز تقديم مفضول بر افاضل در امامت و خلافت و رياست عامه دينيه و بعد از آن فرمود
كه وما يتبع اكثرهم الا ظنا و پيروى نميكنند بيشتر كفار مگر گمانى را كه منشاء آن خيالات
موهومه و قياسات فاسده است چون قياس غايب بر حاضر و خالق بر مخلوق بآنكه مشاركه موهومه مراد به اكثر
جميع است يا كسانيكه بنابر مذهب خود را بر تميز و نظر نهاده باشند و بعضى به تقليد صرف شده باشند
ان الظن لا يغنى من الحق شيئا بدرستى كه گمان بى نياز گرداند كسى را از علم و اعتقاد درست چيزى يعنى
ظن و تخمين بجاى حق و يقين نتواند بود و گفته اند كه ظن كفار آن بود كه بتان ايشان را شفاعت خواهند كرد حق تعالى
فرمود كه گمان ايشان سود نكند و باز ندارد عذاب خدا چيزى را ان الله عليم بما يفعلون بدرستى كه
خداى تعالى داناست بآنچه ايشان مى كنند از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان و جزاء ايشان دهد در آيه
دليلست بر آنكه تحصيل علم با صول واجبست و اكتفا بتقليد و ظن جايز نيست و چون از ظن در جايى نيست

که علم ممکن نباشد مانند مسایل اجتهادیه بعد از آن در رد قول کفار می‌فرماید که وَمَا كَانَ هَٰذَا
الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ و نیست و نشاید این قرآن با وجود دلایل اعجاز برآنکه افترا
شود و کسی تواند گفت بجز از خدای یعنی سزاوار نیست که این سخن افترا باشد وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي
بَيْنَ يَدَيْهِ و لیکن هست تصدیق کننده آنچه بود پیش از وی از توریة و انجیل و زبور یعنی با وجود اعجاز
مصدق و موافق کتب سابقه است وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ و بیان کردن آنچه بر شما
نوشته شده از اوامر و نواهی هیچ شکی و شبهه نیست در آن یعنی در حقیقت آن مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ
نازل شده است از نزد پروردگار عالمیان و نیز بجهة الزام حجت بر اهل عناد و انکار می‌فرماید أَمْ يَقُولُونَ
افْتَرَاهُ آیا می‌گویند مشرکان بربافته است محمد این کلام را از خود قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ
بگو اگر این سخن را بر می‌توان بافت چنانچه زعم شماست پس بیارید شما و بربافید سورة مانند آن در بلاغت
و فصاحت و قوت معنی چه شما در نظم بلیغ و در نثر فصیح و مشهور زمان و سرآمد دوران آیید و اگر بخود معارضه نمی‌توانید
استعانت نمایید وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ و بخوانید برای معاونت خود در آوردن
سورة مثل قرآن هر که را توانید که از وی یاری خواهید از غیر خدای تا مددکار گردند شما را و بسازید مانند قرآن إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که محمد از خود بر می‌بافد بَلْ كَذَّبُوا بلکه از فرط جحود و عناد
تکذیب کردند بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ بآنچیزی که فرا نرسیدند به دانش آن مراد اینست که بعد از استماع
قرآن و قبل از تدبر در آن به تکذیب و انکار آن مشغول شدند بجهة آنکه قرآن متضمن ذکر بعث و خبر است و سایر
آنچه مخالف دین ایشانست وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ و هنوز نیامد بدیشان یعنی ظاهر نگشته بر ایشان و معنی
و حقیقت قرآن و ذهن ایشان باسرار و دقایق آن نرسیده یعنی اگر چه ایشان علم بحقیقت آن نداشتند اما بالاخره اعجاز آن
بر ایشان ظاهر شد وقتی که مکرر حضرت رسالت پناه بدان دعوی تحدی کرد و ایشان با وجود قوای خود در معارضه آن قصد کرده
نتوانستند و عاجز گشتند و بدانستند که فوق طاقت بشر است اما بجهة فرط عناد و جحود در تکذیب آن کوشیدند
كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ همچنانکه تکذیب کفار زمان تو دارند تکذیب کردند انبیای خود را
آنانکه بودند پیش از ایشان فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ پس بنگر و ببین چگونه بود انجام
ستمکاران که تکذیب پیغمبران نمودند اینها نیز مثل آنها معذب و معاقب خواهند شد و درین آیت تسلیت حضرت رسالت است و تهدید اهل
کفر و ضلالت وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ و از ایشان که تکذیب می‌کنند نیز کسی هست که می‌گرود بقرآن و تصدیق

درنفس

در نفس خود و می‌داند حقیت ولیکن از روی عناد ظاهر نمی‌کند وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ ۴۰
و از ایشان هست که نمی‌گرود بآن از فرط جهل و غایة نادانی وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ۴۱
و پروردگار تو داناتر است به تباه کاران یعنی بمعاندان که مصرند بر تکذیب و گفته‌اند معنی آنست که بعضی
از قوم تو ایمان آوردند بقرآن و از کفر توبه کردند و بر خوان نعمت سعادة محروم ماندند و بر شقاوة و کفر
مردند وَإِنْ كَذَّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بر انکار اصرار نمایند و تو از جانب ایشان ناامید شوی
فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ پس بگوی ایشان را که مراست جزای کردار من و مر شماراست پاداش عمل شما أَنْتُمْ
بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ شما بیزارید یعنی تبعة شما بر نیست از آنچه من میکنم یعنی شما را بعمل من مواخذه نخواهند کرد
وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ و من بیزارم از آنچه می‌کنید یعنی مواخذه بعمل شما نخواهم شد نزد بعضی این آیت منسوخ است
بآیة السیف بجهة آنکه متضمن اعراض است از ایشان و تخلیه ایشان و نزد بعضی منسوخ نیست بلکه مراد وعید است
بقوله وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ و از اهل شرک یا از اهل جحود کسانی هستند که گوش فرا میدارند بسوی
تو وقتی که قرآن می‌خوانی و احکام شرع را بایشان تعلیم می‌کنی تا استهزا کنند بآن أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ آیا
پس تو می‌شنوانی یعنی کسانی را که در عدم سماع حق بمنزله کرانند مراد آنست که تو قادر نیستی بر اسماع ایشان
وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ و اگر چه هستند که با وجود کری در نمی‌یابند یا صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته
و چون سمع و عقل هر دو مفقود باشد پیداست که حال بر چه منوال باشد وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ
و از ایشان کسی باشد که نظر کند بسوی تو بر وجه طعن و دلایل نبوة و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از غایة
عناد چنان فرا نماید که هیچ چیز از آیات ترا نندیده أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ آیا پس تو ره می‌نمایی کوران را
یعنی آنان را که در عدم انتفاع از مشاهده آیات مانند کورانند وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ و اگر چه هستند که
با وجود عدم بصر نمی‌بینند بدیده بصیرت یعنی قادر نیستی بر هدایت کسانی که با عمی بصر ایشان عمی بصیرت گرد آمده و چون مقصود
از ابصار اعتبار است و استبصار و عمده در آن بصیرت و ایشان از آن محروم و اعراض کرده‌اند پس گویا که دیده
ظاهر و باطن از ایشان مسلوب است إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا ولیکن مردمان هستند که ستم میکنند
بنفسهای خود بکسب سیئات و حس و عقل که آلات ادراک آیات قدرت است در ملاهی استعمال می‌کنند

چشم از برای دیدن آیات قدرت است — گوش از پی شنیدن اخبار حکمت است
هر گه که تو نبینی و حق نشنوی یکی — کور و کر است و لیکن از آن هم بتر یکی

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که جمع کنیم و حفص بنون
میخواند یعنی خدای جمع کند کافران را و از هول آن روز مدت مکث در دنیا و قبر بر ایشان کوتاه نماید بر وجهی

کأن لم یلبثوا الا ساعة من النهار گوییا درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر مگر اندکی
از روز مکث در دنیا یا در قبر اگر چه طویل باشد اما نسبت با آخرة بر تنبه مکث قلیل باشد چون از قبر انگیخته
شوند یتعارفون بینهم آشنایی دهند میان یکدیگر یعنی همدیگر را بشناسند چنانکه دو
کس که بجهة قلت زمان مفارقة یکدیگر را بشناسند و اگر مدت طولانی همدیگر را ندیده اند و این در اول
بعث باشد و بعد از آن بسبب تواتر اهوال قیامة آن آشنایی انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند
قد خسر الذین کذبوا بلقاء الله بتحقیق که زیان کردند و حظوظ خیرات ابدیه را نکه ایشان
تکذیب کردند برسیدن بجزای کرده در روز حساب و آنرا منکر شدند وما کانوا مهتدین
و نبودند راه یافتگان بآن بوسیلهٔ استعمال حواس و عقول خود در تحصیل معارف حقه بلکه بجهة فرط
غفلت و مغرور شدن بحطام دنیا از تدبر در آیات و معجزات غافل شده خود را در مهالک عذاب ابدی
انداختند وإما نرینک بعض الذی نعدهم و اگر بنمایم ترا ای محمد بعض آنچه وعده داده ایم
کفار را از عذاب مانند هلاکت جمعی از ایشان در روز بدر او نتوفینک یا متوفی سازیم ترا قبل
از آنکه عقوبة ایشان را مشاهده کنی بعضی از انتقام بکشیم از ایشان در دنیا و تو آنرا نبینی فالینا
مرجعهم پس بسوی ماست بازگشت ایشان و نجزی در آخرت تمام عذاب ایشان را ثم الله پس خدای
بعد از نمودن عذاب ایشان بتو یا پس از متوفی شدن تو شهید علی ما یفعلون
گواه است بر آنچه ایشان میکنند و فراخور عمل جزا خواهند یافت ولکل امة رسول
و هر گروهی را از امم ماضیه فرستاده بود که ایشان را بحق دعوة می فرمود فاذا جاء رسولهم
پس چون آمد بدیشان رسولی که مبعوث بود بدیشان تکذیب کردند قضی بینهم بالقسط
حکم کرده شود میان رسول و تکذیب کنندگان او براستی یعنی رسول نجاة یافت و اهل باطل هلاک شدند وهم
لا یظلمون و ایشان یعنی رسول و مکذبان ستم دیده نشوند یعنی از ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان
زیاده بر استحقاق و حکمت نفرمایند و آورده اند که بعد از نزول آیه واما نرینک الآیه کفار مکه استعجال عذاب موعود
کردند آیه آمد که ویقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین و می گویند کافران از روی استبعاد
و استهزا که کی باشد این عذاب موعود و چرا فرو نمی آید اگر هستید راست گویان خطاب با پیغمبر است و مؤمنان که
اهل شرک را تخویف می کردند قل لا املک لنفسی ضرا ولا نفعا بگو ای محمد که من مالک نیستم برای نفس خود
زیانی از مرض و بیماری و قحطی و نه سودی را از زاد و فراخی در معیشت و از آنرا یعنی قادر نیستم بر دفع ضرر و جر

نفع

نفع برای خود الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای که من مالک شوم یعنی همه در تحت تصرف اوست
و مرا بر آن قدرت ندارم مگر که مرا تمکین دهد بر آن پس چگونه استعجال کنم در وقوع ضرر که نزول عقوبة و
عذاب است بر شما لکل امة اجل مر هر گروهی را وقتیست معین برای هلاک ایشان اذا جاء اجلهم
چون بیاید وقت عذاب ایشان فلا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون
پس واپس نیایند از اجل خود اندک زمانی و پیشی نگیرند چون آن وقت در رسد همه هلاک شوند این تهدید مشرکان
که ساعة بساعة عذاب الهی بر شما فرود آید و شامة تکذیب در روزگار شما رسد قل ارأیتم ان
اتیکم عذابه بگوی ای محمد آیا دیدید و دانستید شما اگر بیاید بشما عذاب خدای که بنزول آن
تعجیل میکنید بیاتا او نهارا بوقت مشغولی شما بخواب یا در روز که وقت اشتغال شماست
بطلب معیشت هر آینه پشیمان شوند از استعجال عذاب و چون چنین است پس ماذا یستعجل
منه المجرمون چه چیز را شتاب می کنند از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب می طلبند
گناهکاران یعنی مشرکان و حال آنکه همه انواع عذاب ناملایمست اثم اذا ما وقع امنتم به
آیا بعد از استعجال چون واقع شود عذاب و آنرا ببینید ایمان آورید بوی یعنی بعد از وقوع عذاب
که مستلزم عدم نفع ایمانست ایمان نخواهید آورد و بعد از وقوع ایشان را گویند الآن آیا اکنون
که عذاب نازل شده ایمان می آورید وقد کنتم به تستعجلون و حال آنکه بودید شما که
از روی تکذیب و استهزا بعذاب یعنی بنزول آن شتاب میکردید کان بر وجه تکذیب و استهزا ثم
قیل للذین ظلموا ذوقوا عذاب الخلد پس گفته شود مر آنان را که ستم کردند بر خود بشرک
و تکذیب بچشید عذاب جاوید را هل تجزون آیا جزا داده شوید یعنی جزا نخواهند شما را الا بما
کنتم تکسبون مگر بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از کفر و عصیان از ابو جعفر علیه السلام
مرویست که مراد بآیه نزول عذاب بیستا از آسمان بر اهل قبله در آخر الزمان نعوذ بالله منه و آورده اند که حی
بن اخطب یهودی مدتی از هجرت آنحضرة بتجارت بمکه رفته بود و چون بحرم رسید طنطنه و شوکت حضرت رسالت پناه
عالم صلی الله علیه وآله شنیده بمجلس شریف آنحضرة آمده بعد از استماع پرسید که ای محمد این دعوی که می کنی بجد است یا بهزل
و این کلام که می خوانی براستی از خدا تعالی بتو فرستاده که ویستنبئونک احق هو و خبر
می پرسند از تو در باب قرآن و ادعای نبوة آیا حقست این قل ای وربی بگوی ای محمد آری بحق
پروردگار من انه لحق وما انتم بمعجزین بدرستی که دعوی من با قرآن یا بعث

درست و راستست و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب کردن یعنی عجز بقدرت او راه
نیابد و شما عذاب و عقاب خود را نتوانید داشت و از قبضهٔ قدرت او بیرون نمی‌توانید رفت
وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ و اگر باشد مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود بکفر
یعنی اگر کافر را باشد مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از جمع و مال و متاع و خزاین آن
لَافْتَدَتْ بِهِ هر آینه فدیه بدهند یا آنچه داده تا خود را از آن عذاب باز خرد وَأَسَرُّوا
النَّدَامَةَ و پوشیده شوند پشیمانی خود را از هواداران خود که مبادا از ایشان سرزنش و ملامت
شنوند و یا مبهوت شوند از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آنهنگام
که ببینند عذاب را وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ و حکم کرده شود میان کافران و مؤمنان
و رؤسا و اتباع و یا ظالمان و مظلومان بداد و راستی وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند
بنقصان ثواب و افزونی عذاب أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بدانید که مر
خدایراست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است پس بفدای کافر احتیاج ندارد و بر ایصال عقاب
و ثواب قادر است أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدانید بدرستی که وعدهٔ خدا در ثواب و عقاب
راست و درستست و در آن خلاف ممکن نیست وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
ولیکن بیشتر اهل ظلم و کفر نمیدانند بجهت مقصور بودن عقل ایشان در نظام دنیوی و مغرور
شدن ایشان بدان هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ بیش بخشد حیوة او و ممکن است
و هرآینه بر و روانا شده بسوی جزای او در روز بعث باز گردانیده خواهید شد پس در بیان حقیقت قرآن
می‌فرماید که يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای همه مردمان قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ
بدرستی که آمد بشما پندی از نزد آفریدگار شما وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ و شفائی و دوائی
مر آنچیز را که در سینه‌ها و دلهاست از امراض جهالت و ضلالت وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ
و راه نمونی بسوی حق و رحمتی برای گروندگان یعنی قرآن که نازل شده است برای مردمانی که جامع
جمیع این صفات مذکور است و هر آینه چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد بود قُلْ بگوی
بندگانرا شادی کنید بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ بفضل خدای که قرآنست و برحمت خدای
که دین اسلام است و گویند فضل قرآنست و رحمت حضرت رسالت صلعم و یا فضل توفیق است و
عصمت

عصمت و یا فضل قرآنست و رحمت آنکه ما را از اهل آن گردانید و یا معرفت و توفیق و یا نعم ظاهر
و نعم باطن و یا دخول جنت و نجاة از عقوبت و یا کشف غطا و یا لقا و یا محبت حضرت مولی و در
کشف الغمه آورده که حضرت عزت از روی کرامت می‌گوید که ای بندهٔ من بر فضل و رحمت من اعتماد
کن نه بر طاعت و عبادت خود چه اعتماد نیست جز بر فضل من و آسایش نیست جز برحمت من و کیمیا
سعادت است سرمایهٔ مؤمنان فضل من و کیمیا خزانهٔ مؤمنان رحمت من و از امام محمد
باقر علیه السلم منقولست که مراد به فضل حضرت رسالتست و برحمت اقرار بسید اوصیا علی مرتضی ع
و نزد بعضی معنی آنست که به فضل و رحمت فرود آمده است موعظت و شفا فَبِذَلِكَ یعنی این
فضل و رحمت ما منتهای حضرت باری فَلْيَفْرَحُوا پس باید که شاد شوند مؤمنان هُوَ
آن فضل و رحمت یا قرآن که متضمن آنست خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ بهترست از آنچه جمع می‌کنند
از حطام دنیوی که در معرض زوال و فناست قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بگوی ای محمد به
کفار مکه آیا دیدید که فرو فرستاده خدای لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ برای شما از روزی یعنی چهارپایان
که خورد و نحلالست فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا پس ساختید و نام نهادید از آن روزی
حرام و حلال یعنی بعضی را از آن گفتید که حلالست و بعضی را گفتید که بر جمعی حرام است و بر جمعی حلال
قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ بگو آیا خدا دستوری داد شما را در تحریم
و تحلیل یا بر خدا افترا می‌کنید و می‌گویید وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ
عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ و چیست گمان آنها که بر بندند بر خدای دروغ را در تحلیل و تحریم
یعنی گمان ندارند که خدا با ایشان چه کند يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز که در مکافات است
إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ بدرستی که خدای خداوند رحمتست بر مردمان با نزول
کتب و ارسال رسل وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ و لیکن بیشتر مردمان
سپاس داری نمی‌کنند این نعمت را بعد از آن بیان می‌کند که مهلت داد با ایشان از عذاب بجهت
جهلست بحال ایشان و معرفه باید که وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ و نشوی تو ای محمد
در کاری از کارهای خود وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ و نخوانی از جهت فرستاده خدای
از قرآن وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ و نکنید ای جمیع آدمیان هیچ کاری از کارها إِلَّا كُنَّا

علیکم شهوداً مگر هستیم ما بر شما گواهان یا نگهبانان إذ تفیضون فیه
وما یعزب آن وقت که خوض می‌کنید و در سیر و بیدا از کارها و پوشیده نمی‌شود عن
ربک من مثقال ذرة از علم پروردگار تو همسنگ مورچه خورد یا مقدار ذره هوا
فی الأرض ولا فی السماء در زمین و نه در آسمان ولا أصغر من ذلک ولا
أکبر و نه خوردتر از آن ذره و نه بزرگتر مراد آنست که نیست هیچ چیز از امور مذکوره إلا
فی کتاب مبین مگر که مکتوب است در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ و ملخص معنی آنست که هیچ قول و
فعلی بر حق سبحانه پوشیده نیست و هر یکی را بر وفق عمل جزا خواهد داد و این وعید است مؤمنان را بکمال
مثوبة و وعید است مشرکان را بغایة عقوبت و مروی است از صادق علیه السلام که رسول خدای صلی الله علیه وآله این آیه را تلاوت
فرمودی بسیار بگریستی و بعد از ذکر مجازاة اهل ایمان و مشرکان خبر می‌دهد که ألا إن أولیاء
الله بدانید بدرستی که دوستان خدای که منقاد جمیع اوامر اویند و مجتنب از نواهی او لا خوف
علیهم ولا هم یحزنون هیچ ترسی نیست بر ایشان از رسیدن شداید و مکاره و نیستند
ایشان که اندوهناک شوند از فوت مطالب و مقاصد و در کشف الاسرار صفت اولیا بر این وجه می‌کند
که عنوان شریعتند و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته و باطن ایشان بانوار فقر
افروخته و گفته‌اند که جمعی اند که با یکدیگر دوستی برای خدا کنند ابو سعید خدری از رسول صلی الله علیه وآله
روایت کرده که من أولیاء الله دوستان خدا چه کسانند فرمود که آنانند که چون مردمان ایشان را
ببینند خدا را یاد کنند و بهیئت و طریقه ایشان روند و دیدار ایشان عین لطف الهی باشد
و حدیث مشهور است النظر إلی وجه علی عبادة و مؤید این است از امیر المؤمنین علیه السلام صفت اولیا پرسیدند
فرمود که ایشان آنانند که از فرط بیخوابی در شبها چشمهای ایشان آب ریزد و از مشاهده بسیاری عبادتهای
روزگار روی ایشان زرد گشته باشد و بجهت بسیاری گرسنگی و روزه داشتن شکمهای ایشان باریک
شده و از فرط تشنگی لبهای ایشان خشک و سیاه شده و علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام فرمود
که اولیای خدا آنانند که ادای فرایض خدا کنند و بر سنت رسول مواظبت نمایند و از محارم متورع
باشند و از حطام دنیا زهادت ورزند و بآنچه نزد خداست رغبت نمایند و از کسب حلال روزی
خورند و ما یحتاج خود را سرمایه تکاثر و تفاخر خود نسازند و آنرا در حدود واجبه و مندوبه صرف
نمایند حق تعالی بجهت صفات حسنه در کسب ایشان برکت فرماید و در آخرت ایشان را از صدر

درجات

درجات عالیات جای دهد و در خبر است که از رسول خدای صلی الله علیه وآله پرسیدند که ولی خدا کیست حضرت
دست بر کتف امیر المؤمنین علیه السلام نهاد فرمود هذا ولی الله دوست خدا این مرد است دوستی کنید
با وی اگرچه کشنده پدر و مادر تو باشد و چون که آن حضرت جامع جمیع صفات مذکوره بود از این
جهت باسم ولی الله مشهور گشته و بجهت سبق ایمان و کمال تقوی او را امیر المؤمنین و امام المتقین
گفتند و گویند اولیاء الله همه مردمان پرهیزکار دانند بدلیل آنکه حق تعالی در صفت ایشان می‌فرماید
الذین آمنوا اولیاء الله آنانند که گرویده اند بخدا و رسول و سایر ما جاء من عند الله
وکانوا یتقون و هستند که پرهیزکاری می‌کنند از محارم الله سبحانه لهم البشری
فی الحیوة الدنیا مر ایشان راست مژده گانی در دنیا یعنی بشارتی که بزبان پیغمبر صلی الله علیه وآله در باب ایشان
گفته شده و قرآن بآن ناطق گشته که یبشرهم ربهم برحمة منه و یا مراد رؤیای صالحه است
که مؤمن بیند یا برای او بینند و یا بشارات که گویند بایشان وقت ملاحظه که مر ایشان را در وقت نزع
گویند که ألا تخافوا ولا تحزنوا وأبشروا بالجنة التی کنتم توعدون و در تبیان گفته که
بشری آنست که مؤمن جای خود را در بهشت ببیند پیش از مرگ وفی الآخرة و مر ایشان راست
مژده در آخرت و آن سلام ملائکه است که سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و از ابی جعفر علیه السلام
مرویست که مژده اخروی آنست که فرشتگان ایشان را در وقت خروج از قبر مژده دهند و
سخنان فرح افزا بایشان گویند تا آنکه در بهشت ایشان را در آرند و در خبر است که چون مؤمن را در قبر نهند
حق تعالی دری از درهای بهشت در قبر او بگشاید و او پیش از رفتن او با آن جمیع نعم را و منزل
خود را مشاهده کند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود که در روز قیامت هیچ دینی قبول نکنند إلا این دین
که شما دارید و در بهشت نعمتها برای شما آماده است که هیچ چشمی آنرا ندیده و هیچ گوشی آنرا نشنیده
و در خاطر هیچکس خطور نکرده و بنده مؤمن در دنیا آنرا نبیند تا آنکه روح او برای کردن
بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که الذین آمنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا
وفی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله نیست هیچ بدل کردنی سخنان خدای را یعنی در
وعدها خلاف نیست و تغییر و تبدیل در آن راه نه ذلک هو الفوز العظیم
آن بشارت دادن که وعده داده شده است آنست رستگاری بزرگ که فهم هیچکس
نیابد و عقل هیچکس بکنه آن نرسد پس بجهة تسلیه حضرت از انکار کفار می‌فرماید که ولا

يحزنك قولهم و باید که اندوهگین نکند ترا ای محمد گفتار کفار در اشراک ربوبیت
و تکذیب نبوة یا سخنانی که بآن اهانت تو میخواهند ان العزة لله جميعا بدرستی که همه
غلبه مر خدایراست یعنی غالب مطلق اوست و هیچ شیء نیست مگر که او بر آن غالب است پس ترا و دین ترا
عزیز و ارجمند سازد و یاری دهد ترا بر ایشان هو السميع العليم اوست شنوا مر اقوال
ایشانرا دانا با عمال ایشان در هر چه قصد کنند و فرا خور آن ایشانرا جزا خواهد داد بعد از آن
بیان غلبت مطلق خود می فرماید که الا ان لله من في السموات ومن
في الارض بدانید بتحقیق که مر خدایراست هر که در آسمانهاست از ملایکه و هر که در زمین است
از انس و جن و چون اینها که اشراف ممکنات اند همه از و باشند در بندگی و مقهوری پس هیچکس را
از ایشان نرسد که دعوی کند در ربوبیت و چون ذوی العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد
پس جمادات را شریک حق ساختن غایت جهل باشد و نهایت ضلالت وما يتبع الذين يدعون
من دون الله شركاء و چه چیز را متابعت می کنند آنانکه می خوانند و می پرستند بجز از خدای تعالی
شریکانرا یعنی آنها که از فرط جهالت و ضلالت شریک خدای می خوانند ان يتبعون الا الظن
پیروی نمی کنند در عبادت شرکا مگر گمانرا یعنی بتانرا گمان شرکت حق برده اند وان هم الا
يخرصون و نیستند ایشان مگر که دروغ می گویند در نسبت آن شرکت و بکذب تقلید بر
و تخمین شرکت ایشان میکنند و بسخن باطل و محال اسناد شرکت بایشان می دهند و بعد از نفی
شرکت تنبیه میکند بر کمال قدرت و عظمت خود تا بدانند که او بفردانیت و وحدانیت ستوده است
که استحقاق عبادة او راست و بس پس میفرماید که هو الذي جعل لكم الليل اوست آنکس
که بقدرت کامله خود گردانید یعنی آفرید برای شما شب لتسكنوا فيه تا بیاسایید
در وی از تعب تردد والنهار مبصرا و روز را روشن تا بسر انجام مهمات خود قیام نمایند
ان في ذلك لآيات بدرستی که در آفریدن روز و شب و نور و ظلمت هر آیینه نشانهاست
بر توحید صانع حکیم لقوم يسمعون مر گروهی را که بشنوند بر وجه تدبر و اعتبار و در آن
تدبر و تفکر نمایند و کفار بجهت فرط عناد و جحود بر آیات دال بر وحدانیت و قدرت کامله او
اندیشه نکرده قالوا اتخذ الله ولدا گفتند فرا گرفت خدا فرزند یعنی بعضی یکدیگر را به
فرزندی گرفت که ملایکه بنات الله و این قول بنی ملیح است و یا جهودان که گفتند عزیر ابن الله و یا

ترسایان

ترسایان که المسیح ابن الله سبحانه پاکست خدای از گرفتن فرزند هو الغني اوست
بی نیاز از گرفتن فرزند یا ضعیفی که ندا باید و قوة گیرد یا فقیری یا باعانت او دور کار کند یا ذلیلی
تا بسبب فرزند عزت و شرف یابد و یا حقیری که نام نابود او سمی و رسمی پیدا کند و یا شخصی که خواهد نسل
او باز ماند و مجموع اینها علامت احتیاج و حدوث است و او سبحانه قدیم و غنی بالذات است پس اتخاذ ولد
از و منتفی باشد له ما في السموات وما في الارض مر او راست از روی ملکیت آنچه در
آسمانهاست از علویات و آنچه در زمین است از سفلیات ان عندكم من سلطان بهذا
نیست نزدیک شما ای مشرکان هیچ حجتی و برهانی بآنکه خدا فرزند گیرد اتقولون على الله
ما لا تعلمون آیا می گویند بر خدای دروغ و افترا و نسبت میدهید و علم بآن ندارید قل
بگوی ای محمد ان الذين يفترون على الله الكذب بتحقیق آنانکه افترا کنند و بربندند
بر خدای دروغ را باتخاذ ولد و اضافة شریک بوی لا يفلحون رستگاری نیابند یعنی از آتش
دوزخ نرهند و به بهشت نرسند متاع في الدنيا این افترا و کذب در آنکه خدایتعالی فرزند
بر خود داری اندکیست در دنیا تا بآن اقامت ریاست خود کنند در کفر و عنقریب آنرا بصد حسرت و ندامت بگذارند
ثم الينا مرجعهم پس بسوی ماست بازگشت ایشان یعنی مرجع ایشان شقاوة ابدی باشد
ثم نذيقهم العذاب الشديد پس بچشانیم ایشانرا عذابی سخت یعنی همیشه بعذابی الیم
و عقابی عظیم گرفتار باشند بما كانوا يكفرون بسبب آنکه بوده اند که بوحدانیت و کتاب و پیغمبر ما
و بروز بعث کافر میشدند بعد از آن رسول را امر میفرماید که قصه نوح بر ایشان بخوان تا از عاقبت
بدی ایشان کرده از کفر و شرک متنبه نمایند پس میفرماید که واتل عليهم نبأ نوح و بخوان
بر ایشان یعنی بر کفار مکه خبر نوح پیغمبر را و یاد کن اذ قال لقومه چون گفت نوح مر گروه خود را
یعنی آنها که مشرک بوده اند يا قوم ان كان كبر عليكم مقامي ای گروه من اگر هست
بزرگ شده و گران گشته بر شما اقامت من یعنی بودن من و طول مکث من در میان شما یا قیام من بر دعوة
در مدت متمادی چه بنص کلام ربانی حضرت نوح ع نهصد و پنجاه سال قوم خود را بخدا دعوت
کرد و جفا و آزار از ایشان تحمل فرمود و چون جفای قوم بغایت رسید و بصدد قتل او
شدند گفت ای قوم اگر بر شما شاق میکند درنگ من در میان شما

وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللّٰهِ و پند دادن من شما را بعلامتهای روشن بر وحدانیت خدای تعالی
و تصدیق نانموده مرا می رنجانید فَعَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْتُ پس بخدای توکل کردم و اعتماد
کلی بر او نمودم در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا و چون اعتماد کلی بخدای کرده ام و کار خود را با او
باز گذاشته ام فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ
غُمَّةً تا کار شما در قصد من بر شما پوشیده نماند یعنی در خفیه در هلاک من کید مکنید بلکه آشکارا در هلاک
من سعی کنید و بخفیه متوجه دفع من مشوید ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ پس ادا کنید و برسانید بمن آنچه می خواهید
یعنی آنچه از زود ادید در دادی من بجا آرید وَلَا تُنْظِرُونَ و مرا مهلت مدهید در کار من تا زود تر
خلاص یابید از مشقت و محنت کار من که من اصلا از آن اندیشه ندارم و توکل کلی بخداوند خود کرده ام
و بالکلیه کار خود را با او گذاشته ام پس از کید و ضرر و آزار شما چه اندیشه دارم این سخن دلیل است بر آنکه
نوح ع در مقام توکل ثابت قدم بود و اعتقاد تمام بنصرت حق تعالی داشت و می خواست که قوم او بدین معنی
پی برده قدم در طریق متابعت او نهند ایشان از فرط عناد و غایت جهالت از قول وی اعراض کردند و چون نوح ع
اعراض ایشان را در یافت فرمود که فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی بگردانید و از قبول قول من اعراض کردید
فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ پس من نخواستم از شما برادای رسالت خود هیچ مزدی که باعراض شما از من فوت
شده باشد بلکه ضرر آن بشما است إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللّٰهِ نیست مزد من برادای رسالت مگر بر خدای
و او مرا آن ثواب خواهد داد خواه شما ایمان آورید خواه نه وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ
و فرموده شده ام بآنکه باشم از گردن نهادگان مر حکم خدا را پس خلاف امر او نکنم و اجر رسالت خود را
از غیر او نخواهم فَكَذَّبُوهُ پس بدروغ داشتند قوم نوح ع مر او را یعنی اصرار کردند در تکذیب
او پس از الزام حجت بر ایشان لاجرم مستوجب عذاب شدند فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ
پس ما نجات دادیم نوح را از غرق شدن و آنانکه با او بودند از مرد و زن وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ
و گردانیدیم اهل کشتی را پس ماندگان یعنی باشندگان در زمین از پس هلاک شدگان وَأَغْرَقْنَا
الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و غرق کردیم بطوفان آنان را که تکذیب کردند بآیتهای ما یعنی معجزات
نوح ع فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ پس در نگر ای نگرنده بدیده
عبرت و ببین که چگونه بود سرانجام بیم شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح ع در دنیا بآفت

هم تسلیة

قومهم

هم تسلیه حضرت رسالت ص و هم تهدید کفره و ضلال ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ
پس برانگیختیم از پس نوح ع فرستادگان را بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی بقومی هود را بقوم عاد و صالح را
بقوم ثمود و ابراهیم را بقوم بابل و شعیب را باصحاب ایکه و اهل مدین فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ
پس آمدند رسولان ما با امتان خود بمعجزهای روشن که مبین صدق ایشان بود فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا
پس نبودند امتان این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده بدیشان بِمَا كَذَّبُوا بِهِ بسبب چیزی که
تکذیب کرده بودند بدان یعنی بحق مِنْ قَبْلُ پیش از بعثت رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند
قبل از بعثت پس بعد از بعثت بر همان و تیره سلوک می نمودند و بجهت عادت ایشان بر تکذیب اطاعة
رسولان خود نکردند و یا آنکه ایشان مانند قوم نوح بودند در تکذیب و عناد كَذَٰلِكَ مثل آن مهر
خذلان و تخلیه که بر دلهای مکذبان امم ماضیه نهاده بودیم بجهت فرط عناد و اصرار بر کفر و عدم تدبر
در آیات واضحه نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ مهر می نهیم بر دلهای از حد در گذرندگان در تکذیب
یعنی مکذبان و معاندان قریش را امثال ایشان را تخلیه می کنیم و در وادی خذلان می گذاریم و یا معنی آنکه
علامتی بر دلهای مکذبان امم ماضیه وضع کرده بودیم که دلالت کند بر آنکه ایمان نیارند و بر کفر بمیرند و بسبب
آن فرشتگان ایشان را هدف تیر طعن و لعن کردند با معاندان و جاحدان زمان تو نیز چنین کنیم ثُمَّ
بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ پس برانگیختیم از پس آن پیغمبران موسی بن عمران و برادر او هرون را علیهما السلام
إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا بسوی ولید بن مصعب که فرعون آن زمان بود و اشراف قوم او با آیتهای ما یعنی معجزهای
روشن چون عصا و ید بیضا و غیر آن از معجزات نه گانه فَاسْتَكْبَرُوا پس گردنکشی کردند از قبول آن
و متابعت موسی و هرون نمودند وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ و بودند ایشان قومی ستمکاران و گنه کاران
یعنی معتاد به تکذیب انبیا و تهاون بآیات کبریا و مصر بر جرائم و معاصی فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا
پس آنهنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست از نزدیک ما یعنی چون موسی بدیشان آمد و سخن حق بر ایشان
القا کرد و بر وفق آن معجزه بدیشان نمود قَالُوا إِنَّ هَٰذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ گفتند از غایت عناد و تمرد و طغیان
بدرستی که اینکه تو آورده و نام نهاده معجزه آینه سحر است هویدا و آشکارا قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ گفت موسی
مر قایلان این قول را آیا می گوئید مر شما سخن راست و معجزه روشن لَمَّا جَاءَكُمْ در آنهنگام که آمد
بشما که این سحر است موسی در جواب گفت بر سبیل انکار که أَسِحْرٌ هَٰذَا آیا این جادوئیست یعنی نه چنین است
که سحر نیست بلکه آیات ظاهره الهیست که بحجت صدق دعوی من بر دست من ظاهر گشته

وهرون

وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ و فیروزی نیابند ساحران و بمراد نرسند این از تتمه کلام موسی است
بجهت دلالت بر آنکه از عصا در میشود سحر نیست چه اگر سحر بودی مضمحل نشدی سحر شما زیرا که سحر سحر را باطل
میکند قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا گفتند اشراف قوم فرعون موسی را آیا آمده تا بگردانی ما را عَمَّا
وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا از آنچه یافتیم پدران خود را بر آن یعنی آمده تا ما را از پرستش فرعون که معبود
پدران ما بود باز داری وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ و تا باشد مر شما را مهتری و بزرگی و پادشاهی
در زمین مصر وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ و ما نیستیم مر شما را گروندگان و از تصدیق کنندگان زعم
قبطیان آن بود که دعوی موسی بجهت اراده سلطنت است وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ
و گفت فرعون جمعی را از ملازمان خود که بیارید بمن هر ساحری که بسیار دانا باشد در فن سحر تا معارضه
کند با موسی پس ساحران را جمع کردند بر وجهی که در سورة الاعراف گذشت و وعده و جاه داده بموضع معلوم
معین آوردند فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ پس آنهنگام که آمدند ساحران در مقابله موسی قَالَ لَهُمْ مُوسَى
گفت مر ایشان را موسی أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ بیفکنید آنچه شما افکننده اید مر آنرا از رسنها و
عصاها فَلَمَّا أَلْقَوْا پس چون بیفکندند جادوان رسنها و عصاها را که اجواف آنها پر از زیبق کرده
بودند و بسبب حرارة بحرکت آمده در چشم مردم مار مینمود قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ گفت موسی
ایشان را آنچه آورده اید شما از جادوئیست نه آنچه فرعون و اصحاب او سحر میگفتند از معجزه فاهره إِنَّ اللَّهَ
سَيُبْطِلُهُ بدرستی که خدای زود باشد که سحر شما را نا چیز سازد و یا بطلان آنرا بمردمان ظاهر گرداند
إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ بدرستی که خدای بصلاح نیارد و تقویت ننماید کار تباه کاران را
و نابود سازد وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ و ثابت گرداند یعنی آنچه آورده ام بکلمات خویش یعنی باوامر و قضای
خویش و یا بوعده نصرة و غلبت که با من کرده وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ و اگر چه کراهت دارند کافران و
دشوار آید بر ایشان یعنی حق تعالی بوعده نصرة دوستان وفا کند و از خشم و کراهت دشمنان باک ندارد القصه معجزه
موسی قبطیان را باطل گردانید و حق بر باطل غالب شد و سحره بموسی ایمان آوردند و قبطیان بر اصرار و عناد خود
ماندند و در اول که موسی دعوة نبوة کرد و اظهار معجزه فرمود فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ
پس ایمان آوردند بموسی در آن حال مگر فرزندان از قوم موسی نه پدران ایشان و آنچنان بود که چون موسی
از مدین بمصر آمده بنی اسرائیل را بحق دعوة فرمود پیران و بزرگان اجابة نکردند و بعضی از جوانان ایشان بوی
گرویدند عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ بر ترس ایشان از فرعون و از گروه خود یعنی از

خوف

خوف پدران و رؤسای خود مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند با آنکه ترسیدند از
فرعون و هم از کسان خود أَنْ يَفْتِنَهُمْ بآنکه ایشان را از دین برگردانند وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ
فِي الْأَرْضِ و بدرستی که فرعون متکبر و طاغی بود در زمین مصر و غالب و قاهر بر ایشان وَإِنَّهُ
لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ و بدرستی که از حد درگذرندگان در کبر و سرکشی تا حدی که دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل
را بندگی گرفت وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی مر آن مؤمنان را وقتی که آثار خوف از ایشان مشاهده نمود
يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ ای گروه من اگر هستید شما که باعتقاد گرویده اید بخدای تعالی نه
بمجرد آنکه اظهار میکنند و دانسته اید که ایصال منافع و دفع مضار بقبضه قدرت اوست فَعَلَيْهِ
تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ پس بر وی توکل کنید و کار خود با وی باز گذارید اگر هستید گردن نهادگان
مر احکام و قضایای او را فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا پس گفتند بر خدای نه بر غیر او توکل کردیم و بلطف
او واثق شدیم و چون دعای متوکل باجابة مقترن است بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند رَبَّنَا لَا
تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ای پروردگار ما مگردان ما را محل آزمایش بر وجه عذاب
برای گروه ستمکاران یعنی ایشان را بر ما مسلط مساز تا بدست ایشان معذب شویم وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ
مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ و خلاص ده ما را بمهربانی و بخشش خود از کید و قصد گروه ناگرویدگان و تقدیم
توکل بر دعا تنبیه است بر آنکه داعی را سزاوار است که اول توکل کند تا دعای او مستجاب شود آورده اند که چون قوم
موسی ایمان آوردند مساجد بنا کرده اوقات خود را صرف عبادة کردند و همیشه در مساجد به پرستش و طاعت
الهی مشغول بودند و فرعون بفرمود تا مساجدی که در میان بازار ساخته بودند خراب کرده از ادای نماز منع نمود
حق تعالی موسی را فرمود تا در درون خانهای خود مسجد مقرر کنند تا کافران بر عبادة ایشان مطلع نگردند
چنانکه میفرماید وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ و وحی کردیم بموسی و برادر او أَنْ تَبَوَّءَا
لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا آنکه فرا گیرید جای باز گشت برای قوم خود در شهر مصر خانها که در وی جمع کنند
با آنجمع پرستش خدای وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً و دیگر حکم کردیم که بسازند هر دو برادر
و قوم خانهای خود را مسجدها متوجه قبله یعنی کعبه چه موسی نماز بجانب کعبه گذاردی
وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بپای دارید نماز را در آن موضع و بشارة ده ای
موسی مؤمنان را به نجاة دنیا و درجات عقبی وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی در دعای خود

که رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
ای پروردگار ما بدرستی که دادی تو فرعون و گروه او را چیزی که بآن آرایش می‌کنند از لباس
پیرایه و انواع متاع خانه و مراکب جمیله داده و ایشان را از مالها از نقود و انعام و ضیاع
در زندگانی دنیا ابن عباس فرموده که از فسطاط مصر و زمین حبشه کوهها که در آن معادن ذهب
فضه و زبرجد بود همه تعلق بفرعون داشت و حکم فرعون درین مواضع جاری بود و بدین سبب مال
بسیار متصرف قبط در آمده همه متمول شدند و سبب ضلالت و اضلال ایشان گشتند موسی ع
بعد از آنکه در دعای خود گفت ای پروردگار ما فرعون و قوم او را مال بسیار و زینت بیشمار داده دیگر
بارهٔ الحاح در تضرع تکرار کرد که رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ ای گویند کار ما ایشان را آنها
داده تا عاقبت ایشان منتهی شده که گمراه می‌کردانند بندگان را از راه عبادت تو و بعبادت فرعون می‌خوانند
یعنی سر انجام ایشان باضلال مردمان کشیده بجهت مغرور شدن باموال دنیوی و می‌تواند بود که لام برای
علت باشد که اعطای نعم بر کفره استدراجست رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ ای پروردگار ما نابود و محو
فرست بر مالهای ایشان یعنی صورت و ثروت ایشان را تغییر بده لکن تا شوکت ایشان شکسته از فساد برنیت
که حق تعالی درهم و دینار ایشان را همه سنگ کردانید بر همان شکل و نقشی که داشت و سدی که گفتند تمام اموال
ایشان از نقود و اطعمه و اشجار و انمار همه سنگ شد و دیگر باره در دعا با ایشان فرمود که وَاشْدُدْ
عَلَى قُلُوبِهِمْ و سخت فرا گیر بر دلهای ایشان یعنی بجهت اصرار کفر و فرط عناد ایشان مهر
خذلان و تغلیه بر دل ایشان نهاد فَلَا يُؤْمِنُوا پس ایمان نیاورند چه موسی بوحی معلوم کرده
بود که ایشان ایمان نخواهند آورد لاجرم دعا کرد که دل ایشان را سخت ساز تا با ایمان منشرح نشود
و ایمان نیاورند حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا آنگه ببینند عذاب دردناک که آن غرقست
در بحر قلزم و چون موسی دعا تمام کرد قَالَ گفت خدای قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا بدرستی
که اجابت کرده شد دعای شما هردو برادر روایتست که موسی دعا کرد و هرون آمین می‌گفت و آمین
گوینده در دعا شریکست از اینجهت گفت دعای شما هردو قبولست و مستجاب فَاسْتَقِيمَا پس ثابت
باشید بر دعوت و الزام حجت و تعجیل مکنید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند
بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر گشت وَلَا تَتَّبِعَانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و تعجیل مکنید و پیروی
راه آنانکه از فرط جهالت نمیدانند که وعدهٔ حق بر تا انجامد در وقت آن

کارها

کارها موقوف وقت آمد نکرد او بدو وقت عذاب بر و صبر ترک ندبت و از ابو عبد الله مرویست
که حق تعالی درین آیه موسی و هرون را نهی کرد از آنکه تابع کسانی شوند که نگرویده اند بخدا و او را بوحدانیت
نشناخته اند و انبیای او را تصدیق نکرده اند یعنی با کفار مداهنه و مساهله مکنید در دعوت خود
ثابت قدم باشید تا بهمین وقتی که مقرر و معین کردیم برای استیصال آورده اند که چون وقت عذاب
ایشان در رسید وحی آمد بموسی که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام عذاب رسید ٥
وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را از دریای قلزم بسلامت
فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ پس از پی در آمدند ایشان را فرعون و لشکریان او بَغْيًا
وَعَدْوًا جهت ستم کردن بر بنی اسرائیل و از حد در گذشتن بر جفای ایشان و چون بکناره دریا رسید فرعون
بسوی دریا راند که جبرئیل بر اسب سوار بود بدریا در آمد مرکب او را می برد بقوله تعالی حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ
الْغَرَقُ تا آنگه که چون او را دریافت غرق شد و دانست که هلاک خواهد شد قَالَ آمَنْتُ گفت بروجه الجاء
و اضطرار ایمان آوردم و بگرویدم أَنَّهُ بآنکه شان آنست که لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي نیست هیچ معبودی
مستحق عبودیت مگر آن خدایی که بدعوت موسی آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ گرویده اند بدو بنی
اسرائیل وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ و من از جمله گردن نهادگانم حکم او را و در بعد آن آورده که فرعون ایمان یعنی
سه نوبت بسه عبارت تکرار کرد از غایت حرص که بر قبول آن داشت و بجهت فوت وقت که آن بیرون رفتن
زمان تکلیف بود مقبول نشد چه در وقت تکلیف مرة واحدة کافی باشد و بعد از آنکه فرعون این بگفت
گفت حق تعالی فرمود و صحیح آنست که پاره گل بر داشت جبرئیل ع و بر دهن فرعون زد و گفت بر وجه انکار بما
او که آلْآنَ آیا اکنون که اختیار نمانده ایمان می آری وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ
و حال آنکه تو نافرمانی کردی پیش ازین و فرمان پیغمبر من نشنیدی و بودی از جمله گمراهان و گمراه
کنندگان در تفسیر ابو الفتوح و مجمع و غیرهما مذکور است که در اول حال که حق تعالی موسی را امر کرد
که بنی اسرائیل را از زمین مصر بیرون برد موسی ع ایشان را از تخلف صورة خبر داد و ایشان حلی و حلهٔ
قبطیان را بعاریه از آنکه عروسی داریم ستدند در شب برخاستند و از شهر بیرون آمدند حق تعالی
شب را دراز گردانید و خواب بر قبطیان انداخت تا هیچکس از رفتن ایشان خبر نیافت یعنی بنی اسرائیل
ششصد و بیست هزار مرد بودند غیر از هفتاد ساله و بیست ساله و آن شب در اکثر سرای قبطیان
دو کودک و سه کودک مرده بودند و بجهت مشغولی بدفن و عزا کسی که پی ایشان از بنی اسرائیل

یاد نکردند تا شب درآمد بخفتند روز دیگر برخواستند و انتظار بنی اسرائیل می‌کشیدند تا بر عادت خود
بیایند و بمهر یلخ ضیعتی که نامزد ایشانست مشغول شوند کسی که پیدا نشد متعجب شدند و در سرهای
ایشان رفتند هیچ کس را از ایشان نیافتند فرعون را ازین صورت مطلع کردانیدند برآشفت
و همه لشکر خود را جمع کرده با ششصد هزار از پی ایشان برگرفت و روان شد و از محمد بن کعب روایت
کرده‌اند لشکر او صد هزار اسب سیاه غیر از رنگهای دیگر و آنجماعت از خواص فرعون بودند چه شعار فرعون
آن بود که جامه سیاه پوشیدی و بر اسب سیاه نشستی و این صد هزار مرد با جامهای سیاه و اسبان سیاه
و رایتهای سیاه بودند چون بنی اسرائیل بکنار دریای قلزم رسیدند مقدمه لشکر فرعون که هفتصد
هزار مرد بودند در عقب خود مشاهده کردند هر یکی بر اسبی تازی نشسته و خودی بر سر نهاده و حربه
بدست گرفته چون قوم موسی ایشانرا بدیدند گفتند ای موسی چاره ابرا می چیست از پیش دریای
خونخوار و از پس لشکر بیشمار اگر در دریا رویم غرق شویم و اگر توقف کنیم کشته شویم موسی فرمود که
كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ پس حق تعالی بموسی وحی فرستاد که عصا را بدریا زن موسی چون عصا را بر دریا
زد دوازده راه خشک از دریا پدید آمد بعدد اسباط بنی اسرائیل هر سبطی براهی فرو شدند چون
پاره براه رفتند گفتند خبر از بنی اعمام خود نداریم مبادا که غرق شده باشند حق تعالی فرمان داد
تا آبها طاق شده ایشان یکدیگر را مشاهده کردند چون ساقه لشکر موسی بدریا فرو رفت مقدمه لشکر
فرعون بکنار دریا رسید فرعون دریا را دید که طاق شده و راههای خشک در آن پدید آمده بترسید
دانست که آن آیات خداست لشکر گفتند ما نیز فرو رویم فرعون تعللی می‌کرد و جرات نمی‌نمود جبرئیل
بر مادیانی نشسته در پیش اسب ایلقر فرعون راند و در دریا رفت اسب فرعون سرکشی کرده بی مادیان
جبرئیل برفت فرعون هر چند سر او را می‌کشید فرمان نمی‌برد تا آنکه بدریا فرو شد لشکر بازنخوردند
که فرعون بدریا رفت همه یکبار بدریا فرو رفتند و در مدارک و تبیان و غیره از تفاسیر آورده‌اند
که روزی جبرئیل بر صورت مردی بدیوان مظالم فرعون آمده گفت من از راه دور آمده‌ام بجهت مسئله که از
تو استفسار کنم پس رقعه با این مضمون بفرعون داد که حکم امیر چیست در شان بنده که نشو و نما
در میان مال و نعمت خواجه خود و بتربیت او از سایر ممالک ممتاز کرد و پس کفران نعمت پیش آورد

دعوی خواجگی آغاز کند و فرمان مولی خود نبرد فرعون بدست خود در زیر فتوای او نوشت که جزای
ابو العاص ولید بن مصعب که سرای نعمت که بر سید خود بیرون آید و در نعمتا و کافر گردد آنست که او را
در دریا غرق سازند جبرئیل آن خط را گرفت و از مجلس بیرون آمد چون حال که فرعون بکرد این خط را
پیش او جبرئیل آن خط بوی نموده گفت این خط تست گفت آری فرمود که هم بفتوی تو این عمل کرده‌اند فَالْيَوْمَ
پس امروز که هنگام نزول عذابست بجزای کفران نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ می‌رهانیم تن ترا از فرو رفتن
در آب یعنی قوم ترا در قعر بحر در آورده بدنت را بساحل بر آورده‌اند که چون فرعون و قوم او غرق شدند
بنی اسرائیل را در دل گذشت که فرعون هلاک نشده همیدم کشتیها ساز کرده لشکر را از دریا بگذرانیده
و از عقب ما در آید حق تعالی بدن فرعون را به بوی آب آورده با زره‌ای که از طلا کرده در بر داشت و بدان او را
بشناختند تا بنی اسرائیل را تسلی دهد فرعون را بی روح بدیدند که دریا موج میزد تا او را بساحل انداخت
پس تسلی یافتند و در روز دوشنبه که بقایای قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدن فرعون را
مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزایر بحر بصید مرغ و ماهی مشغولست حق تعالی هر که بدن او را
که فرعون را بکنار انداخت تا مصریان ببینند پس جسد او بر زمینی بلند افکند تا همه کس او را دیدند پس
جبرئیل او را گفت که امروز بیرون می‌اندازیم ترا بر تلی بلند از زمین لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً
تا باشی برای کسی که از پس تو باشد نشانه که بتو عبرت گیرند و بدانند که مملوک مقهوری و دور است از دعوی مالکیت
و قاهریت و صادق شود که بنده که خود را از غرق شدن در گرداب فنا رهانیدن نتواند چرا صدای انا ربکم الاعلی
بسمع جهانیان رسانید وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ و بدرستی که بسیاری از
مردمان از آیات قدرت ما بیخبرانند در آن فکری نمی‌کنند و بدان عبرت نمی‌گیرند علی بن ابراهیم بن هاشم
باسناد خود از صادق روایت کرده که هر گاه جبرئیل نزد حضرت پیغمبر صلعم می‌آمد اندوهناک و غمگین می‌بود از
حین غرق شدن فرعون این غم و اندوه داشت تا هنگامی که این آیه را به پیغمبر آورد خندان و مسرور شد
حضرت از وی پرسید که ای جبرئیل هرگز ترا ندیدم که مسرور بوده باشی مگر که دایم اندوه و غم ترا ظاهر
بود مگر این نوبت که ترا فرحناک و خندان می‌بینم جواب داد که یا محمد در حینی که فرعون غرق میشد
گفت آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ من پاره گل سیاه در دهن او زدم و گفتم
آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ بعد از آن ترسیدم که نفعی بخشیدم که مبادا امر الهی
و فرمان پادشاهی شده باشد و رحمت الهی او را دریافته پس بدین سبب اندوه داشتم تا آنکه حق
تعالی بمن امر کرد که بتو رسانم این چه بفرعون گفته بودم دانستم که رضای الهی بدان تعلق گرفته بود

پس بجهت این سرور گشتیم تا اثر آن اندوه و اندیشه از من دفع شد بعد از آن بیان حال بنی اسرائیل می کند
پس از غرق شدن او و لشکریان او و میفرماید که وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ و بدرستی که جای
دادیم فرزندان یعقوب را بعد از هلاک فرعون و قوم او مُبَوَّأَ صِدْقٍ جایی بخیر و شایسته
چنانکه سزاوار صدق وعدهٔ ما بود و آن بیت المقدس بود و سایر ولایت شام وَرَزَقْنَاهُمْ
مِنَ الطَّيِّبَاتِ و روزی دادیم ایشان را از چیزهای پاکیزه و لذیذ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ
جَاءَهُمُ الْعِلْمُ پس اختلاف نکردند در امر دین تا وقتی که آمد بدیشان علم توریة و احکام آن و ایشان
آن را خواندند و دانستند و در آن اختلاف کردند تا بعضی گفته اند که مراد به علم حضرت رسالت است زیرا که
آنحضرت را معلوم بود نزد ایشان بنعوت و صفات و چون مبعوث شد اختلاف کردند در تصدیق او و اکثر
با و کافر شدند إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بدرستی که پروردگار تو حکم می کند میان
ایشان در روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آنچه بودند که از روی عناد در آن اختلاف می کردند
در حکم توریة یا امر پیغمبر و حکم او در آن و در زمان ایشان تمیز حق از باطل شده بنجات مؤمنان و
تعذیب کافران بعد از آن در بیان حقیت محمد صلعم میفرماید که فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا
إِلَيْكَ پس اگر هستی تو در شک و گمان بر سبیل فرض و تقدیر از آنچه ما فرستادیم بر تو از قصص فَاسْأَلِ
الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ پس بپرس از آنانکه می خوانند کتاب را مراد جنس کتب است
پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه این محقق است نزد ایشان و ثابت در کتب ایشان مراد تحقیق آیت و گواهی خواستن
بآنچه در کتب متقدمه است و اشعار بر آنکه قرآن مصدق آنچیزیست که در آن کتبهاست نه آنکه مراد امکان وقوع
شک باشد از آنحضرت و لهذا فرموده که لا اشک و لا اسئل یعنی در حقیقت این شک ندارم و نمی پرسم و گویند
خطاب بحضرتست و مراد امت و در زاد المسیر گفته که ان بمعنی نفی است یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادتی
بصیرت سؤال کن از اهل علم مانند قول ابراهیم که وَلَٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ
رَبِّكَ بدرستی که آمد بتو بیان درست و راست از آفریدگار تو فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ
پس مباش از شک آورندگان و اصح اقوال آنست که در امثال این صورت خطاب متوجه حضرتست اما
مخاطب غیر اوست چه آنحضرت معصوم و محفوظ است از شک و شبهات در آنچه بوحی منزل شده
و از این قبیل است این خطاب دیگر که وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ

و مباش از کسانی که تکذیب کردند مر آیتهای خدا را که قرآنست فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ
پس اگر باشی که تکذیب کنی از زیانکاران و گویند که امثال این برای قطع طمع کفار است
از آنکه حضرت با ایشان میل کند إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ بدرستی که
آنانکه واجب شده است بر ایشان سخن پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته شده که
ایشان بر کفر میرند و باید در دوزخ مخلد باشند یا ملائکه را بدان خبر داده گفته اند کلمه آیت که لأملأن
جهنم فی النار و لا ابالی یعنی قسم بذات خود که دوزخ را پر سازم از آدمیان و جنیان و هیچ از آن باک
ندارم و بر پیغمبر تقدیر میفرماید که علم ازلی تعلق گرفته بعدم ایمان ایشان لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نیارند
بسوی محمد و در ایمان ایشان نمیبیند که تصدیق نکنند وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ و اگر چه
آید بدیشان هر آیتی که اقتراح کنند حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا ببینند عذاب دردناک
را که نامزد ایشانست و بعد از نزول این عذاب ایمان ایشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر
امم ماضیه را سودی نداشت و چون حق سبحانه بیان فرمود که ایمان فرعون قبول نشد نزد معاینه عذاب
در عقب آن قبول ایمان قوم یونس می کند قبل از نزول عذاب و میفرماید که فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ
پس چرا نبودند اهل دیهی از دیههای عاصیه که آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ
ایمان آوردند قبل از معاینه عذاب تا سود رساند ایشانرا آن یعنی ایمان ایشان و عذاب از ایشان دفع شود
لیکن قوم یونس لَمَّا آمَنُوا آنهنگام که ایمان آوردند یعنی در وقت مشاهده علامت عذاب كَشَفْنَا
عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ برداشتیم و ببردیم از ایشان عذاب رسوایی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ
إِلَىٰ حِينٍ و برخوردار گردانیدیم ایشانرا تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و در تبیان
گفته که اکثر نحویان بر آنند که لولا اینجا بمعنی هلا نیست و استثناء منقطع یعنی نبود اهل دیهها که
حین نزول عذاب ایمان آوردند تا ایشان نفع بایشان رساند مگر قوم یونس که چون بعد از مشاهده
علامات عذاب ایمان آوردند ما دفع عذاب کردیم از ایشان و متمتع ساختیم ایشان را بحیوة دنیا تا
اجل ایشان و شبهه نیست که ایمان قوم یونس بر سبیل اخلاص و اختیار بود نه بر وجه اضطرار چه ایشان قبل از
نزول عذاب ایمان آوردند وقتی که علامتی از علامات آن را دیدند پس مثل ایشان مثل مریض است
که در مرض خود توبه کند و امید عافیت داشته باشد و از خوف ترسد و مجمل این قصه بروایت
صحیح آنست که حق تعالی یونس را باهل نینوی فرستاد او بدعوت ایشان را بخدا دعوت کرد ایشان ابا کردند
و ایمان نیاوردند و یونس را برنجانیدند یونس شکایت ایشان بخدای کرد و گفت الهی قوم مرا

تکذیب کردند حق تعالی فرمود که ای یونس قوم خود را خبر ده که اگر امروز تا سه روز دیگر ایمان نیارند
عذاب بدیشان فرود آید یونس ایشان را خبر داد و از میان قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد
چون روز سیم که زمان موعود بود در رسید حق تعالی بمالک دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیره از سموم
دوزخ بدین قوم فرست مالک بفرمان آله سموم دوزخ بصورت ابر سیاه با دود غلیظ و با آواز هایل
آتش گرد شهر نینوی فرو گرفت چون قوم یونس بامداد برخاستند و علامات عذاب را دیدند ترسان و لرزان
شدند دانستند که یونس راست گفته روی بپادشاه خود نهادند و چاره این امر ازو طلب کردند و او مردی
عاقل بود فرمود که یونس را طلب کنید چندانکه یونس را طلب کردند نیافتند پادشاه گفت اگر یونس رفت
خدای او که ما را باو دعوت میکرد باقیست دانا و شنوا و طلب من یونس را جهت آن بود تا بوی ایمان آریم
شاید عذاب از ما دفع شود اکنون که رفته است بیائید تا جمله بصحرا رویم و بعجز و شکستگی و تضرع و
زاری بدرگاه حق تعالی توجه کنیم تا شاید که بر ما رحم کند پس سر و پای برهنه شده پلاس درپوشیده و عیال
و لشکر نیز بهمین صورت روی بصحرا نهادند و مرد و زن و خورد و بزرگ خروش و فریاد برگرفتند
کودکان را از مادر جدا کردند و چهارپایان را و ستوران را همچنین و ستود و بیکبار دستهای خالص کرده آواز
برداشتند که بار خدایا ایمان آوردیم بآنچه یونس بما آورد و از اول ذی الحجه تا دهم محرم الحرام برین وجه
نالیدند و درین چهل روز از فغان و نالیدن ساعتی نیاسودند و دردمندی و بیچارگی بعرض میرسانیدند و بزبان حال
مضمون این مقال می گفتند   چاره ما ساز که بی یاوریم   گر تو برانی بکه رو آوریم   بی طریم از همه بیگانه
جز تو نداریم نوازنده   پیش تو گر بی سر و پا آمدیم   هم بامید تو خدا آمدیم   پادشاه روی بر خاک نهاد و گفت
خداوندا ما خواستیم تا یونس را دریافته دفع این عذاب بود و دفع این عقاب وسیله سازیم اکنون او نیست و همی گناه ما از میان
ما بیرون رفته بدرگاه تو آمدیم و خود را بتو تسلیم کردیم و تصدیق تمام بوحدانیت تو کردیم خدایا
برحمت واسعه خودت و بقدر و جاه و منزلت یونس و درگاه تو که این عذاب را از ما باز داری قومی می گفتند
خدایا یونس ما را گفته بود خدای من گفته که بندگان را آزاد کنید و آزاد کنید ما بندگان توایم بکرم عمیم خود
ما را آزاد فرما جماعتی دیگر می نالیدند که خداوندا یونس ما را خبر داده بود که تو خداوندی و موجوده
که بیچارگان و دردمندان را دستگیری کنی بفضل و کرم خود ما را دستگیر بعضی بعرض میرسانیدند که ای
پروردگار ما یونس از قول تو می فرمود که هر که بر شما ستم کند از وی درگذرانید خدایا بگناه بسیار بر خود ستم کرده ایم

ازما عفو فر

از ما عفو فرما گروهی دیگر بدین نیکو نداء می کردند که خدایا یونس ما را می گفت که آفریدگار و
پروردگار من گفته است که سایلان را رد مکنید و محرومان را نومید مسازید ما سایلان بعجز و بدرگاه تو
آورده‌ایم ما را رد مکن و محروم مساز پس صدق نیت ایشان را بران داشت که حقی که بر یکدیگر داشتند
رد آن کردند تا آنکه مردی سنگی از مال غیری برداشته بود و بدر خانه خود زیر بنا نهاده بود برکند و به
صاحبش رسانید پیری که در میان ایشان بود از بقیه علمای ایشان گفت که شما ایمان آورده اید این کلمات
را بر زبان رانید که یَا حَيُّ یَا قَیُّومُ یَا حَيُّ حِینَ لَا حَيَّ مُحْیِي الْمَوْتَى یَا حَيُّ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ تا عذاب از
شما رفع شود ایشان خدا را باین کلمات بخواندند عذاب برحمت بدل شد و هرگاه دعای کسانیکه عمر خود
را صرف کفر کرده باشند باین کلمات مستجاب شود پس بلا شبهه اگر بنده مومن این نامهای آله سبحانه
را بخواند حاجات دین و دنیای او باجابت مقرون گردد القصه روز چهلم که جمعه بود و عاشورا
اثر مناجات و علامت توبه ایشان ظهور نموده برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب عذاب
مرتفع گشته ابر رحمت بر سر ایشان گسترده شد و یونس بجهة ترک تندی که ازو صادر شده بود که آن بیرون
رفتن او بود از میان قوم بدون اذن الهی چهل روز در شکم ماهی محبوس شد روز چهلم ورا از دهن
خود بکنار دریا انداخت در زیر درخت کدوی که حق تعالی در کنار او رویانیده بود قرار گرفته شفا
یافته و حکم الهی در رسید که بمیان قوم خود رو که بجهة ایمان آوردن ایشان عذاب از ایشان مرتفع شده
چون یونس علیه السلام بمیان قوم آمد پادشاه و سایر رعایا از مقدم او خوشحال شده در ملازمت او بطاعت
و عبادت عمر گذرانیدند تا برحمت الهی واصل و کامل شدند و تفصیل این قصه در سوره الصافات
سمت می یابد ان شاء الله تعالی آورده اند که حضرت رسالت پناه صلعم بر ایمان قوم خود بغایت حریص بود و چون
ایمان نمی آوردند غبار ملال بر آیینه دل آنحضرت نشست حق تعالی آیه فرستاد که وَلَوْ شَاءَ
رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا و اگر خواستی پروردگار تو که با جبار مردم را
ایمان آرند هر آینه آوردندی بروجه الجاء و اضطرار بدون اختیار که در وی منتست ایمانشان
أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ آیا تو اکراه می کنی مردم را
تا گروند گروندگان یعنی نمیتوانی که مردمان را باکراه بر ایمان داری چه این در تحت قدرت نیست

و خدای که باین قادر است نیز باکراه و اجبار بر ایمان ندارد زیرا که منافی حکمت و تکلیف است وما
كان لنفس أن تؤمن إلا بإذن الله و نباشد و نشاید هیچ نفس را که ایمان آرد مگر بتوفیق
و لطف خدای که آن عطای تمکین و آلات نصب ادلهٔ عقلیه و نقلیه است تا عقول خود را کار بستن و تفکر
در آیات قدرت او نموده ایمان آرند و گویند اذن بمعنی علم است یعنی هیچکس ایمان نمی آرد مگر که علم حق
بآن تعلق گرفته و در ازل دانسته که او باختیار خود ایمان آرد ويجعل الرجس و میکند او یعنی خدا
و لعنت و غضب خود را و قهر و عقوبت خود را على الذين لا يعقلون بر آنکه تعقل نمیکنند در آیات
قدرت او تا توفیق ایمان نرسند و یا حکم میکنیم بنجاسة کافران قل انظروا بگوی ای محمد مشرکان را که از
تو آیات مقترحه طلب میکنند که بنگرید بچشم تدبر و ملاحظه کنید بدیده سر که بصیرت است ماذا في
السموات والأرض چه چیزهاست در آسمانها از عجایب فطرت و در زمینها از بدایع قدرت تا شما دلالت
کند بر کمال صنع الهی و حکمت پادشاهی وما تغني الآيات والنذر و دفع نمیکند مدید آیتها و
استماع کلام بیم کنندگان یعنی پیغمبران عذاب الهی را عن قوم لا يؤمنون از گروهی که نمی خواهند
که بگروند بکفر خواهند مرد فهل ينتظرون إلا مثل أيام الذين پس چشم نمیدارند این مشرکان
مگر ایام یعنی وقعهای مانند وقعهای آنانکه خلوا من قبلهم گذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد
و ثمود و اصحاب ایکه و اهل موتفکه مراد نزول عذابست قل فانتظروا إني معكم من المنتظرين
بگو پس انتظار برید عذاب را که بر شما نازل خواهد شد بدرستی که من با شما از منتظرانم هلاک شما را ثم
ننجي رسلنا والذين آمنوا پس برهانیدیم پیغمبران خود را وقتی که عذاب بمکذبان ایشان
فرود آمد و نجات دادیم آنان را که گرویده بودند بدیشان كذلك همچنانکه نجات دادیم رسولان و
متابعان ایشان را حقا علينا ننج المؤمنين وعده راست بود بر ما نجات دادن گروندگان
هلاک نجات مؤمنان همچنانکه محمد است و اتباع او قل يا أيها الناس إن كنتم في شك
من ديني بگوی ای مردمان مراد اهل مکه اند اگر هستید شما در گمان و شک از صحت دین من که یکتا پرستیم
از برای شما فلا أعبد الذين تعبدون من دون الله پس نمی پرستم آنها را که شما میپرستید
بجز از خدای از بتان و ملائکه و عزیر و مسیح ولكن أعبد الله الذي يتوفيكم

ولکن

و لیکن پرستش میکنم خدایی را که قبض ارواح شما میکند یعنی میمیراند شما را برای جزای کردار شما در روز شمار و
وأمرت أن أكون من المؤمنين و مامور شده ام بآنکه باشم از گرویدگان باحکام
الهی وأن أقم وجهك للدين و دیگر امر کرده اند مرا بآنکه راست گردان روی خود را از برای
دین حق یعنی عمل خود را موافق دین اسلام گردان و همگی خود را مصروف دار بر کشیدن بار نبوت و امر تبلیغ
و یا در نماز خود را مستقبل قبله گردان که آن شعار دین اسلام است حنيفا در حالتی که از دین
باطل تا زمیل داده بیان باطل بدین اسلام و یا در حالتی که تو مایلی از همه ادیان بدین اسلام ولا تكونن
من المشركين و مباش از شرک آرندگان خطاب متوجه بپیغمبر است و همچنین است آنکه
فرماید ولا تدع من دون الله ما لا ينفعك و مخوان بجز از خدای آن چیز را که سود نکند
ترا خواندن و پرستیدن آن ولا يضرك و زیان نرساند تو را فرو گذاشتن آن فإن فعلت فإنك
إذا من الظالمين پس اگر بکنی یعنی بخوانی غیر خدا را پس بدرستی که تو آنهنگام باشی
از ستمکاران بنفس خود بانداختن خود در مهلکه و عقوبت وإن يمسسك الله بضر و اگر برساند
خدای بتو مرضی و شدتی و فقری فلا كاشف له إلا هو پس هیچ بازدارنده نیست آنرا مگر
او که الله است وإن يردك بخير فلا راد لفضله و اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنا پس هیچ دفع
کننده و باز دارنده نیست مر فضل او را يصيب به من يشاء من عباده میرساند فضل
بانکه خواهد از بندگان بر وفق مصلحت و حکمت وهو الغفور و اوست آمرزنده پس از غفران
معصیت نا امید مشوید الرحيم مهربانست پس بطاعت امیدوار رحمت او باشید بعد از آنکه ختم سوره
میکند بموعظه حسنه جهت تسلیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم میفرماید که قل يا أيها الناس قد
جاءكم الحق من ربكم بگوی ای مردمان بدرستی که آمد بشما پیغمبری بحق و با کلامی حق در شنوید
و با دین اسلام از نزد پروردگار شما فمن اهتدى فإنما يهتدي لنفسه پس هر کس که
راه یافت بایمان و متابعت بود پس جز این نیست که گمراه نمیشود برای نفس خود یعنی منفعتش
عاید بدو شد ومن ضل فإنما يضل عليها و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب و عناد
پس جز این نیست که گمراه میشود بر نفس خود یعنی وبال آن ضلالت بدو است وما أنا عليكم بوكيل
و نیستم من بر شما نگاهبان که امر شما بمن باز گذاشته باشد و بر من واجب و لازم باشد

که اصلاح فساد شما کنم و شما را با اختیار مهتدی کرده‌ام و با یکه‌ها دارم شما را در منع عذاب از شما و من
بشری‌ام مثل شما و بر من همین تبلیغ است و این آیه را نیز منسوخ داشته‌اند به آیه السیف منسوخ شد وَاتَّبِعْ
مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ و پیروی کن ای محمد آنچه را که وحی کرده میشود بسوی تو با امتثال و تبلیغ
وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ و صبر کن بر دعوت و بر ایذایی که بتو میرسد از ایشان و شکیبایی ورزد
تا وقتی که حکم کند خدای بنصرت تو یا امر فرماید بقتال معاندین کافران وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ
و اوست بهترین حکم کنندگان زیرا که ممکن نیست که در حکم او خطا و میل و تهمتی باشد اطلاع او بر سرایر و
ضمایر بحیثیتی که مطلع است بر ظواهر و احتیاج بیّنه و گواه ندارد و حاکمان دیگر بر دلیل بحال و مطلع نیستند
و بظواهر حکم می‌کنند

سوره هود علیه السلام مائة و عشرون آیات

ابی بن کعب از حضرت
نبیه عالم صلعم روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی بدهد هر که تصدیق نوح و هود و صالح و شعیب و...
و لوط و ابرهیم و موسی کرده و هر که تکذیب ایشان کرده حسنه برای او بنویسد و روز قیامت از سعدا باشد
و حسن از ابو جعفر ع روایت کرده که هر که در هر جمعه سوره هود بخواند حق تعالی او را در روز قیامت در زمره
پیغمبران مبعوث کرداند و حساب او را آسان کند و دران روز هیچ گناه او را عارف نشود و ابو جحیفه روایت
کرده که پیغمبر را گفتند یا رسول الله پیری زود در تو اثر کرده گفت که شیبتنی سوره هود و اخواتها الحاقة
والواقعة و عم یتساءلون و هل اتیک یعنی سوره هود و حاقه و واقعه و عم و هل اتیک مرا پیر ساختند چه در این
سوره حکم کرد که فاستقم کما امرت یعنی مستقیم باش بر آن وجهی که بآن امر کرده شده و در این سوره‌های دیگر
بحث کرده از احوال و شداید روز قیامت و مصیبتها که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الر رمزیست اکثر و اشهر بمعنی انا الله ارى یعنی منم خدایی که می‌بینم طاعت مطیعان را و معصیت
عاصیان را و هر کس را مناسب عمل او جزا خواهم داد پس این کلمه مشتملست بر وعد و وعید كِتَابٌ أُحْكِمَتْ
آيَاتُهُ این کتابیست که صفت او آنکه استوار کرده شده است آیتهای او و محکمهای روشن و با انتظام کشیده
است بنظمی محکم چون بنای مستحکم که نقض و خلل بدو راه نیابد ثُمَّ فُصِّلَتْ پس جدا کرده شده است
سوره سوره و آیه آیه یا مفصل و مبین شده و بیان کشته و آنچه بندگان بدان محتاج اند از عقاید
و احکام و مواعظ و اخبار مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ از نزدیک خداوند حکم کننده و نهایت دانا که

آگاه

آگاه و از الآن أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ بجهت آنست که تا نپرستند مگر خدا را که معبود بحقیقت
خداوند مطلق است إِنَّنِي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ بدرستی که من شما را از جانب او سبحانه ترسانم و بیم
کننده‌ام بعقوبت شرک و طغیان و مژده دهنده بمثوبت توحید و ایمان وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ و
و دیگر نازل قرآن بجهت آنست که آمرزش طلبید از پروردگار خود برای گناهان گذشته ثُمَّ تُوبُوا
إِلَيْهِ پس توبه کنید و باز گردید از معاصی با طاعت و امتثال او و با استغفار کنید از شرک و انقیاد
بر سبیل طاعت رجوع نمایید باو سبحانه يُمَتِّعْكُم مَّتَاعًا حَسَنًا و برخورداری دهد شما را
برخورداری نیکو یعنی عمر دراز و فراخی دارد تا مرفه الحال معیشت کنید از [illegible] و امنیت و تمام و سعه رزق
إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی نام برده شده که آخر عمر مقدر است یعنی پیش از اجل مقدر شما را بعذاب استیصال
هلاک نکند وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ و تا بدهد هر صاحب عمل خیر جزا و ثواب فضل او را در عقبی یعنی جزای
او هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود فرموده که ذو فضل کسیست که حسنات او فاضل باشد بر سیئات او و
عبد الله عباس گفته که هر که او یک سیئه کند یک سیئه برای او بنویسند و هر که یک حسنه کند ده حسنه برای او بنویسد
و اگر این سیئه کرده باشد در دنیا عقوبتش کنند ده حسنه خالص برای او بماند و اگر [illegible] یک حسنه و قبال یک
سیئه [illegible] ده حسنه [illegible] ابن عباس فرموده که هر که را حسنات بر سیئات بیفزاید به بهشت رود و هر که را سیئات
بر حسنات بیفزاید بدوزخ شود و هر که را حسنات و سیئات برابر باشد از اهل اعراف باشد و بعد از آن
و بعد از آن به بهشت رود وَإِن تَوَلَّوْا و اگر شما ای کافران روی گردید از اسلام یا از متابعت من فَإِنِّي
أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ پس بدرستی که من میترسم بر شما از عذاب روز بزرگ یا
که قیامتست و گفته‌اند شدت و مشقتست که کفار کشیده‌اند از قحط تا حدی که مرده و مردار میخوردند
إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ بسوی جزای خداست بازگشت شما وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیزی
از ثواب دادن و عقوبت کردن توانا است پس قادر باشد بر تعذیب شما آورده‌اند که جمعی مشرکان در باب عداوت
حضرت رسالت پناه [illegible] روزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند چون دربها
فروگذاریم و خود را بجامه‌ها بپوشیم و سینه‌های خود را فراهم گیریم در عداوت محمد کسی چگونه بر آن اطلاع یابد حق تعالی
آیه فرستاد که أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ بدانید بدرستی که در می‌نوردند جامه‌ها و
فراهم می‌گیرند سینه‌های خود را بکفر از عداوت حبیب من و یا دو تا از حق گردانیده میل می‌کنند بکفر مراد
آنست که دشمنی پیغمبر را در درون دل مخفی کنند لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ تا پنهان دارند از خدای سر خود را

عبدالله

و رسول و مؤمنان را بدان مطلع نکرداند عیاشی باسناد خود از ابو جعفر ع روایت کرده که جابر بن
گفت که چون مشرکان رسول ص را دیدندی از غایت نفاق سر در پیش افکندندی و جامه در سر
کشیدندی و روی پوشیدندی تا پیغمبر ایشان را نبیند و پیغمبر ایشان را نبیند حق تعالی فرمود که ایشان
منعطف میشوند بکفر و نفاق و عداوة پیغمبر تا آنرا از خدای بپوشانند الا حین بدانید آنهنگام
که ایشان یستغشون ثیابهم در سر کشند جامهای خود را و بر فراش خود خفا کنند یعلم
ما یسرون وما یعلنون خدای میداند آنچه در سینها نهان میکنند و میداند آنچه آشکارا میکنند
بزبانها و ستر و علانیه ایشان نسبت بعلم او یکسانست پس چگونه اخفا میکنند بر وی آنچه مستتر شده که آشکار است نزد خود
انه علیم بذات الصدور بدرستی که او سبحانه داناست باسراری که در سینهاست وما من
دابة فی الارض و نیست هیچ جنبنده در زمین از جمیع حیوانات الا علی الله رزقها
مگر که بر خداست روزی دادن او یعنی برو واجبست که روزی را بایشان رساند و اگر نه آن کند نقض
حکمت او باشد و او حکیمست بخلاف حکمت کار نمیکند ویعلم مستقرها ومستودعها
و میداند قرارگاه حیوانات را در حین حیوة و زندگی و آرامگاه او را بعد از ممات در کشاف گفته که مستقر
مسکن و مأوای حیوانات از زمین و آب و هوا موضع قرار ایشان و بعد از استقرار چون صلب
رحم و بیضه کل فی کتاب مبین همه آنچه یاد کرده شد از دواب و رزق و مستقر و مستودع
ایشان مسطورست در کتابی روشن که لوح محفوظست وهو الذی خلق السموات والارض
فی ستة ایام و اوست خداوندی که آفرید آسمانها و زمینها و آنچه در وست در شش روز از
ایام دنیا که اول آن یکشنبه بود و آخر آن جمعه با آنکه قادر بود که در یک لحظه همه را ایجاد کند اما جهت تعلیم
بندگان تا در کارها تعجیل نکنند تأنی فرموده وکان عرشه علی الماء و بود پیش از آفریدن
زمین و آسمان عرش او بر آب بود و آب بر باد و در بعضی تفاسیر آمده که حق تعالی در مبدأ آفرینش یاقوت
سبز بیافرید و بنظر هیبت در و نگریست آن جوهر آب شد پس باد آفرید و آب را بر بالای آن بداشت
و عرش را بر بالای آب جای بداد و در وقوف عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتباریست عظیم مر اهل تفکر را
جلت عظمته وقدرته از ضمیمه نقلست که عرش مانند کشتی بر بالای آب میرفت بعد از آن لوح و قلم و
فرشته را امر کرد تا جمیع کائنات که موجود خواهد شد در لوح نوشت بعد از آن فرشتهها را بالهام
بتسبیح و سبحان میکرد انگاه جمیع موجودات را آفرید لیبلوکم ایکم احسن عملا

تا بیان باید شما یعنی با شما معامله آن نماید که آن کند تا ظاهر کرده بر عالمیان که کدام از شما نیکوتر
از روی عمل قلب و اعضا یعنی علم و عمل که بیشتر است مراد آنست که تا ظاهر کرده که کیست که برو
تفکر عالم میشود بوحدانیت و قدرت و علم او و در طاعت و عبادت او می کوشد و کیست که بجهت عدم
تفکر بر کفر اصرار می کند و مرتکب عمل خیر نمیشود ولئن قلت انکم مبعوثون من
بعد الموت و اگر گویی تو ای محمد مر قوم خود را که بدرستی که شما برانگیخته شدگانید از پس
مردن برای مجازات اعمال نیک و بد لیقولن الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین
هر آینه گویند آنانکه نگرویدند نیست این سخن که در باب بعث میگویند مانند سحر آشکار او در بطلان
یا در تفریب یعنی همچنانکه سحر فریبست و باطلست و حقیقتی ندارد و این سخن نیز که در باب بعث می
گویی حقیقتی ندارد فریب و باطلست ولئن اخرنا عنهم العذاب الی امة
معدودة و اگر تأخیر کنیم از ایشان عذاب استیصال را که وعده داده ایم تا هنگامی از
اوقات یعنی بعضی از اجزای وقت شمرده شده که منتهی شود آن هنگام عذاب تا نازل سازیم
لیقولن ما یحبسه هر آینه گویند از روی استهزا چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول
و در تفسیر از ابو عبدالله و ابو جعفر ع مرویست که مراد بامة اصحاب مهدی اند که سیصد و سیزده
باشند بعدد اصحاب بدر که در یک ساعت نزد آنحضرت جمع شوند یعنی کفار ایمان نیارند و بوقوع
عذاب استهزا کنند بدانکه مهدی ع اصحاب و مستاصل شوند الا یوم یأتیهم بدانید که
آن روزی که بیاید عذاب بدیشان که روز اصحاب بدر است یا حین ظهور مهدی ع لیس
مصروفا عنهم باشد عذاب باز داشته شده از ایشان یعنی چون وقت آن در رسد
بهیچ وجه از ایشان منع نگردد وحاق بهم ما کانوا به یستهزءون و احاطه کرد
خواهد شد بدیشان آنچه بودند که از روی جهل و فرط ضلالت بدان استهزا می کردند و بوقوع آن
تعجیل می نمودند ولئن اذقنا الانسان منا رحمة و اگر بچشانیم یعنی بدهیم
آدمی را از نزد خود نعمتی که دریابد لذت آن را ثم نزعناها منه پس باز ستانیم آن را
از وی انه لیؤس کفور بدرستی که او بسیار ناامید است از فضل الهی از
جهت قلت صبر و عدم اعتماد بر کرم پادشاهی بسیار ناسپاس در نعمت گذشته یعنی آدمی
پیوسته ناامید و ناسپاس است و این هر دو صفت را از دست نمیدهد ولئن

اذقناه نعماء بعد ضراء مسته واگر بچشانیم او را بعد از محنت نیکویی چون نعمت
و توانگری پس از سختی که بدو رسیده باشد چون فقر و بیماری لیقولن ذهب السیئات عنی
هر آینه گوید برفت بدیها یعنی مصائب و مکاره که مرا بدمی آید دور شد از من انه لفرح فخور
بدرستی که آدمی هر آینه بسیار شادمان است بنعمت و مغرور بآن و فخر کننده بآن و بفخر و فرح او را غافل
ساخته از شکر نعمت آن الا الذین صبروا و عملوا الصالحات مگر آنانکه شکیبایی
نمودند در محنت و بلا و بقضا رضا دادند و کردند عملهای نیکو یعنی بادای حسنه واجبات از مفتحات
وظایف شکر تقدیم رسانیدند در نعمت و رخا اولئک لهم مغفرة و اجر کبیر
آن گروه که بصفت صبر و شکر موصوف‌اند مر ایشان راست آمرزش گناهان و مزد بزرگ که نعیم
جنات و کمال قرب بحضرت منان آورده‌اند که کفار عرب از روی تعجب و عناد اقتراح آیات از
حضرت سید کاینات صلعم می‌کردند و به کلام کریم قرآنی استهزا می‌نمودند و از جمله اقتراحات ایشان آن بود
که چرا گنجی بتو نداده‌اند یا فرشته‌ای را به تصدیق تو نفرستاده و حضرت رسالت صلعم از عدم قبول دعوت و استهزا
و سخریت ایشان دلتنگ بشدی حق تعالی برای تحریض آنحضرت بر ادای رسالت و عدم مبالات او بر وفق انکار
ایشان فرمود که فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک پس شاید که ترک کننده باشی مر او
هیچ است یعنی ترک تبلیغ آنچه وحی کرده شده است بتو یعنی از آنچه مخالفه رای مشرکان است از سب
آلهه و عیب ایشان بجهت مخالفت ایشان و استهزاء ایشان بآن وضائق به صدرک
و تنگ است باظهار آن سینه تو ان یقولوا لولا انزل علیه کنز از ترس آنکه گویند چرا
فرو فرستاده نشده است بر او گنجی که نفقه کند بر مردمان و عیبان تابع او شوند همچنانکه فعل
پادشاهان است او جاء معه ملک یا چرا نیامد با او فرشته بجهت گواهی بر نبوت او یعنی
بیان این مقالات از ادای رسالت باز ممان و باک مدار از گفتار ایشان مدارا انما انت نذیر
بدرستی که تو بیم کننده‌ای بر تو همین انذار است و تو در آن تقصیر منمای چرا از رد و انکار ایشان
تنگدل باید شد والله علی کل شیء وکیل و خدای بر همه چیزها گواه است و یا کار گذار کسی
که کار بخود را باو باز گذارند و نگاه دارنده آنکه خود را بدو سپارد پس تو کار بدو کن و از گفت و شنود
هر چه سود و عنود باک مدار ام یقولون افتریه بلکه می گویند کافران که محمد بر بافته است

انچه

آنچه می‌گوید که بمن وحی میکند یعنی قرآن را خود میبافد قل فأتوا بعشر سور مثله
مفتریات بگو پس بیارید ده سوره مانند قران در کمال بلاغت و حسن نظم بربافته شده از
نزد شما یعنی بزعم شما آنست که قران را از خود بهم توان بافت و بمن این گمان برید که من از خود میبافم
شما فصحای عرب‌اید پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشاء مثل این کلام بلکه شما از من قادرترید بجهت
وقوف شما بر قصص و اخبار و عادت بر انشا و اشعار وادعوا من استطعتم من دون الله
ان کنتم صادقین و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر که توانید بجز از خدای اگر هستید
راست گویان که این کلام بربافته شده منست و چون ایشان از معارضه عشر سور عاجز آمدند باز بنحو دیگر
آمد که فأتوا بسورة من مثله و چون با اینها نیز اتیان نکردند عجز ایشان بهمه کس ظاهر شد فان لم یستجیبوا
لکم پس اگر اجابت نکردند شما را ای مؤمنان در آنچه گفتند از آوردن سوره مثل قرآن و متعرض جواب آن
نشدند فاعلموا انما انزل بعلم الله پس بدانید که آنچه فرو فرستاده شده است بعلم خدا است
یعنی ملتبس بعلمی که خاص او است و کسی دیگر بدان قادر نیست و آن علمیست که بمصالح بندگان و آنچه ایشان را
بکار آید بمعاش و معاد و ان لا اله الا هو و بدانید که نیست معبودی بسزا مگر او که عالم است
بآنچه غیر او نداند و قادر است بر آنچه غیر او نتواند فهل انتم مسلمون پس آیا هستید شما ثابتان
بر اسلام ثابت باشید من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها هر که باشد از روی همت
خواهنده که آن زندگانی دنیا و آرایش آن زاد و مقابله اعمال خیر خود مراد منافقانند یا اهل ریا یا یهود یا
نصاری و یا مطلق مردمان یعنی کسی که از مردمان اعمال حسنه را وسیله حطام دنیوی و زینت آن کرده اند
باشند بثواب اخروی نوف الیهم اعمالهم فیها بتمام بدهیم با ایشان جزای کردارهای ایشان
در دنیا از صحت و ریاست و فراخی روزی و کثرت اولاد و هم فیها لا یبخسون و ایشان در دنیا
کاسته نشوند یعنی ایشان را از مزد دنیوی چیزی کم نکنند اولئک الذین لیس لهم
فی الآخرة الا النار آن گروه آنانند که نباشد مر ایشان را در آن سرای دیگر مگر آتش دوزخ
وحبط ما صنعوا فیها و تباه گشت آنچه کردند در دنیا چه ثواب منتفع است بسبب اخلاص و
ایشان بر وجه اخلاص عمل نکردند بلکه از برای غرضی دیگر بآن اقدام کرده اند که ریاست یا جستن ثنا
و امثال آن و باطل ما کانوا یعملون و ناچیز است در نفس الامر آنچه بودند که می کردند

از دنیا و غیر آن از حضرت رسالت پناه صلعم منقولست که چون روز قیامت باشد و خلایق را در زمین
قیامت بدارند حق تعالی خلقان را بحکومت خواند و همه بندگان بر زانو افتاده باشند و لیکن کسی که اول آن
نزد خدا برند کسی باشد مردی باشد که حفظ قرآن کرده باشد و شخصی که او در راه خدا کشته باشند
و کسی که بذل اموال کرده باشد صاحب قرآن را گوید که من ترا توفیق دادم تا قرآن آموختی و یاد گرفتی گوید بلی ای
خداوند و مولای من حق تعالی گوید چه کردی با آن گوید بار خدایا در نماز شب قرائت کردم و در میان شب
خواندم حق تعالی گوید بلی چنین است اما برای من نکردی بلکه قصد تو آن بود که مردمان گویند که فلان قاری
و قرآن خوب میخواند ترا امروز بر من حقی نیست و مزد تو همان ثنای مردمان بود پس صاحب مال را گوید
ترا مال و فیسا دادم با آن چه کردی گوید بار خدایا نفقه کردم و صدقه دادم گوید بلی چنین است
و لیکن قصد تو آن بود که مردمان گویند که فلان مرد سخیست پس ترا امروز نصیبی نباشد و شهید را گوید
که من ترا قوة و شجاعت دادم گوید بلی بجهة آن در راه تو جهاد کردم تا مرا کشتند گوید قصد تو از جهاد
بود که مردمان گویند که فلان مرد شجاعست پس ترا امروز نصیبی نباشد پس بفرماید تا برهنه ایشان را بدوزخ برند أفمن
كان على بينة من ربه آیا پس هر که باشد بر برهانی روشن از پروردگار خود که او را دلالت کند بطریق
ثواب ويتلوه شاهد منه و از پی در آید برهان او را که دلیل عقلست گواهی از خدای که بصحت آن
گواهی دهد که آن قرآنست برابر باشد با کسی که زینت دنیا طلبد و عمل نه بر وجه اخلاص و ثواب کند گفته اند که صاحب بینه
مؤمنان اهل کتابند یا هر مؤمنی مخلص و شاهد پیغمبرست یا خداوند بینه پیغمبرانست و تابع او و شاهد
جبرئیل یا فرشته که حافظ او بوده یا صورة و شمایل پیغمبرانست یا خداوند بینه پیغمبرست هر که بدیده انصاف
در وی نگریستی انوار حق و آثار صدق در بشره او مشاهده نمودی و بعضی بر آنند که صاحب بینه حضرت
رسول الله صلعم و شاهد امیر المؤمنین ع و ثعلبی که امام اصحاب حدیثست از علمای اهل سنتست در تفسیر خود آورده
باسناد از کلبی از ابو صالح از عبد الله عباس و حبیب یاسر از زادان روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع
فرموده که بحق خدایی که دانه شکافته و در رحم صورت نگاشته که اگر برای من بالشی نهند من هر اهل تورات
حکم کنم اهل تورات بتورات و میان اهل انجیل با انجیل و اهل زبور بزبور و اهل قرآن بقرآن هیچ مردی نیست از قریش
الا که من در حق او آیتی در شان او نازل شده که دلالت میکند بر آنکه بهشتیست یا دوزخی مردی برپای خواست
و گفت آیه تو کدام است فرمود که أفمن كان على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه بینه رسول خداست
که بر حجت روشنست از نزد خدای تعالی و شاهد منم که از ویم و تابع ویم و نیز یعقوب بن جعفر بن سلیمان

که از

که از طریق اهل سنتست روایت میکند از پدرش و پدرش از پدر خود علی بن عبد الله از ابن عباس که
مراد از بینه رسول خداست و مراد از شاهد علی بن ابی طالب است و بر لبیب فطن مخفی نیست که آنکس که
خدای تعالی او را شاهد خود گردانید و معاون و مساعد او مطالب رسالت و نبوت را اثبات نماید او بمرتبه
فضیلت و کمال اشرف متصفست پس رفت که در مسالک انصاف اقدام خود را استوار داری و اقتدا به
اهل بیت مصطفی نمایی و عقده دل بمحبت شاه اولیا بگشایی و منصب امامت وصی و خلافت با واحق و اولی دانی
و او را پیشوا و امام و مطاع و مقتدای خود خوانی زیرا که ظواهر آیات قرآنی و اخبار نبوی دالست بر آنکه خلافت
با و الصق و امامت با و الیقست فلا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله بعد از آنکه در صفت نبوت که
شاهد است بحقیقت قرآن و پیغمبر آخر الزمان نمعجز باید که ومن قبله كتاب موسى و پیش از قرآن
یا پیغمبر کتاب موسی علیه السلم یعنی توریة که مصدق قرآن و سید پیغمبرانست و بشارت دهنده با آن اماما
در حالتی که آن توریة پیشوا بود مر اهل دین را ورحمة و بسبب بشارت و واسطه نفع الهی در دنیا و آخرة
أولئك يؤمنون به آن گروه که بر بینه اند از جانب خدای میگروند بقرآن یا محمد ومن
يكفر به من الأحزاب و هر که کافر شود بقرآن یا بمحمد از گروه بعضی اهل ملل متفرقه از یهود و نصاری
و سنی که متفق اند بر عداوة پیغمبر فالنار موعده پس آتش دوزخ وعده گاه اوست و محل او بدن
فلا تك في مرية منه پس مباش در شک از این موعد از قرآن خطاب بحضرتست و مراد امت اوست
إنه الحق من ربك بدرستی که این موعد یا قرآن وعده درستست از نزد پروردگار تو
ولكن أكثر الناس لا يؤمنون و لیکن بیشترین مردمان ایمان نمیگروند
و تصدیق آن نمیکنند بجهة قلة نظر و تدبر از فرط عناد و جحود و استکبار ومن أظلم ممن افترى
على الله كذبا و کیست ستمکارتر یعنی کافرتر از آنکه افترا کند و بربندد بر خدای دروغ را یعنی نفی وحی
او کنند یا اثبات شریک نماید برای او أولئك يعرضون على ربهم آن گروه مفتریان عرض
کرده خواهند شد در موقف بر پروردگار خود یا بمعنی که در موقف عرض حبس ایشان کنند و عرض
ایمان کنند ويقول الأشهاد و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا
پیغمبران برای هر امتی و یا اعضا و جوارح ایشان و یا ائمه معصومین که بر اعمال خود گواهی دهند
هؤلاء الذين كذبوا على ربهم این گروه آنانند که از فرط عناد و جحود دروغ
گفتند بر پروردگار خود نسبت دادند شریک و ولد ألا لعنة الله على الظالمين

بدانید که لعنت خدای بر ستمکاران است یعنی کافران الذین یصدون عن سبیل الله
آنانکه از فرط عناد باز میدارند مردمان را از راه خدای یعنی از دین اسلام که طریق مستقیم و صلتست
بحضرت پیغامبر و یبغونها عوجا و وصف می کنند راه خدا را بکجی و انحراف از حق و صو
و باطل آن می کنند تا ایشان را از آن دین برگردانند وهم بالآخرة هم کافرون
و حال آنکه ایشان بدان سرای ایشانند ناگرویدگان اولئک لم یکونوا معجزین فی
الارض آن گروه کافران نیستند عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب خود در زمین یعنی در دنیا
وما کان لهم من دون الله من اولیاء و نیستند ایشان را بجز از خدای هیچ دوستانی
که عقوبت الهی از ایشان باز دارند لیکن تأخیر عقاب ایشان کرده تا روز قیامت عذاب ایشان سخت
و پاینده تر باشد یضاعف لهم العذاب افزوده شود برای ایشان عذاب یعنی دو باره
معذب گردند بجهت گمراه شدن و گمراه گردانیدن ما کانوا یستطیعون السمع
و نیست بود بقدر ایشان را که در دنیا توانستندی شنید سخن حق را و شنیدن آن که بود
وما کانوا یبصرون و نبودند که ببینندی حجتهای قدرت را چه از دیدن آن کور بودند
یعنی خود را کور و کر گردانیده از دیدن و شنیدن آیات مراد آنست که بروجه تدبر و تأمل نظر در آیات نکردند
تا بدان رهنمون شوند پس گویا کور و کر بوده اند اولئک الذین خسروا انفسهم
آن گروه آنانند که در بازار معامله زیان کردند نفسهای خود را یعنی زیان افتاد بر نفس ایشان باز
می گردد وضل عنهم ما کانوا یفترون و گم شد از ایشان آنچه بودند که افترا می کردند
از شفاعت بتان بود و نخواست ماند ... چیزی ایشان را باقی نماند لاجرم
انهم فی الآخرة هم الاخسرون بی شک و شبهه ایشان در آن سرای ایشانند زیانکارتر
از همه زیانکاران که ... پرستش بتان ... پرستش خدای برگزیده و متاع فانی دنیا بر نعیم عقبی اختیار کرده
و بعد از ذکر وعید ایشان بیان ثواب مؤمنان می کند که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
بدرستی که آنانکه از روی اخلاص ایمان آورده اند و کرده اند کارهای شایسته از ادای فرایض و سنن و
واخبتوا الی ربهم و آرام گرفته اند بذکر پروردگار خود و خضوع و خشوع کرده اند برای خدای
اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون آن گروه یاران بهشتند ایشان در بهشت
دائم و باقی اند مثل الفریقین کالاعمی والاصم صفت دو گروه که مؤمن

دکافرند

و کافرند مانند کور و کر اند از شنودن و دیدن مراد کفارند والبصیر والسمیع هل یستویان
مثلا و مانند بینا و شنوا از آنکه صفت مؤمنانست آیا برابرند این دو فریق از روی صفت یعنی
برابر نیستند افلا تذکرون آیا پند نمی گیرید بدین مثلها و تأمل نمی کنید در آن تا معنی آن
که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنکه باطل را حق و حق را باطل شنود و بدان عمل کند و بصیر کسی است
که حق را حق بیند و پیروی آن کند و باطل را باطل بیند و از آن اجتناب کند و سمیع آنکه حق را حق شنود و
بدان عمل کند و باطل را باطل شنود و از آن حذر کند و بدانکه حق تعالی ذکر وعد و وعید و ترغیب و ترهیب
نمود در عقب آن بیان اخبار نمود جهت تأکید آن و تخویف با خلقان و تسلیه پیغمبر آخر الزمان ص
ابتدا بقصه نوح کرد که شیخ الانبیاست و ایذا و آزار او از پیغمبران دیگر بیشتر بوده و عذاب امت
او فضیح تر و فزون بود که و لقد ارسلنا نوحا الی قومه و بدرستی که ما فرستادیم نوح را
بسوی قوم او پس گفت ایشان را انی لکم نذیر مبین بدرستی که من شما را بیم کننده ام هویدا
یا روشن کننده موجبات عذاب و وجه خلاص از آن و بیان کننده ام ان لا تعبدوا الا الله
آنکه مپرستید مگر خدا را یکی پرستش او نمائید انی اخاف علیکم عذاب
یوم الیم بدرستی که من میترسم بر شما عذاب روزی که عذاب او بسیار بسیار باد و دردناکست
فقال الملأ الذین کفروا من قومه پس گفتند اشراف و رؤسا که بودند کافران
از قوم نوح ما نریک الا بشرا مثلنا نمی بینیم ترا مگر آدمی مثل ما یعنی هیچ مزیتی که ترا باشد که سبب
تخصیص تو بود و بر ما واجب که بانه طاعت تو آن نمی بینیم ایشان نظر بصورت کرده بودند یعنی غافل شده
گمان بردند که رسول باید که از جنس ایشان نباشد و تعجب از آن کرده گفتند که نوح نیستی مگر مانند
ما در اکل و شرب و نکاح و غیر آن از امور که بشر بدان محتاج است با آن چیز ... باشد تا
اختصاص نبوت بود بتو نه بما وما نریک اتبعک الا الذین هم اراذلنا و ما نمی بینیم که
متابعت کرده باشند ترا مگر آنانکه ایشان فرومایگان و خسیسان مااند بادی الرأی در
ظاهر بتو ایمان آورده اند بی آنکه تفکر و تأمل کنند در کار تو و حقیقت و بطلان تو بر ایشان ظاهر شود و یا
آنکه هر که در متابعان تو نگرد اول رأی ایشان مشاهده کند یعنی یا آنکه چون اتباع نوح از نعم
دنیوی و فانیه اعراض کرده دست از آن باز داشته و همه خود را صرف کرده بودند بطاعت و
عبادت که سرمایه نعم باقیه آخرتست و بجهت آن بفقر و فاقه سلوک می کردند قوم نوح گفتند که
ما نمی بینیم متابعان ترا مگر اراذل وما نری لکم علینا من فضل

و نمی‌بینیم شما را یعنی ترا و پیروان ترا بر ما افزونی از کثرت مال و جاه در دنیا و شرف و حسب
بدان متابعت شما باید کرد و ادعای نبوة تو باید نمود بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ
بلکه گمان می‌بریم شما را دروغگویان یعنی ترا در دعوی نبوة و پیروان ترا در علم تصدیق قَالَ يَا
قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي گفت نوح ای قوم من مرا خبر
دهید بر حجتی هویدا دلیلی روشن و آشکارا از نزد پروردگار من که بر صحت من گواهی دهد وَآتَانِي
رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ و داده باشد خدای بخشایشی از نزدیک خود که نبوة است یا بینة و حجت
بود فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ پس پوشیده باشد بر شما و حفص بضم و تشدید میم خوانده یعنی پوشیده
گردانیده شود حجت بر شما بجهت غفلت و تدبر شما در آن ملخص معنی آنست که گمان شما آنست که من کاذبم پس چه
گوئید اگر من خلاف قطع شما باشم و بر حجتی روشن و معجزه هویدا باشم از جانب خدا و شما تصدیق من
نکنید بسبب آن از غایت عناد و انکار در این حال شما چگونه باشد أَنُلْزِمُكُمُوهَا که اکراه و الزام کنیم
شما را قبول آن و با کراه و اجبار شما را آن بداریم مراد نفیست یعنی الزام نکنیم شما را بحجه راست
وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ و حال آنکه شما مر آن حجت را کاره و ناخواهنده باشید چه اکراه و اجبار منافی
تکلیفست پس بر من تبلیغست و اظهار معجزه بر وفق آن وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا
و ای گروه من نمی‌خواهم از شما بر تبلیغ رسالت مالی که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید و اکراه کنید
یا بر من شاق نماید اگر ابا نمائید إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ نیست مزد من مگر بر خدای
که آن ثواب آخرتست او وعده کرده [illegible] اشراف قوم می‌گفتند که ای نوح اراذل را از صحبت خود دور کن تا ما
تو مجالست کنیم چه نشستن ما با این گروه اراذل موجب ننگ و عار ما میشود همچنانکه کفار زمان
خاتم الانبیاء صلعم نیز همین گفتند و نوح ع در جواب ایشان فرمود که وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا
و نیستم من راننده آنها از نزد خود که گرویده اند بخدا و پیغمبر او إِنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ
بدرستیکه ایشان ملاقات کننده و رسنده اند بجزای پروردگار خود پس چگونه ایشان را برانم
وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ و لیکن می‌بینم شما را گروهی که نمیدانند قدر اینها را وَيَا قَوْمِ
مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ و ای گروه من کیست که مرا یاری دهد و دفع کند از عذاب و انتقام خدای
إِنْ طَرَدْتُهُمْ اگر برانم ایشان را که یاران منند و در حمایت خدا اند أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا در
نمی‌یابید و اندیشه نمیکنید تا بدانید که راندن ایشان از مجلس ناصوابست و عین خطا گفتند قوم

این همه

این همه صفت ایشان می‌کنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالف تو اند
نوح ع فرمود که وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ و نمی‌گویم شما را که نزد من
است خزینهای علم خدای وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و نمی‌گویم که من میدانم غیب تا از باطن مردمان
خبر دهم بلکه نظر من بظاهر است پس هر که قایل شود بوحدانیت خدای و نبوة من او را مومن میدانم
و حکم بایمان او میکنم وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ و نمیگویم که فرشته‌ام تا شما گوئید ما أَنْتَ إِلَّا بَشَرًا
مِثْلَنَا وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ و نمی‌گویم مر آنان را که بخواری در ایشان
می‌نگرد چشمهای شما بجهت فقر ایشان از اراذل میگوئید لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا که نخواهد داد
خدای ایشان را نیکوئی چه آنچه خدای تعالی برای ایشان آماده کرده بهتر از آنست که شما را در دنیا داده
اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ خدای داناتر است بآنچه در نفسهای ایشانست از صدق و اخلاص
اگر من حکم بعدم ایمان ایشان کنم در ظاهر إِنِّي إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ بدرستیکه آنگاه باشم من از
ستمکاران چه انبیا را حکم بظاهر است قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا گفتند قوم نوح
ای نوح بدرستیکه با ما مجادله و مخاصمه کردی فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا پس بسیار کردی
جدال با ما و آن را دراز کشیدی و در بازداشتن ما از دین پدران رفتی و سخن را کوتاه نکردی فَأْتِنَا
بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ پس بیار آنچه ما را وعده دادی از عذاب و عقاب
اگر هستی از راستگویان در دعوی نبوة و وعید خود چه مناظره تو در ما تأثیری نمی‌کند قَالَ إِنَّمَا
يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ گفت نوح ع که جز این نیست که بیارد خدای آن را بشما اگر خواهد در دنیا
یا در آخرت یعنی آوردن آن بدست من نیست در هر وقتی که مشیت و اراده او تعلق گیرد و بفرماید
و از آن متقدم و متاخر نشود وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدای را
از تعذیب شما یا آنکه بدر دفع عذاب او کوشید یا بگریزید وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ
أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ و سود نمیدهد شما را نصیحت کردن من اگر خواهم نصیحت کنم شما را
إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ اگر هست خدای که خواهد آنکه شما را اغوا
و خایب کرده اند یعنی اگر خدای بجهت فرط عناد شما هلاک شما را خواسته باشد پس اگر من خواهم که

لا

نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نرساند شما را هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
اوست آفریدگار شما و متصرف در امور شما بر وفق اراده و بسوی او باز گردانیده خواهید شد پس بر کردار خود
جزا خواهید یافت ایشان از این کلام نیز منتفع نشدند أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بلکه میگفتند
که بر خدا دروغ می بافد نوح وحی را از پیش خود ما نوح را گفتیم قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي
بگو ایشان را اگر بافته ام من وحی را پس بر منست وبال گناه که دروغ است وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ
و من بیزارم از گناهی که می کنند وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ
إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ و وحی کرده شد بسوی
نوح علیه السلام که ایمان نخواهند آورد از گروه تو مگر آن کس که ایمان آورده پیش از این و هیچ مباش اندوهگین
که می کنند از تکذیب و ایذا ایشان هرگز ایمان نیارند پس بر ایشان دعا بد کن وَاصْنَعِ الْفُلْكَ
بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا و بساز کشتی را بنگاه داشت ما و با حفظ و رعایت ما و بوحی کردن ما تو را
آن که چه طریق بسازی از ابن عباس مرویست که نوح نمی دانست که کشتی را چگونه بسازد وحی آمد که کشتی را بساز
چون سینه مرغ وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا و خطاب مکن با من درباره آنان که ستم کردند یعنی
از من درخواه مکن در دفع عذاب ایشان إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ بدرستی که ایشان غرقه شدگانند یعنی حکم
کرده ام بغرق شدن ایشان و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که حق تعالی اراده هلاک قوم نوح کرد امر فرمود در
تا ارحام زنان ایشان را عقیم ساخت مدت چهل سال و از ایشان هیچ فرزندی بوجود نیامد و چون هنگام آمد که نوح علیه السلام
چون کشتی طلبید از خدای فرمان در رسید که تا درخت ساج بکاشت در مدت پنجاه سال که درخت برسید
هیچ فرزندی از قوم او متولد نشده و درین مدت اطفال ایشان بالغ شدند و ایشان از متابعت ابا کردند
از قبول دعوت نوح علیه السلام با ساختن کشتی مشغول شد وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ
و نوح که می ساخت کشتی و هر که بگذشتندی بر وی مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ گروه مهتران
از قوم او استهزا کردند بر وی چه نوح علیه السلام کشتی را در بیابان می ساخت دور از آب ایشان بروی سخریه
گفتندی که ای نوح کشتی می سازی آب کجاست و بعضی طعنه زدندی که اول پیغمبر بودی و آخر نجار شدی
قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ گفت نوح علیه السلام اگر سخریه میکنند با ما پس بدرستی

کما استهزا

که ما استهزا خواهیم کرد بر شما خواهیم کرد بر شما در حین غرق شما در دنیا و سوختن شما در عقبی
بر وجه شماتت نه بطریق سفاهت كَمَا تَسْخَرُونَ همچنانکه شما امروز سخریه می کنید بما در
ساختن کشتی از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که نوح علیه السلام در میان قوم هزار سال کم پنجاه سال که
فرمود و درین مدت قوم را بخدا دعوت کرد و در آخر کار حق تعالی فرمود تا درختی بنشاند چون بزرگ
گشت و تناور شد بفرمان خدا آن را ببرید و از وی کشتی میساخت مردمان بر وی میگذشتند و می گفتند
نوح خانه میسازد برای زمستان تا از سرما متاذی نشود و دیگری می گفت نه خانه میسازد بعضی دیگر
گفتی منار خانه بنا کرده و جمعی می گفتند که این مرد دیوانه است که کشتی در خشکی میسازد و نوح فرمود
که فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ پس زود باشد که بدانید آن کس که بیاید
بدو عذابی که او را رسوا کرد اندر دنیا که غرقست وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ و فرود آید
بدو عقابی دایم در آخرت که حرقست از ابن عباس منقولست که نوح کشتی را در مدت دو سال از چوب ساج ساخت
که طول آن سیصد ذرع بود و گفته اند که هزار و دویست و عرض آن پنجاه ذرع و بقولی ششصد و ارتفاع
آن سی ذرع و بقولی سی و سه و آن را بر سه طبقه مرتب گردانید و بقیر بیندود و بحکم الهی از هر نوع
از انواع حیوانات جمع کرد طیور را در طبقه علیا و بهایم را در سفلی و آدمیان که از اهل ایمان بودند
با اسلحه و اغذیه در طبقه وسطی و مقرر فرمود که هر یک در جای قرار گیرند و مرویست که او سبحانه نوح علیه السلام
را خبر داده بود که ابتدای طوفان وقتی که از تنوری که حوا ساخته بود آب بر جوشد تو با قوم خود در
کشتی نشین و نوح منتظر این حالت بود حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ تا وقتی که
آمد عذاب با امر ما و بر جوشید از آن تنور و تنوری بود از سنگ که حوا از آن نان پختی و میراث به
نوح رسیده بود و آن تنور می سوخت که ناگاه آب از میان آن تنور بر جوشید و مفضل بن عمر از
ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده که این تنور در خانه عجوزه مومنه بود در جانب راست مسجد کوفه پس گفتم
یا ابن رسول الله مسجد کوفه در آن روز بود فرمود نعم آن مصلای انبیاست و در شب معراج که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله اینجا رسید جبرئیل او را گفت یا رسول الله اینجا فرود آی که مسجد پدرت آدم است
فرود آمد و در آنجا نماز بگذارد و بعد از آن جبرئیل بامر الله جلیل او را با آسمان برد و ابو عبیده حذاء
از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که مسجد کوفه روضه ایست از روضه های بهشت یک نماز در آن برابر
هفتاد نماز است در غیر آن و هفتاد هزار پیغمبر در آن نماز گذارده اند و در روز تنور بر جوشید
و نوح کشتی را تراشیده الغرض چون علامات عذاب طوفان نازل شد قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ

كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ گفتیم نوح را که بردارد در آن کشتی از هر نر و ماده که نفع از ایشان متصور باشد
دو گانه دو تا نسل هر نوع حیوان باقی ماند و حاصل شود و منقطع نگردند وَأَهْلَكَ و نیز درآور کسان خود را
در کشتی و ایشان زنان و پسران و زنان ایشان بودند إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مگر آنکه پیشی
گرفته است بر وی گفتار ما یعنی علم ازلی با هلاک او تعلق گرفته و حکم بغرق شدن آن صادر گشته مراد کنعان
و داعله که پسر و زن نوح بودند که کافر بودند وَمَنْ آمَنَ و نیز بردارد در کشتی هر کس که ایمان آورده از غیر
اهل تو وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ و ایمان نیاورده بودند با نوح مگر اندکی از مردمان که در حکم
مسلمانان بود و سه پسر او حام و یافث و سام و زنان ایشان و هفتاد و دو تن دیگر از اهل ایمان با نوح
هشتاد تن بودند پس نوح ایشان را در کشتی آورده و سرپوشی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی نهادند
و با پسران خود گفت که با زنان خود در کشتی خلوت نکنند حام مخالفت کرده با زن مقاربت کرد نوح
دعا کرد و گفت بار خدایا نطفه او را متغیر گردان حق تعالی نطفه او را در رحم زنش سیاه گردانید
فرزندی که از وی بوجود آمد سیاه بود و نسل او همه سیاه بودند و همه اهل هند و حبشه از اولاد وی اند
و عرب و روم و فارس و اصناف عجم از اولاد سام اند و ترک و چین و صقالبه و یاجوج و ماجوج از اولاد
یافث است حاصل که چون از زمین آب جوشیدن گرفت و از آسمان بلا فرود آمد آغاز کرد حق تعالی
خطاب کرد بنوح که وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا و گفت نوح با قوم خود سوار شوید در کشتی و
آرام گیرید خود ساز... که گوئید بِسْمِ اللَّهِ بنام خدای یعنی نام خدای بر زبان
مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا در وقت راندن کشتی و هنگام باز داشتن آن و گویند معنی آنست که نام
خدا است رفتن و ایستادن کشتی چه هر گاه که خواستند که کشتی برود بسم الله گفتندی روان
شدی و چون خواستندی که ساکن شود بسم الله گفتندی ساکن شدی پس نوح علیه السلام ایشان را وجه تعلیم
تسمیه داد و گفت حق تعالی که بگو با ایشان که إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ بدرستی که پروردگار
من آمرزنده مومنان است مهربان بر ایشان که از بلای طوفان ایشان را نجات دهد وَهِيَ
تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ و کشتی سیر داد ایشان را در میان موجها که از غایت عظمت كَالْجِبَالِ
مانند کوهها بود یعنی چون طوفان هر موجی از آن مانند کوهی بود در بلندی و بزرگی و مشهور است
که کشتی نوح علیه السلام از بالای همه کوههای بلند پانزده گز برتر رفته با آمده بود و تا یکسال کشتی
بر روی آب سیر می کرد وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ و آواز داد نوح مر پسر خود را که کنعان وَكَانَ فِي

مَعْزِلٍ

مَعْزِلٍ و در کرانه از کشتی دور ایستاده و پدر او را اسلام می داد و انتظار ... و اول طوفان
از روی شفقت با او گفت يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ ای پسر من
سوار شو در کشتی و مباش با ناگرویدگان تا غرق نشوی و مروی است که آن پسر منافق بود با پدر اظهار
اسلام کردی و با کافران در کیش ایشان متفق بودی و نزد بعضی آنست که نوح می دانست که او کافر است
پس او را گفتی ای پسر اسلام آور و با ما در کشتی نشین و با کافران مباش در کیش ایشان مباش تا غرق
نشوی قَالَ گفت در جواب پدر سَآوِي إِلَى جَبَلٍ زود باشد که باز گردم و پناه برم سوی
کوهی که از غایت بلندی يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ نگه دارد مرا از غرق شدن در آب قَالَ گفت نوح
لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ هیچ نگاه دارنده نیست امروز که منع کند و باز دارد چیزی را مِنْ أَمْرِ اللَّهِ از عذاب
خدای إِلَّا مَنْ رَحِمَ مگر آن کس که حق بخشد یعنی که خدای می بخشد و بخشایش عادت اوست در اثنای
این گفت و گوی میان پدر و پسر شد ناگاه وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ
و حایل شد میان پدر و پسر موج طوفان پس گشت از جمله غرق شدگان ابوالفتوح آورده است
که در باب حدیث گفته اند که این گفت و گوی میان پدر و پسر چهل روز بود آن هم و آب بهم رسید کنعان
غرق شد و همه عالم آب گرفت و بر سر کوههای عالم چهل گز برگذشت و همه عالم خراب شد و هیچ کافری بر روی
زمین نماند و چون قصه طوفان به نهایت انجامید و کفار غرق شدند امر الهی چنین رسید وَقِيلَ
يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ و گفته شد یعنی حق تعالی گفت یا ملائکه که ای زمین فرو بر آب خود را
که بیرون داده وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ و ای آسمان باز گیر آب را و فرو کرده
و کم کرده شد به فرو بردن زمین وَقُضِيَ الْأَمْرُ و گذارده شد کاری که حکم حق تعالی بدان متعلق بود از
هلاک کفار و نجاة ابرار وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ و قرار گرفت کشتی بر کوه جودی از موصل
یا شام روز عاشورا دهم محرم فرود آمد وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و گفته شد دوری
و هلاکت باد مر گروه ستمکاران را یعنی کافران را وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ و بخواند نوح پروردگار خود را
فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي پس گفت ای پروردگار من بدرستی که پسر من کنعان از
اهل من بود و تو وعده بودی که اهل ترا نجات دهیم او هلاک شد وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ
وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ بدرستی که وعده تو راست است و تو بهترین حکم کنندگانی
و با حکمت تر بیشتر از حکما و محکمات ... حکمت درین حیثیت گفته اند که نوح از کفر پسر خبر نداشت
که اگر خبر داشتی این سوال نکردی زیرا که حق تعالی با وی گفته بود که وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا

وچون این سؤال کرد قَالَ گفت حق تعالی يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ ای نوح
بدرستی که پسر تو از اهل تو نیست یعنی از اهل دین تو نبود إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ
بدرستی که او خداوند کرداری بود ناشایسته پس مپرس از من چیزی مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ
آنچه نیست ترا بآن چیز دانشی یعنی چیزی که علم بصلاح و فساد آن نداری از من مطلب و
آن عدم علم او بود بمطلوب و فساد حال کنعان مراد نهی تنزیهیست إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ
مِنَ الْجَاهِلِينَ بدرستی که من پند میدهم ترا از آنکه باشی از نادانان و نادانا از آنکه ندا
در ترک این سؤال اولی و عدم آن قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ گفت نوح
ای پروردگار من بدرستی که من پناه میگیرم بتو بعد از این از آنکه بپرسم از تو مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ
آنچه نیست مرا بآن دانایی یعنی بجواز سؤال آنکه مستلزم ترک ندبست پس بسبب
انقطاع نسبت او سبحانه و تعالی بخضوع گفت وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي و اگر نیامرزی مرا
و نبخشایی بر من أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ باشم از زیانکاران در نقص ثواب که از من ترک اولی
صادر شده باشد بعد از ذکر عتاب بر ترک ندب مبهم از حقیقت عتاب وی نهاده فرمود که
قِيلَ يَا نُوحُ وگفته شد یعنی حق تعالی یا ملکی از و گفت ای نوح اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا
فرود آی از کشتی بسلامتی حاصل که از حضرت ما یا بسلامتی یا تحیتی از ما بر تو وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ
و برکتها در تو یا زیادتیها در نسل تو تا آدم ثانی باشی در انتساب جمیع انبیا بتو فیوالی گشت که از
اهل کشتی غیر نوح ع و پسران او اعقاب نماندند تمام نسب اهل عالم بدین سه کس منتهی میشود سام پدر
عرب و فرس است و یافث پدر ترکان و حام پدر هندیان وَعَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ و بر
بر گروهی چند از آنها که با تو اند یا از آنهایی که ناشی شوند از جمعی که با تو اند یعنی مؤمنان
تا روز قیامت وَأُمَمٌ و آنها که با تو اند امتی چند یعنی از ذریت ایشان امتی باشند خواهند
سَنُمَتِّعُهُمْ زود باشد که برخوردار گردانیم ایشانرا در دنیا بفراخی معیشت ثُمَّ يَمَسُّهُمْ
مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ پس برسد ایشانرا از جانب ما عذابی دردناک در آخرت مراد کفارند و گویند
مراد قوم لوط و صالح و شعیب اند مراد با آنچه عذاب بر ایشان نازل شد در وسیط آورده از قرظی
که هیچ مؤمنی و مؤمنه نباشد از آن روز تا روز قیامت الا که داخلست در آن سلام و برکت

و هیچ

و هیچ کافر و کافره نبود الا که داخلست در آن تمتع و عذاب بقیامت تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ این
قصه نوح که مذکور شد از خبرهای غیبست که بواسطه جبرئیل نُوحِيهَا إِلَيْكَ وحی کردیم آنرا
بسوی تو که محمدی مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا نبودی که بدانی
آنرا نه تو و نه گروه تو که قریش اند پیش از این وقت که وحی کردیم بتو و در این تنبیه است بر آنکه حضرت
این قصه را از کسی تعلیم نگرفته بود چه او بغیر ایشان مختلط نشده بود و ایشان با وجود که بنا ترا
نشنیده بود پس چگونه آنرا از کسی فرا گرفته باشد فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن بمشاق رسالت و اذیت
قوم همچنانکه حضرت نوح ع صبر کرد إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ بدرستی که سرانجام نیکو کاران در دنیا
ظفر و در آخرت بفوز مرگسانست که پرهیز از شرک و معاصی نمایند بعد از آن قصه قوم هود بر قوم نوح عطف
عطف کرده فرموده که وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا یعنی فرستادیم قوم عاد را برادر نسبی ایشان
که هود بود قَالَ گفت هود يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدا را بیگانگی مَا لَكُمْ
مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ نیست شما را معبودی بجز او و شما او را شریک اثبات میکنید إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ
نیستید شما مگر افترا کنندگان بر خدای بر اتخاذ شریک يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا ای قوم من نمی
خواهم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی همه رسولان قوم خود را از طمع خود خبر داده اند تا نصیحت دفع تهمت و نصیحت
دعوة و موعظه وقتی فایده میدهد که بطمع فاسد آلوده نباشد إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي
أَفَلَا تَعْقِلُونَ نیست مزد من مگر بر آنکس که بمحض قدرت بیافرید مرا آیا فهم نمیکنید و بعقل خود کار نمیفرمایید تا
حق را از باطل و حق را از باطل تمیز کنید مرویست که چون عادیان دعوة هود را قبول نکردند حق تعالی سه آن
سال باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشانرا عقیم ساخت و چون محتاج بفرزند بودند و دشمنان نیز داشتند برای
باران و برای دفع دشمنان بفرزندان محتاج باشند هود ع فرمود که وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ای گروه من
استغفار کنید و آمرزش طلبید از پروردگار خود بقبول ایمان ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس باز گردید بدو از پرستش بت و
يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا تا بفرستد از آسمان بر مزروعات شما باران پیاپی و پیوسته
وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ و بیفزاید و زیاده کند قوتی با قوة شما یعنی فرزندان دهد شما را
تا بمدد ایشان بر دفع دشمنان قادر شوید وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ و از من بر مگردید و اعراض مکنید
از پیغام الهی در حالتی که مصر باشید بر گناهان از مجاهد بمعاویه روایتست که حسن بن علی ع گفتم مردی ام
و مرا مال بسیار است و فرزندی ندارم چیزی تعلیم فرما که حق تعالی ببرکت آن مرا فرزندی دهد فرمود که استغفار
بسیار کن آن مرد همیشه استغفار کردی و روز بودی که هفتصد بار استغفار از و صادر شدی

حق تعالی ویرا ده پسر داد این خبر بعاد و بهر رسید گفت چرا از وی نیز سببی که این را از کجا گفته مرد بعد از بلاغ
آنحضرت منشاء این از و رسید فرمود که نشنیده که حق تعالی در قصه هود می فرماید که ویزدکم قوة الی
قوتکم و در قصه نوح و یمددکم باموال و بنین القصه چون قوم این نصیحت از هود بشنیدند قالوا
یا هود ما جئتنا ببینة گفتند ای هود نیاوردی بما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو هو
با آنکه معجزات بدیشان نمود اما ایشان بجهت بسیاری عناد آنرا عجایب نمی گرفتند و انکار می نمودند چنانکه
پیغمبر ما را می گفتند که لولا انزل علیه آیة من ربه وما نحن بتارکی آلهتنا عن قولک
و ما نیستیم ترک کنندگان عبادت خدایان خود از گفتار تو همین که گویی خدا برابر ستید و ترک آلهه خود
کنید وما نحن لک بمؤمنین و ما نیستیم ترا گروندگان با آنچه می گویی ان نقول الا
اعتراک بعض آلهتنا بسوء نمی گوییم ما در شان تو مگر آنکه رسانیده اند بتو برخی از خدایان
ما بدی یعنی دیوانگی و علتی مراد جنونست یعنی چون تو مذمت آلهه ما میکنی و دشنام می دهی ایشان ترا دیوانه
ساخته اند و بجهت این سخنان که بر طریق عقلا نیست از تو شنوده میشود قال انی اشهد الله و
اشهدوا گفت هود بدرستی که من گواه میگیرم خدا را و شما نیز گواه باشید انی بریء مما
تشرکون من دونه بر آنکه من بیزارم از آنچه شما انباز میگیرید بدون خدای تعالی در عبادت
او دیگر را شریک میسازند فکیدونی جمیعا پس کید کنید بمن همه یعنی مجتمع شوید
بر کید رسانیدن مرا و آنست که شما و خدایان شما در دولت من اتفاق کنید ثم لا تنظرون
پس مرا مهلت مدهید بلکه هرچه خواهید در قصد من بکنید که من باکی از آن ندارم و بحمایت عصمت الهی از
مضرت شما نمی اندیشم و این از جمله معجزات او بود که تن تنها در برابر جمعی کثیر از جباران اهل سطوت و شوکت که تشنه خون
او تشنه بودند این سخن بمبالغه فرمود که جمع شوید و اتفاق نمایید در هلاکت من و در مهلت سعی نمایید و ایشان
با وجود شدت اختیار آثار رسانیدن نتوانستند ضرری بدو و عاجز شدند و چون هود بکرم الهی وثوق تمام داشت
گفت انی توکلت علی الله ربی و ربکم بدرستی که من توکل کردم بر خدای که پروردگار منست و پروردگار
شماست و منتقم خود را با وی باز گذاشتم ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها هیچ جنبنده نیست
که خدای تعالی گیرنده است موی پیشانی او را این تمثیلست برای مالکیت و قادریت او سبحانه بر جمیع و تصرف
آفریده آنها بهر وجه که خواهد یعنی وست قادر و مالک و غالب بر همه ان ربی علی صراط مستقیم
بدرستی که پروردگار من بر طریق عدالتست هیچ ستمکاری نزد او ضایع نمیشود و هیچ ظالمی از قبضه قوت او بیرون نرود
فان تولوا پس اگر برگردید و اعراض کنید از این نصیحت و فعل زشت خود ثابت و راسخ باشید

فقد ابلغتکم ما ارسلت به الیکم ویستخلف ربی قوما غیرکم
پس بدرستی که رسانیدم بشما آنچه مرا که فرستاده شده بودم بدان بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانید
و بر شما حجت کردم و چون قبول نکردید حق تعالی شما را هلاک کند ولا تضرونه شیئا و زیان نتوانید
رسانید حق را یعنی چیزی به اعراض شما از من و باز از قبول دعوت من ان ربی علی کل شیء حفیظ
بدرستی که پروردگار من بر همه چیزی نگهبانست یعنی اقوال و افعال همه را نگاه میدارد و هیچ چیز
از او فوت نمیشود و چون قوم هود بدین سخنان پند نپذیرفتند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت
ولما جاء امرنا و هنگامی که آمد فرمان ما بعذاب ایشان نجینا هودا والذین آمنوا
معه نجات دادیم هود را و آنکسانی را که گرویده بودند با وی و ایشان چهار هزار بودند که همه را با هود
از میان کفار بیرون برده برهانیدیم برحمة منا ببخششی از ما یعنی با عطای لطف و توفیق که سبب
اهتدای ایشان شد و بجهت آن از عذاب رهیدند ونجیناهم من عذاب غلیظ و نجات
دادیم ایشان را از عذابی درشت و غلیظ و آن سموم دوزخ بود که باندرون بینی کفار در آمده و از مقعد
آنها بیرون شده اعضای ایشان را پاره پاره ساخت و بعذاب جحیم و عقاب الیم رسانید وتلک عاد
جحدوا بآیات ربهم این قبیله عاد بودند که انکار کردند و کافر شدند بآیتهای پروردگار خود
وعصوا رسله و عاصی شدند در فرستادگان او یعنی هود را و بپیغمبران دیگر که تصدیق نکردند
در وقتی که هود ایشان را بر تصدیق همه رسولان مینمود واتبعوا امر کل جبار عنید و پیروی
کردند فرمان هر گردنکشی ستیزه کاری را یعنی عاصی شدند در کسی که ایشان را بحق دعوت میکرد و مطیع گشتند
آنرا که ایشان را بکفر و ضلال میخواندند از رؤسای کفره واتبعوا فی هذه الدنیا لعنة
و از پی در آمده شدند در این سرای دوری از رحمت که هلاک گشت ویوم القیمة و روز قیامت لعنت
در پی ایشانست الا ان عادا کفروا ربهم بدانید که قبیله عاد کفر ورزیدند به پروردگار خود
الا بعدا لعاد قوم هود بدانید که دوری باد مر عاد را یعنی از رحمت دور شدند گروه عاد
والی ثمود اخاهم صالحا و فرستادیم بسوی قبیله ثمود برادر ایشان را در نسب که
صالح بود قال گفت صالح یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره ای گروه
من بپرستید خدا را بوحدانیت او بگروید نیست شما را معبودی بجز او هو انشاکم
من الارض وی آفرید شما را از زمین یعنی آدم را که پدر شماست و مواد شما را که نطفهاست

از زمین خلق فرمود و پیدا کرد **واستعمرکم فیها** و زندگانی داد و بقا بخشید شما را در زمین
و در آن شما را عمر دراز داد مرویست که سالها بر آن قوم ثمود از سیصد تا هزار بعد با شما ان قدرت داد بر عمارت
زمین تا منازل از خود ساختید و انهار کندید و اشجار نشاندید **فاستغفروه** پس آمرزش خواهید از وی
یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد **ثم توبوا الیه** پس رجوع کنید با وی به پرستش او و از عبادت غیر او
ان ربی قریب مجیب بدرستی که آفریدگار من نزدیکست با امیدواران برحمت اجابت کننده دعا
بفضل و منت **قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوا** قوم گفتند که ای صالح
بدرستی که تو بودی در میان ما امید داشته شده یعنی بتو امیدها داشتیم که در باب خیر و صلاح و دین ما نفع
از قبل تو **قبل هذا** پیش از آنکه دعوی پیغمبری کنی یعنی چون نشانه رشد در جبین حال تو می دیدیم
امید داشتیم که ترا پادشاه خود کردانیم یا بتو امید داشتیم که بدین ما در آیی حالا که بدین سخن که می کویی
امید ما از تو بریده شد و جمیلا انکار گفتند که **اتنهینا ان نعبد ما یعبد آباؤنا**
آیا ما را نهی می کنی از آنکه می پرستیم آنچه که بودند پدران ما که می پرستیدند **واننا لفی شک**
مما تدعونا الیه مریب و بتحقیق که ما در شکیم از آنچه تو می خوانی ما را بسوی آن از توحید
و ترک پرستش اصنام شکی در تهمت افکننده یعنی که ما شک نفس را مضطرب میسازد و دل را آرام نمی دهد و عقل
را پریشان و شوریده می کند مثل یقین که بیرون آن ما هرکز بر ضلالت و جهالت نشود … بر سخن تو موجب
تردد نفرت است و ترک آن و مستدعی انقیاد و آرامش و یقین باشد **قال یا قوم ارایتم ان**
کنت علی بینة من ربی گفت صالح ای گروه من خبر دهید مرا که اگر باشم بر حجتی روشن از پروردگار
خود **وآتانی منه رحمة** و داده باشد مرا از نزد ملت خود پیغمبری که اثر رحمت و اسعاد اوست
فمن ینصرنی من الله ان عصیته پس کیست که یاری کند و باز دارد از عذاب خدای اگر
نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالات و منع شما از شرک آوردن **فما تزیدوننی غیر تخسیر** پس شما نمی افزایید
مرا جز نسبت دادن زیان کاری بنو باطل او و تضییع شما آنچه حق تعالی بمن داده است از نبوت و بخواندن شما
بدین … آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال انبیا از طلب معجزه کردند چنانچه در سوره اعراف کذشت
و بدعای وی حق سبحانه از سنگ ناقه بیرون آمد چنانچه مطلوب ایشان بود و صالح بر ایشان حجت گرفت و در باب
بضیعت آن تعال نکردند **و یا قوم هذه ناقة الله** و گفت ای گروه من این ناقه است که خدای بمحض قدرت بی نخود
خلق فرمود **لکم آیة** برای عبرت شما از آنکه حالی که نشانه تقدیر برکمال قدرت منی **فذروها**

تأکل

تأکل فی ارض الله پس بکذارید او را تا بخورد یعنی بچرد و آب آشامد در زمین خدای یعنی رها کنید
او را که شما نیست و نفع رساند مر شما را **ولا تمسوها بسوء** و مرسانید بوی آزاری بکر اکر برسیدی قصه
او کنید **فیأخذکم عذاب قریب** پس فرا کیرد شما را عذابی نزدیک یعنی در عقب آزار او و معنی
کردید و مهلت نیابید مکر زمانی اندک که سه روز باشد پس ناقه با ولد در میان ایشان رامی آشامید
و همان مقدار شیر بایشان میداد و روزی برای ایشان می کذاشت و کردی چشمه بکذاشت ایشان را دم …
کشیدند **فعقروها** پس پی کردند آن ناقه را و تفصیل پی کردن ناقه در سوره القمر بیاید ان شاء الله تعالی
و بعد از پی کردن ناقه بچه او بر بالای کوهی بر آمده سه بار بانک کرد صالح در آن وقت در میان قوم نبود چون
بیامد و حال را باو تقریر کردند **فقال تمتعوا** پس گفت که بر خورید و برخوردار زندگی خود **فی دارکم**
ثلاثة ایام در سرایهای خود سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه است روز شنبه عذاب بشما
فرود آید **ذلک وعد غیر مکذوب** این وعده ایست نه دروغ آورده اند که روز
چهارشنبه رویهای ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ کشت و جمعه سیاه شد و شنبه عذاب نازل کشت
فلما جاء امرنا پس آن هنکام که آمد فرمان ما بعذاب ایشان **نجینا صالحا والذین آمنوا**
معه برحمة منا رهانیدیم صالح را و آنان را که با او بودند از مومنان برحمتی و بخششی از
نزدیک ما اعطای لطف و توفیق بود با ایشان که بسبب آن مهتدی شده از عذاب رهیدند **ومن**
خزی یومئذ و از رسوایی آن روز که هلاک قوم ثمود بود بصیحه یا از عذاب روز قیامت **ان**
ربک هو القوی العزیز بدرستی که پروردکار تو اوست توانا بر نجات مومنان غالب
بر عذاب کافران **واخذ الذین ظلموا الصیحة** و فرا کرفت آنان را که ستم کردند بر خود بکفر فریاد
عظیم از صیحه جبرئیلست و در زاد المسیر آورده که در آن سه روز که وعده حیاة داشتند در خانهای خود
ساکن شده قبرها کندند و منتظر عذاب می بودند چون روز چهارم آفتاب طالع شد و عذاب نیامد از خانها
بیرون آمده یکدیگر را میخواندند که ناکاه جبرئیل بصورت اصلی خود پای بر زمین و سرش بر آسمان پرهای
خود در کسترده از مشرق تا مغرب پاهای زرد بالها سبز دندانها سفید و پیشانی با جلا و نورانی
و رخساره ای … و موی سر وی سرخ برنگ مرجان ظاهر شد و افق را بپوشید ثمود آن حال را
مشاهده نمودند و روی بمساکن خود نهادند و بقبور در آمدند جبرئیل نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله
یکبار بمردند و زلزله در خانهای ایشان افتاده سقفها بر ایشان فرود آمد **فاصبحوا**

فی دیارهم جاثمین بر کشتند در سراهای خود بر زمین خفتکان کان لم یغنوا فیها
کویا که هرکز نبوده‌اند در آن سراها در وسیط آورده که خدای تعالی هلاک کرد بدان صیحه آنرا که از قوم ثمود بود
در مشارق و مغارب و بیابان و کوهها مکر یکمرد که آنرا ابو رغال کفتندی حضرت پرسیدند که
ابو رغال کیست فرمود پدر قبیله ثقیف الا ان ثمود کفروا ربهم بدانید بدرستی که ثمود انکار کردند
پروردکار خود را الا بعدا لثمود بدانید که دور شد از رحمت من مر قوم ثمود را بعد از آن بیان قصه
ابرهیم و لوط می کند و می فرماید که ولقد جاءت رسلنا و بدرستی که آمدند فرستادکان ما نه فرشته
یا دوازده یا هفت یا هشت و سیاق کوید سه فرشته بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بصورة جوانان ساده روی
صاحب جمال آمدند ابرهیم بالبشری بسوی ابرهیم بمژده دادن فرزند یا بهلاک قوم لوط و سیاق آورده
که جبرئیل بهلاک قوم لوط آمده بود و اسرافیل ببشارة ولد ابرهیم و میکائیل بمحافظت لوط و اهل وی و بیرون آوردن
ایشان از مؤتفکات القصه چون بنزد خلیل آمدند قالوا سلاما کفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی
قال سلام کفت ابرهیم که جواب من سلام است بر شما ابرهیم ندانست که فرشتکانند فما لبث ان
جاء بعجل حنیذ پس درنک نکرد آنکه آورد کوساله بریان کرده بر سنک پیش خوان نهاد تا ایشان ازین طعام
خوردن ناشایسته کرد ایشان دست به طعام دراز نکردند و در خبر است که در وقتی که این فرشتکان بنزدیک ابرهیم
آمدند بر صورتی زیبا که هیچ چشمی مانند آن ندیده بود با بوی خوش و خوی دلکش و کفتند یا خلیل الله مهمان
خواهی کفت چرا نخواهم پس ایشان را پیش کرفت و در مهمانخانه نشاند ساره کفت که مرا امروز مهمانان عزیز آمده
که در همه عمر از ایشان نیکوروی و نیکوخوی تر و خوش سخن تر ندیده‌ام برای ایشان طعامی بساز کفت درین وقت
طعامی نیست و کوشت هم در خانه نیست که طعامی از آن توان پخت اما کوساله ایست که آنرا می پروردم و دست پای او را
خضاب کرده‌ام و مهره در کردن او کرده از غایة دوستی که با او دارم ابرهیم فرمود تا آنرا بکشتند و بریان کردند
پس نزد ایشان آورد ایشان دست نکشیدند فلما رای ایدیهم لا تصل الیه پس آنهنکام که دید
ابرهیم دستهای ایشانرا که مطلقا نمیرسد بدان کوساله یعنی دست بدان طعام نمی کشند نکرهم واوجس
منهم خیفة منکر شمرد آنرا و در دل آورد از ایشان ترسی چه در آن زمان هرکه قصد کسی داشتی از طعام او
تناول نکردی و چون ایشان طعام او نخوردند ترسید که مبادا دزدان باشند و ضرری بوی رسانند فرشتکان
احساس این معنی نموده قالوا لا تخف کفتند ای ابرهیم مترس انا ارسلنا الی قوم لوط بدرستی
که ما فرشتکانیم فرستاده شده بسوی کروه لوط تا ایشانرا عذاب کنیم و آنکه دست بطعام دراز نمی کنیم

جهت

جهت آنست که ما از طعام مستغنی و بی نیازیم و ایشان را طعام خوردن نیست وامراته قائمة و زن ابرهیم
ساره بنت هارون ایستاده بود و بخدمت ایشان قیام می نمود چه ساره عمر یافته بود و پیر کشته و از کسی روی نمی پوشید
همین که سخن فرشتکان شنید فضحکت پس بخندید و خنده فرح و سرور او بسبب زوال خوف ابرهیم یا برای اهل
فساد و یا بجهة تعجب بود از آنکه ملائکه تمیز او فبشرناها باسحق پس بشارة دادیم او را بزبان ملائکه بوجود فرزندی
اسحق نام ومن وراء اسحق یعقوب و از پس اسحق یعقوب تخصیص بشارة بساره جهة آن بود
که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشتر است و دیکر آنکه ابرهیم از هاجر پسری داشت اسمعیل نام و ساره را
هیچ فرزند نبود پس چون مژده فرزند شنود قالت یا ویلتی ءالد وانا عجوز کفت ای عجب
آیا من بزایم و حال آنکه من پیرزنم و در آن وقت نود و نه ساله از عمر وی کذشته بود وهذا بعلی
شیخا و این شوهر منست در حالتی که پیر است صد و بیست ساله ان هذا لشیء عجیب
بدرستی که این چیزی که می کوئید چیزی عجیب است تعجب وی از عادة بود نه از قدرة و از این جهت
قالوا اتعجبین من امر الله کفتند آیا شکفت می داری از کار خدای چه تعجب است در آنکه او
سبحانه از صنع بی آلت و فضل بی علت از میان دو پیر فرزند بیرون آورد رحمت الله وبرکاته
علیکم اهل البیت بخشایش خدا و برکتهای او بر شما است ای اهل بیت ابرهیم و از برکات
بر ایشان آن بود که اسباط و جمیع بنی اسرائیل از ابرهیم و ساره پیدا شدند و در مجمع آورده که اینکه ساره را
از اهل بیت ابرهیم کردانیدند دلالت می کند که زوجه مرد از اهل او باشد چه ساره دختر عم ابرهیم بود و بجهة
این او را از اهل البیت شمرد انه حمید مجید بدرستی که خدای ستوده باعطای نعم بزرکوار است باظهار
کرم مرویست که ساره از جبرئیل در باب مژده وقوع ولد علامتی و نشانه طلبید جبرئیل چوبی خشک بدست
کرفت و آنرا در میان انکشتان خود در آورده فی الحال اخضر کرد آمده سبز و خرم کشت فلما ذهب عن
ابرهیم الروع پس آنهنکام که برفت و زایل شد از ابرهیم ترس و فزعی که داشت وجاءته البشری
یجادلنا فی قوم لوط و آمد بوی بشارة ولد مجادله و مناقشه می کرد با فرشتکان در شان قوم
لوط با آن توجه که از وی استعلام کیفیت نزول ایشان کفت که هلاک می کنید اهل قریه را که دویست مؤمن
باشند کفتند نه فرمود که اکر نود باشند کفتند نه همچنین ده ده کم می کرد تا بده رسید بعد از آن تا پنج
تا بیکی ملائکه کفتند در همه دیه یک مؤمن باشد ما هلاک کردن ایشان نمیکنیم ابرهیم
فرمود که لوط و دختران وی در آنجا اند فرشتکان کفتند ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم برد از میان
ایشان ان ابرهیم لحلیم بدرستی که ابرهیم دایم برد و بار بود و تعجیل نداشتی در انتقام

از بدکاران اوّاه بسیار آه کننده از گناه بندگان و تأسف خورنده بر ایشان منیب رجوع کننده
بحضرت عزّت و بجهت این دو صفت که موجب رقّت قلب و فرط ترحّم اوست با ملایکه مباحثه کرد بامید
آنکه شاید که عذاب قوم در توقف افتد بلکه توبه کنند یا ابراهیم اعرض عن هذا انّه
قد جاء امر ربّك ای ابراهیم روی بگردان و عدول کن از این جدال بدرستی که آمده است فرمان
پروردگار تو بعذاب ایشان و او اعلم است بحال ایشان در استحقاق عذاب و انّهم آتیهم
عذاب غیر مردود بدرستی که آینده است بدیشان عذابی که باز گردیده نشود بجدال و دعا
و غیر آن پس ملایکه ابراهیم را وداع کردند و روی بمؤتفکات نهادند و آن پنج شهرستان بود در هر یکی صد
هزار مرد شمشیرزن نوعی چون نزدیک سدوم رسیدند که یکی از آن دیهها بود و لوط در آنجا متوطن بود نگاه کردند دیدند
که وی در زمین خود زراعتی میکرد پیش وی رفتند و سلام کردند و گفتند ما امروز مهمان توییم و لمّا جاءت
رسلنا لوطاً و آنهنگام که آمدند فرشتگان ما بلوط سیء بهم اندوهگین شد بدیشان یعنی
آمدن باو وی را اندوهناک ساخت و ضاق بهم ذرعاً و تنگ دل شد بجهت ایشان از روی طاقت یعنی سینه تنگ
و تنگی سینه کنایتست از بسیاری غیظ خاطر و آن اندوه وی بجهت آن بود که ایشان را با رویهای خوش و
صورتهای دلکش دید از بدی و ناپاکی قوم اندیشید و با وجود این قوم با او شرط کرده بودند که هیچ غریب
را بمهمانی بخانه خود نبرد و قال هذا یوم عصیب و گفت این روزی سخت است بر من زیرا که
حق تعالی با ملایکه گفته بود که تا لوط چهار نوبت بر بدی قوم خود گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید پس لوط با
ایشان گفت شما را نرسیده است خبر اهل این شهر و کار بد ایشان گفتند نه کار ایشان چیست لوط را شرم آمد گفت
گواهی میدهم که این قوم بدترین اهل عالمند جبرئیل بمیکائیل اشارت کرد که اینک یک شهادت پس لوط با ایشان
روی بشهر نهادند چون بدروازه رسیدند همان سخن گفت و چون بشهر درآمد باز اعاده فرمود و چون بخانه درآمدند
دیگر بار اعادت کرد چهار گواهی موجود گرفت بعضی مردمان لوط را دیدند خبر بدیگران رسانیدند و گویند لوط ایشان
را براهی بشهر آورد که کسی ایشان را ندید مگر مردمان سرای وی زن لوط ایشان را بدید بر بالای بام برآمد و مردمان
را خبر داد که در سرای لوط مهمانانی آمده اند که هیچ چشمی مانند جمال ایشان ندیده وجاءه قومه یهرعون
الیه و آمدند بلوط قوم او در حالتی که شتاب دوانیده بودند بسوی او یعنی شیطان و هوای نفس
ایشان را میدوانید بجانب لوط و من قبل کانوا یعملون السیئات و پیش از زمان آمدن بودند
که عملهای بد میکردند از لواطه و کبوتربازی و صفیر زدن در مجالس و بر سر راهها نشستن برای استهزا
و امثال آن از قبایح پس بیکبار بدر خانه لوط دویدند و گفتند ای لوط مهمانان را از سرای خود بیرون کن

و بدست

و بدست ما باز ده قال یا قوم هؤلاء بناتی هنّ اطهر لکم گفت لوط ای گروه
من اینها دختران منند ایشان را بخواهید ایشان پاکیزه ترند مر شما را تزویج دختران با ایشان بشرط ایمان
بوده و یا در شریعت تزویج مؤمنان بکفار جایز بوده چنانکه در بدو اسلام حضرت رسالت پناه صلعم
دختری از دختران خود بعتبه داد و دختری دیگر با بوالعاص و بعد از آن این حکم منسوخ شد و گویند مراد وی
دختران امّت بوده اند و اضافه بایشان بجهت آن گفت که هر پیغمبر پدر امّت خود باشد در شفقت و مهربانی تقدیر
لوط بجهت دفع فساد ایشان گفت با این دختران متزوّج شوید فاتّقوا الله پس بترسید از خدای از
فواحش و لا تخزون فی ضیفی و مرا رسوا مسازید در شأن مهمانان من الیس منکم
رجل رشید آیا نیست از شما مردی یافته که شما را نهی کند و از عملهای بد باز دارد قالوا لقد
علمت ما لنا فی بناتك من حقّ گفتند در جواب لوط که تو میدانی که نیست ما را در دختران تو هیچ
حاجتی و انّك لتعلم ما نرید و بدرستی که تو میدانی آنچه میخواهیم از لوط قال لو انّ لی
بکم قوّة گفت لوط کاشکی مرا هر آینه بودی بر دفع شما قوّتی و یا اگر مرا در نفس خود قوّتی بودی که البته شما را
دفع میکردم او آوی الی رکن شدید یا پناه میگرفتم و باز میگردیدم برکنی سخت یعنی
بقبیله و عشیره که بمدد ایشان منع شما توانم کرد در خبر است که جبرئیل این بار از لوط شنید و گفت
ای لوط رکن تو شدید است هیچ غم مخور و آورده اند که لوط در خانه خود فرو بسته و از پس در با ایشان جدل
میکرد و ایشان از دیوار در افتادند و خواستند که در خانه درآیند لوط بغایت مضطرب شده بود و
ملایکه چون او را بدان جزع و اضطراب دیدند قالوا یا لوط انّا رسل ربّك گفتند ای لوط
بدرستی که ما فرستادگان پروردگار توییم و بجهت عذاب ایشان آمده ایم دل قوی دار که ایشان لن یصلوا
الیك نرسند بآزار و ایذای تو یعنی ضرر ایشان بتو متوجّه نشود و در آن زمان ایشان بیرون نه
و ایشان را با ما بگذار پس لوط در را گشود و ایشان باندرون آمدند و قصد فرشتگان کردند جبرئیل پیش
آمد و پر خود را بر رویهای ایشان مالیده کور شدند و از خانه لوط بیرون دویدند و گفتند که حذر کنید
که مهمانان لوط ساحرند ما را سحر کردند جبرئیل فرمود ای لوط فاسر باهلك بقطع من
اللیل پس ببر کسان خود را به پاره از شب یعنی گذشتن بخشی از شب ابن عباس فرمود که سحرگاه را
در تاریکی شب تا کسی شما را نبیند و لا یلتفت منکم احد الا امرأتك
و باید که باز پس ننگرد از شما هیچ کس همه را بیرون ببر مگر زن خود را که او را فوات و در روایت آمده که

چون لوط با اهل خود از شهر بیرون آمد ایشان را گفت که باز پس منگرید تا عذاب بشما نرسد چون پاره
راه برفتند آوازی سخت شنیدند هیچ کس باز پس نگرید مگر زن لوط که باز پس نگرید و گفت واقوماه
و بر ایشان تاسف خورد فی الحال سنگی بسر او آمد و هلاک شد و اصح آنست که لوط زن خود را از شهر
بیرون نبرد انه مصیبها ما اصابهم بدرستی که رسنده است او را آنچه رسد بدیشان یعنی
او نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد لوط از تمادی دلتنگی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان
جبرئیل گفت ان موعدهم الصبح بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است لوط فرمود که شنو
تا صبح بسیار است جبرئیل گفت چه تعجیل است الیس الصبح بقریب آیا صبح نیست نزدیک
فلما جاء امرنا پس آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را فرمودیم تا پر خود را
در زیر شهر ایشان در آورده برداشت تا بجایی که اهل آسمانها آواز سگ و خروس و آواز نسل ایشان
شنودند پس حکم کردیم تا بیفکند و ما نقدرة کامله جعلنا عالیها سافلها
وامطرنا علیها حجارة من سجیل گردانیدیم زبر آن شهر را زیر یعنی نگون ساختیم
و بارانیدیم بر آن شهرها بعد از سر نگون شدن آن سنگی از گل سخت شده و یا از آتش پخته گشته چون
آجر و آن سنگها بود منضود مسومة بر هم نهاده یعنی پی در پی فرود آینده در حالتی
که نشان کرده شده بود بخط سیاه و سفید یا سرخ و سیاه و در زاد المسیر آورده که بعضی از آن سفید
بود بر آن نقطهای سیاه و برخی سیاه بود بر او نقطهای سفید یا نام هر کس که بر آن باران نشد بر آن
نوشته بود عند ربک نزدیک پروردگار تو یعنی در علم او یا در خزاین او و در بعضی تفاسیر آمده
که سنگ بر آن آن مانند خمی بود و خورد آن برابر سبوی و نقل است که سنگ بر جمعی بارید از قوم
که در دیار خود نبودند پس هر کس از ایشان که در دیار غیر بود سنگ مقرر بنام وی بر سرش آمد در
کی یکی از ایشان بحرم در آمد تا چهل روز سنگ که نام مرد او بود در هوا معلق بایستاد همین که از حرم بیرون
رفت بر سر وی آمد و هلاک شد وما هی من الظالمین ببعید و نیست آن سنگ عذاب
از ستمکاران بدور و چه ایشان را استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ بارد از ابو سعید خدری
مرویست که آنانکه لواطه می کردند از سی هشتر بود نبوده از جمله اکثر حق تعالی چهل سال مردم را بهلاک ساخت
چنانکه ترک امر معروف و نهی از منکر کردند ابو نصر عیاش گفت از امام محمد باقر علیه السلام
پرسیدم که زنان ایشان بگناه مردان مواخذه شدند فرمود نه چنانکه مردان بمردان

مشغول بودند زنان نیز بزنان مشغول بودند بعد از آن قصه شعیب بیان می کند بقوله والی
مدین اخاهم شعیبا و فرستادیم باولاد مدین بن ابراهیم و با ساکنان مدین برادر ایشان
در نسب که شعیب بود قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره گفت ای قوم من
بپرستید خدا را بیگانگی نیست شما را هیچ خدایی بجز او ولا تنقصوا المکیال والمیزان
انی اریکم بخیر و کم مکنید پیمودنی که بکیل است و ترازو سنجیدنی که بوزن است بدرستی
که من می بینم شما را با توانگری و فراخی نعمت یعنی در مانده و محتاج نیستید تا داعی باشد شما را بخیانت
بلکه توانگرید و رسم حق گذاری آنست که مردمان را از مال خود بهره مند سازید و اگر از حقوق ایشان
باز گیرید وانی اخاف علیکم عذاب یوم محیط و بدرستی که من می ترسم بر شما بازخیانت
که می کنید در ما [illegible] عذاب روزی که در آینده شما باشد که هیچ کس از شما از آن نرهد ویا قوم
اوفوا المکیال والمیزان بالقسط وای گروه من به تمام بپیمایید پیمانه و تمام
بکشید آنچه ترازو می کشید بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هر چه می خریدند از بهای
آن چیزی باز می گرفتند و اطراف درم و دینار نیز می بریدند ولا تبخسوا الناس اشیاءهم
ولا تعثوا فی الارض مفسدین و کم مکنید مردم را از چیزهای ایشان یعنی هر چه می خرید و یا
قراضه از درم و دینار می برید و غایت تباهی می جویید در زمین شهر خود در حالتی که تباه کار باشید در زمین
خود را بقیت الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین آنچه خدای باقی گذارد برای
شما بعد از ترک حرام بهتر است شما را از آنچه بخیانت جمع می کنید اگر هستید باور دارندگان گفتار
مرا و یا بشرط آنکه ایمان آرید چه خیریت آن بحسب ثواب و وقوع بامانت وما انا علیکم بحفیظ
و نیستم من بر شما نگاه بان که شما را بجبر و قهر از قبایح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم و چون
شعیب همیشه نماز و طاعت مسکنت را بنده از بخته قالوا یا شعیب گفتند قوم او که ای
شعیب اصلوتک تامرک ان نترک ما یعبد اباؤنا آیا نمازهایی که
می گذاری پیغمبر باید ترا بتکلیف آنکه ما ترک کنیم آنچه پرستیده اند پدران ما از بتان او ان
نفعل فی اموالنا ما نشؤا یا دست بداریم از آنچه می کنیم در مالهای خود آنچه می خواهیم
از نقصان کیل و وزن و غیر آن انک لانت الحلیم الرشید بدرستی که تو هر آینه بردبار و
در امور راه یافته و صفت ایشان شعیب را بدین دو صفت بجهت آن بود که او نزد مردمان صفت

حلیم رشید مشهور بود یعنی چون تو حلیم و رشیدی نزد مردمان پس این نوع سخنان تو غریب و بعید است
قال یا قوم ارایتم ان کنت علی بینة من ربی ورزقنی منه رزقا
حسنا گفت ای گروه من خبر دهید که اگر باشم بر بصیرتی و حجتی از نزد پروردگار خود و روزی
داده باشد مرا از نزد خود روزی نیکو یعنی نبوة و رسالت و یا مال حلال بی خیانت چه مرویست که شعیب
صاحب مال و منال بود و یا مراد دولت کمال و تکمیل ارزانی داشته باشد و سعادة روحانی و جسمانی عطا فرموده روا باشد
که من در وحی او خیانت کنم و در امر و نهی او مخالفت ورزم وما ارید ان اخالفکم الی ما انهاکم
عنه و نمی‌خواهم که مخالفت شما او بیایم بسوی آن چیزی که شما را از آن نهی می‌کنم یعنی شما را از چیزی منع نمی
کنم تا خود مرتکب آن شوم بلکه از هرچه شما را باز میدارم خود نیز از آن باز می‌ایستم ان ارید
الا الاصلاح ما استطعت نمی‌خواهم مگر به صلاح آوردن کار شما مادام که توانم که
اصلاح کنم یعنی غرض من نیست مگر اصلاح شما بامر معروف و نهی از منکر اگر صلاح در شما میسر شود نمی
شما [illegible] کردم وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب و نیست توفیق من
در اصلاح امور و یا رسیدن من به صواب و صلاح مگر بهدایت و معونت خدای بروی توکل کنم که قادرست
بر همه چیز و عاجز [illegible] و بسوی او باز می‌گردم در هر چیز [illegible] پس از آزار و ایذای شما نمی‌اندیشم ویا قوم
لا یجرمنکم شقاقی ان یصیبکم مثل ما اصاب قوم نوح او قوم
هود او قوم صالح وما قوم لوط منکم ببعید و ای گروه من باید که
شما را بدان ندارد دشمنی و ستیزه کاری من با شما بجهت صلاح شما آنکه برسد شما را مانند آنچه رسید
گروه نوح را از طوفان یا گروه هود را از باد صرصر یا گروه صالح را از رجفه و نیستید گروه لوط از شما
دور یعنی نزدیک‌اند در زمان و مکان شما اگر از امم گذشته عبرت نمی‌گیرید از ایشان عبرت گیرید واستغفروا
ربکم ثم توبوا الیه و طلب آمرزش کنید از پروردگار خود با ایمان پس رجوع کنید بعبادة او از
پرستش غیر او باز گردید ان ربی رحیم ودود بدرستی که پروردگار من بخشنده است بر مستغفران
دوستان تائبان و دوستدار ایشانست بافاضه لطف و احسان با ایشان همچنانکه کسی مودة داشته باشد
با او اعطا و احسان می‌کند قالوا گفتند قوم او وقتی که از استماع این وعظ شنیدند و تخوف کردند
که یا شعیب ما نفقه کثیرا مما تقول ای شعیب ما فهم نمی‌کنیم بسیاری از آنچه می‌گویی
از وجوب توحید و حرمت کم سنجیدن و این را از روی عناد و انکار و تکلیف می‌گفتند وانا لنریک

فینا

فینا ضعیفا و بدرستی که ما می‌بینیم ترا در میان خود بی قوة در دفع ما و یا ضعیف البصر یعنی
این انا [illegible] ولولا رهطک لرجمناک و اگر نه قوم تو بودند که بر دین ما اند و ما
ایشان را عزیز میداریم هر آینه ترا سنگسار می‌کردیم رهط سه تا ده را گویند تا هفت و ایشان چندین
نفر بودند وما انت علینا بعزیز و نیستی تو بر ما ارجمند و مکرم که عزت تو مانع رجم ما باشد تو
رجم شود این کلام از عادة سفیه است که در مقابل حجة زبان به دشنام و تهدید دراز کند قال یا قوم
ارهطی اعز علیکم من الله گفت شعیب در جواب ایشان که ای گروه من آیا عشیره من عزیزتر بر شماست
نزد شما از خدا واتخذتموه وراءکم ظهریا و فرا گرفته‌اید شما امر خدا را از پس پشت خود
همچو چیزی فراموش گشته شده در پس پشت یعنی حق قبیله و تبار مرا نگاه داشته و فرمان پروردگار من [illegible]
آنچه می‌کنید شما [illegible] پس پشت می‌افکنید ان ربی بما تعملون محیط بدرستی که پروردگار من
علم او بآنچه می‌کنید شما احاطه کننده است بر وجهی که هیچ چیز بر وی پوشیده نیست و شما را بآن جزا خواهد داد ٣٨
ویا قوم اعملوا علی مکانتکم و ای گروه من عمل کنید بر حالت و هیئت خود از شرک و خیانت در کیل
و وزن انی عامل سوف تعلمون بدرستی که من نیز عمل کننده‌ام در کار خود زود باشد که بدانید
من یاتیه عذاب یخزیه ومن هو کاذب آنکس را که بیاید بدو عذابی که او را رسوا کند
و به فضیحت تمام او را هلاک سازد و بدانید آنکس را که او دروغگویست بزعم شما مرا آفت که زود باشد که معلوم
کنید که من بر حقم نه شما وارتقبوا انی معکم رقیب انتظار برید آنرا که من میگویم از آمدن عذاب
بدرستی که من با شما منتظرم ولما جاء امرنا نجینا شعیبا والذین امنوا معه
برحمة منا و آن هنگام که آمد عذاب ما نجات دادیم شعیب را و آنانکه ایمان آورده بودند با او به بخشایش
از ما که اعطای توفیق و الطاف بود که بآن مهتدی شده از عذاب رهیدند واخذت الذین ظلموا
الصیحة و بگرفت آنانرا که کافر بودند آواز جبرئیل که بصوت مهیب ایشانرا گفت که همه بمیرید فاصبحوا فی
دیارهم جاثمین پس گشتند در سراهای خود مرده که بروی زمین افتاده یعنی بجای خود مردند
کان لم یغنوا فیها الا بعدا لمدین کما بعدت ثمود گوییا هرگز اقامت نکرده‌اند در آن دیار
بدانید که دوری باد از رحمت و هلاک مر قوم مدین را همچنانکه دور شدند از رحمت و هلاک گشتند ایشان را
بقوم ثمود تشبیه بثمود بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود و از ابن عباس نقلست که هیچ دو امت

بيك عذاب هلاك نشدند مگر قوم شعيب و صالح اما ثمود را صيحه از تحت ايشان بود و اهل مدين از
فوق بعد از آن در بيان قصهٔ موسی پيغمبر می‌آيد كه و لقد ارسلنا موسی بآياتنا و سلطان
مبين و بتحقيق كه ما فرستاديم موسی را با نُه آيت و معجزات خود كه نشانهای صحت نبوت او بود و با حجتی
غالب و روشن كه آن عصا بود و تخصيص آن بذكر با دين وضوح آنست حاصل كه پيغمبر مايد موسی را با آيات و حجج بينه
فرستاديم الی فرعون و ملائه فاتبعوا امر فرعون و ما امر فرعون برشيد پس تبعيت فرعون كردند جمعی
از قوم او پس پيروی كردند آن گروه فرمان فرعون را كه كافر شدند و تكذيب كردند موسی را و نبود كار فرعون بر نهج رشد
و صلاح يقدم قومه يوم القيمة فاوردهم النار پيش رود فرعون قوم خود را كه
ايشان تابع او باشند در روز رستخيز پس درآورد ايشان را به آتش دوزخ و بئس الورد
المورود و بد مكانيست درآمده شده درو يعنی آتش دوزخ و هر كه را عاقبت اين باشد دلالت بر
رشد و صلاح نباشد و اتبعوا فی هذه لعنة و از پی درآمده شدند فرعون و قوم او در اين
سرای لعنت را كه دوری از رحمت است و هلاكت و يوم القيمة و در روز قيامت نيز دوری از رحمة
كه موجب عذاب ابديست در پی ايشانست بئس الرفد المرفود بد عطائيست داده شده بايشان
يعنی لعنت دو جهان و ابن عباس رض فرموده كه رفد و مرفود لعنت است بعد از لعنت يعنی لعنتهای بی
در پی ذلك من انباء القری نقصه عليك منها قائم و حصيد
اين خبر از دهای هلاك شده است می‌خوانيم قصه آنرا بر تو بعضی از آن دهها باقيست يا آبادان مانند
زرع قائم و ايستاده و بعضی از آن مفقود شده و يا خراب گشته و در هم گسسته چون كشت درو شده
و گويند قائم آنست كه اثر آن ديده می‌شود چون ديار عاد و ثمود و حصيد آنكه اثر او باقی نيست چون
ديار قوم نوح و ما ظلمناهم و لكن ظلموا انفسهم و ما ستم نكرديم بر اهل دهها
با هلاك آن و ليكن ايشان ستم كردند بر نفسهای خود بارتكاب آنچه موجب عذاب شدند فما
اغنت عنهم الهتهم التی يدعون من دون الله پس نفع نرسانيدند
و قدر دفع نداشتند از ايشان آن خدايانی كه از فرط غوايت و جهالت مسخر ايشان بودند و می‌پرستيدند
بجز از خدای تعالی يعنی آلهه باطل ايشان باز نداشتند از ايشان من شیء لما جاء امر ربك

و ما امر فرعون

و هيچ خير

هيچ چيز وقتی كه آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ايشان و ما زادوهم غير تتبيب و نيفزودند
ايشان را بجز هلاك گردانيدن و زيان تمام رسانيدن و كذلك اخذ ربك و همچنين است گرفتن پروردگار تو
اذا اخذ القری و هی ظالمة كه گرفتن پروردگار تو چون بگيرد اهل دهها را و حال آنكه اهل آن
دهها ظالم باشند بر خود بارتكاب شرك و كفر ان اخذه اليم شديد بدرستی كه گرفتن خدای
دردناك و سخت است و از آنكه گرفتن كس را از وی خلاصی و دوری نهالی نيست ان فی ذلك لآية لمن
خاف عذاب الآخرة بدرستی كه در آنچه ياد كرديم از قرون و عذاب ايشان هر آينه نشانه
عبرتيست مر كسی را كه بترسد از عذاب آن سرای يعنی كه تأمل كند در آن تا عالم شود يا آنكه آنچه با امتان
گذشته رسيد نمونهٔ آنچيزيست كه حق تعالی برای مجرمان مهيا ساخته در آخرة تا از آن منزجر شود و در عمل
صالح كوشد ذلك يوم مجموع له الناس آن روز قيامت روزيست كه جمع كرده شده از برای آن
مردمان يعنی همه خلق را در وی جمع كنند و ذلك يوم مشهود و آن روز روزيست كه حاضر كرده
شده در وی اهل آسمان و زمين و ما نؤخره الا لاجل معدود و باز پس نمی‌داريم آن روز را مگر
برای گذشتن مدتی شمرده شده و مقرر و معين يعنی آن مدة كه حكمت ما مقتضی آنست منتهی نشود قيامة
قائم نگردد يوم يأت لا تكلم نفس الا باذنه روزی كه بيايد جزا يا آن روز كه سخن نگويد هيچ كس
كه او را نفع رساند از جواب يا شفاعة مگر بدستوری خدای و اين در موقفی خاص باشد و موقفی ديگر باشد
كه در وی اجازه سخن گفتن نباشد فمنهم شقی و سعيد پس بعضی از اهل موقف بدبخت باشند كه بمقتضای
وعيد در دوزخ جای ايشان بوده و ايشان اهل كفر و طغيان باشند و بعضی نيكبخت كه بموجب وعد بهشت ماوای ايشان
و آنها مؤمنان باشند و اهل تقوی و صلاح در خبر است كه روز قيامت چون خلق تو را در صعيد سياست بدارند
از قبل رب العزة ندا رسد كه همه انبيا و صديقان و شهيدان حاضر آيند فرشتگان صفها كشيده باشند
ندا آيد كه گيستم ای بنده حيا كه خوی ربنی تو نعمت هيچ كس از مهابت آن نباشد كه جواب دهد ديگر باره ندا
رسد فرشتگان كه همه عمر خود را از بدايت خلق عالم تا نهايت فنای ايشان در طاعت بسر برده باشند آواز برآرند
و بزبان عجز و نياز اعتراف كنند كه سبحانك ما عبدناك حق عبادتك و اين هلاكتها باشند كه در همه عمر
يك ركوع يا يك سجود يا يك تسبيح بسر برده باشند و آنچه گفته فسيحون الليل و النهار اشاره بديشانست
شقيق بلخی نقل است كه علامت سعادت پنج چيز است نرمی دل و بسياری گريه و نفرت از دنيا و كوتاهی امل و شرم داشتن
و نشان شقاوة هم پنج است سختی دل و خشكی ديده و رغبت بدنيا و طول امل و بيحيايی فاما الذين شقوا
ففی النار پس آنانكه بدبخت شدند پس در آتش دوزخ باشند لهم فيها زفير و شهيق

مر ایشانراست در آتش دوزخ فریاد سخت و ناله زار زفیر صوت شدید را گویند و استعمال او در مبدأ صوت مجانست
و شهیق صوت ضعیف و آن در آخر او آید و استعمال ... پس تشبیه کرده فریاد اشقیا را بانکر الاصوات خالدین
فیها ما دامت السموات والارض جاوید باشند در آن مادامی که آسمانها و زمینها باشد این کلمه
در عرف عرب عبارتست از تابید و تخلید است پس دوام دوزخیان بدوام آسمان و زمین بسته شود بجهة آنکه تصور
زوال آن نباشد و دوام اهل نار و انقطاع دوام ارض و سماوات روا است و گویند مراد سموات آخرت و ارض آخرتست و آنها
کرینه یوم تبدل الارض والسموات و یا مراد به سموات و ارض فوق و تحتست یعنی مادام که بالا و پایین
باشد ایشان در دوزخ باشند الا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد خدای که ایشانرا از عذاب نار بعذاب
زمهریر معذب سازد یا عذابی دیگر غیر از عذاب آتش دوزخ انواع عذاب و عقوبت و یکی از آنها آنست که بغیر آتش
عذاب کنند پس استثنا از خلود باشد در عذاب نار نه از خلود در دوزخ ان ربک فعال لما یرید
بدرستی که آفریدگار تو کننده است هر چیز که خواهد از تعذیب بدون اعتراض معترضی و منع مانعی واما
الذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیها ما دامت السموات والارض واما
آنانکه نیکبخت شدند پس ایشان در بهشت جاویدان باشند در آن مادام که باشد آسمانها و زمینها [illegible]
و تخلیدات و یا مراد آسمان و زمین آخرة یا جهة فوق و تحت باشد ایشان در بهشت باشند الا ما شاء ربک
مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از نوع نعیم جنانکه از حور عطا فرماید بهتر از آن لمن تبرساند که زیاده بر بهشت
ایشان باشد و یا مراد تعلیق شئی باشد بامر محالی که آن مشیة الهی باشد بخروج ایشان از بهشت عطاء غیر مجذوذ
عطا او خدا اهل بهشت را نه منقطع و بریده یعنی ممتد الی غیر النهایة و چون حق تعالی بیان قصه کفار کرد آنچه برایشان
نازل شد از عذاب دنیا و عقاب آخرة در عقب آن به تسلیت حضرت رسالت پناه و تهدید کفار مکه می فرماید که
فلا تک فی مریة پس مباش در گمان بعد از آنکه از امم سابقه عالم شدی و بدی عاقبت ایشانرا دانستی خطاب
با حضرت و حقیقت راجعست با امت یعنی در شک مباشید مما یعبد هؤلاء از آنچه می پرستند این مشرکان
در آنکه ضلالتست مودی بهلاکت یعنی شک مکنید در آنکه آن عبادت گمراهیست که آخر بهلاکت ایشان کشد چنانکه کفر
امم ماضیه سبب عذاب ایشان شد ما یعبدون الا کما یعبد آباؤهم من قبل نمی پرستند اهل
شرک بتان را مگر آنچه می پرستیدند پدران ایشان پیش از زمان ایشان و بشما رسیده آنچه بایشان لاحق شد از انواع نکال
و عقاب پس حال اینها نیز چنان خواهد بود وانا لموفوهم نصیبهم غیر منقوص در حالتی که آن نصیب
ناکاسته باشد و یا مادونی ابر وجه تمام با ایشان رسانیدیم و ایشان کفران آن نموده بعبادة اوثان

یوم تبدل الارض

اشتغال

اشتغال نمودند پس وقوع عذاب بر ایشان نازل شد ولقد آتینا موسی الکتاب
فاختلف فیه و بدرستی که دادیم موسی را توریة پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی بدان گرویدند
و برخی کافر شدند همچو اختلاف قوم تو در قرآن پس خاطر خود را اندوهگین مکن و اندوه اعراض بعد از خود منه و
لولا کلمة سبقت من ربک و اگر نه سخنیست پیشی گرفته از آفریدگار تو بتاخیر عذاب از ایشان
تا قیامت بجهة حکمة و مصلحة لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی در دنیا میان قوم موسی بثواب و عقاب
تا مبطل بعد از استیصال مبطل گشتی محق و باطل واقع شدی وانهم لفی شک منه مریب
و بدرستی که کفار قوم تو هر آینه در گمانی اند از قرآن در ریب افکننده یعنی نفس را مضطرب و عقل را
شوریده کننده و زایل کننده یقین و یا قوم موسی در شکند از نبوة تو یا از قرآن وان کلا
لما لیوفینهم ربک اعمالهم انه بما یعملون خبیر و بدرستی که همه مختلفان که
مؤمنند و کافر خواه امة موسی و خواه امة تو هر آینه از آن کسانی اند که تمام خواهند داد جزای کفار کردار
ایشان بدرستی که خدای بآنچه می کنند دانا و آگاهست و چیزی از وی فوت نشود و اگر چه خفی باشد و بعد از
تبیین امر مختلفان در توحید و نبوة و شرح وعد و وعید رسول خود را امر می کند باستقامت در شرایع
بیان منهج که بر و منزل شده و میفرماید که فاستقم کما امرت ومن تاب معک پس مستقیم
و راست باش همچنانکه فرموده شده و باید که مستقیم شوند آنانکه باز گشته اند از کفر و ایمان آورده اند
با تو ولا تطغوا بیرون مروید از حدود خدا در مگذرید بزیاده و نقصان انه بما تعملون
بصیر بدرستی که خدای بر آنچه می کنید بیناست پس جزا دهنده شماست بدانکه مستقیم در
طریق دین قویم کسیست که بر اوامر و نواهی آن ثابت قدم و راسخ دم باشد و از راه حق بر نگردد تا بمنزل
وصال برسد و چون حقیقت استقامت سلوک کننده بر جمیع احوال بر جادهٔ حق بر آن وجه که مامور و مرضی و مستحسن
باشد و هیچ وجه شائبهٔ انحراف و اعوجاج نداشته باشد از طرفی افراط و تفریط محفوظ باشد و چشم دل
از ما سوی ببندد و بالکلیه متوجه مولی باشد و این در غایة عسرتست از جهة در جمیع قرآن هیچ آیتی سخت تر
از این آیه نبوده بر آنحضرت و لهذا فرموده شیبتنی سورة هود یعنی سورهٔ هود مرا پیر ساخت و بعد از
امر باستقامة نهی می فرماید مکلفان را از مداهنة در امور دینیة و میل بظلمه و میفرماید که ولا
ترکنوا الی الذین ظلموا و میل مکنید و اعتماد مکنید چه جای بسیار میل تا آنکه ستم کرده
بغیر خود و یا بر خود و معاونت ایشان مکنید بمدد ایشان و راضی شدن بآن و تشریک شدن با ایشان در ظلم

در خبر آمده که پیغمبر صلعم فرموده که هر که ظالمی را دعا کند به بقای عمر دوست داشته باشد که عاصی شود خدا
در زمین و تعظیم ذکر ایشان و اختلاط با ایشان و طمع در هدایای ایشان از جمله میل است با ایشان سفیان
ثوری فرموده که هر که قلمی برای ظلمه تراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد و یا کاغذی بدست ایشان
دهد باید در چیزی که موجب ظلم باشد بنویسد با ایشان شریک باشد و مرویست که در جهنم وادیست که در
ساکن نشود مگر قاریانی که زیارت ملوک و ملازمت سلاطین باشد حاصل که حق تعالی میفرماید فتمسکم النار
که برسد بشما آتش دوزخ و هرگاه که میل اندک بکسی که مسمای ظلم از و صادر شود سبب وصول بدان بین چه
گونه باشد حال کسی که میل نماید بکسانیکه موسوم باشند بظلم و ستم و بعد از میل زیاده کند بظلم و از ان ترقی
کرده مرتکب ظلم شود و بعد از ان متوغل شود در ان نعوذ بالله وما لكم من دون الله من أولياء
و نیست شما را بجز از خدای دوستان که عذاب از شما باز دارد ثم لا تنصرون پس شما یاری داده نشوید
چه حکم او موجب تعذیب ظالمانست در خبر است که چون روز قیامت باشد منادی از قبل رب العزة ندا کند که
أين الظلمة کجا اند ظالمان و یاران و یاوران ایشان و همه را جمع کنند حتی کسیرا که برای ایشان دوات را لیقه
نهاده باشد و قلم تراشیده و نیز با ایشان محشور کنند پس همه را در تابوتی نهند از آتش و در قعر دوزخ اندازند
مرویست که هیچ چیز نزد خدای دشمن تر از این نیست که عالمی بزیارت عملداری رود و از ابن نباته نقلست که بر سر
مردار نشستن بهتر است از انکه قاری بدر سرای ظلمه رود عمال الظلم نشینند و از سفیان ثوری پرسیدند که اگر ظالمی
در بادیه تشنه باشد و بهلاکت نزدیک شده باشد و برا آب توان داد گفت اگر آبش دهند بمیرد گفت بگذار تا
بمیرد آورده اند که موفق وزیر عراق بود و در پس امام نماز می گذارد چون آیه ولا تركنوا الى الذين ظلموا
فتمسكم النار تلاوت فرمود موفق نعره زد و بیفتاد و بیهوش شد چون بهوش آمد و بیان این حال سوال کردند
گفت این آیه در باره کیست که میل اندک بظالم کند پس حال ظالم چگونه باشد و چون توجه بصلوة موجب رقت
قلب و خوف و خشیت که مستلزم ترک ظلمست و ترک سایر قبایح از نتیجه در عقب این میفرماید که
وأقم الصلوة طرفي النهار و بپای دارید نماز با شرایط و ارکان در دو طرف روز وزلفا
من الليل و ساعتها از شب که قریب بنهار است مراد بنماز دو طرف اعلی نماز صبح است و نماز دو طرف اسفل ظهر و
عصر و نماز زلف اللیل مغرب و عشا آورده اند که ابو البشر انصاری روزی خرما می فروخت زنی صاحب جمال
را که خرما خریدن آمده بود گفت خرمای خوبتر در خانه دارم همراه من بیا تا آنرا بتو دهم چون زن بخانه درآمد
ابو البشر او را در بر گرفت و او را ببوسید زن گفت از خدای بترس ابو البشر از ان حال پشیمان شده به مجلس حضرت

رسالت پناه صلعم آمد گریان بموقف عرض رسانید که یا رسول الله چه میفرمایی در حق مردی که زن بیگانه را بخانه
خود آورده و بغیر جماع میل ایشان از ملاعبه و تقبیل واقع شود حضرت هیچ جواب نداد و منتظر وحی بود
تا وقت نماز دیگر در آمد رسول نماز عصر بگذارد و جبرئیل این آیه آورد ان الحسنات يذهبن
السيئات بدرستی که نیکوییها یعنی نماز پنجگانه ببرد و محو سازد بدیها را حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
ابا البشر را پرسید نماز عصر با ما گذاردی گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که این نماز کفارة آن گناه است
گفتند یا رسول الله این حال مخصوص اوست فرمود نه همه مردم در این حکم داخلند و نیز در حدیث صحیح واقع شده
که از نمازی تا نمازی کفارة آن گناهانست که در میان آنها واقع شده باشد اگر کبیره نباشد و حمزه ثمالی نقل
کرده که امیر المؤمنین عم فرمود که من از رسول خدا شنیدم که فرمود که آیه وأقم الصلوة تا آخر امیدوارترین
آیتهاست در قرآن عزیز خدایی که مرا بشیر و نذیر مبعوث گردانید که اگر یکی از شما قیام بنماز نماید ذنوب از اعضای که
تساقط و ریزان شود و چون بوجه قلب متوجه قبله شود از ان منتقل نگردد تا آنکه جمیع گناه از و ریزان شود
که هیچ گناه بر صحیفه اعمال او نماند همچنانکه روزی که از مادر متولد شده باشد اگر ما بین دو نماز از نماز
های پنجگانه از و صادر شده باشد نیز چنین باشد و بعد از ان گفت یا علی بدانکه منزله نماز
خمس برای امت من مانند نهریست که بر در خانه یکی از شما باشد اگر شخصی را جسد او چرک باشد و هر روز پنج نوبت
از ان نهر غسل کند هیچ از ان چرک در بدن او بماند گفتیم نه یا رسول الله فرمود که نمازهای پنجگانه مر امت مرا
نیز چنین است در تنظیف ایشان از گناه ذلك ذكرى للذاكرين این امر باستقامت صلوة مر یاد کنندگان
و پند گیرندگان راست واصبر فان الله لا يضيع أجر المحسنين و صبر کن بر مشقت امتثال اوامر و اجتناب
از نواهی پس بدرستی که ضایع نکرد اجر نیکوکاران را فلولا كان من القرون من قبلكم
پس چرا نبودند از اهل قرنهایی که پیش از شما بودند أولوا بقية ينهون عن الفساد في
الأرض خداوندان عقل و رای و فضل که از نیک عاقبتی باز می داشتند مفسدان را از تباهی در زمین
تا عذاب بایشان فرود نیاید إلا قليلا ممن أنجينا منهم لیکن اندک بودند از انها که نجات دادیم
ایشان را از عقوبات گذشتگان که انبیا را نهی میکردند مردم را ... با ایمانند واتبع الذين
ظلموا ما أترفوا فيه و پیروی کردند آنانکه ظلم کردند آنچیزی که بود تنعم در ان یعنی متابعت
آرزوهای نفس کرده تمام اهتمام بر تحصیل اسباب شهوات مصروف گردانیده اند وكانوا مجرمين

وبودند کافران که بسبب آن مستاصل شدند وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ
وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ و نبود پروردگار تو یعنی شایسته حکمت و مصلحت او نیست که هلاک
کند اهل دیه‌ها را بشرک و کفر و حال آنکه اهل آن بصلاح آمده باشند در میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک
نکنند تا فساد و ظلم با آن منضم نگردد و از اینجا گفته‌اند که پادشاهی با کفر باقی بماند و حقوق با
کفر و ظلم باقی نماند وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً و اگر خواستی پروردگار
تو همه آدمیان را کردی یعنی بجبر و قهر و انجام همه را تابع یک گروه یعنی بر یک دین و آیین و لیکن این منافی تکلیف
است چه از شروط تکلیف اختیار است وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ و همیشه باشند اختلاف
کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس بجهة عدم تدبر در دلایل واضحه إِلَّا مَنْ رَحِمَ
رَبُّكَ مگر آنکه رحم کرد پروردگار تو او را بلطف و توفیق بواسطه تدبر او در دلایل هادیه مراد
اهل ایمانند که اختلاف در میان ایشان نیست و گویند مراد اختلاف در [illegible] در روزی یعنی توانگر انند
و برخی درویش مگر آنکه بر احد قناعت دهد وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ و از برای تمکین و اختیار که اختلاف
از آن ناشی شده آفریده است ایشان را تا ثواب دهند اختیار کننده حق را و معاقب کنند اختیار کننده باطل را
و یا معنی آنست که از برای رحمت خود که احسان و فضل است ایشان را آفریده است وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ
و تمام شد سخن پروردگار تو یعنی وعید او لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ
هر آینه پر سازیم دوزخ را از دیوان و آدمیان همه ایشان یعنی عاصیان ایشان وَكُلًّا نَقُصُّ
عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ و هر خبری و قصه که می‌خوانیم بر
تو از خبرهای پیغمبران این خبرها آنچیزیست که ثابت می‌گردانیم دل ترا بآن تا دل تو بیارامد و یقین تو
بیفزاید و بر بلای بر آن ثبات نمایی و بر ایذای کفار شکیبا بوده باشی وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ
و آمده بتو درین سوره آنچه درست و راستست و معالم گفته‌اند که تخصیص این بجهة تشریف است و اگر نه حق
در همه سوره قرآن هست و گفته‌اند که هذه اشارتست باخبار مذکوره درین سوره یعنی این خبرها درست
و راستست وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ و پندیست و یادبودی مر گروندگان را وَقُلْ
و بگوای محمد بر وجه تهدید لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ
مر آنان که ایمان نمی‌آرند عمل کنید بر حالتی که بر آن متمکنید و قدرت دارید إِنَّا عَامِلُونَ
بدرستی

بدرستی که ما نیز عمل کننده‌ایم بر همه حالی که داریم وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ و چشم دارید بما انقلاب
زمان و گردش روزگار را دادایم بدرستی که ما نیز منتظریم نزول عذاب را بر شما وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
و مر خدایراست علم جمیع آنچه غایبست از آسمانها و زمینها و هیچ چیز از و مخفی نیست وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ
و بسوی او [illegible] باز گردد همه کارها [illegible] خود جزا خواهد داد فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ
عَلَيْهِ پس پرستش کن مر او را که مرجع همه اوست و توکل کن بروی تقدیم عبادت بر توکل اشارتست بآنکه نفع توکل
بعبادتست [illegible] و توکل مجرد گفته‌اند باعتبارات وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و نیست پروردگار
تو بیخبر از آنچه بندگان می‌کنند و حفص بخطاب می‌خواند و مخاطب [illegible] یعنی خدای بیخبر نیست از عمل
ای بندگان
سورة يوسف مائة واحدى عشر
ابی بن کعب از پیغمبر نقل کرده که بندگان را
سورهٔ یوسف بیاموزید که هر مسلمان که آنرا تلاوت کند و اهل خود و بندگان خود را تعلیم دهد حق تعالی سکرات موت
بر او آسان گرداند و او را قوتی ارزانی فرماید که هرگز حسد بر مسلمانی نبرد و ابو بصیر از ابو عبد الله روایت کرده که هر که
سورهٔ یوسف قرائت کند در هر روزی یا در هر شب حق تعالی روز قیامت روی او را بجمال یوسف گرداند و از فزع روز
قیامت ایمن گرداند و از بندگان صالح شود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الر نزد بعضی این کلمه یعنی أنا الله أرى است یعنی من بینم همه چیزها را [illegible] الف از الله
و لام از لطیف و را از رؤف و یا الف اشارتست بانفراد و لام بلطف و را برحمت یعنی منم بانفراد من و ربوبیت
و لطف من و رحمت من بر کافه بریه و قول اول اشهر و اصح است تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ
آیتهای کتابیست که واضح است معنی آن و یا ظاهرست اعجاز آن و یا روشن کننده حلال و حرام است و در روایة آمده
که یهود بعضی از اشراف عرب را گفتند که از محمد سؤال کنند که سبب انتقال یعقوب از شام بمصر چه بود این سوره نازل
شد که إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرستادیم کتاب را و یا این سوره را قُرْآنًا عَرَبِيًّا در حالتی که قرآنست تازی
بعضی قرآن را قرآن گفت مانند تسمیه جزو باسم کل یعنی ما این سوره را بلغت عرب فرستادیم لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
تا باشد که شما فهم کنید و معانی آن برسید و حجت بر شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر می‌فرستادیم در فهم آن عذر می‌آوردید
نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ ما میخوانیم بر تو بهترین قصه‌ها که خوانده شود در عالم آورده
که بجهة استماع آن بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها چه آن متضمن ذکر انبیاست و صلحا و ملائکه و شیاطین
و جن و انس و انعام و طیور و سیرت و آداب ممالیک و طریقه تاجران و ذکر عقلا و [illegible] و اخلاق [illegible]
و مکر زنان و ذکر توحید و فقه و ذکر تعبیر خواب و آداب سیاست و تدبیر معیشت و لهذا درین سوره همت
ذکر خواهد یافت بتوفیق الله و حسن اعانته القصه حق تعالی می‌فرماید که بر تو می‌خوانیم نیکوترین قصه‌ها را

بما اوحینا الیک هذا القرآن بوحی کردن ما بسوی تو این سوره را که خوانده میشود و
ان کنت من قبله لمن الغافلین و بدرستی که تو بودی پیش از نزول این از آگاهان یعنی ندانستی این قصه غافل
بودی و این حکایت بگوش تو نرسیده و این غفلت مذموم نیست و در تفسیر فیض نقل کرده است که نزول این سوره جهت تسلیه حضرت رسالت
بود بعد از استماع واقعه هایله که بر امام حسن و امام حسین علیه السلام جاری شده و صورت آن چنین بود که روزی سید کاینات صلعم نشسته
و حسن و حسین را بر کنار خود نشانده بود و گاه لب بر لب حسن مینهاد و گاه لب بر لب حسین مینهاد ناگاه از آن جبرئیل امین ع
در رسید و خطاب رب العالمین رسانید که یا رسول الله اتحبهما ای حسن و حسین را دوست میداری فرمود نعم و هما
و اکبادی تا چگونه دوست ندارم دو پاره جگر منند و دو روشنایی بصر جبرئیل ع فرمود که ای سید کدام را دوستر می
داری گفت ای برادر هر دو در یک صدف‌اند و بدر یک آسمان شرف هر دو گوهر یک درج‌اند و اختر یک برج مهر و جگر گوشه
جوانند و نور چشم دلبند هر دو شبل اسد الله اند و سبط رسول الله یا جبرئیل هر دو را بغایت دوست میدارم جبرئیل
گفت ای سید صلی الله علیه جلیل می گوید که ای حبیب من آگاه باش که یکی را از این دو فرزند دلبند تو زهر قهر از پا درآرند
و دیگری را به تیغ بیدریغ سر بردارند حضرت چون از جبرئیل قصه زهر حسن و قتل حسین شنید بگریه افتاده فرمود که
من یفعل بهما با جگر گوشگان من که این بی‌رحمی کند جبرئیل ع گفت جمعی باشند از امت تو که با وجود دعوی ایمان و امید
شفاعت تو ایشان را بزاری بکشند حضرت فرمود امت من بچه جرم حسن مرا شربت زهر چشانند و بچه گناه حسین
مرا بخنجر آبدار سر از تن جدا کنند گفت بی خیانتی که از ایشان صادر شده باشد این خیانت روا دارند و بدون خطا
از جور و جفا چیزی فرو نگذارند سید عالم صلعم از شنیدن این قصه بسیار گریان شد و سودا گشت جبرئیل از برای خرسندی دل
آنحضرت پیغام رسانید که نحن نقص علیک احسن القصص و فرمود این معامله عاصیان امت بجید روا نداشتند
برادران یوسف بر اندیشی اگر آنها پیغمبرانند آنها از نسل پیغمبران بودند و اگر اینها امت تواند اینها برادر اند و جفا حسنت
این سوره مبین گفته اند اصل این سوره چند رد و محزلات موجب سرور و بکا و خزانت احسن گفت خدا و
جهان در نسل حسین و حسنات پس برای تسلیه دل مبارک مصطفی صلعم و آرامش دل کنانکه بلا حق تعالی فرموده که
اذ قال یوسف لابیه یاد کن ای محمد آن وقتی را که گفت یوسف مر پدر خود را یعقوب بن اسحق بن ابراهیم علیهم السلام
یا ابت ای پدر من انی رأیت احد عشر کوکبا بدرستی که دیدم در خواب یازده ستاره را
والشمس والقمر و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی بلند بودم در حالی که نهرها جاری و اشجار سبز بوده از
آسمان این ستارگان و آفتاب و ماه فرود آمدند و من در ایشان می نگریستم رأیتهم لی ساجدین دیدم آنها را
مر سجده کنان آورده اند که حضرت یعقوب را دوازده پسر داشت و یوسف را از همه دوستر داشتی و نظر تربیت
در حال او گماشتی زیرا که هم بحلیه جمال آراسته و به پیرایه کمال پیراسته صورت جمال او از کمال معنی خبر میداد و جمال معنیش

در آینه

در آینه صورت جلوه میکرد برادران از این جهت بر نگار حسد بر آینه دل نقش بسته بود رقم شک
و ضیرت بر لوح سینه ایشان نقش بسته و مروی است که در سرای یعقوب درختی بود هر گاه وی را
پسری آمد از آن درخت شاخی بر آمدی و با آن پسر بالیدی و قوی و بزرگ شدی پدر آن را
بگرفتی بوی دادی و گفتی که این عصای تست که با تو نشو و نما یافته چون یوسف متولد شد از
درخت هیچ شاخ نرست چون هفت ساله رسید با پدر گفت ای پدر بزرگوار هر یک برادران مرا عصایی داده
چرا امید می خطاب الهی آمد که ای یعقوب با زمین چه می خواهد تا بتوانی فرمایم یعقوب عا فرمود حق تعالی
جبرئیل را بعصا فرستاد با عصایی از چوب بهشت و گفت این را بیوسف ده تا عصای وی باشد و آن چوب بود
از زبرجد سبز شبی یوسف ع در خواب دید که آن عصا را بر زمین زد و برادران وی نیز عصاها خود را بر
آن بر زمین فرو زدند عصای یوسف بلند شد و سبز گشت و برگ بر آورده شاخها بکشید و بالا بکشید تا در شاخ
در عنان آسمان کشید و عصاهای برادران بحال خود بماندند بعد از آن باد بر آمد و عصاهای برادران را
از بیخ بر کند و در دریا انداخت و عصای او بر جای بماند او از خواب در آمده ترسان شد نزد پدر آمد و او را خبر
یافت گفت ای قرة العین من تا چه رسیده است یوسف ع خواب باید تقریر کرد چون برادران از این
خواب خبر یافتند حسد و حقد ایشان زیاده گشت و با خود گفتند که این خواب دلالت می کند بر آنکه وی
پیشوای همه مردمان شود و مرتبه بلند و دولت ارجمند یابد و ما همه محکوم حکم او شویم و از وهب نقل است
که فرط محبت یعقوب با یوسف بر وجهی بود که یک ساعت نمیگذاشت که از نزد وی غایب شود و شب
روز او را از نزد خود دور نداشتی چون شروع در دوازده سالگی کرد شب جمعه در کنار پدر در خواب بوده بود
در واقعه دید که آفتاب و ماه و یازده ستاره از آسمان فرود آمدند و او را سجده کردند یوسف از
دهشت آن بیدار شده با پدر تقریر کرد یعقوب دانست که او مرتبه رفیع یابد و برادران یازده گانه
او گفتند که اشارة بدیشانست و او را والد و والده و خاله یوسف است شمس و قمر عبارة از ایشان
تعظیم و تکریم او بجای آرند فکر فرمود که اگر برادران او این واقعه دیگر بشنوند ایشانرا در تغییر و توقف
تمام داشته هر آینه قصد وی کنند قال یا بنی گفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت و مرحمت
و کمال محبت وی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک بخوان ظاهر مکن خواب خود را بر برادران
خود فیکیدوا لک کیدا که حیله کنند برای تو حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان ان
الشیطان للانسان عدو مبین بدرستی که دیو سرکش که ابلیس است مر آدمی را دشمنی است
آشکارا که او را مکر و حیله میباشد و کذلک و همچنانکه ترا برگزید خدای با چنین خوابی که دلیل
شرف و نشانه تو فوق و کمال مرتبت و علامت شرف و عز و کمال نفس تو یجتبیک ربک

برخواهد گزید ترا پروردگار تو به پیغامبری و پادشاهی و غیر آن از امور عظام وَيُعَلِّمُكَ مِنْ
تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ و بیاموزد ترا از تعبیر خوابها از قتاده روایتست که در عهد یوسف هیچ کس تعبیر
خواب بهتر از وی نمی دانست وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ و تمام کند نعمت خود را که نبوتست و وصل نعمة دنیا
بنعمة آخرة بر تو وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ و بر فرزندان یعقوب یعنی از آنها بعضی که پیغمبر بودند از اولاد
او و یا مراد برادران یوسفند که حق تعالی ایشان را باسلام و توبه از آنچه صادر شده بود مشرف و بمغفرة
ارزانی داشت و باجماع امامت برادران یوسف پیغمبر نبودند اما حق تعالی توفیق داده نعمت توبه و مغفرت
برایشان ارزانی فرمود كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ چنانکه تمام کرد نعمت نبوة را بر دو پدر
پیش از این وقت تا پیش از تو مراد جد است و پدر جد یعنی إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ اما ابراهیم بخلت و سالم
نجاة از آتش نمرود یافت و اما باسحق به نبوة و اخراج یعقوب و اسباط از صلب وی إِنَّ رَبَّكَ
عَلِيمٌ حَكِيمٌ بدرستی که پروردگار تو داناست بانکه استحقاق اجتبا دارد استوار کار و درست کردار
یعنی آنچه کند بر وفق حکمة و مصلحت باشد و بعد از ذکر تمهید مقدمات این قصه شروع در آن نموده فرموده که
لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ بتحقیق که آمد قصه یوسف و حکایت برادران او آيَاتٌ
لِلسَّائِلِينَ نشانهای قدرت یا دلایل قدرت و پرسندگان را از این قصه و برادران یوسف یکی بن یامین بود
و وی برادر اعیانی بود و شش دیگر علاتی بودند و ایشان از دو کنیز در وجود آمده بودند و نامهای ایشان ...
وحاد و اشر بودند یوسف در حسن صورت و سیرت از همه در پیش بود مروی است که حق تعالی چهار دانگ
حسن به یوسف ارزانی فرموده بود و دو دانگ دیگر بر جمیع بندگان قسمت کرده بود ابو سعید خدری از
پیغمبر صلعم روایت کرده که آنحضرت فرمود که شب معراج مرا به آسمان بردند یوسف را دیدم با حسنی عجیب و
لطافتی غریب از آن متعجب شدم و پرسیدم آن کیست گفتند یوسف اصحاب از آنحضرت سؤال کردند که یوسف
را چگونه دیدی گفت چون ماه شب چهارده در میان ستارگان روایت کرده اند که حق تعالی صورت همه پیغمبران
بآدم نمود وی یک یک را بدید در طبقه ششم آسمان یوسف را بدید تاج وقار بر سر نهاده و قضیب پادشاهی
در دست و همه آواز تسبیح و تهلیل برداشته و پیش او درختی سبز که آن را درخت سعادة خوانند با وی ایستاده
و هر کجا که یوسف میرفت آن درخت با وی حرکت می کرد آدم گفت بار خدایا این کیست ندا رسید که شخصی از
فرزندان تو که همه مردم با وی حسد برند بجهة آنکه آنچه با و عطا خواهم کرد گفت بار خدایا چیزی بوی خواهی
داد فرمود خطی تمام از حسن آدم او را در بر گرفت و بوسه بر چشم او داد گفت لا تأسف یا بنی
وانت یوسف اندوه مخور ای پسر من که تو یوسفی و در حسن نادره زمانی پس او کسی که او را یوسف

گرفته و ردا کرامت بر دوش
نهاده بود و هفتاد هزار
فرشته ایستاده و بر چهار
هفتاد هزار فرشته

نام نهاد



نام نهاد آدم بود در خبر است که آدم در اول خلقت بر صورة و جمال یوسف بود چون بسبب معصیت تناول
کرد آن حسن و نور از او زایل شده حق تعالی آن را بیوسف داد و گفته اند که در بهشت تا از نور روی او چون روز
نورانی شدی و او جعد موی بود و فراخ چشم و سطبر ساعد و باریک میان و تیز بینی و خورد دندان بر رخ
راست او خالی سیاه بود و بر میان هر دو چشم او علامتی نورانی بود که شید اشتی ماه تابان است و چون بخندیدی
یا سخن کردی نور از دندانهای او تابان شدی که در و دیوار او روشن ساختی و لطافت اندام وی بمرتبه بود که اگر
سبزی خوردی در پوست او پیدا شدی و گویند او حسن را از جده خود سارة بمیراث گرفته بود و سارة از مادر خود
و حق تعالی ساره را بر صورة حور العین آفریده بود القصه چون یوسف خواب مذکور را با پدر تقریر کرد پدر
بکتمان آن وصیت فرمود و باجتبا او اتمام نعمت مژده داد بعضی از زنان برادران او شنودند و بمردان شام
کاشانه خانه باز آمدند صورة حال باز نمودند ایشان را عرق حسد در حرکت آمده بتدبیر هلاکت او مشغول شدند
چنانکه حق فرماید که إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ آن زمان که گفتند برادران یوسف با یکدیگر آیینه
یوسف و برادر او بن یامین که برادر پدری و مادری وی است أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ
عُصْبَةٌ دوست ترند بنزد پدر ما و حال آنکه ما جماعتی توانا ایم و مردان کار و ده مرد و ایشان خورد سال
و بی کفایتند پس بایستی که ما را دوست تر داشتی و چون عاجز ضعیف را بر ده قوی و توانا اختیار کرده إِنَّ
أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ بدرستی که پدر ما در آینه در و افتاده نیست هویدا و آشکارا از راه صواب
یعنی رای او در این کار بخطا واقع شده پس با یکدیگر گفتند که درین امر چاره باید کرد و حیله باید انگیخت تا او را
از پدر دور گردانیم و بجهة نیافتن او ما را دوست گیرد یکی از ایشان گفت که تدبیر این امر نیست که اقْتُلُوا
يُوسُفَ بکشید یوسف را و گویند که این شمعون بود و در تیسیر آورده که شیطان بصورة پیری
بر ایشان ظاهر گشت و گفت یوسف می خواهد که شما را بنده گیرد گفتند تدبیر او چیست گفت
او را بکشید أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا یا بیفکنید او را در زمینی دور از عمارت که در آن دد و دام بسیار
باشند يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ تا خالی ماند برای شما روی پدر شما یعنی چون
او را نبیند همگی روی بشما آورد و بغیر شما التفات نکند وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا
صَالِحِينَ و باشید از پس یوسف یعنی نهان ساختن او گروهی شایستگان یعنی توبه
کنندگان از این عمل این نیز از کید شیطانست که گوید امروز گنه کنید و فردا توبه و ایشان ...

غافل بسیار دو حال آنکه عذر خود را عمر خود می‌ساز بیوبر عمل اعتماد نیست قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ گفت گوینده
از ایشان یعنی یهودا که در عقل و رای از ایشان در پیش بود گفت لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ مکشید یوسف را
که قتل بیگناهان گناهی عظیم است وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ و بیفکنید او را در قعر چاه
يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ تا فرا گیرند بعضی راه گذریان که بدانجا رسند و او را بیرون آورده به ناحیه
دیگر برند شما از وی برهید یعنی چون غرض شما نابود او ست نزدیک او برین وجه بکنید إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ
اگر هستید شما کنندگان مشورة من اینست همه برین امر متفق شدند مرویست که روزی یعقوب طعامی تناول می‌نمود درویشی
درویشی بعد بوی آن طعام می‌شنید و کسی وی را از آن نصیبی از طعام نداد خطاب آمد که ای یعقوب چون آن درویش را محروم
ساختی پس بلای من را منتظر شو بقضای من خورسند باش و در همین شب واقعه مذکوره که یوسف دیده بود ظاهر شد
القصه برادران یوسف نزد پدر آمده گفتند فصل بهارست و سبزه‌ها از زمین دمیده شده چه شود که یوسف را
با ما بصحرا فرستی تا روزی بتفرج و تماشا بگذراند یعقوب گفت من بی بهار رخسار یوسف چون بلبل خزان دیده
خواهم شد روا مدارید که شما در گلزار باشید و من خار هجران یوسف گرفتار باشم فرزندان یعقوب باز دیگر دم
پیش یوسف آمدند و انواع بازیها کردند و از تماشای سبزه و صحرا با وی در میان آوردند یوسف که نام تماشا شنید
و آن بازیها را دید بخاطر مبارکش با آن متوجه شد و با برادران پیش پدر آمد و التماس اجازت نمود یعقوب در فکر دور و دراز
افتاد قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا گفتند برادران یوسف ای پدر ما چیست ترا که امین نمیداری
ما را عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ بر یوسف و تا معلوم کنی در فرستادن او و ما مر او را آینه
نصیحت کنندگانیم أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا بفرست با ما بامداد يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ تا بکله چرانیم و بازی
کنیم وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و حال آنکه ما مر او را نگاه بانانیم قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي گفت یعقوب
بدرستی که مرا اندوهگین داد آنکه أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ اگر ببرید او را شما از نزد من چه شدت مفارقت
او بر من بسیار است و صبر بر مهاجرت او دشوار وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ و دیگر می‌ترسم
از آنکه او را بخورد گرگ چه بدان زمین که شما می‌روید گرگان درنده بسیارند مبادا که گرگی قصد وی کند
وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ و شما از آن بیخبران باشید بسبب مشغولی شما بتماشا
از آن ترسم که زو غافل نشینید
زغفلت صورة حالش نبینید
درین دربسته شد محنت انگیز
کهن گرگی به دو دندان کند تیز
بدان نازک بدن دندان رساند
تنش را لکه خونم را دراند
قَالُوا گفتند فرزندان

یعقوب

یعقوب لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ بخدای که اگر بخورد او را گرگ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ و حال آنکه
ما گروهی توانا و قوی هیکلیم که هر یک با ده شیر بمحاربه توانیم کرد بلکه زیاده إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ
بدرستی که ما آن وقت که برادر بچنگ گرگ دهیم همه آینه زیان کار باشیم پس یعقوب مبالغه فرزندان شنید
و میل دل یوسف بگشت دشت و تماشای صحرا و کوه دید دل بر الم هجران نهاده و بقضای ربانی رضا
داده بفرمود تا سر و تن یوسف را بشستند و مویش بشانه زده جامهای نوش پوشانیدند و پیراهن
ابراهیم علیه السلام که جبرئیل از بهشت آورده بود بوقت انداختن او در آتش نمرود در وی پوشانیده بود و میراث
به یعقوب رسیده بپوشانید چون یعقوب بیرون آورد بیرون پیش بیت و او را به برادران سپرد و خود بدرو تا بیرون
دروازه کنعان در زیر شجرة الوداع و آن درختی بود که هر که بسفر رفتی یاران تا زیر آن او را وداع کردندی و
دوستان و خویشان تا بدان محل مشایعت رفتندی گویا بیخ آن درخت با آب اندوه پرورش یافته و شاخ در کشت
در محنت و بلا نشو و نما یافته فرزندان بفرمان پدر از شهر بیرون آمدند و چون بپای آن درخت قرار گرفتند یعقوب
جامه پشمینه در پوشیده و عمامه از پشم بافته بر فرق مبارک نهاده و میان بربسته و عصا در دست گرفته
روی بدروازه آورد و خویش هر که زیر هم شود که یعقوب بمشایعت فرزندان در وداع یکی آن صورت مشاهده می‌نمود
و تعجب کرد و چون نظر فرزندان بر جمال یعقوب افتاد همه از جای برجستند و دست و پای پدر را ببوسیدند
یعقوب یوسف را در بر گرفت و روی بر روی نهاد و گفت ای فرزندان عهد و امید دارید که این پسر بوی یوسف
خود می‌شنوم و بجهت این از دیدار او مطلقا نمی‌شکیبم پس گفت ای فرزندان چند روی مونس دل دردمند که رو
نتوانستنی تا کرد که از آنکه با ایشان بردمی و باز آوردمی اما پدر ضعیف و نحیف است و منتظر دیدار شما یوسف
تو نیز زنهار زنهار تا شب در صحرا نباشی بدل دردمند مرا تاب تحمل فراق غرا شغلی ای پسر که امشب در صحرا بمانی و باز
نیایی بیم آنست که در آتش فراق و حرارت اشتیاق تو بسوزم و بنائره شعله جانسوز در کانون سینه برافروزم یوسف
پشت نازنین خم کرد تا پای پدر را ببوسد پدر سر او را بر داشت و پیشانیش ببوسید و گفت
ای قرة العین مرا در کنار گیر که دانم که فردا بر سر راه چه نوشته است
نگاه دار زمانی زمام کشتی وصل
که بحر حادثها را کرانه پیدا نیست
ای یوسف ترا چهار وصیت می‌کنم این وصیتها را نیک بشنو و در خاطر خود نگهدار
اول آنکه اعتقاد درست کن و خدا را بهیچ حال فراموش مکن و در هر کاری که باشی ذکر او را فرو مگذار از زبان و دل
دوم آنکه هیچ هم نشینی در سفر و حضر برابر ذکر و شکر او نیست سیم اگر به بلایی مبتلا شوی یاری

واستعانت هم از فضل خدا جوی که هر که سررشتهٔ تدبیر از دست بدهد اگر در دامن کرم حبل المتین دست
زند نعوذ از پای در آید همیم آنکه این کلمهٔ انبیا را گوی که حَسْبِيَ اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ که حضرت ابراهیم خلیل که در آتش
انداختند این کلمهٔ طیبه را گفت حضرت آتش نمرود بوی نرسید و حضرت آخر آفتکدای پسر فراموش مکن که من ترا فراموش
نخواهم کرد آورده اند که یوسف را خواهری بود دینا نام در آن ساعت که برادران و پدر رفتند وی خفته بود ناگاه
در خواب دید که ده گرگ دندانه یوسف را از کنار وی در ربودند از بیم این واقعه از خواب برجست پرسید که یوسف کجاست
گفتند که با برادران بصحرا رفته گفت پدر اجازه فرمود گفتند آری گفت آه زمانه بیوفا و روزگار پر جفا ما را بمفارقت
روی زیبای یوسف مبتلا ساخت پس بتعجیل تمام روی بروانه کنعان نهاد تا بزیر درخت شجرة الوداع رسید و برادران
با یوسف رخصت و پند و موعظه با وصیتها پدر دینا بیامد و در پای یوسف افتاد و پای او را بوسه داد و گفت ای برادر
بجان برابر آنکه من یکی از کنیزان و پرستاران توام مرا بخود ببر تا بهر منزلی که بروی کنی و آسایش کنی انکار که من یکی از
کنیزان و پرستاران توام و خاک آن زمینی را که بر آن گذر و بروی اگر مرا همراه خود نخواهی برد نهاد تا دل این عاجزه را
بدرد فراق و سیاه فشانی و یاد آیی یوسف را بخشان خواهر بگریه درآورد و فرزند از بکریت الفضه یوسف از نجا
می گریست و یعقوب را نظر فاش لخت و دیار ... و دینا از گوشهٔ بالیدن آن ... درهای آسمانها گشاده
و حور العین ایستاده و حلکی بخروش و افغان آمده و فرشتگان از صوامع قدس با آواز آمده گفتند ای یعقوب
تو از مفارقت یک شب چندین بیزاری و از فراق محنت مشقت و ندانی تحمل ما اخبر نداری پس یعقوب یوسف را
در بر گرفت و زاری و گریه کنان آغاز فریاد کرد اما چون یوسف پدر بزرگوار خود را گریان و نالان دید گفت ای پدر
بزرگوار ولی سوالی بزد کرد که سبب گریهٔ تو چیست و این اضطراب و بی تابی تو از جانب کیست یعقوب گفت ای نور
دیده و ای سرور سینه من از رفتن تو بوی اندوه عظیم بمشام دل و جان من میرسد نمیدانم که سرانجام کار بکجا
خواهد کشید باری مرا فراموش مکن که من پیوسته در خیال تو خواهم بود پس یوسف دست پدر بزرگوار و روی خواهر
خود را بوسه داد و ایشان را وداع کرد یعقوب بار دیگر در محافظت و مراقبت یوسف مبالغه بسیار فرمود
برادران یوسف را بر دوش گرفته روی براه آوردند یعقوب آواز داد که من از اینجا نتوانم رفت تا شما باز آیید
روبیل را گفت تو از همه بزرگتری یوسف را بتو می سپارم زنهار که از حال او غافل نشوی روبیل قبول کرده روی
براه نهادند اما چون قدمی چند دور شدند یعقوب آواز داد که آهسته روید از نظر من غایب مشوید
ایشان آهسته میرفتند و یعقوب در ایشان می نگریست و چون نزدیک بود که از نظر پدر غایب شوند

یعقوب

یعقوب آهی برد و گفت ای فرزندان یوسف را باز آرید تا یکبار دیگرش ببینم و از بوستان جمالش
میوهٔ وصال بچینیم برادران باز گشتند و یوسف را نزدیک پدر آوردند یعقوب او را در بر گرفت و گفت
ای فرزند ارجمند و ای آرام دل دردمند دلم از وصال مهر پدر برداشتی و پدر را در فراق خود بگذاشتی پدر را
تسلی داده وداع کرد و روی براه آوردند چون از دیدار پدر غایب شدند یعقوب با دیدهٔ گریان و دل بریان مراجعت
نمود چون بزیر درخت وداع رسید از هر شاخی آواز الفراق الفراق شنید دانست که در تحت هجران غیب رنگی
عجب آمیخته اند و صنعی بدیع انگیخته اند و مرویست که فرزندان در نظر پدر یوسف را بچشمان پدر تا
مینمودند بیکدیگر نوازش می نمودند گهی از سر دوشش گرفتی که آن تنگ نانند آغوشش گرفتی
چو پا در دامن صحرا نهادند برو دست جفاکاری گشادند ز دوش مرحمت بازش فکندند میان خار
و خاشاکش فکندند فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ پس چون که ببردند برادران یوسف را و از نظر یعقوب غایب شدند
او را بر زمین زدند و گفتند ای پسر راحیل چند بار تو کشیم و شربت رشک تو چشیم پیاده روان شو و در پیش ما می رو
یوسف بگریه در آمد و گفت ای برادران عزیز چه گناه کرده ام که نسبت با من این خواری و بی حرمتی می کنید و مرا پیاده می
دوانید ایشان آغاز طعن کرده گفتند ای صاحب رؤیا که بدان ستاره ها و ماه و آفتاب که ترا سجده کردند خواه
تا امروز در این حالت درماندگی بفریاد تو رسند و ترا از دست ما برهانند یوسف گفت آخر شما را چه شد که چنین بد
اندیشید و بر کودکی و ضعف حال من رحم آید ایشان بعجز و التفات نانموده طپانچه بر رخسار وی می زدند
و او را می دوانیدند نعلین او بگسیخت پس پای برهنه بر سر خار و خاشاک می دوید تا پایهای وی مجروح شده ماند
گشت پس او را بخواری بر روی زمین می کشیدند گرسنه و تشنه و بیقرار بود هر چند جزع می کرد و زاری می نمود بجایی
نمیرسید و نزد هر برادر که می دوید تا او را شفاعت کند طپانچه محکم بر روی او میزد بدینسان الوادی صحرا می دوانیدند
و بر روی خار و خاشاک می کشیدند و لگد بر اندام وی میزدند و کوفته و مجروح می کردند تا وقتی که آفتاب ارتفاع
یافت و هوا چون سینهٔ یعقوب سوزناک شد تشنگی بر یوسف غلبه کرد بنوعی که زبانش از دهان
بیرون آمد و یارای سخن گفتن نداشت روی بروبیل کرد و گفت ای برادر تو از همه بزرگتری و مرا هم پیر خاله
و برادر با وجود این پدر مرا بتو سپرده بود با من ترحمی کن و بر خوردی و تشنگی من ببخشای روبیل بعجز و التفات
نکرده طپانچه سخت بر رخسار مبارکش زد که برگ گلش مانند بنفشه کبود شد یوسف گفت
مرا بده که از تشنگی جانم بلب رسید تا دمی آب بخورم و آن مشربه بود که یعقوب از برای یوسف

قدری آب و مقداری شیر با هم آمیخته بود و بشمعون سپرده و گفته که چون از لب یوسف بوی شیر می آید
وی را طاقت تشنگی نخواهد بود هرگاه که تشنه شود از این شیر بوی ایشان چون یوسف از شمعون آب طلبید شمعون
هر چند در مشربه بود در زمین ریخت یوسف گفت ای شمعون چرا این آب را بر زمین ریختی گفت ما امید داریم که خون از حلق تو
بر زمین ریزیم تو تشنه آبی و ما تشنه خون تو ایم یوسف چون حدیث کشتن شنید بر خود بلرزید و از آب و نان قطع امید
کرد در آن محل یوسف را از تشنگی کام و زبان چون لاله آتش بار شده بی طاقت از پای در افتاد و آغاز ناله کرد و چون
او را قصد برادران محقق شد روی بقبله دعا آورد و گفت ای خداوندی که حبیبم را از شر و ضرر آتش نمرود خلاص
دادی که بر پدر پیر من رحمت کن و مرا از کشتن نجات ده یهودا که این مناجات شنید عرق برادری در حرکت آمده
روی بیوسف کرد و گفت ای برادر دل خوش دار که تا جان در تن من باشد نگذارم که کسی قصد تو کند پس خود را در زیر
حمایت خود گرفت و با برادران گفت که دست تعدی در آستین کشید اگر نه با من جهد کرده اید که قصد قتل یوسف
نکنید غضب ایشان تسکین یافت از سر کشتن وی گذشتند وَأَجْمَعُوا و رای خود را محکم ساختند
أَنْ يَجْعَلُوهُ با آنکه بیفکنند او را فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ در قعر چاهی که با صح قول البته بر سه فرسنگی کنعان بود
سر چاه تنگ بود و پایین آن گشاده هفتاد گز عمق داشت و زیاده نیز گفته اند و از طریق جاده دور افتاده بود پس
برادران یوسف بسر چاه آمدند و یوسف را بانجا کشیدند هر چند یوسف دست در دامن یکیک میزد فایده نمیکرد
گاهی از بزرگی پدر یاد می کرد و زمانی عجز و خوردی خود بتشفیع می آورد سود نداشت و هر چند ناامید آب حسرت
می بارید از زمین قهر برادران گیاه ثمر نمی رست یوسف چون دید که از سر آن بیداد در نمی گذرند و بنظر رحمت در حال او نمی کنند
فرمود که مهلتم دهید تا دو رکعت نماز بگذارم گفتند تو نماز چه دانی گفت پیغمبرزاده ام با پدر بسیار در محراب طاعت ایستاده ام
یهودا از برادران درخواست کرد تا یوسف را بگذاشتند و دست از گریبان او باز داشتند تا دو رکعت نماز بگذارد
و بعد از نماز روی بخاک نهاد و گفت خداوندا خود را بتو سپردم و زمام اختیار خود را بقبضه رضای تو باز گذاشتم
چون از مناجات فارغ شد برادران گفتند پیراهن بیرون کن گفت هیهات هیهات زنده را عورت نمودن می باید و مرده را
بی کفن نمی شاید پیراهن با من بگذارید تا اگر بمیرم بی کفن نباشم و اگر بزیم ستر عورتی داشته باشم گفتند چون برهنه
باشی یازده ستاره و ماه و آفتاب تو را برهنه نگذارند و جامه در تو پوشانند یوسف صبا العذار بعد در گذرانیدند
گفتند البته پیراهن بیرون کن و غرض ایشان آن بود که پیراهن را خون آلوده کرده پیش پدر برند و گویند او را گرگ
از هم بدریده است پیراهن خون آلود کرد که هست یوسف بدو دست گریبان یهودا گرفته فریاد و زاری می کرد

ایشان بقوة دست و پای او را بستند و پیراهن از سرش بر کشیدند و رسن بمیان وی بستند بچاه فرو گذاشتند ای
یوسف گفت ای برادران هر چه خواستید از جور و جفا بجای آوردید من شما را نصیحت میکنم بشنوید از سخن من
مروید گفتند چه نصیحت می کنی گفت پدر را نیکو دارید و من بعد جانب وی را فرو مگذارید که او نمیداند که شما با من چه جفا
کرده اید اگر بداند بر شما خشم گیرد و دعای بد کند و شما را انواع عقوبت رسد اگر شما را قوة آن هست که با من جفا کنید مرا
طاقت نیست که شما بعقوبت پدر در مانید و چون سیلاب این سخن روی در هم کشیده و کار در بند و ریسمان را ببریدند یوسف در
نیمه راه چاه بود که ریسمان بریده شد گفت دریغ که دنیا را نادیده رشته امید از زندگی منقطع شد و در چاه هلاک شدم
پس رب العزة جان برداشت و خود را بیکی لمحه عجبه تهو بار گذاشت ندا رسید بجبرئیل که ای بنده مرا دریاب جبرئیل پر زد و از
از سدرة المنتهی بمیان چاه رسیده یوسف را در هوا بگرفت یوسف بیهوش شده بود آهسته آهسته او را بته چاه رسانید
و بر بالای سنگی خوابانید خطاب آمد که ای جبرئیل جامهای بهشت در روی پوشان و از شربتهای بهشت بوی نوشان و سر او را
در کنار خود نه و پیرهن خود را بر جراحتهای وی بمال تا بیهوش شود چون بهوش باز آید سلام ما بوی رسان و بگو هیچ غم مخور ما را
از برای تخت و جاه آفریده ایم نه از برای تخت چاه جبرئیل گفت الهی اجازه فرما تا من خود را بصورت یعقوب بوی نمایم
تا زمانی بدان تسلی می یابد فرمان در رسید که چنان کن جبرئیل بصورت یعقوب برآمد و یوسف را در کنار گرفت
چون بهوش آمد سر خود را در کنار پدر دید برجست و چهره و دست خود را بگردن روح الامین در آورد و فریاد برکشید
که ای پدر بزرگوار کجا بودی که برادران با من چها کردند مرا از خدمت تو محروم ساختند و بعذاب فراق من مبتلا گردانیدند
و مرا سر و پای برهنه در بیابان مهلکه دوانیدند و آنچه از جفا و ستم ممکن بود بمن رسانیدند آب و نان از من باز
داشتند و مرا گرسنه و تشنه بگذاشتند و رخساره مرا بضرب طپانچه گلرنگ کردند گیسوی مرا بخاک و خون بر آمیختند
پیراهن تو که بدست خود بر من پوشانیده بودی از سرم کشیدند و رسن خواری بر میانم بستند لگد بسیار بر پشتم زدند
سرنگون بچاه در آویختند ای پدر در روی من نگر و زخم طپانچه ببین و در پشت و پهلوی من نگاه کن و از جراحت
ملاحظه فرما یوسف این سخن می گفت و از دیوارهای چاه آواز آه و ناله می آمد و جبرئیل می خروشید و ملائکه می گریستند
آخر جبرئیل بیطاقت شده گفت ای یوسف من یعقوب نیستم من روح الامینم فرستاده رب العالمینم و سلام الهی
بدو رسانید و از طعام و شراب بهشت باو خورانیده پیراهن خلیل که یعقوب او در بازوی وی بسته بود کشود و بوی
پوشانید و آنگاه مژده خلاص و نجات از چاه و رسیدن بمرتبه عزت و جاه بگوش هوش او رسانید چنانکه
می فرماید وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ و ما وحی کردیم بسوی یوسف بواسطه جبرئیل اند و غمگین مباش که

بنعدی تا زخصیض چاه بذروهٔ چاه برانیم و برادران را بحاجتمندی بنزدیک تو آریم لَتُنَبِّئَنَّهُمْ
بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا هر آینه تو خبر دهی برادران را باین کاری که کرده اند و رنجی که بتو رسانیده وَهُمْ
لَا يَشْعُرُونَ و حال آنکه ایشان ندانند که تو یی بجهت علو شان و رفعت مکان تو و آن وقتی بود که بجهت
علاوه قحط بخدمت تو آمدند و او را نشناختند چنانکه مبین شود ان شاء الله تعالی و چون جبرئیل خواست
که بمقام خود رود ملکی مقرب از حضرت عزت در رسید که ای جبرئیل دو سه روزی در تنگ چاه قرار گیر و سر یوسف
را در کنار گیر که غریبست و تنها از یار و دیار خود دور افتاده و دل بر کربت غربت و حرقت فرقت نهاده
آورده اند که فرزندان یعقوب آن شب بکنعان نرفتند و یعقوب همه روزه در انتظار یوسف در زیر
شجرة الوداع نشسته بود با خواهر یوسف سخن میگفت و قدری پیوسته نماز شام در آمد و اثر آمدن فرزندان اثری
پیدا نشد روی دل بر نهاد و بر آمده گفت ای دینا برادرانت را چه شد که دیر کردند و سبب چیست که ماه رخسار
یوسف از مطلع وصال طالع نمیشود ای دختر از تخیل مفارقت یوسف و تصور مهاجرت او آتش حسرت
در اشتعال آمد و کشتی قرار و آرام در گرداب اضطراب افتاد و دینا پدر را تسلی میداد و انواع سببها و عذرها
ترتیب میداد القصه شب همه آنجا بسر برد و بامداد بر پشتهٔ بلند که بر آن صحرا مشرف بود بر آمد و بنشست
و دختر را نزد خود بنشاند و دیده بر راه فرزندان نهاد و فرزندان آن شب در سر چه بودند و خواب بر
ایشان غلبه کرده یهودا در خواب نمیشد چون دید که برادران در خوابند فرصت یافته تنها بسر چاه
شتافت و آواز داد که ای برادر من یوسف حَیٌّ أَنْتَ أَمْ مَیِّتٌ آیا زنده تو در بن چاه یا مرده یوسف
گفت کیستی که از حال بیچارگان می پرسی و از غریبان و بیکسان یاد میکنی گفت منم برادر تو یهودا
ای برادر با جان برابر حال تو چیست یوسف گریان شده گفت ای برادر چون باشد حال کسی که از کنار مهر
پدر جدا بود و در تنگ چاه در صدد فوت و فنا بود نه مونسی و نه غمگساری نه در روی زمین از زندگان
و نه در زیر زمین از مردگان یهودا از درد یوسف در خروش آمد و بر خوردی و غریبی و تنهایی و
بیکسی او بسیار بگریست یوسف در قعر چاه آواز داد که ای برادر وقت وصیتست نه هنگام تعزیت گفت
چه وصیت داری آواز داد که وصیت من آنست که چون نماز شام با برادران بخانه رسی از بیکسی و تنهایی
من بر اندیشید و در وقت طعام خوردن از گرسنگی من یاد آرید و بامداد چون سر از خواب راحت
بر داشتید جامه پوشید از برهنگی من فراموش مکنید یهودا از سوز این وصیت خروش بر کشید
و او صرعی بلند آواز بود آواز او بگوش برادران رسید برجستند و بر اثر او روان شدند

چون

چون بدآنجا رسیدند دیدند که یهودا بر سر چاه نشسته میگرید گفتند ای یهودا چرا میگریی گفت حال
این غریب بیچاره او آواره میگریم برادران یهودا را ملامت کردند و خواستند که سنگی چند بر سر چاه افکنند
یهودا منع ایشان کرد و آخر سنگی بر سر چاه نهاده روی بکنعان نهادند و پیراهن یوسف را بخون گوسفند
آلوده ساختند و نزدیک بغروب بود که بحوالی آن پشته رسیدند که یعقوب بر بالای آن بود و همه روز در انتظار
بوده و دیدهٔ ترصد بر راه نهاده ناگاه گردی از آن صحرا پدید آمد یعقوب دختر را گفت که این چه گرد است
گفت چه عجب که برادران من باشند گفت نیکو بنگر چون در نگریست لرزه بر اعضای وی افتاد گفت ای
دختر تا چه رسید گفت ای پدر برادران می آیند اما یوسف با ایشان نیست یعقوب از استماع این خبر آه
سوزناک از جگر بر کشیده گفت ایشان را آواز ده تا به بالای این پشته بر آیند دینا نعره زد که ای اولاد یعقوب
بیایید که پدر بر سر کوار شما اینجا انتظار میبرد فرزندان دانستند که پدر اینجاست نمیان وادی دست بر سر زدند
و چون صبح کاذب گریبان چاک زدند و چون هنگام خروش بر آوردند یعقوب را سهم گشته متحیر فرو ماند گفت که
این چه فریادست که می آید و این چه شیون است که دل خون از دیده میگشاید دینا گوش فرا داشت و از مضمون
آن فریاد یعقوب را خبر داد و مقارن استماع این خبر آن پیر ناتوان از پای در افتاده بیهوش شد دینا نعره زد
که ای برادران بشتابید و پدر را خود در یابید که حال او دگرگون گشت و عنان از کف اختیار بیرون شد
چون این بگفت و دینی بیفتاد و بیهوش شد ایشان دویدند وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً و آمدند
نزدیک پدر خود محل آشنا بنگاه يَبْكُونَ می گریستند و فریاد و فغان میکردند و خاک بر سر می ریختند
و می گفتند وا ابوهاه وا اخواه و چون پدر را بدان حال دیدند فریاد و فغان ایشان بیشتر شد و پدر [illegible]
و سر پدر را بکنار گرفت و دست بر دهان نهاد و بینی نهاده از نفس پدر خروش بر کشید یهودا گفت ای پدر این
این چه حکم بود که با خود کردید پدر را ضایع ساختید و پدر را بچاه انداختید و زبان ملامت خلق بخود
دراز کردید دیده خود بدست خود دریدید و رشته پیوند خود به تیغ قطیعت بریدید پس نعره زنان و فریاد
پدر را بر داشتند و بخانه بردند یعقوب بخانه بیهوش بود تا صبح بدمید چشم باز کرد و گفت نور چشم من
کو ایشان متفق الکلمه گفتند قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ گفتند ای پدر ما
ما برفتیم بصحرا پیش یکدیگر میرفتیم بیکدیگر دو بدن و تیر افکندن وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا

وبگذاشتیم یوسف را تنها نزد رخت و بار خود فَاَكَلَهُ الذِّئْبُ پس بخورد او را گرگ
وَمَا اَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا و نیستی تو باور دارنده ما را یعنی سخن ما را باور نمیکنی وَلَوْ
كُنَّا صَادِقِينَ و اگرچه هستیم ما راستگویان در همه کارها اما اینجا بجهت بدگمانی که بما داری
ما را دروغگوی می پنداری و ما دلیل دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را و آن پیرهن اوست وَجَاءُو
عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ و آوردند بر بالای پیرهن یوسف خونی دروغ یعنی پیرهن یوسف
خون آلوده ساخته نزد پدر آوردند و آنرا عیان فرا نمودند که خون یوسف است یعقوب چون قول
ایشان شنید بار دیگر بیهوش شد دینا خبر یافته بدر آمد گریان و دست بر فرق مبارک او نهاد نعره
واویلاه و وامصیبتاه برکشید و قطره آب از دیده او بر چهره یعقوب چکید دیده برگشاد و گفت من
کجاام گفتند منزل کرانه هود در میان فرزندان و عترت خود گفت یوسف من اینجا نیست گفتند فرزندان
دیگر هستند گفت چاسل پس پیرهن را طلبید و آنرا بوسید و آهی زد و باز بیهوش شد چون با خود آمد
آنرا بر روی خود نهاد و چندان گریه کرد که روی وی بخون پیرهن سرخ شد و چون نیک در آن می نگرید
هیچ جا از آن دریده نیافت گفت عجب گرگی بوده که یوسف را خورده و تعرض به پیرهنش نرسانده پس این
بسیاری غم و الم و غصه و اندوه و عتاب بروی ایشان کرده قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ
گفت نه چنین است که شما می گوئید بلکه آراسته است برای شما نفسهای شما و آسان گردانیده در چشمهای
شما اَمْرًا کاری بزرگ که آن هلاک یوسف است فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس کار من صبر نیکو یعنی شکیبایی
که با آن شکایتی نباشد مگر با خدای وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ و خدای یاری خواسته شده است از وی یعنی
یاری از وی میخواهم عَلَى مَا تَصِفُونَ بر آنچه صفت می کنید از هلاک یوسف روایت که چون برادران این
سخن را از پدر شنیدند منفعل گشتند روز دیگر با چراگاه رفتند و با خود گفتند که تدبیری باید کرد تا این اندیشه
از دل پدر بیرون رود و ما را در آنچه می گوئیم تصدیق کند بعضی گفتند صلاح این کار آنست که برویم و یوسف را
از چاه بیرون آریم و اعضای او را پاره پاره کرده استخوانهای وی را نزد پدر آوریم تا این تهمت از ما دفع شود یهودا
گفت شما با من عهد کرده اید که یوسف را نکشید پس ایشان را از آن منع کرده نماز شام که با خانه آمدند پدر
ایشان را گفت که چنانست که راستی گوئید از گرگی که یوسف را خورده بگیرید و به نزد من آرید تا صدق
قول شما را معلوم کنم ایشان بصحرا رفته گرگی را بگرفتند و دست و پای وی ببستند و نزد یعقوب آوردند

و بیفکندند و گفتند که این گرگ است که یوسف را خورده یعقوب گفت دست و پای او را بگشائید چون دست و پا
بگشادند یعقوب گفت ای گرگ نزدیک من آی باواز آمد که بحق موی سفید تو که فرزند ترا نخورده ام و بدرستی
که خون و گوشت شما که پیغمبرانید بر ما حرام است و من مظلومم و برمن دروغ بسته اند و درین زمین غریبم گفت
برای چه درین زمین آمده گفت ای نبی الله مرا اینجا خویشاوندی بود دیروز نزد یافتم او آمدم ایشان تو مرا بگرفتند
و بربستند و نزد تو آوردند و برمن دروغ بستند یعقوب چون این حال شنید این مقاله را ذکر کرد گفت
بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ القصه یعقوب در فراق یوسف چندان بگریست که فرزندانش
بفریاد آمدند و گفتند الهی یوسف را باو باز ده یا یعقوب را خاموش گردان یا ما را اجازه ده تا بدنیا رویم
و با یعقوب در آه و ناله موافقت کنیم روایت که هر بامداد یعقوب بصحرا بیرون آمدی و بر جبال کنعان می گشتی
و می گفتی یا بنی ای فرزند دلبند من فی ای بئر طرحوک آیا ترا در کدام چاه انداختند بای سیف قتلوک
بکدام تیغ هلاک ساختند فی ای بحر غرقوک آیا ترا بکدام دریا غرقاب انداختند بای ارض
دفنوک بکدام بقعه زمین ترا دفن کردند پس سرگشته در آن وادی میگشت و آب حسرت از دیده میبارید و
بسوزی که آتش در افلاک زدی مینالید جبرئیل در رسید و گفت ای یعقوب فرشتگان از گریه خود بگریانیدی
و مقدسان ملا اعلی را بناله و زاری در آوردی یعقوب گفت ای جبرئیل حکیم اگر نگریم جان تن فرسوده دارم
چون ننالم آه آه آه درد آلوده دارم چون نگریم زار زار آورده اند که جبرئیل در چاه تا مدت سه روز
رفیق یوسف بود و در تسلی او می کوشید و او را بصحبت مشغول بود و انواع قصه ها باز میراند و چون خواست
که از وی مفارقت کند یوسف از وحشت و بیکسی خود بنالید جبرئیل فرمود که ای یوسف این دعا را بخوان
تا از زندان این چاه خلاص یابی یَا صَرِيخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ وَيَا غَوْثَ الْمُسْتَغِيثِينَ وَيَا مُفَرِّجَ كَرْبِ
الْمَكْرُوبِينَ قَدْ تَرَى مَكَانِي وَتَعْرِفُ حَالِي وَلَا يَخْفَى عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ اَمْرِي حق تعالی ببرکت این کلمات شریفه او را
از حضیض چاه باوج جاه رسانید و در روایتی که چون یوسف را در چاه انداختند جبرئیل باو
نازل شد و گفت ای پسر که ترا در چاه انداخت گفت برادران بجهت حسد بردن بر منزلت و تقرب من نزد پدر جبرئیل
گفت اگر خواهی که ازین بلا خلاص یابی این کلمات بگوی اللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِاَنَّ لَكَ الْحَمْدَ لَا اِلٰهَ اِلَّا
اَنْتَ بَدِيعُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَجْعَلَ
لِي مِنْ اَمْرِي فَرَجًا وَمَخْرَجًا وَاَنْ تَرْزُقَنِي مِنْ حَيْثُ اَحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا اَحْتَسِبُ حق تعالی بحرمت
این دعا او را از بند چاه خلاص کرد و پادشاه مصر گردانید القصه روز چهارم قافله از غیب بلطف الهی پدید

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ و آمدند کاروان نزدیک آن چاه و ایشان جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند
فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ پس فرستادند وارد خود را بسوی آن چاه و وارد کسیست که آب کشیدن کاروان تعلق
داشته باشد و وارد ایشان مالک بن ذعر الخزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ پس فرو گذاشت در چاه
دلو خود را وحی رسید بیوسف که در دلو نشین که این دلو برای تو در چاه آمده یوسف در دلو نشست و در معالم
آورده که دیوارهای چاه بر فراق یوسف بگریستند و در انس الملوک مذکور است که مالک در کشیدن دلو حیران
بماند دلو را بغایت گران دید بچاه نگریست و آن ماه را در دلو مشاهده کرد قَالَ يَا بُشْرَىٰ هَٰذَا غُلَامٌ
گفت ای مژده و شادمانی این بشریست که دلو را گران ساخته پس یوسف را از چاه بدر آورد وَأَسَرُّوهُ و پنهان داشتند
وارد و اصحاب او یوسف را از رفقای خود که اهل کاروان بودند بِضَاعَةً در حالتی که متاع تجارة بود یعنی
ایشان او را بر عزم فروختن مناسب نموده بود یا پنهان ساختن او را از کاروانیان و گفتند که اهل آب او را بما داده اند
تا برای ایشان بمصر بفروشیم و یا از برادران حال او را پنهان داشتند و گفتند با کاروانیان که بنده است و از ما
گریخته است و ما بخرید وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ و خدای داناست بآنچه میکردند یعنی مخفی نبود بر وی
پنهان کردن یوسف و مکر و کید کاروانیان و اولاد یعقوب ع آورده اند که یهودا را عادة بود که هر روز یکبار بسر
چاه آمدی و یوسف را آواز دادی در بن روز که کاروان آنجا رسید خواست که طعام با وی دهد هر چند آواز
داد جوابی نشنید پس بطلب یوسف بمیان کاروان آمده او را نزد مالک بن ذعر یافت برادران را خبر داد
بیامدند و با مالک گفتند این غلام ماست از ما گریخته مالک گفت اگر خواهید او را بشما دهیم و اگر نه بما فروشید
گفتند او را بتو میفروشیم مالک گفت او را با این عیب بخرید میفروشید گفتند هر چه میخواهید بدهید اما
بشرط آنکه وی را ازین ولایت بیرون برید و غل در گردن او نهید و دست و پایش در زنجیر کشید که گریزپاست و او را
گرسنه و تشنه دارید که غلامی متکبر و سرکشست تا رام گردد یوسف برادران را می نگرید و بخاطرش آمد منع
ایشان می شنید و قوة و یارای سخن گفتن نداشت پس بزبان عبری با یوسف گفتند که آنچه ما میگوییم و میکنیم
سر کشی مکن و خلاف آن مکن شمشیر آبدار سرت را از بدن جدا کنیم یوسف خاموش ماند القصه او را بمعرض بیع در
آوردند مالک گفت من نیز می گویم نقد ضاعت خریده ام و با من درمی چند ناسره مانده وَشَرَوْهُ
بِثَمَنٍ بَخْسٍ و بفروختند او را ببهای ناسره اندک وبها عبارت دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ که درهمی
چند بود شمرده و عادت اهل آن روزگار چنان بود که کمتر از چهل درهم میشمردند و زیاده بر آن وزن میکردند

مالک

مالک درمهای خود را شمرده هفده بود و گویند بیست عدد هر برادری دو درم و دو برداشتند
و ابو عبدالله عم مروی است که هفده درهم بود و در وسیط آورده که یهودا هیچ نگرفت القصه مالک
یوسف را بخرید وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ و بودند برادران یوسف از جمله غبتان
در او از غایت قلت و بی رغبتی خواستند که یوسف با ایشان باشد یا کاروانیان او را بخرید و او
بی رغبت بودند بجهت که ... و نافرمانی او ... آمده که روزی یوسف در آیینه نگاه کرد جمال
خود را بدید از آن تعجب کرد و با خود گفت که اگر من بنده بودمی بهای من از عدد حصر متجاوز بودی
پس حق تعالی ببلیه امتحان ثمن بخس او را مبتلا نمود ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که چون مالک یوسف
را بخرید در جمیع سفر انواع چیزها ... تا آنکه در مصر او را ... آن خیر و برکات ... مفقود
شد بدانست که آن از برکات یوسف بوده پیش او آمده گفت تو چه کسی گفت انا ابن یعقوب بن اسحاق ابن
ابراهیم ع مالک او را در بر گرفت و بسیار بگریست و مالک مردی عاقر بود هرگز او را فرزند نمیشد از یوسف
التماس کرد که دعا کند تا حق تعالی او را فرزندی دهد یوسف دعا فرمود حق تعالی دوازده پسر بوجود
بر بطنی دو پسر القصه در اول حال یوسف را بخرید بفرموده برادران ... گفت که غل و زنجیر
حاضر کنید چون یوسف چشم بر غل و زنجیر افتاد فغان بر داشت مالک گفت ای غلام اضطراب مکن
که بنده کان گریز پای را از غل و زنجیر چاره نیست یوسف فرمود که من از غل و زنجیر
بفغان آمده ام بلکه از ان حال مرا یاد آمد که ملک تعالی زبانیه دوزخ را فرماید که بگیرید این بنده عاصی را
و غل بر گردن او نهید که گردن از طوق خدمت ما پیچیده است و دست و پایش در زنجیر کشید که قدم اندازه
فرمان ما بیرون نهاده مالک نیز ازین گفتار متحیر شده آهسته بوی گفت که ای غلام من ترا در نظر خواجگان بند
میکنم دل خوش دار که چون از ایشان دور شویم بند از پای و غل از گردن تو بردارم پس در
حضور برادران ... بر پایش نهادند بگردن طوق تسلیمش نهادند ...
و انواع تهدید بوی شنوانیدند فرزندان یعقوب بخاطر جمع کرده روی بکنعان نهادند یوسف بگریه و زاری
گریه آغاز کرد مالک گفت ای غلام چرا میگریی ... صبر و سکون بخود نمیگماشی گفت ای مالک تحمل فراق
ندارم دستوری ده تا بروم و فرزندان ... را ببینم و ایشان را وداع کنم مالک گفت ای غلام
من از ایشان اثر مهر و محبتی نسبت بتو ندیدم و جز تفرقه و وحشت ... چیزی دیگر از ایشان

نیافتم توجه رغبت بدیشان نمی‌کنی گفت اگر ایشان را از من نفرتست مرا بدیشان رغبتست و اگر ایشان
مرا دوست نمیدارند من ایشان را دوست میدارم تو کرم فرما و ایشان را بگو تا توقف کنند مالک آواز
داد که ای جوانان آهسته باشید که این غلام میخواهد که از شما بحلی طلبد یوسف را اجازه داد که برود
خواجگان را وداع کند یوسف زنجیر کشان نزدیک برادران آمد و گفت ای عزیزان هر چه کردید تحمل کردم
توقع من آنست که وقتی که بپدرم رسید سلام من برسانید و هر نوع که توانید مراعاة آن پیر غمگین کنید من غریب
مبتلا را از یاد مگذارید یهودا بگریست و آمد یوسف را در کنار گرفت و گفت ای جان برادر مردانه باش و کار
خود را با خدای گذار پس شتری آوردند و یوسف را با پلاس و غل و زنجیر بالای آن شتر افکندند و غلامی
زشت جو خوی را بر وی موکل ساختند و کاروان بجانب مصر روان شد یوسف از عقب نگاه می‌کرد
گفت ای پدر دیده روشن باش که در غریبی دل آسوده گرفتارم ای خواهر من فراموش مکن که شفقتها و دل
سوزیهای ترا یاد دارم کاروان همه شب میراندند سحرگاه بود که بمقابر آل اسحق رسیدند یوسف چون تربت
قبر مادر خود را دید بی اختیار خود را از بالای شتر بر سر قبر مادر افکند و از تربت عهدی که یاد کرد و مهر
شفقت مادری بجا آورد و قطرات عبرت چون باران نیسانی بر وی بارید و بغایت تحیر کرد و گفت و آواز
داد که ای مادر مهربان سر بیرون آور و ببین خاک از پیش نظر دور کن و نگاه کن بحال فرزند خود که غریب
را نهاده و اسیر واره در پلاس کهنه پوشانیدند و دست و پای به زنجیر بستند و تهمت نهادند که مرا
فروختند و اندیشه‌ها بر آتش هجران سوختند از قبر آواز صیحه بر آمد که ای فرزند پسندیده وای نور
چشم و دیده بسیار کرد اندیشی غم مرا و افزون ساختی اندوه مرا ای فرزند و بعد ما غم مرا بسیار کردی
وجان مرا به تیغ درد افگار نمودی پس صبر کن که ان الله مع الصابرین بدرستی که با یک دیده و خدای با صابران
است و در وقت تیر بلا سپر صبر در روی کش تا علم ظفر با در رسید ای فرزند و انی فراشت اما چون روز روشن
شد و غلامی که موکل یوسف بود نگاه کرد یوسف را بر شتر ندید باز پس دوید او را دید بر سر قبری نشسته
نالید و زاری میکرد [illegible] آن نجس خفا کار از روی قهر و غضب طپانچه بر روی عزیز یوسف زد که رخساره
نازکش خراشیده و خون آلوده شد گفت ای غلام خواجگان راست گفتند که تو گریزپایی یوسف
[illegible] نگفتند اما حیات [illegible] دنیا الیه [illegible] ملکوت افتاد فی الحال [illegible] باد [illegible] الهی بر آمد و

غبار

غبار برخاست و صاعقه بلا پدید آمد و هوا پیدا شد و خروش رعد و سوز برق سحاب ظاهر گشت کاروانیان
گفتند ما از خود درین چند روز گناهی نمی‌بینیم که موجب این عقوبت باشد آن سالک دل بیاید و گفت این
تشویش معامله [illegible] این ساعت طپانچه بر روی این غلام عبری زدم و او آب بر دیده بگردانید و بدرد ناله
کرد این حال از صورت واقع شد مالک گفت ای غلام سبب طپانچه زدن چه بود گفت او خود را از شتر بر انداخت
و داعیه گریختن داشت مالک گفت ای بی عقل چگونه با غل و زنجیر تواند گریخت پیش یوسف آمد و گفت ای جوان
قصد گریختن داری گفت ای مالک سر ستیز و پای گریز ندارم اما بخاک مادر رسیدم صبر و تحمل از من رمیده شد
و رشته طاقت به تیغ اضطراب بریده گشت مادرم هرگز اندیشه نکرده که عزیز من با غل و زنجیر بر سر خاک من خواهد رسید
با داغ تشنگی طپانچه در رخ جگر گوشه او خواهند کشید چون قبر وی بدیدم بی اختیار خود را از بالای شتر در انداختم
و غم دل با او میگفتم و قصه پر غصه خود را بر وی میخواندم که این غلام بیامد و طپانچه بر روی من زد من نفرین نکردم همین
بود که آهی از نظر بردر برآوردم کاروانیان بگریه در آمدند و آواز تضرع و فزع در گرفتند که این جوان [illegible] نکرد
که بر انگیخته فروختند یوسف بهوا نگریست غلبه بجنبانید فی الحال باد بیارامید و هوا صافی شد مالک چون آن مشاهده کرد
در ساعت مضروب تا غل از گردن و بند از دست و پای یوسف برداشتند و جامهای نیکو در وی پوشانیدند القصه مالک
او را بمصر آورد و در آن زمان پادشاه مصر ملک ریان بن ولید عملیقی بود و او از اولاد عملاق بن لاوذ بن سام بن نوح بود
و گویند او به یوسف ایمان آورد و پیش از یوسف وفات یافت و پس از وی پادشاهی به قابوس بن مصعب افتاد که فرعون زمان
موسی بود و او آن زمان در آخر زمان یوسف بود و یوسف او را دعوت کرد و قبول ننمود و ریان تمام امور ملک خود را بدست
قطفیر مصری داده بود بجهت زیادتی مرتبه و رفعت شان او را نزد ملک مصر او را عزیز گفتندی و چون کاروان بمصر آمد
و کاشتکاران عزیز به پیشباز ایشان آمدند و یوسف را دیدند از لمعه جمال او آشفته و حیران شدند و باز گشتند و خبر به عزیز
بردند و او زنی داشت و اصیل نام و نام مشهور او زلیخا بود و چون عزیز خبر یوسف شنید به مالک پیغام داد که غلام
را بمجلس آورد روز دیگر مالک یوسف را بحمام برده سر و تن او را بشست و جامهای قیمتی در وی پوشانید و [illegible]
تمام او را ببازار آورد و جلوه آن جمال شیرین شور از مصریان بر آورد و خریداران من یزید میکردند و بهای [illegible] اضافه
میکردند تا بدانجا رسید که هم سنگ او زر و نقره و مشک و دیبا بدهند عزیز مصر قدم خریداری در پیش نهاد و او را
بدین مبلغ خرید و بخانه برد وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِن مِّصْرَ و گفت آنکس که خرید یوسف را از اهل مصر
یعنی عزیز لِامْرَأَتِهِ مر زن خود را یعنی زلیخا أَكْرِمِي مَثْوَاهُ گرامی دار جای نشستن این
غلام کنعانی را یعنی از حسن تعهد و نیکو داشت او ملاحظه تمام کن چون بنشاندی گرامی جای نیکو باشد عزت و
اختلاف عَسَىٰ أَن يَنفَعَنَا شاید که سود رساند ما را در کارها از ضیاع و عقار و سر انجام روزگار و

با و مستظهر شویم در مصالح حال و مال خود چه علامات رشد از جبینش واضح است أَوْ نَتَّخِذَهُ
وَلَدًا یا فرا گیریم ویرا بفرزندی گویند عزیز عقیم بود و فرزند نداشت بعضی عنین و بجهت این گفت که او را
بفرزندی گیریم چه آثار رشد و صواب در بشره او ظاهر است و بعضی کتب نقلست که عزیز زلیخا را
امر کرد که یوسف را بموضعی فرود آورد که نیکوترین اماکن باشد زلیخا جایی که احسن منازل باشد
بهتر از درون سرای خود نیافت پس او را در خانه سرای خود فرود آورد وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه عزیز
را بر یوسف مهربان کردانیدیم و او را بتعهد حال او داشتیم بعد از آنکه او را از بند چاه و تعب
رهانیده بودیم مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ جای دادیم یوسف را و تمکین دادیم
در زمین مصر تا تصرف کند در آن ولایت بعدل وَلِنُعَلِّمَهُ بیاموزیم او را مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ
از تاویل خوابها و معانی کتب الهی معنی آنست که غرض از رهانیدن یوسف از چاه و رسانیدن او بمصر
و تمکین او دادن در آن این بود که بعدل قیام نماید و بتدبیر مردمان اقدام کند و از ما تعلیم معانی کتب و
احکام آن گرفته انفاذ آن کند و ایشان را بآن ارشاد نماید و یا بتعبیر خوابها نموده تنبیه ایشان کند از حوادث
واقعه تا مستعد آن شوند و بتدبیر آن مشغول شوند قبل از آنکه واقع شود مانند تدبیر او در سالهای قحط چنانکه
بر تفصیل که مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ و خدای غالبست بر کار خود که هیچ
کس چیزی را از امر او رد نتواند کرد یا غالبست بامر یوسف که برادران او را در آن مطلوبی بود و مشیت خدای
بر خلاف او واقع شد که آنچه خدای خواست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن بیشتر
نمیدانند که زمام امور در قبضه اقتدار و مشیت او ست یا علم بلطایف صنع و خفایای لطف او
وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ و آنهنگام که یوسف رسید بمنتهای اشتداد و بجایی که قوت کرد آن میان سی و چهل
سال گفته‌اند و گویند مراد سن شباب است و مبدأ بلوغ است و در روایت صحیح از ابن عباس سی و سه سال گفته
آتَيْنَاهُ حُكْمًا دادیم او را نبوت یا حکمت که آن علمیست مؤید بعمل یا حکم کردن میان مردمان وَعِلْمًا
و دانشی که آن تاویل احادیثست که عبارتست از علوم دینیه و علم مصالح مردمان و تعبیر خوابها بعضی
گفته‌اند چون یوسف را بعزیز عرض کردند عزیز از اشارات یوسف اشارتی می‌کرد بجهت ظهور کمال عقل و اسلوب دید
او وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ و مانند این پاداش می‌دهیم نیکوکاران را این اشارتست
نیکوکاران را با آنکه حق تعالی بجهت پاداش احسان او در عمل این مرتبه رفیعه داد و عنفوان جوانی با او ارزانی فرمود

و در بعض

و در بعضی روایات آمده که یوسف هفده ساله بود که عزیز ویرا بخرید و سی ساله بود که ریان بن ولید
ویرا وزارت داد و چهل ساله بود که حق تعالی ویرا نبوت داد و صد و بیست ساله بود که متوفی شد آورده‌اند
که چون یوسف علیه السلام بخانه عزیز درآمد سلطان عشق رخت بخانه دل زلیخا فرو نهاد و لشکر محبتش صبر و سکون او را
بیغما داد هر روز جمال یوسف زیاده شد و عشق زلیخا افزون می‌گشت تا آنکه عشق او بغایت کشید و شوق
او بنهایت انجامید و صورت حال با یوسف در میان نهاد وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ
نَفْسِهِ و طلب مراد خود کرد از یوسف آنکه در خانه او بود یعنی زلیخا از نفس او و بحیله گری می‌آمد و میخواست تا تدبیر امر
خود کند و بانواع حیله مطلوب خود را از یوسف حاصل کند ابن عباس فرموده که از جمله مراودت و حیله گری او
در طلب مراد خود آن بود که با وی گفت چه موی نیکو داری در جواب گفت که اول چیزی که در خاک پراکنده
و ریزنده گردد موی باشد گفت ای یوسف چه روی نیکو داری گفت احسن الخالقین مرا در رحم مادر نگاشته
گفت ای یوسف حسن روی تو تن مرا لاغر کرد جواب داد که شیطان ترا بر آن داشته گفت ای یوسف عشق تو آتش
در دل من زد تو این آتش را بآب لطف بنشان گفت اگر آبی بر آتش تو دهم بآتش دوزخ سوخته شوم گفت برخیز
و باندرون آن خانه رو و آبی بیار که بغایت تشنه ام و غرض او این بود که بخانه رود و در پی او در آید و مراد خود را
از و حاصل کند یوسف جواب داد که در خانه کسی رود که صاحب خانه باشد من مملوکم و مالک چیزی نیستم گفت در
آن خانه فرشی حریر و دیبای لطیف گسترده در آنجا رو و مراد من حاصل کن گفت چگونه خود را مستوجب دوزخ
گردانم و حصه خود را از بهشت از دست بدهم گفت ای یوسف از بیم تنها در خلوت رو یا من در آن پرده درآی
که کسی را درین پرده راه نیست گفت خدای من بر همه سر و خفیات مطلعست چگونه از وی پوشیده شود
گفت دست در دامن تو زدم تا اطمینانی یابم گفت عزیز با آن اولی تر است گفت من عزیز را شربتی دهم تا بمیرد
و من حلیله تو شوم گفت چگونه از عذاب دوزخ رهایی یابی از سدی مروتست که مراد او بیوسف آن بود که
خود را می‌آراست و بروی عرض می‌کرد و ویرا بخود دعوت می‌کرد گاهی بترغیب و گاهی بترهیب گفت ای یوسف
بحسن و جمال من نمی‌نگری گفت چگونه بچیزی نگاه کنم که عنقریب در خاک پوسیده شود گفت
بجهد من نمیکنی گفت چه فایده که با خاک آمیخته خواهد شد و چون از یوسف نومید شد یوسف روی
وی بگردانید و چون از تدبیرات مراد عاجز شد شروع در حیله دیگر کرد یعنی خانه بساخت
از زیر و بالا و در و دیوار آن بر مثال آیینه و صورت خود و یوسف را در آن نقش کرد که هر دو
یکدیگر را تنگ در بغل گرفته بودند و چون تمام شد از یوسف التماس کرد که در آن درون در آی

و ببینی که هر که مثل این خانه را دیده یوسف بالتماس او در خانه درآمد و زلیخا در عقب او روان شد
در خانه درآمد وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ و ببست درها را مرویست که آن هفت خانه بود در یکدیگر
در هر خانه دُری فشانده زلیخا همه درها را فروبست وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ و گفت پیش من آی و
بشتاب که من ترا ام قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ گفت یوسف عم پناه می گیرم بخدا پناه گرفتنی بوجه تمام إِنَّهُ رَبِّي
أَحْسَنَ مَثْوَايَ بدرستی که نیکو ساخت است منزل مرا یعنی بارگاه قرب خود و مرا بمرتبه جلیل و درجه
رفیع داده چگونه در حق او عاصی شوم و باین امر قبیح اقدام نمایم و خود را از مرتبه محروم کردانم و یا
عزیز تربیت کننده منست و ترا بمن نیکو داشت منزل مرا فرموده پس چگونه حرمت و حق نعمت او رعایت نا نموده
دست خیانت در حرم او دراز کنم إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستی که شان اینست که رستگار
نمیشوند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نکوئی بدی کنند یا فایز نگردند زناکاران چه زنا
بدترین همه ظلمهاست وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ بدرستی که قصد کرد آن زن یعنی زلیخا مخالطه یوسف
وَهَمَّ بِهَا و قصد کرد یوسف عم بدفع او و بطریق تعزیر لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ اگر نه دیدی و نافی
یوسف راه روشن پروردگار خود را هر آینه قصد مخالطه او کردی و آن برهان نبوة و اصح نور عصمة الهی
و لمعه نبوة یوسفی که حایل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدای بود پس یوسف بقوة و مدد قوة
در آن حال خود را نگاه داشت و میتواند بود که مراد از همّ بها قصد مخالطه یوسف بوده باشد بر تقدیری که منافی
عصمت نیست و جمیع انبیا معصوم اند از صغایر و کبایر و مبرا از قصد معاصی مرویست که نزد آن حال از شنید
بصورة یعقوب بر یوسف ظاهر شد که انگشت بدندان گرفته بود چون یوسف آنرا بدید از آنجا بیرون دوید
كَذَلِكَ همچنین نمودیم او را برهان روشن لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ تا وی
بگردانیم از وی بدی را یعنی خیانت در حرم عزیز و عمل زشت یعنی زنا إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ
بدرستی که او از بندگان خالص ماست یعنی پاک کرده شده از همه شایبه و نابایست ظاهر و باطن و از جمله
بدیهاست که قصد فاحشه اکبر سوء و اعظم قبح است و منافی خالص بودن او از قبایح پس یوسف قصد او
نکرده باشد مرویست از امام زین العابدین عم که برهان یوسف عم که او را از فحشا بازداشت آن بود که در آن خانه
بتی بود و زلیخا در حین مراوده چیزی بر سر آن انداخت یوسف گفت چرا چنین کردی گفت تا او بر حال ما
واقف نشود و نزد او شرمنده نشوم یوسف فرمود که من سزاوارترم از آنکه شرم دارم از خدای
یکتا که نهان است بر عاصیان و در روایتی آمده که چون زلیخا مراوده کرد با یوسف عم از وی

روی

روی بگردانید و بجانب دیگر نگریست صورت خود و صورت زلیخا دید که دست در گردن یکدیگر
کرده اند روی از آن بگردانید بسقف خانه نگاه کرد همچنین و بهر طرفی که می نگرید صورت خود و
صورت زلیخا را دید که دست در گردن یکدیگر کرده اند روی از آن بگردانید بسقف خانه نگاه کرد و
همچنین دید و بهر طرف که می نگرید آنرا مشاهده می کرد مضطرب شده بسرعة تمام روی به بیرون نهاد
زلیخا از پی او دوان شد وَاسْتَبَقَا الْبَابَ و پیشی گرفتند بسوی در یعنی یوسف بجهة
فرار از زلیخا میل خروج کرد و زلیخا مسارعت کرد در پی او تا منع کند از خروج و مراد از در در بیرونین
بود که خارج خانه بود چنانکه مرویست که یوسف روی بگریز نهاد و نزد هر دری که می رسید قفل آن در بی
کشاینده گشاده میشد و بزمین می افتاد تا بدر آخرین رسید زلیخا باو رسیده دست در وی زد و
پیراهن او را باز پس کشید وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ و بدرید در وقت کشیدن پیراهن یوسف را از
پس آن وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ و یافتند مهتر و شوهر زن را یعنی عزیز که شوهر
زلیخا بود نزدیک در پس چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب بدید دانست که صورتی روی نموده که
هر دو آشفته اند پیش از آنکه بتفحص ایشان مشغول شود زلیخا پیش دستی کرده دلیرانه بسخن درآمد
قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا گفت چیست جزای کسی که خواهد باهل
تو بدی مراد وی ازین سخن آن بود که براءة ذمة خود از گناه ظاهر سازد و چنان فرماید که گناه از یوسف است
یعنی مکافات او نیست إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی پاداش زندان تا
أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ یا عذابی بدرد ناک یعنی دیگر بزدن و زدن تازیانه این سخن از محبة آنکه خشم بر
از امتناع یوسف عم از مراوده و در تعنت و پاکدامنی خود بر زبان راند چون یوسف این سخن شنید بجهة
دفع عقوبت از خود قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي گفت ای عزیز زلیخا درخواست کرد مرا از
نفس من و من امتناع کردم و از وی گریختم عزیز گفت این سخن عجب دانیم هیچ کس برین قصه خبر
دارد یوسف گفت در این خانه کودکی چهار ماهه در گهواره بود او گواه منست و آن کودک پسر خاله
زلیخا بود عزیز گفت کودک چهار ماهه چه داند و چگونه سخن گوید یوسف فرمود که خدای
قادر است بر آنکه او را بسخن درآورد عزیز از آن پسر پرسید که تو چه می گوئی بتقدیر ربانی کودک
بسخن درآمده حق تعالی ازین خبر می دهد که وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا

رکواهی داد کواهی دهنده از کسان زلیخا که بسخن در آمده کفت ای عزیز إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ
قُدَّ مِنْ قُبُلٍ اگر هست پیراهن یوسف دریده شده از پیش فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ
الْكَاذِبِينَ پس راست میکوید زلیخا و یوسف از دروغ کویانست چه این صورة دلیل است
بر آنکه زلیخا دفع یوسف میکرده از خود که کریبان از پیش دریده وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ
مِنْ دُبُرٍ و اگر هست پیراهن یوسف از پس دریده شده فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ
الصَّادِقِينَ پس زلیخا دروغ میکوید و یوسف از راستکویانست چه این دلالت دارد
بر آنکه یوسف از وی کریخته و زلیخا در پی وی در آمده و او را بخود کشیده و پیراهنش از پس دریده شده
فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ پس آنهنکام که بدید عزیز پیراهن یوسف را دریده شده
از پس روی بزلیخا کرد از روی غضب قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ کفت بدرستیکه کفتار تو کاد
یا این بدی از مکر و حیلهٔ زنانست مراد زلیخا و امثال او است از زنان مکاره إِنَّ كَيْدَكُنَّ
عَظِيمٌ بدرستیکه کید شما بزرکست چه کید زنان زود بدل می‌آویزد و بسیار در نفس تاثیر میکند
و نیز کید زنان با مردان بمواجهه است و بواسطهٔ شیطان بر وجه خفا از بعضی علما منقولست که چون
نبوت و پادشاهی به یوسف قرار کرفت روزی جبرئیل نزد وی نشسته بود جوانی از مطبخ کار آن
مطبخ وی نزد وی آمده جامهٔ چرب پوشیده و چیزی از آلة مطبخ بدست کرفته جبرئیل کفت این جوان
را هیچ شناسی که چه کس است کفت نه کفت آن کودک است که بر تو در کهواره کواهی داد یوسف کفت وی را
بر من حقی ثابت است بفرمود تا جامه از وی بر کندند و خلعتی کرانمایه بر وی پوشانیدند و او را
وزیر خود کردانید القصه چون صدق یوسف و کذب زلیخا بر عزیز ظاهر شد متوجه یوسف شده
بر وجه اعتذار کفت يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا ای یوسف اعراض کن ازین سخن و نهان دار
این کار را وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ و ای زلیخا آمرزش طلب برای کناه خود و در بعضی
تفاسیر کفته که معنی آنست که عذر خواه از یوسف که عزیز است و نبی کناه إِنَّكِ كُنْتِ
مِنَ الْخَاطِئِينَ بدرستیکه تو بودی از کناه کاران آورده اند که اکرچه عزیز این قضیه را

تسکین داد

تسکین داد اما سخن عشق نهان کی ماند شهرهٔ این واقعه در افواه مرد و زن افتاد وَقَالَ
نِسْوَةٌ و کفتند کروهی از خواتین مصر و در کشاف آورده که پنج زن بودند از زنان خواص
ملک زن حاجب و زن ساقی و زن خباز و زن زندانبان و زن صاحب دواب که با یکدیکر
کفتند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر بموضعی که آنرا عین الشمس کویند مضمون سخن ایشان آن
بود که امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ زن عزیز یعنی زلیخا طلب
کرده است غلام خود را از نفس او یعنی از وی در خواسته است که کام وی دهد قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا
بدرستیکه شکافته است یوسف پردهٔ دل او را از روی دوستی یعنی محبت یوسف پردهٔ دل او را شکافته و درون
دل او در آمده إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ بدرستیکه ما می‌بینیم زلیخا را در کمراهی هویدا یعنی دوری از
راه صواب و خطایی روشن که با وجود مانند عزیزی شیفتهٔ غلامی درم خریده شده است فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ
پس چون بشنید زلیخا مکر ایشان از تسمیهٔ قول ایشان بمکر باعتبار آنست که آنرا از وی اخفا میکرده اند چنانکه مکر کننده
مکر خود پنهان کند و یا آنکه غرض ایشان بود که یوسف را ببینند چه یوسف هرکز از خانهٔ عزیز بیرون نمیرفت
و یا آنکه زلیخا عشق خود را از ایشان پوشیده و ایشان افشای آن کردند حاصل که چون زلیخا سخن ایشان را بشنید
أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ فرستاد بسوی ایشان و استدعای آن نمود که بدعوت وی حاضر کردند مرویست که چهل زن
را طلبید و آن پنج زن ملامت کر در میان ایشان بودند چون همه بخانهٔ وی در آمدند تعظیم ایشان بجای آورد وَأَعْتَدَتْ
لَهُنَّ مُتَّكَأً و آماده کرد برای ایشان تکیه کاهی از بالشهای لطیف و کویند مراد از متکا طعامیست که خوردن آن
احتیاج بکارد داشته باشد و در هنکام بریدن آن محتاج شده تکیه بر چیزی کنند و بنابرین تسمیهٔ طعام بمتکا از سبیل
مجاز باشد وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا و داد هر یکی از آن زنان را کاردی تا کوشت بریده کنند
و تناول کنند و ترنج را با آن ببرند و در پیش ایشان خورشها و نهند پس نزدیک یوسف آمد و جامه‌های مرصع در او
پوشانید و تاج مکلل بر فرق نهاد و بسی آراستکی تمام و آرایش الکلام او را مزین کردانید و باز او در صفهٔ خانه
نشانده بود که یوسف در اندرون آن بود وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ و کفت با او که بیرون آی بر زنان
جهت خدمت یا سلام کردن بر ایشان یوسف بجهت آنکه بنده بود و بنده را انقیاد و فرمانبرداری باید نموده بیرون
از خلوتخانه آن کنج نهفته بیرون آمد چه کلزار شکفته فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ پس آنهنکام
که زنان او را دیدند بزرک یافتند او را در جمال یعنی حسن او در چشم ایشان کران آمد و یکبار همه شیفته شده دل از
کف بداده و از خود فراموش کردند وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ و ببریدند دستهای خود را یعنی در حالی که کوشت

یا ترنج می بریدند چشم ایشان بر جمال یوسف افتاده بیخود شدند و کارد بدستهای خود زده می بریدند
گمان ایشان آن بود که گوشت یا ترنج می برند و اصلا آنرا احساس نکردند و در روایتی که زلیخا هر یک را ترنجی و کاردی بداد
و گفت چون یوسف بشما آید ترنج ببرید چون آمد همه را نظر بجمال او شده مدهوش شدند و دستهای خود را بجای ترنج بریدند از
غایت حیرت اصلا درد آنرا احساس نکردند و از وهب منقولست که از آن جمله زنان نه زن بمردند و بعضی از
ایشان دست خود را جدا کردند و چون با خود آمدند دستهای خود را بریده دیدند وَقُلْنَ حَاشَ لِلّٰهِ
و گفتند از غایت تعجب پاک است خدای از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی مَا هٰذَا بَشَرًا
نیست این غلام از جنس آدمی زیرا که چنین حسن معهود در بشر نمی باشد که این جمال نه در حد آدمی زاد است
اِنْ هٰذَا اِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ نیست این کس مگر فرشته گرامی و بزرگوار نزد خدا چه جمال بدین زیبایی
و کمال بدین غایت و عصمتی بدین مرتبت از خواص ملکیت است در حقایق سلمی نقلست که حق تعالی بدین آیه
مدعیان محبت خود را سرزنش میکند که مخلوقی در تعریف مخلوقی بدین غایت میرسد که الم قطع عضو خود را
احساس نمیکند شما در شهود پرتو جمال خالق خود باید که از هیچ بلایی و رنجی متالم نشوید و صاحب وسیط
باسناد خود از جابر انصاری نقل میکند که حضرت رسالت صلعم فرمود که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت یا محمد ص
خدای تعالی ترا سلام میرساند و میگوید ای حبیب من حسن روی ترا از نور عرش مقرر کردم و حسن روی یوسف
را از نور کرسی و هیچ مخلوقی نیکوتر از تو نیافریدم آنحضرت را کمال بود و یوسف را جمال و در شهود جمال یوسف
دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی تارها قطع یافت القصه چون زلیخا حیرت زنان و آشفتگی ایشان
مشاهده کرد قَالَتْ گفت با ایشان که فَذٰلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ پس اینست آن بنده کنعانی
که ملامت کردید مرا در دوستی او و اکنون دانستید که حق بطرف من بوده وَلَقَدْ رَاوَدْتُّهُ عَنْ نَّفْسِهِ
و بدرستی که من مراوده کردم او را از نفس او و در خواستم که از وی متمتع شوم فَاسْتَعْصَمَ پس خویشتن
را نگاه داشت و سر من فرو ننهاد وَلَئِنْ لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ و اگر چنانکه نکند آنچه فرمایم
او را از حاصل کردن مراد من لَيُسْجَنَنَّ هر آیینه بزندان کرده شود وَلَيَكُونًا مِّنَ الصَّاغِرِينَ
و باشد از خوار شدگان یعنی داخل در زندانیان یوسف که این سخن شنید روی از آن مجلس بتافت
و زنان در عقب وی بیرون دویدند در لباس نصیحت ملامت کردند و هر یک جدا جدا او را بخود دعوت
کردند یوسف از ملاقات ایشان بتنگ آمده قَالَ رَبِّ السِّجْنُ اَحَبُّ اِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي
اِلَيْهِ گفت ای پروردگار من زندان دوستر است نزد من از آنچه میخوانند این زنان مرا بسوی

آن از مطاوعت و میل و رغبت ایشان وَاِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ و اگر نگردانی از من مکر
و فریب ایشان را یعنی اگر مرا در پناه عصمت نگیری اَصْبُ اِلَيْهِنَّ میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت
سخن ایشان کنم بطبع و مقتضای شهوت خود وَاَكُنْ مِّنَ الْجَاهِلِينَ و باشم از نادانان
بارتکاب آنچه نشاید فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ پس اجابت کرد دعای او را آفریدگار او فَصَرَفَ
عَنْهُ كَيْدَهُنَّ بر گردانید از وی مکر آن زنان را بقوت عصمت اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
بدرستی که او شنواست دعای کسی را که باو پناه برد و داناست بحال کسی که از همه خیر گذرد و بوی رو آورده
که بعد از نومیدی زنان از وی زلیخا گفت صلاح آنست که او را دو سه روزی در زندان کنی شاید
که بسبب ریاضت رام گردد و قدر راحت و نعمت را بداند سر تسلیم بر خط فرمان تو نهد چو کوره ساز
زندان را بر او گرم بود زندان کوره کرد آهنش نرم زلیخا این سخن قبول کرد و نزد عزیز آمد و گفت از این
غلام کنعانی بدنام گشته ام و طبع مردم از خدمتم و نفرتی پدید آمده صلاح آنست که او را بقید بند و زنجیر
گرفتار کرده در زندان افکنی تا مردم گمان برند که او گناه کار است و من از بلا و تهمت نفس باز رهم
عزیز را این سخن معقول افتاد حکم کرد که بزندانش برند چنانکه حق میفرماید ثُمَّ بَدَا لَهُمْ پس ظاهر شد
مر ایشان را یعنی عزیز و اهل او را مِّنْ بَعْدِ مَا رَاَوُا الْاٰيَاتِ از پس آنکه دیدند دلایل عصمت یوسف
دال بر برائت یوسف ع مانند گواهی دادن کودک و چاک پیراهن و قطع دستها و امتناع او از ایشان یعنی با
وجود مشاهده این نشانها رای ایشان قرار یافت که برای مصلحت لَيَسْجُنُنَّهُ حَتّٰى حِينٍ در زندان
کنند او را تا هنگامی که مقرر باشد پس زلیخا آهنگر را بخواند و گفت بند گران بساز و بند و سلسله محکم
ترتیب کن تا در دست و پای این غلام عبری نهم و چند روزی در زندان و بیک گوشه ای نهم آهنگر را که نظر بر
دست و پای یوسف افتاد گفت ای ملکه این پسر خردسالست و طاقت بند گران و قوت رنج زندان ندارد زلیخا
بانگ بر وی زده گفت تو بر زندانیان رحم میکنی پس آهنگر بند و زنجیر ترتیب داد و بر دست و پای یوسف
نهاد زلیخا بفرمود که او را بدین بند و زنجیر بر ستوری نشانند و در کوچه و بازار مصر بگردانند و منادی
زنند که هر که در حرم عزیز اراده خیانت داشته باشد سزای او اینست و خود جامه کهنه پوشیده تا مردم
او را نشناسند و بر سر راه یوسف بایستاد تا او چه خواهد گفت پس یوسف را بر مرکبی سوار کردند
دست بر گردن بسته و بند گران بر پای نهاده یوسف بنالید که الهی تو از سر کار آگاهی از غم پدر با ناله

وآه وافغانم وازجفای برادران در غربت سرگردانم و با وجود این همه گرفتار بند و زندانم چرا استغاثه
بحضرت تو چاره نمیدانم جبرئیل آمد و گفت ای یوسف از بند و زنجیر غم مخور   سلسله نبات و
شیر از ابکردن زیبا است   زنهار که از تنگنای حبس اندیشه نکنی و از جفای قید اندوهگین نشوی که نزول د
زاویهٔ زندان موجب ریاحین ریاض خلد خواهد بود اما ای یوسف زلیخا آمده و بر در محبس نشسته تا نظاره کند
که چگونه جزع خواهی کرد و گلها از برای خلاصی خود تضرع خواهی ساخت زنهار ای یوسف روی ترش نکنی و گره بر
ابرو نفکنی و سر از پیش بر نداری و چپ و راست و پیش و پس نگری خندان باش و تبسم کنان خود را چنان
دار که ترا از گلستان بزندان همی برند تا من آن زندان را بر تو گلستان کنم چون یوسف را از سرای عزیز بجانب
بازار می بردند قریب صد هزار مرد و زن بنظاره بیرون آمدند و خروش اهل مصر بر آمد یکی بر سینه سنگ
می کوفت و می گفت مظلوم است و بیچاره و دیگری می گفت محروم است و آواره یکی نعره میزد که این چه بیرحمی است و دل
آزار است و دیگری طعنه میزد که این چه بیدادی و ستمکاریست کودکی را که دست حوران زیبا روی در حسرت است
با طوق و زنجیر چکار هر که را چشم بر جمال یوسف افتادی فی الحال دیوانه و آشفتهٔ او گشته عاشق او گشتند
و دل از دست بدادند مرویست که چون یوسف را بر زلیخا رسید بزبان منادی جاری شد هٰذَا غُلَامٌ مِن
کنعان این علامت کنعانی عبری نهان والعزیز علیه غضبان و عزیز بروی خشمناک گشت و غضب آلود جبرئیل
آمد و گفت ای یوسف جواب منادی باز ده که هٰذَا خَيْرٌ مِنْ غَضَبِ الرَّحْمٰنِ این خواری بهتر از غضب تابی و
معصیة الدیان و این نافرمانی خوبتر باشد از عصیان سبحان و دُخُولِ النِّيرَانِ و رسیدن به آتش سوزان و
سرابیل قطران تا بکمال قدرت خود آواز ترا بگوش زلیخا رسانیم و هیچکس دیگر نشنود یوسف چون این بگفت زلیخا
بشنید و بیخود به پیچید برخاست و بخانه باز آمد و پیغام فرستاد بزندانیان که این غلام را در جای تنگ
و تاریک باز دارید و طعام و شراب بروی تنگ گیرید پس یوسف را بزندان آوردند وَدَخَلَ مَعَهُ
السِّجْنَ فَتَيَانِ در آوردند با او بزندان دو شخص از بندگان ریان یکی ساقی ملک که او را بنوا گفتندی و یکی
طباخ که او را مجلث خواندندی چه ملک بریشان گمان برده بود که در صدد آنند که او را زهر دهند مرویست که طباخ
نهاده طعام نزد ملک آورده بنهاد و شراب دار نبید و گفت که این را مخور که زهر آلوده است طباخ گفت ای ملک شراب
زهر آلوده است نه طعام آزمایش کن ساقی گفت دروغ می گوید ملک گفت ای ساقی این شراب را بخور بخورد ضرری
بوی نرسید و بطباخ گفت این طعام را بخور امتناع کرد پس بهیمه بیاوردند و آن طعام بوی دادند بخورد

درحال بمرد پس ملک فرمود تا طباخ را بزندان بردند و شراب دار را نیز بجهت مظنهٔ تهمت با او یار کرده
حکم کرد تا هر دو را بزندان کنند اتفاقا در آن وقت که یوسف را بزندان در آوردند ایشان را نیز
بزندان کردند یوسف در زندان تعهد حال زندانیان کردی و جست و جوی احوال هر یک بجای آوردی
و بعیادهٔ بیماری رفتی و معالجه فرمودی و چاره دیدهٔ ایشان دوختی و دلخوشی دادی در خبر است که چون
یوسف در زندان شد اهل زندان را دلتنگ یافت ایشان را گفت خوش دل باشید و صبر کنید که خدا شما را
بفرج دنیا و ثواب عقبا بهره مند گرداند ایشان خوشحال شدند و گفتند رحمک الله طلعت تو چه زیبا
رویی و نیکو خویی چه کسی و از کدام قبیله گفت انا یوسف بن یعقوب صفی الله بن اسحق ذبیح الله بن ابرهیم خلیل الله
عامل زندان گفت ای پیغمبر زاده والله اگر توانستمی ترا رها کردمی اکنون در خدمت تو تقصیری نخواهم کرد پس
زندانبان و زندانیان نزد وی آمدندی و حدیث وی شنیدندی و با او اظهار محبت کردندی یوسف فرمودی
که ای یاران در محبت من غلو مکنید که هر که با من محبت ورزید از وی محنت یافتم عمه مرا دوست داشت و می خواست
که مرا نزد خود نگهدارد کمری از ابراهیم که بمیراث با و رسیده بود در میان من بست و من خفته بودم و از آن
بیخبر آنگاه مرا بآن متهم ساخت بدزدی و بجهت آن نزد خود نگاه داشت و پدر مرا دوست می داشت
در محنت برادران افتادم و زلیخا بمن محبت ورزید در زندان گرفتار شدم گفتند با تو الفت کردیم و نمیتوانیم
که بی تو زندگانی کنیم القصه با او مصاحبت کرده بانواع سخنان او مستفید شدندی اگر خوابی بدیدندی یوسف
تعبیر فرمودی و موافق افتادی و بجهت این هر دو زندانیان نزد یوسف آمده خوابهای خود را تقریر کردندی
تعبیر فرمودی شبی این هر دو زندانی خوابها دیدند و گویند هر یک خواب دیگری بر خود بستند و نزد بعضی که ایشان
خواب ندیده بودند اما بر وجه امتحان یوسف را قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي گفت یکی از ایشان گفت بدرستی
که من میدیدم خود را در خواب که در باغی بودم تاکی سه خوشه بود بر و خوشهٔ انگور رسیده و پیالهٔ ملک ریان بدست
من أَعْصِرُ خَمْرًا می افشردم در وی انگور را برای شراب تسمیهٔ انگور بخمر باعتبار آنست که مآل آن بخمر می کشد و
قَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي و گفت دیگری یعنی طباخ بدرستیکه من می دیدم خود را در مطبخ ملک أَحْمِلُ فَوْقَ
رَأْسِي خُبْزًا که بر سر داشتم بر سر خود نان را و آن سه غوره نان بود تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ میخوردند
مرغان از آن نان و می ربودند نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ خبر ده ما را بتعبیر این خواب إِنَّا نَرَاكَ مِنَ
الْمُحْسِنِينَ بدرستی که ما می بینیم ترا از نیکوکاران با اهل زندان و غیر ایشان و یا نیکو دانای علم

تعبیر چیره خوابی را که تعبیر فرمودی موافق آن واقع میشود پیش از تعبیر ایشان را بطریق مستقیم که
توحید است ارشاد فرمود بر اسلام بعث نمود و اول بیان معجزهٔ خود فرمود که آن خبر دادن او بود از غیب تا
دلالت بر صدق قول او کند در دعوة ایشان باسلام و صحة تعبیر او همچنانکه طریقهٔ انبیاست که اول اظهار معجزه
میکردند و بعد از آن ایشانرا بطریق اسلام دعوة می فرمودند پس مجتبای او که از آن تعبیر اعراض کرده در بیان معجزهٔ
خود قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ گفت یوسف که نیاید بشما خوردنی که روزی داده میشوید
بدان إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ مگر که خبر دهم شما را بعاقبت آن یعنی بگویم رنگ و قدر آن طعام را قَبْلَ
أَنْ يَأْتِيَكُمَا پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیبها نه چنانکه ساحران و کاهنان امثال آنها
نشنیده ایم یوسف بجهة دفع کهانة از خود فرمود ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي اینکه گفتم بشما از آنچیزیست که
بیاموخت بمن آفریدگار من بالهام و وحی نه از قبیل کهانه و فرمود که إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا
يُؤْمِنُونَ بدرستی که من ترک کرده ام و باز گذاشته ام کیش گروهی را که نمی گروند بِاللَّهِ وَهُمْ
بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ بوحدانیت خدای و ایشان بسرای آخرت ناگرویدگانند تکرار ضمیر برای
تاکید کفر برای ایشان بسرای آخرة وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
و پیروی کردم دین پدران خود را اظهار حجة آنکه اهل بیت نبوتست و جهة قصد زیادتی رغبت ایشان ما
باستماع کلام وی و قبول کردن نصیحت وی در آنچه گوید مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ نیست و
نشاید مر ما را که پیغمبرانیم آنکه انباز گیریم بخدای چیزی را بلکه بطریق یگانگی پرستش او میکنیم ذَٰلِكَ مِنْ فَضْلِ
اللَّهِ عَلَيْنَا این توحید و پرستیدن خدای بیگانگی از فضل خدایست بر ما که بوحی ما را بآن آگاهی داده وَعَلَى
النَّاسِ و از فضل اوست بر سایر آدمیان که انبیا را بارشاد ایشان فرستاده وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا
يَشْكُرُونَ و لیکن بیشتر مردمان که پیغمبران با ایشان آمده اند شکر و سپاس داری نمیکنند آن فضل را و موحد نمیشوند
و از آن اعراض میکنند و از آن متنبه نمیشوند پس در ترغیب ایشان بتوحید و تنفیر ایشان از شرک فرمود که
يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ای یاران زندان یعنی کسانی که در آن اند أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ آیا خداوندان پراکنده که شما
دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ بهتر است یا خدای یگانه در
ذات و صفات غالب بر همه یکتا آنکه هیچ کس مقاومت نتواند کرد مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً
نمی پرستید ای اهل زندان بدون خدا مگر نامها یعنی چیزی چند را که باعتبار اسم بدون حجتی و دلیلی

سمیتموها

سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ نام نهاده اید شما و پدران شما یعنی می پرستید چیزها یی را که باعتبار اطلاق
اسم و محض نام بدون حجتی و دلالتی که دلالت کند بر استحقاق الوهیت ایشان مراد آنست که همین اسم خداوند دارند و حقیقت الوهیت ندارند
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فرو نفرستاده خدای تعالی بر پرستش آنها یعنی هیچ حجتی که دلالت کند بر استحقاق
الوهیت ایشان مراد آنست که همین اسم خدا دارند پیش شما می پرستید اسمی چند بی مسما إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ نیست حکم در پرستش
مگر خدای را که مستحق پرستش است فرمان داده بزبان پیغمبران أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ آنکه نپرستید ای کافران
مگر او را که حجت روشن دلالت می کند بر وجوب عبادة او و بوحدانیت ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ اینست دین حق و درست
و ملت وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن بیشتر مردمان نمیدانند راه حق را بجهة عدم تفکر در دلایل
عقلیه و حجج نقلیه و تبعیت هواجس نفسانی و وساوس شیطانی و بعد از تنبیه بر بطلان کیش ایشان و امر
بمعبود یکتا شروع در تعبیر خواب ایشان کرده فرمود که يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا
ای یاران زندان اما یکی از شما که ساقی ملک است سه روز دیگر خلاص یابد فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا پس بیاشامد یعنی
تربیت کننده خود را یعنی ملک را بان خمر آشامیدنی چنانچه پیشتر می بوده یعنی همان ساقی ملک باشد وَأَمَّا
الْآخَرُ فَيُصْلَبُ و اما آن دیگر که طباخ است پس بر آویخته شود بر دار و مدتی بر دار بگذارند فَتَأْكُلُ
الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ پس بخورند مرغان شکاری از کله سر او پس ایشان یکی گفت دروغ گفتیم و هیچ خواب
ندیده بودیم بازی میکردیم یا گفتند ما خوابها خود را بر یکدیگر بستیم یوسف فرمود که قُضِيَ الْأَمْرُ
الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ حکم کرده شد و محکم ساخته گشت کار خوابی که شما در آن طلب تاویل و تعبیر
کردید و خلاف آنچه من گفتم نخواهد شد این دلیل است بر اخبار یوسف بغیب بطریق وحی نه مانند تعبیر
معبران در حدیث آمده است که خواب بر پر مرغی بسته شده است ما دام که تعبیر آن نکرده باشند چون کنند
بیفتد از پر آن مرغ و بر زمین آید یعنی واقع شود بجای خود و خواب جزو چهل و ششم جزو از پیغمبری باید
که خوابی که میبیند خبر با خداوند رای صایب نکوئی و مروتی که چون سه روز برآمد کارکنان ملک آمدند و
ایشان را از زندان بیرون بردند وَقَالَ و گفت یوسف در وقت بیرون رفتن ایشان لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ
نَاجٍ مِنْهُمَا مر آن کس را که دانست بطریق وحی آنکه او رستگار است از آن هر دو و ظن بمعنی یقین در کلام عرب
بسیار است و نمی تواند بود که بمعنی خود باشد زیرا که تعبیر وی بطریق وحی بود نه بصواب دید و رای
حاصل که ساقی را گفت اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ یاد کن مرا نزدیک مربی خود یعنی بگو پادشاه را

بعرض ملک ریان رسانید تا مرا ازین محنت باز رهاند وی اینمعنی را قبول کرد پس ملک بفرمود تا طباخ
که خیانت او ثابت شده بود بر دار کردند و ساقی را که صفت امانت او تحقیق یافته بود بهمان منصب
نخستین باو دادند و چون یوسف ع توسل بمخلوق شد در نجاة خود جبرئیل نازل شد و یوسف را به
گوشهٔ زندان برد و گفت خود را بر زمین زن زمین او را تا طبقهٔ دویم شکافته یوسف را گفت فرو نگر تا چه بینی
یوسف ع نگاه کرد گفت طبقهٔ زمین دویم را می بینم یکبار دیگر پر آن زد زمین سیم پیدا شد و همچنین تا
طبقهٔ هفتم ظاهر گشت جبرئیل گفت فرو نگر چون نگاه کرد سنگی عظیم دید گفت سنگی بزرگ می بینم جبرئیل
پر بر آن سنگ زد شکافته شد و از میان کرمی بیرون آمد برگی سبز در دهن گرفته گفت یا طاهر الطاهرین
ای پاکیزه تر پاکیزگان پروردگار عالمیان ترا سلام میرساند و میگوید شرم نداشتی از من که استعانت
کردی بملک مصر بعزت و جلال من که بجهت این هفت سال ترا در زندان بدارم یوسف ازین سخن متاثر گشت
گفت ای جبرئیل خدای از من راضی باشد گفت آری از تو راضیست گفت که هفتاد سال در اینجا بمانم باک
ندارم و باید دانست که استعانت بمخلوق در دفع مضار و تخلص از مکاره جایز است باجماع و غیر
قبیح بلکه بگاه هست که واجب میشود پس روایت مذکوره دلالت بر تحریم استعانت نمی کند بلکه عتاب مذکور
بیوسف جهة ترک عادة جمیلهٔ او بود در صبر و توکل بر خدای در جمیع امور بجهة محنت و قبح استعانت
در صورتیست که ترک توکل بر خدا کرده اعتماد کلی بر مخلوق کند و اگر با وجود توکل بر خدا مخلوق را واسطه
سازند در دفع بلیة موجب اثم نمیشود القصه چون ساقی بمرتبهٔ تقرب رسید و از ساغر جاه و دولت
سرخوش گردید از زندان و اهل آن غافل شد فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ یاد کردن یوسف
را نزد تربیت کنندهٔ خود که پادشاه بود فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ پس درنگ کرد یوسف
در زندان چند سال بضع عددیست میان سه و نه یوسف بعد ازین واقعه هفت سال در زندان بماند
و مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان مکث فرمود از کلبی نقلست که یوسف ع
پنج سال پیش از بیرون رفتن ساقی از زندان و هفت سال بعد از رفتن او در زندان بماند و در بوته
شب و روز می گریستی تا حدی که زندانیان بتنگ آمده گفتند ای یوسف یا روز گریه کن و یا شب
خاموش باش یا شب بگری و روز خاموش باش تا ما را آسایشی باشد و زلیخا را ازین حال خبر دادند
بفرمود تا در زندان موضعی خالی کردند و دریچه بر شارع عام گذاشتند و حکم کرد تا یوسف ع

پس فراموش گردانید

در پیش

در پیش روزنه فشانند تا بدیدن مردم مشغول شده گریه کمتر کند و زندانیان را آرامی پدید
آید قضا را روزنه بر جانب کنعان واقع شده بود چون شب شدی یوسف در پیش آن
روزنه نشستی و آغاز گریه کردی و هر بادی که از طرف کنعان وزیدی تر بان حال یعقوب
پیغامی رسیدی و هر نسیمی که از طرف کنعان رفتی پیغام درد خود فرستادی شبی نشسته بود دیده
بر راه انتظار نهاده بود از دور دید که اعرابی بر شتری سوار و راه بادیه میرود و شتر سر از در
کشید و بطرف زندان متوجه شد هرچند اعرابی او را منع و مهار او را می پیچید او تمکین
نمی یافت اعرابی بتنگ آمده پیاده شد و شتر زمام از دست او در کشید و بسوی دیوار
زندان توجه نمود در پیش روزنه که یوسف ع در آنجا بود بایستاد و بزبان فصیح بوی سلام کرد
و گفت ای کلبهٔ گلشن یعقوب از کنعان بمصر آمده بودم و حالا از مصر بکنعان میروم برای پیر
محنت زده هیچ پیغامی داری عبرانی پدید بفراق دیده الم کشیده هیچ خبری میفرستی یوسف چون نام
پدر و کنعان شنید خروش و فریاد بر داشت و زار زار بگریست ناگاه اعرابی از پس شتر رسید
با عصایی کشیده خواست که بر شتر زند زمین او را بگرفت و تا نیمهٔ ساق اعرابی فرو ماند یوسف
آواز داد که یا اخ العرب زمانی باش تا با تو سخنی بگویم اعرابی گفت زمین مرا گرفته چگونه بجای
دیگر توانم رفت هرچه میخواهی بگو یوسف گفت از کجا می آیی گفت از کنعان رسیده گفت تو در کدام
چراگاه می چریده گفت در چراگاه آل یعقوب چریده و آب از چشمه سار کنعان چشیده یوسف فرمود در
زمین کنعان هیچ درختی دانی که او را دوازده شاخ بود یکی از آن شاخها جدا شد و اکنون چند سال
تا بیخ آن درخت در فراق شاخ خود می نالد و شجره و بار و فرع خود بتضرع می گریاند
اعرابی گفتا نیکو میگویی صورت حال یعقوب پیغمبر است که دوازده پسر داشت یکی از آن دوازده
غایب شد و او مدتیست که در فراق او می گرید و می زارد و بر سر چهار راه خانه ساخته و بیت الاحزان نام
نهاده هر که از آن راه میگذرد حال گم شدهٔ خود می پرسد و کسی از نام و نشان او خبر نمیدهد یوسف ع
را از استماع این خبر درد بر درد او می افزود و گفت ای اعرابی ازینجا عزم کجا داری گفت بادیهٔ روم
که متاع مناسب اینجا خریده ام آنجا بفروشم بعد از آن بکنعان روم یوسف فرمود که درین معامله
چند سود طمع داری گفت صد درهم یوسف گفت یا فتی تو درهم که بیست هزار درهم بها داد و زرد

هم اینجا باز کرد و بکنعان رو و چون بکنعان در آیی در بیت الاحزان رو و بگوی ای پیغمبر خدای
من رسول غریبان و مهجوران و زندانیانم در آن وقت که درد تو بغایت رسیده باشد و سوز فراق
بنهایت انجامیده دست تضرع بحضرت بی نیاز بردار و ما را بدعایی یاد کن و چنانچه ما از تو
فراموش نکرده ایم تو نیز ما را فراموش مکن اعرابی گفت چه نام داری گفت مراد مستوری نام کفن نسفت
اما در روی من نگاه کن و صفت شکل و صورت من بر و تقریر و حکایت نمای و حرف حرف از صورت
و موی و روی من بر صفحه خیال او نقش زن و آن پیر صاحب کرامت را خبر نمای و اگر از خالی که بر رخسار
راست داشتم خبر پرسد بگو آن مظلوم محروم گفت که آن نقطه خال در دم که دو سیلاب آب دیده
افتاده بود در فراق تو   خون جگرم ز دیده بر رخ یا لود   انجال محو شد ای اعرابی سلام من
غریب و پیام من اسیر بدان پیر برسان که ترا از شادی که بدان رسانی برکت بسیار روی خواهد نمود ای اعرابی
چون بمحنت خانه یعقوب رسی چندان صبر کن که پاسی از شب بگذرد و غوغا و شکام مردم فرونشسته
و یعقوب ع از ورد فارغ کرده تو بدر کلبه او رو و بگو السلام علیک ایها المغموم سلام من بر تو باد
ای خو رنده غمهای صادم من الغریب المهموم ان غریب مبتلا بانواع غم پس بگو که آن مظلوم می گوید
که تا از خدمت تو محروم مانده ام از گریه و نالیدن نیاسوده ام و تا جمال ترا نه بینم بر بساط راحت و آسایش
ننشینم ای اعرابی بیاور این یاقوت قیمتی از من بستان و از یعقوب هر دعایی که خواهی در خواه که دعای آن پیر
مستجابست اعرابی گفت ای جوان نیکو نه بیش تو آیم که مرا زینی گرفته است یوسف گفتا مد بیشه از دن شتر
از دل بیرون کن تا زینی تر دعا کند و این شتر مرا جان کار و ما را از حالات آن مکر و بیت الاحزان
خبر داده اعرابی گفتا زد دن شتر در گذشتم فی الحال پایش از زین بر آمده تند یوسف دوید و هم
شاع روی بر نشانی که بر یافت بدید و یاقوت از دست مبارکش فرا گرفته راه بیابان کنعان بر گرفت
یوسف از عقب او می نگریست و می گریست و می گفت یا لیت راحیلا لم تلد فی ای کاشکی راحیل مرا نزادی
تا دل من در و رطه چنین غمها نیفتادی پس اعرابی بکنعان آمد و صبر کرد تا مقداری از شب بگذشت بدر
بیت الاحزان آمد و گفت السلام علیک السلام و رحمة الله یا عبد الله چه کسی و از کجا می آیی گفت
پیغامی آورده ام گفت رسول کیستی و پیام که داری گفت رسول غریبانم و پیک مهجوران و قاصد زندانیان
از زمین مصر می آیم و تمام قصه باز گفت یعقوب ع چون این حکایت استماع نموده فریاد بر آورد و گفت اگر

تو رسول غریبانی من نیز در فراق غریبان مبتلا شده ام و اگر تو پیک مهجورانی من سوخته آتش
هجرانم بلا ام اگر تو فرستاده زندانیانی من نیز ساکن بیت الاحزانم ای اعرابی مژده دادی که از دو
وصال ایشان مرا نیز پدید و خبری دادی که بدان کوه حسرت از دل من کشاده گرد کانی چه می خواهی گفت
یا نبی الله آنچه مقصود منست از تو یا قدام از تو توقع دعا دارم یعقوب گفت الهی سکرات موت
بر این بنده آسان کردان شتر اعرابی بنجوع و آمد که سبب این پیغام من نیز بوده ام و اعرابی را بدین زندان من
رهنمونی کرده ام در گذار دن این پیغام مرا نیز شرکتی هست و از تو طمع دعا دارم یعقوب فرمود الهی این
شتر را از نا قهای بهشت گردان اعرابی گفت ای برگزیده خدای آن غریب زندانی را دعایی کن گفت خدایا
او را از بند خلاص ده و او را بخویشان بپیوند چنگی کرامت فرمای پس اثر دعای یعقوب ع بیوسف رسید
مدت محنت او بسر آمد ملک ریان خوابی مهیب دیده بامداد تمامی حکما و ندمای خود را طلبید و
قال الملک انی اری سبع بقرات سمان و گفت ملک ریان بدیشان که من بخواب دیدم
هفت گاو فربه که از جوی خشکی بیرون آمدند و بعد از آن یا کلهن سبع عجاف می خوردند
و فرو می بردند ایشان را هفت گاو لاغر و شکمهای ایشان هیچ زیاده نشد و سبع سنبلات خضر و اخر یابسات
و دیدم هفت خوشه دیگر دیدم خشک شده یعنی رسیده و بدرو آمده پس این خوشهای خشک
بر آن خوشهای سبز پیچیدند و بپوشیدند و بعد از بیان این خواب گفت یا ایها الملأ ای گروه کاهنان
و معبران که اشراف قوم مید افتونی فی رءیای فتوی دهید یعنی جواب گوید مراد بتعبیر خواب من
ان کنتم للرءیا تعبرون اگر هستید شما از روی علم و دانش مر این خواب را تعبیر کنید و عبارة
آن عالمید و آن را نیک می دانید قالوا اضغاث احلام گفتند معبران در جواب ملک که این خوابها
خوابهای شوریده و پریشانست وما نحن بتاویل الاحلام بعالمین و نیستیم ما به تعبیر
این نوع خوابها دانا یا نحن ما بتعبیر خوابهای راست می گوییم و این از قبیل خوابهای باطلست ملک ریان از
جواب ایشان متحیر گشته در دریای تفکر غوطه خورد که آیا راه تعبیر این واقعه عجب که نماید
یا درباب این خواب پریشان مرا تعبیر چیست   ساقی که ملک ریان را متفکر و متغیر دید از حال
یوسفش یاد آمد وقال الذی نجا منهما و گفت آن کسی که نجات یافته بود از دو بنده

زندانی یعنی ساقی وادکر بعد امة و یاد کرد از قول یوسف که گفته بود مرا نزد
ربّ خود یاد کن پس از زمانی دور و دراز انا انبئکم بتاویله فارسلون من
خبر دهم شما را بتعبیر این خواب پس بفرستید مرا بزندان که در آنجا کسی هست بزندان که بتعبیر خواب
نیکو داند ملک ازین خبر شادمان گشت حکم فرمود که زود برود و خبر بیارد ساقی سوار شده بزندان
در آمد و گفت یوسف ایها الصدیق ای یوسف ای نیک راست گوینده و صفت بصدیق
کرد صیغه مبالغه است جهت آن بود که احوال او را تجربه کرده بود و صدق او را دانسته در تعبیر خواب او و خواب
مصاحب او و هذه اکتفای بسیار راست گوینده افتنا فی سبع بقرات سمان فتوی ده
ما را در هفت گاو فربه یاکلهن سبع عجاف میخوردند ایشان را هفت گاو لاغر و سبع
سنبلات خضر واخر یابسات و در هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک که
بر ایشان پیچید و خشک ساختند همه حکما درین خواب حیرانند تو جواب گوی لعلی ارجع الی الناس
تا باشد که باز گردم با جواب تمام و تعبیر که راست بسوی مردمان یعنی ملک و یاران و ملازمان او در گاه لعلهم
یعلمون شاید یعنی صید هست که ایشان ببرکت تو بدانند تاویل این واقعه را یا شرف و فضل ترا معلوم کنند
قال تزرعون سبع سنین گفت یوسف ای و که شما کشت کنید هفت سال که بقرات سمان اشاره
بآنهاست دابا زراعتی بر عادة مستمر خود فما حصدتم پس آنچه بدروید از غلات فذروه فی
سنبله پس بگذارید آنرا در خوشه آن یعنی خوشه پاک مکنید تا از شش و آفات ایمن باشد پس غله
را با خوشه ذخیره کنید الا قلیلا مما تاکلون مگر اندکی یعنی بقدر حاجت از آنچه
خورید درین سالها که آنرا پاک کرده باشید یعنی آنچه شما را احتیاج افتد بخوردن آن درین هفت سال باید
کنید و باقی را بخوشه ذخیره کنید ثم یاتی من بعد ذلک سبع شداد پس بیاید از پس
این سالها هفت سال سخت که سبع عجاف عبارت از آنهاست یاکلن بخورند این سالها یعنی کسانی که
در آن زمان باشند ما قدمتم لهن آنچه از پیش فرستاده باشید یعنی ذخیره نهاده برای آن
سالها الا قلیلا مما تحصنون مگر اندکی از آنچه نگاه دارید که ضبط کنید برای تخم زراعت
ثم یاتی من بعد ذلک عام فیه پس بیاید از پس این سالها قحط سالی که در آن یغاث

الناس

الناس بفریاد رسیده شوند باران مردمان یعنی خدای بفریاد ایشان رسد و فیه یعصرون
و درین سال بیفشرند آنچه افشردنی باشد مثل انگور و زیتون و کنجد و امثال آن و این کنایة از کثرت
ثمار است و گفته اند که اشارت بدوشیدن شیر است از پستان گاو و گوسفند و این عبارة از فراخ سالی است
و چون یوسف علیه السلام تعبیر تمام کرد ساقی بازگشته بخدمت ملک رفت و در وقتی رسید که جمیع اکابر و
اصاغر در خدمت پادشاه ایستاده بودند و در آن محفل عام این سخنان که از یوسف شنیده بود بر همان
وجه تقریر نمود ملک را پسندیده آمد خواست که بگوش خود از زبان یوسف بشنود کسی را بطلب او
فرستاد تا مشافهه از و بشنود و قال الملک ائتونی به و گفت ملک بیارید یوسف را بمن
فلما جاءه الرسول پس آنهنگام که آمد بیوسف فرستاده ملک یعنی ساقی و گفت ای یوسف اجابت
کن ملک را تا تعبیر خواب بجای که بمن گفته از تو بشنود یوسف علیه السلام خواست که او را برائت و بیگناهی خود را
بر ملک آشکارا کرداند تا کسی بعد حال بمحال او تهمت و دقیقه نماند پس بجهت این قال ارجع الی
ربک فسئله گفت یوسف او را که باز گرد بسوی مهتر خود یعنی بر سر او را یعنی در خواست
کن تا تفحص کند و بپرسد ما بال النسوة اللاتی قطعن ایدیهن
چه بود آن زنان را که در مجلس زلیخا ببریدند دستهای خود را ان ربی بکیدهن علیم
بدرستی که آفریدگار من بمکر زنان و فریب ایشان داناست و درین دلیلست بر آنکه سزاوار است
گرد نفی تهمت از خود اجتهاد نماید و از مواقع آن بپرهیزند و از ابن عباس مرویست که اگر یوسف
بدون استکشاف این حال از زندان بیرون [illegible] ملک هر وقت که او را دیدی تصور این معنی کردی
که این آن مرد است که با زن عزیز خیانت کرد اما چون رسول باز آمد و پیغام یوسف برسانید ملک فرمود
تا آن زنان را جمع کردند و زلیخا را نیز بیاوردند پس بجهت تحقیق باز پرسید قال ما خطبکن
اذ راودتن یوسف عن نفسه گفت بایشان که چه بود حال و کار شما وقتی که طلب
کردید یوسف را از نفس وی یعنی کام دل خود جستید قلن حاش لله گفتند آن زنان در جواب
که پاکست خدا از آنکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف ما علمنا علیه من
ندانستیم ما بر یوسف از هیچ بدی [illegible] و چون زلیخا دید که جز راستی فایده ندارد
او نیز بپاکی یوسف اقرار کرد قالت امرات العزیز الان حصحص الحق
گفت زن عزیز یعنی زلیخا اکنون ثابت و مستقر شد و هویدا و روشن گشت آنچه در دل بود درست است انا

سوءٍ

راودته عن نفسه من مراودت کردم یوسف را از نفس او و از آن نوی وصال او کردم
وانه لمن الصادقین و بدرستی که او از راستکویانست آنجا که با عزیز گفت هی راودتنی
از ابو عبدالله ع مرویست که جبرئیل یوسف را در حبس این دعا تعلیم کرد که در عقب هر نماز بخواند اللهم
اجعل لی فرجا و مخرجا وارزقنی من حیث احتسب ومن حیث لا احتسب حق تعالی او را از آن نجات
داد القصه حق تعالی یوسف را از زندان خلاصی داد ملک با او پیغام داد که زنان بکناه خویش اعتراف
نمودند از زندان بیرون آی تا بحضور تو ایشان را عقوبت کنیم یوسف برسول گفت که غرض من عقوبت
ایشان نبود ذلک لیعلم انی لم اخنه بالغیب بلکه خواستن من برای آن بود که تا بداند
عزیز آنکه من خیانت نکردم او را در غیبت وی و حرمت وی نکاه داشتم وان الله لا یهدی
کید الخائنین و دیکر تا معلوم کند که بدرستی که خدای راه ننماید یعنی انفاذ نکند و بتصرف
نیارد مکر خیانت کنندکان را این تعریضیست بزلیخا در خیانت با شوهر خود و تنبیه تا توبت و [illegible]
خود بعد از آن بجهت اشعار بر آنکه یوسف بحمایت ربانی و توفیق سبحانی و عصمت یزدانی از زلیخا منصرف
شده نه آنکه نفس او مشتغل بوده در این امر این کلمات از وی قول کند که درود آورد که وما ابرئ
نفسی تبرئه نمیکنم نفس خود را یعنی نمیکویم که نفس من بطبیعت از میل و آرزو و هامه(?) است
و معترفم ان النفس لامارة بالسوء بدرستی که نفس هر آینه فرماینده است ببدی و مایل طبع
بشهوت پس قصد معاصی میکند و قوی و جوارح را بآن میفرماید در جمیع اوقات الا ما رحم ربی
مکر وقتی که رحم کند پروردکار من که اعطای توفیق و لطف و عصمت او [illegible] مکر نفوسی را که رحمت کند خدا از آن
بعصمت خود ان ربی غفور رحیم بدرستی که آفریدکار من آمرزنده است بندکان را مهربان که بعصمت
و توفیق و لطف بهدایت ایشان کند آورده اند که چون ملک ریان این سخنان که از یوسف شنید بدانکه
اشتیاق او بدیدار یوسف زیاده کشت وقال الملک ائتونی به و گفت ملک مصر بیارید یوسف
را نزد من استخلصه لنفسی تا خاص کردانم او را برای خود و مهمات خود [illegible]
آورده که ملک ریان هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد
و به تعظیمی هر چه تمامتر یوسف را از زندان ببارکاه ملک ریان آوردند که در وقت بیرون آمدن یوسف
زندانیان بهایهای بکریستند و می گفتند که ای دلنواز و غمکسار ما بی تو چکونه زندکانی کنیم و با که انس

کیریم

کیریم یوسف ایشان را دلنوازی فرموده در حق ایشان دعا کرد که یا رب خدایا دلهای نیکان بر ایشان
مشفق و مهربان کردان و ایشان را دلنوازی فرموده در حق ایشان دعا کرد که یا رب خدایا دلهای نیکان
بر ایشان مهربان کردان و از ایشان خلاص مده(?) و چون از زندان بیرون آمد بر در زندان نوشت که این قبر
زندکانست و خانه اندوه کینان(?) و تجربه دوستان و شماتت دشمنان پس بحمام رفت و خود را بشست
و خلعت ملک در پوشید و متوجه بارکاه ملک شد چون چشمش بر ملک افتاد کفت اللهم انی اسألک
بخیرک واعوذ بک من شره وشر غیره چون بنزدیک ملک رسید سلام کرد و تحیت فرمود ملک
او را احترام فرمود و استقبال فرمود و او را در کنار کرفت و بانواع اجلال و اکرام و برا بر تخت خود نشاند
فلما کلمه پس آن هنکام که ملک سخن کرد با او وی بعربی جواب کفت ملک کفت این چه زبانست
کفت زبان عمم اسمعیل پس از آن لغت عبری تقریر کرد و ملک او را بان زبان دعا کرد ملک کفت این زبان چیست(?)
من وهب کفته که ملک هفتاد زبان میدانست بهر زبان که با یوسف سخن میکفت بهمان لغت او را
جواب میداد ملک از آن متعجب شد و یوسف آن روز سی ساله بود ملک در جمال او نکریست و حداثت سن و
کثرت علم او مشاهده کرد بر وجه تعجب کفت این آن کرامتست که تعبیر خواب من کرده است پس کفت که ای یوسف
میخواهم که تاویل خواب خود از تو بشنوم یوسف کفت اول خواب را بتفصیل که چکونه دیدی و بعد از آن
بیان تعبیر آن کنم ملک کفت چنین باشد پس کفت ای ملک تو هفت کاو دیدی فربه و سفید و روشن که
رود نیل بشکافتند و از آنجا بیرون آمدند پستانها پر از شیر تو در ایشان می نکریدی و از حسن ایشان تعجب
می کردی ناکاه دیدی که آب نیل بزمین فرو شد و زمین بدید آمد و از میان کل و لای هفت کاو لاغر بدید
آمدند خاک آلود شکمها باز پس رفته بی شیر و پستان مهر ایشان دندانها و پنجه داشتند چون دندان و پنجه سکان
و خرطومها داشتند چون خرطوم سباع پس بر آن کاوان فربه حمله کردند و ایشان را بدریدند و استخوانهای
ایشان را بشکستند و مغز استخوانهای ایشان را بمکیدند و تو از آن تعجب می کردی پس هفت خوشه
کندم سبز و تازه از زمین بر آمد و هفت دیکر سیاه و خشک و همه در یک موضع تو از روی تعجب
با خود می کفتی که چکونه در یک جا هفت خوشه چنین سبز و خرم و هفت دیکر چنین سیاه و خشک
رسته بعد از آن بادی سیاه بر آمد و خوشهای سیاه و خشک را بر آن خوشهای سبز زد و آتش از آن
بیرون آمد و آن خوشهای سبز را بسوخت خواب تو اینست پس از دهشت و خوف آن واقعه از خواب بیدار شدی

ملک ازین صورت متعجب و متحیر فرو ماند گفت والله چنین بود این که تو گفتی از خواب من و عجب تر
آنکه گوییا این واقعه تو دیده بخدا که همه را صواب گفتی و هیچ خطا نکردی و مرا بعضی از آن فراموش
شده بود اکنون بخاطرم رسید بدین تعبیر آنرا بطریقی که گذشت تقریر کرد ملک گفت ای صدیق تو روزگار
رای صواب تو در بیان مرجح تقاضا میکند تا بر آن عمل کنیم یوسف ع فرمود که ای ملک صلاح آنست
که بفرمایی هر جو و گندم که در مملکت تو هست جمع کنی و آنچه در خزانه داری خرج زراعت آن کنی چه
اضعاف بار خواهی یافت و چون درو بید آنرا بهمه بفرمایی تا بدروند و با خوشه در انبارها نهند
تا از آفت شپشه ایمن باشد اما آنرا برای آدمیان باشد و کاه آن برای چهارپایان تا در زمان قحطی
چهارپایان نیز بمعرض تلف در نیایند و درین هفت سال آنچه حاصل شود از آن پنج یک آن برای قوت
آن سال بداری و باقی ذخیره کنی برای سالهای قحطی و چون این هفت سال منقضی شود هفت سال
قحط باشد و مردم از اطراف و اکناف عالم آیند و از تو طعام خواهند و آنچه در هفت سال فراخی نهاده
باشی همه را بمراد خود بفروشی و بجهت آن خزینه تو از زر و سیم مملو شود بحدی که هیچ پادشاهی ندیده
باشد و فضول نکرده ملک ریان که این سخنان از یوسف شنید قال انک الیوم لدینا
مکین امین گفت ای یوسف بدرستی که امروز نزد ما با جاه و قدری و در غایت تقرب
مؤتمن بر همه چیزها هر چه میخواهی از ما بخواه و آنچه در نظر داری بر من بگوی که بر وفق مدعا
تو ساخته و پرداخته خواهد شد قال اجعلنی علی خزائن الارض گفت یوسف که بگردان
مرا حکم کننده بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایات مصر است از نقود و اطعمه خازن گردان
تا او را بطریق مذکور صرف غرایب کنیم بقوله انی حفیظ بدرستی که من بسیار نگاه دارنده ام نیکو
حفظ کننده ام چیزها را از ضایع نکردن علیم دانا بمصالح ملک و هر چه بیانم از صلاح هیچ بیرون
نباشد و با نگاه دارنده حساب وجود انا بلغت هر کس با من سخن گوید در تفاسیر معتبر مذکور است
که ملک ریان تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر جهت یوسف مقرر کرد و تاج مکلل بر سر وی
نهاد و کلیدهای خزاین بوی سپرد و زمام اختیار مملکت بقبضه اقتدار او باز داد و آخر عزیز را
عزل کرد و مهمات وی نیز بعهده یوسف کرد در آن زمان عزیز رحلت کرد و گذشت و ملک از علم و فضل
و حسن معاشرت و معدلت یوسف تعجب کرد هر روز محبت او با یوسف بیشتر میشد از ابن عباس

نقلست

نقلست که حضرت رسالت پناه ص فرمود که رحم الله اخی یوسف اگر از ملک التماس منصب نمیکرد هر آینه منصب بعد
قرار میگرفت و آنرا بوی ارزانی میداشت لیکن چون این التماس کرد بعد از یکسال باین منصب رسید در یکسال او با
ملک مجالست میکرد و ملک از صحبت او مستفید میشد یکروز با یوسف گفت آرزو دارم که همیشه با تو مکالمه و مخالطه
کنم اما مرا از آن ننگ می آید یوسف گفت من بآن اولیترم چه من پسر یعقوب اسرائیل الله که پسر اسحق ذبیح الله است که پسر
ابراهیم خلیل الله است گفت راست گفتی ای یوسف پسر او را موکل می کرد چون یکسال بر آمد تاج مکلل بر سر او نهاد و جامه
خاص خود در حمایل وی کرد و او را بر تخت مرصع بیاقوت نشاند و قبه از استبرق بر بالای او بزد و بالای وی کرسی نهاد
او سی گز و سی [illegible] بیفکند و یوسف را بر آن نشاند و امرا و سلاطین خود را بخدمت او نصب کرد و خود در خانه نشست
و زمام پادشاهی بکف کفایت او باز داد و کار مهمات مصر را وی باز گذاشت و در آن سال قطفیر عزیز فوت شد و بنا به
التماس تمام زلیخا را بیوسف داد و بتفصیلی که بعد ازین مذکور خواهد شد و چون یوسف با او خلوت کرد او را بکر یافت
منشاء آن پرسید جواب داد که عزیز عنین بود و او را جوانی شوید پس حق تعالی یوسف را از زلیخا دو پسر ارزانی
داشت میشا و افراهیم یوسف روزی با زلیخا گفت این مرتبه که اکنون داریم بهتر است یا مرا با آن تهمتها
زلیخا گفت ای صدیق مرا با آن ملامت مکن که من زنی بودم جوان و در نعمت پرورده با جمال و مال و شوهرم با زنان میلی
نداشت و هر گاه بر امر من نگذشت و تو نیکو ترا مثل روزگار من بودی و بحسب فرط محبت تو مبتلا شدم بلایی که هیچ کس
بدان مبتلا نبوده القصه پادشاهی بیوسف قرار گرفت و همه مردمان روزگار محکوم حکم او شدند و کذلک
و همچنین که یوسف را از بند زندان خلاصی دادیم و او را مقرب پادشاه آن عصر گردانیدیم مکنا لیوسف فی
الارض جای دادیم مر یوسف را در زمین مصر یعنی متمکن ساختیم او را تا حکومت و پادشاهی یتبوأ منها
جای میگرفت از آن زمین که چهل فرسخ در چهل فرسخ عرصه داشت یعنی تصرف می کرد در آن حیث یشاء
نصیب برحمتنا من نشاء میرسانیم رحمت خود را از نعم دینی و صوری و معنوی
هر که را میخواهیم ولا نضیع اجر المحسنین و ضایع و باطل نمیگردانیم مزد نیکوکاران را در دنیا و آخرت و
لاجر الآخرة خیر للذین آمنوا و هر آینه مزد آخرت از نعمت بقا و دوام بهتر است مر آنانرا که گرویده اند
بخدا وکانوا یتقون و هستند که پرهیز میکنند از فواحش چون یوسف که باحسان تقوی از تخت چاه به تخت
و جاه رسید القصه یوسف ع مهمات ملکی پیش گرفت و حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبارها بنای عالی
بنا فرمود و در هفت سال آنچه از هر غله که حاصل میشد بمقدار کفاف خرج مردم میداد و باقی را با خوشه مضبوط می ساخت
تا سالهای قحط امر کرد تا در میان نیم شب طعام مهیا ساختند تا خاصان گفتند ایها الصدیق ملک را عادت نیست که در
نیم شب طعام خورد یوسف گفت شما را بآنچه می گویم اقدام نمایید ایشان در نیم شب طعام مهیا ساختند چون غ

از شب بگذشت ملک ریان از خواب برآمد گفت هر طعامی که میسر میشود بیارید که گرسنگی بر من غالب شده نوام
الجوع الجوع میکرد یوسف بفرمود تا طعام ساختند حاضر کردند ملک گفت درین شب چگونه دانستند که من
درین شب گرسنه خواهم شد فرمود امشب اول سالهای قحطست و از علامات و اسباب آن یکی آنست که مردم از اصل
طعام بیشتر از سالهای فراخی یابند و بجهت این دانستم که تو بر خلاف عادة در میان شب طعام ضرورة میشود پس فرمودم
تا اطباخان طعام مهیا کردند ملک ازین گفتار بسیار متعجب شد و از علم و ذکاء او متحیر گشت و از امام رضا منقولست
که چون سالهای فراخی منقضی شد و سالهای قحط در رسید در زمین مصر و شام قحطی عظیم گرفت اهل مصر روی بیوسف آوردند
سال اول آنچه نقودی که داشتند غله بدیشان فروخت سال دوم بحلی و پیرایه و طلا و آلات سال سیم بغلام و کنیزک
سال چهارم بدواب و مواشی سال پنجم بضیاع و عقار سال ششم بفرزندان و در سال هفتم بخط بندگی باو دادند
پس همه مصر ملکی حاصل شد که هیچ کس را نشد و خزینهٔ که کس چنان تصور نکرده بود پس یوسف صورة حال بعرض ملک رسانید
ملک گفت همه بندهٔ تو اند و اختیار بقبضهٔ قدرت یوسف همه را بحضور ملک آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار و هر چه
از ایشان گرفته بود بدیشان باز داد چون ملک این احسان و کرم و خصایل سنیه و فضایل حمیده او مشاهده کرد گفت
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد انک عبده و رسوله و حکم دین او بود که مصریان یوسف را
بوقت خرید و فروخت بصورة بندگی دیده بودند قدرة ازلی همه را طوق بندگی او بگردن نهاد تا کسی را در بارهٔ او سخنی بی
ادبانه نرسد و در خبر است که یوسف درین هفت سال هرگز طعام سیر نخوردی تا گرسنگان را فراموش نکند و امر کرده بود
که هر روز نماز پیشین یا نماز طعام نزد ملک برند گفتند ای یوسف چرا بر عادة معهود هر روز دو بار طعام در
مجلس من حاضر نمیکنی گفت تا تو نیز طعم گرسنگی بیابی و درویشان را فراموش نکنی ملک گفت نیکو گفتی آورده اند که در شام
سالهای قحط اثر قحط بزمین کنعان رسید کار بر اولاد یعقوب تنگ شد گفتند ای پدر در شهر مصر ملکیست که همه
قحط زدگان را می نوازد و کار غربا و ابناء السبیل را بدلخواه ایشان میسازد اگر فرمایی طعامی جهت گرسنگان کنعان بیاریم
یعقوب اجازة فرمود و ابن یامین را که فراق یوسف او را تسلی دادی جهت خدمت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر
را هر یک با شتری و بضاعتی از پشم و نمک کرده و کشک و پنیر و امثال آن چیزی که داشتند روی براه مصر آوردند
و یک شتر بجهة ابن یامین با بضاعتها همراه نمودند وجاء اخوة یوسف و آمدند برادران یوسف ع از کنعان
بخدمت یوسف فدخلوا علیه پس در آمدند بر او بزبان عبری بنیاد تکلم کرده رسم خدمت بجای آوردند فعرفهم
پس شناخت یوسف ایشان را در نظر اول وهم له منکرون و ایشان او را نا شناسندگان بودند
بجهة طول عهد چه بقول اصح چهل سال از وقت ایشان گذشته بود و برادر را کودک رها کرده بودند و اکنون او را
بر سریر خلافت و پادشاهی دیدند نشسته و جامهای ملوکانه پوشیده و تاج مرصع بانواع جواهر بر سر نهاده

وطوق

وطوق زرین در گردن کرده و حکما گفته اند حکمة در آنکه برادران یوسف او را نشناختند آن بود که معصیت کرده بودند
و معصیت دیدهٔ عاصی را سیاه و تاریک می گرداند و گویند بجهة آنکه یوسف در پس پرده با ایشان سخن میگفت
پس یوسف پرسید که شما چه کسانید گفتند جماعة شبانانیم و قحط رسیده آمده ایم تا ما را نوازشی کنی و از طعام محظوظ
گردانی یوسف فرمود که مبادا جاسوس باشید و باین صوب آمده تا از کیفیات و حالات مملکت واقف شده اعلام اعادی
کنید و فتنه در زمین مصر انگیزید گفتند یا ملک ما پسران یک پدریم که یعقوب صفی الله است گفت پدر شما چند
فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی را در صغر سن گرگ خورد و یکی را که از مادر او حاصل شده بود برای
خدمت خود نگاه داشته و ما ده تن بملازمة آمده ایم پس یوسف فرمود که اینجا کسی باشد که شما را شناسد گفتند
مردم مصر ما را نمی شناسند گفت تا آن برادر دیگر بیاید صدق و کذب شما معلوم شود گفتند این بود تا او همراه بیاوریم
یوسف گفت یکی از شما اینجا باشید که تا بروید و آن برادر را بیارید و حال شما بر من محقق گردد ایشان قرعه زدند بنام
شمعون بر آمد پس شمعون با ایشان بود یوسف فرمود تا بضاعات ایشان بستدند و عوض گندم بدیشان داد ولما
جهزهم بجهازهم و آن هنگام که بساخت یوسف کار ایشان را و ساز ایشان را سرانجام کرده هر یک را ده شتر
بار داد گفتند یک شتر بار دیگر جهة پدر بده که در خدمت پدر است بدهید یوسف گفت من بشمار مردم میدهم نه بشمار
شتر ایشان مبالغه نمودند قال ائتونی باخ لکم من ابیکم گفت یوسف که بیاورید
بمن برادری که شما را است از پدر شما یعنی علاتی نه اعیانی شما الا ترون انی اوفی الکیل آیا نمی بینید آنرا که
من تمام میدهم پیمانه را و هیچ کمی باز نمیگیرم و انا خیر المنزلین و من بهترین فرود آرندگانم یعنی در فرود آوردن
مهمانان و اکرام و احسان با ایشان دقیقه فرو گذاشت نمیکنم فان لم تاتونی به پس اگر نیارید بمن آن برادر را
فلا کیل لکم عندی پس شما را از نزد من کیل نیست یعنی طعام و لا تقربون و نزدیک مشوید بمن
و در ولایت من در نمیایید و گرد من نگردید قالوا سنراود عنه اباه گفتند زود باشد که مراوده کنیم یعنی بجهد
تمام و تدبیر حیله و برادر را از دست پدر انتزاع کنیم و انا لفاعلون و بدرستی که ما کنندگانیم آن چیز را که به
گوییم و در آن باب سعی و اهمال نکنیم وقال لفتیانه و گفت یوسف مر غلامان خود را که کیل غلات تعلق
باو داشت اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم بنهید بار ایشان را که بهای گندم آورده اند و گویند آن پوستی
و کفشی چند بود یوسف نخواست که گندم بهها بدیشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشان را در بار ایشان نهید
و چون واقف گردیدند ایشان بتقاضای آنچه خواهد کرد که آن بضاعتها چون ثمن گندم بوده باز آرند باید دوباره
فرستد از غیبت گفت که لعلهم یعرفونها اذا انقلبوا الی اهلهم شاید که ایشان

وشناب فشناسند بضاعت خود را چون باز کردند سوی کسان خود وبار بکشایند لعلهم یرجعون شاید که
زود بیایند و برادر مرا بیاورند فلما رجعوا الی ابیهم پس آنهنگام که باز کشتند فرزندان یعقوب بسوی
خود پدر گفتا احوال شما چون گذشت با ملک مصر گفتند ای پدر بصف کرم واحسان وفضل ملک مصر نتوانیم کرد با ما چندان
انعام کرد که اگر یکی از فرزندان یعقوب بودی همانا بیش از این کرم نکردی یعقوب گفت شمعون کجاست قالوا یا
ابانا منع منا الکیل گفتند ای پدر ما منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر بما طعام
نپیمایند اگر ابن یامین را نبریم و شمعون را گرو نزد خود نگاه داشت تا ابن یامین را نزد او بریم فارسل معنا
اخانا نکتل پس بفرست با ما برادر ما را تا فرا گیریم پیمانه را از برای خود و برای او وانا له لحافظون و بدرستی
که ما مر او را نگهبانانیم از رسیدن زیان و مکروه بوی یعقوب گفت ملک مصر چگونه دانست که شما را برادری هست گفتند ما را به
جاسوسی متهم کردند و ما چون شرح احوال خود بگفتیم و گفت شما می گویید که ما دوازده برادریم پس یکی از آنها کو دیگری کجاست
گفتیم پدر را و انجه شرح خود نکرد داشت گفت اگر او را نیارید دیگر طعام شما ندهیم اکنون او را با ما فرست که ما حافظ ویم نگذاریم
که مکروهی باو رسد قال هل امنکم علیه الا کما امنتکم علی اخیه من قبل گفت یعقوب ای فرزندان
آیا شما را امین دارم بر وی مگر همچنانکه امین ساختم شما را بر برادر او و پیش از این که گفتید انا له لحافظون یعنی چگونه بر محافظت
شما اعتماد کنم که شما در حق آن برادر دیگر گفتید که ما نگهدارنده اوییم و آخر گفتید که گرگ او را بخورد فالله خیر حافظا
پس خدا بهتر است از روی نگه داشتن پس توکل بر وی می کنم و کار خود را بوی باز می گذارم وهو ارحم الراحمین
و او بخشاینده بخشایندگانست که شاید بمحافظت وی بر من ببخشاید و مرا به مصیبت دو فرزند مبتلا نسازد یعنی ویرا
بخدای سپردم نه بشما تا حفظ او نماید و او ایمن بماند و بر پیری و ضعف من ببخشاید ولما فتحوا متاعهم وجدوا
بضاعتهم و آن هنگام که بکشادند بارهای خود را یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند و در بارهای ایشان نهاده به
حکم یوسف ع ردت الیهم باز گردانیده بود بدیشان قالوا یا ابانا ما نبغی هذه بضاعتنا
گفتند ای پدر ما چه چیز طلبیم از کرم و احسان ملک مصر زیاده ازین که این بضاعت ماست که علاوه بر این بضاعت بما فروخته اند
ردت الینا باز گردانیده است بما یعنی زیاده ازین از پادشاه طلب احسان نمی کنیم که غله را با بضاعت ما بما داد
پس بجهت این احسان و اکرام که از وی دیدیم رجوع کنیم باو ونمیر اهلنا ونحفظ اخانا و طعام آریم
خود را و نگهبانی کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن ونزداد کیل بعیر و زیاده بستانیم پیمودن شتری یعنی
شتر واری بمصاحب برادر زیاده بستانیم و بسیار نیست ذلک کیل یسیر این یک شتر وار بملک اندک است و ملک
بدان رضا نخواهد کرد قال لن ارسله معکم گفت یعقوب ابن یامین را نفرستم با شما حتی

تؤتون

تؤتون موثقا من الله تا بدهید مرا پیمانی محکم و سوگند که خدا در میان فرموده گواه او را بشاهد هم تا
سوگند خورید بحق خاتم النبیین و سید المرسلین لتأتننی به الا ان یحاط بکم مرا آیینه بیاورید او را البته
مگر آنکه بکروهی شما در آورده شود بلیتی و واقعه که طاقت آن نداشته باشید و دفع آن نتوانید کرد یا مکروهی بهلاک
شوید القصه ایشان سوگند غلاظ شداد خوردند که رد کنیم ابن یامین عذری نکنند فلما اتوه
موثقهم پس چون دادند پدر را پیمان و عهد خود را در محافظت ابن یامین قال الله علی ما نقول
وکیل گفت یعقوب که خدای بر آنچه ما می گوییم نگهبانست و مطلع بدین پس ابن یامین را همراه برادران کرد و چون
خواستند که بیرون آیند یعقوب ایشان را وصیت کرد وقال یا بنی لا تدخلوا من باب واحد وگفت از
روی شفقت ای فرزندان من در میایید در شهر مصر از یک در یعنی برادران از یک دروازه در شهر مروید تا
ناگاه چشم بدی بروزگار شما رسد چون شما را با این جمال و هیئت و شوکت و تنا و طول قامت ببینند و مع ذلک
دانسته اند که شما در مصر نزد ملک معزز و مکرم و مقربید وادخلوا من ابواب متفرقة و در آیید
هر دو سه از درهای پراکنده و آن شهر را چهار دروازه بود این کلام دلالت بر آنکه چشم زخم را اثری هست در لطایف
آورده که یعقوب را اول امر بدیر بیخطر آورد و در آخر عجز بندگی آشکارا کرد و گفت وما اغنی عنکم
من الله من شیء و من دفع نمیکنم از شما بدین نصیحت که کردم از حکم و مشیت خدای هیچ چیز را یعنی چه
اراده او بچیزی تعلق گیرد لا محاله بفعل آید ان الحکم الا لله علیه توکلت نیست حکم و قضا
مگر خدا را بر هر چه خواهد بر وی توکل کردم نه بر غیر او وعلیه فلیتوکل المتوکلون و بر وی باید که
توکل کنند توکل کنندگان و اعتماد بر غیر او نکنند چه حصول جمیع مهمات و مقصودات و مرادات از نتیجه توکل است
ولما دخلوا من حیث امرهم ابوهم و در آن هنگام که آمدند اولاد یعقوب از آنجا که فرموده بود
ایشان را پدر ایشان یعنی از درهای متفرقه ما کان یغنی عنهم من الله نبود که دفع کند از ایشان رای
یعقوب ع از حکم خدای و اراده او که در باره ایشان واقع شده بود من شیء هیچ چیز را هیچ بوجه اجازه منع
حاسدان و دفع چشم زخم رسانند کان نکرد حیله هر چه که از باب حسد چشم زخم تهمت دزدی بر ابن یامین افتاد و
برادران اند و هکین شدند و مصیبت یعقوب و همچنان گشت پس تدبیر یعقوب در دفع مکاره و منع حوادث
فایده نداد الا حاجة فی نفس یعقوب لیکن حاجتی بود در نفس یعقوب یعنی شفقتی بر اولاد
قضاها وانه لذو علم
و اضطرابی قلبی جهت خوف و فزع بلا بر فرزندان از رهگذر چشم زخم و حسد دافع بود و می دانست لما
علمناه آنچیز را که بدو آموخته بودیم بنظر توجه او که دانا بود که گفت ما اغنی عنکم من الله من شیء
ولکن اکثر الناس لا یعلمون ولیکن بیشتر آدمیان نمیدانند علم نبوت و علو

بر درحیم یعقوب را از دم امر اد مشرکاانند که منکر پیغمبران و مرتبت قدر و رتبۂ ایشان نزد حق تعالی
و با بیشتر مردمان ستر قدر نمیدانند و جاهلند با آنکه تدبیر غلبه نتوانند کرد و حذر دفع قدر نتوانند نمود
واز حضرت نبوی صلعم مرویست که اگر چیزی بر قضا سبقت کرفتی هر آینه چشم بد بدان پیشی کرفتی واز اینجا
معلوم میشود که چشم زخم را اثری عظیم است و لهذا سایر ائمه بآن استعاذه کرده اند چنانکه در کتب
ادعیۂ ایشان منقولست وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ و آنهنگام که در آمدند اولاد یعقوب بر یوسف
و ببارگاه او رسیدند یوسف بر تخت نشسته و نقاب فرو کذاشته پرسید چه کسانید کفتند کنعانیانیم که
ما را فرموده بودی که برادر خود را بیاورید او را از پدر در خواستیم و بعهد و پیمان برآنکه تقصیر در محافظۂ او
نکنیم او را آورده ایم یوسف فرمود بنشینید ایشان در کنار بساط بنشستند و حکم شد که شش خوان را نیز
پیش ایشان بنهادند یوسف فرمود که هر دو برادر که از یک پدر و مادرید بر یک خوان طعام خورید هر دو کس
بر خوانی نشستند ابن یامین تنها ماند بکریه در آمد و چندان کریست تا بیهوش شد بفرمود تا گلاب بر روی او زدند
چون بهوش باز آمد کفت ای جوان کنعانی ترا چه شد کفت ای ملک حکم فرمودی که هر کسی با برادر اعیانی خود بنشیند
بر یک خوان مرا برادر و مادری بود که یوسف نام داشت مرا بیاد آمد با خود کفتم اگر او بودی با من درین خوان نشستی
من نیز تنها نماندمی از شوق این حال از طاقت شده بیهوش کشتم یوسف کفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو در یک خوان
بنشینم پس بفرمود تا خوان وی را برداشتند و در پس پرده در آوردند و او را طلبید با وی بنهاد آوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ و
جای داد بسوی خود برادر خود را و یوسف نقاب بر بسته دست بطعام دراز کرد چون ابن یامین را نظر بر دست یوسف
افتاد بکریست یوسف با وی پرسید این چه کریه است باز کفت ای ملک چه مانند داشته است دست تو بدست یوسف ؑ ابن یامین کلمه
که شنید بیطاقت شده نقاب از چهره برداشت و با ابن یامین قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ کفت بدرستی که من برادر توام یوسف پس اندوهناک مباش از آنچه کردند برادران در حق ابن یامین چون
روی یوسف بدید دیگر باره از هوش رفت چون با خود آمد دست در کردن یوسف افکند و کفت دیگر از تو مفارقت
نمیکنم یوسف کفت ای برادر عزیز اهتمام پدر بشان نتوانستم اگر ترا بی بهانه باز دارم غم او زیاده شود و اگر مصلحت دانی
وسیله کنم و با مردی تشنیع ترا بآن متهم سازم تا بجهت آن نزد من بمانی ابن یامین کفت از آن باک ندارم پس یوسف فرمود که
با نزد برادران رو و این اسرار از ایشان نهان دار ابن یامین از پس پرده بیرون آمد چون شب در آمد طعام شب حاضر کردند
بر طریق اول او را نزد خود طلبید و با او طعام تناول فرمود چون وقت خوابیدن ایشان رسید برای هر دو
برادر بستری آوردند و بکستردند ابن یامین تنها ماند یوسف کفت جامه خواب وی را نزد من بنهید از آن پس ابن
یامین نزد یوسف رفت در یک خانه خواب بخوابیدند روز دیگر [illegible] در آن [illegible] کشتای فرزندان یعقوب

من

من با شما را الوف می‌بینیم خبر این برادر که تنهاست و بجهت این وی را با خود طلبیده ام تا در غربت غم زده و محزون نباشد
و ملازمان حکم کرد که کار سازی کنعانیان بکنید فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ پس آنهنگام که ساز راه ایشان
سرانجام فرمود جَعَلَ السِّقَايَةَ نهاد سقایه را و آن مشربه بود از نقره یا طلا یا از زبرجد مرصع
بجواهر که ملک از آن آب خوردی و در وقت عزت بجهت قحطی الطعام آن را پیمانه ساخته بود یوسف بفرمود
تا آن را پنهان کردند فِي رَحْلِ أَخِيهِ در بار برادر خود و بارهای دیگر محکم کرد و ایشان را اجازت رفتن
داد چون از شهر بیرون رفته شروع در راه رفتن کردند بعضی راه برفتند جمعی ملازمان یوسف ؑ از عقب
کاروان برسیدند ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس ندا کرد ندا کننده از میان ملازمان أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ
لَسَارِقُونَ ای کاروانیان بدرستی که شما دزدانید با این معنی که یوسف را از پدر دزدیدید و کفته اند
که منادی این سخن را بفرمان یوسف کفت و با اخفای سقایه و بند کردن برادر برضای ابن یامین بود چنانکه کذشت
و کویند یوسف این را بفرمان خدا کرد نه برای خود چه حق تعالی خواست که محنت یعقوب بنهایت رسد تا از آن فرح یابد
و عادة الهی جاری است که چون محنت بنهایت رسد فرح و فرج روی نماید القصه چون این ندا بکوش فرزندان یعقوب ؑ
رسید قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِم مَّاذَا تَفْقِدُونَ کفتند در حالتی که روی آوردند بملازمان یوسف
که شما چه چیز کم کرده اید که می جویید قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ کفتند می جوییم مشربۂ ملک را که پیمانه
ملک بود بشغل پیمودن و بعد از آن کفتند با کاروانیان که وَلِمَن جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ و برای هر کس که بیاورد
آن را شتر وار طعام است وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ و من بدان کفیلم و ضامن قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُم
کفتند بر وجه تعجب که بخدای که شما میدانید که ما مردم امینیم و بضاعتی که در بار نهاده بودید در اول نوبت
چون باز کرفتیم باز آوردیم و می بینید که دهن شتران بر بسته‌ایم تا از زراعت مردمان نخورند مَّا جِئْنَا
لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ نیامده‌ایم از کنعان تا تباه کاری کنیم در زمین مصر و مال مردم را بناحق در قبضۂ تصرف
خود در آریم وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ و نبوده‌ایم و نیستیم ما دزدان و دزدی کار ما نیست قَالُوا فَمَا
جَزَاؤُهُ کفتند ملازمان یوسف ؑ پس چیست جزای دزد آن إِن كُنتُمْ كَاذِبِينَ اگر باشید دروغ
کویان در ادعای ذمه خود یعنی شما میکویید که ما دزد نیستیم اگر رخت ما در میان بار شما پیدا شود آن را چه مکافات
باشد قَالُوا جَزَاؤُهُ مَن وُجِدَ فِي رَحْلِهِ کفتند جزای دزدی سارق کرفتن آنکس که یافته شود
مال در بار او فَهُوَ جَزَاؤُهُ پس او جزای دزدیست یعنی یکسال او را بنده کنی باید کرفت در دین
پدران ما كَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ همچنین پاداش می‌دهیم ستمکاران را یعنی دزدان را

تحقیق این معنا ایشانرا باز کردانیدند بمصر و بدرگاه ملک باز داشتند فبدأ عزیز آغاز کرد ندا کننده
و گفتند یوسف بأوعیتهم قبل وعاء أخیه بیارهای ایشان پیش از بار ابن یامین جهت دفع
تهمت چیزی در ان نیافتند و انگاه بجستن بار ابن یامین اقدام نمودند ثم استخرجها من وعاء
أخیه پس بیرون آوردند آنرا در بار برادر او که ابن یامین است کذلک باسنان این کید یعنی تدبیر کدنا
لیوسف تعلیم دادیم یوسف را بالهام تا در باب باز داشتن برادر نزد خود این تدبیر کرد یا کیدی که برادران
با یوسف کردند ما باین نوع عوض ای کید ایشان نداد یم از ین دلیلست بر انکه تدبیر مند کردن با مرالهی بوده پس برادران یوسف
سر در پیش انداختند و زبان طعن بابن یامین دراز کردند بعد ازان در بیان کید و تدبیر مذکور میفرماید که
ما کان بنود یوسف یعنی روا نبود لیأخذ أخاه تا فرا گیرد برادر خود را و حبس کند او را در نزد خود
في دين الملك در کیش ملک مصر در باب دزد زیرین و چه بود حکم او در باره کسی که دزدی کردی تا زیانا
بود و غرامتی کرفتی از وی نه بنده کی کرفتن پس بکرفت برادر خود را یوسف به بنده کی بهیچ نمیکیش إلا أن
يشاء الله مکر بخواهند ستوری او پس کید و تدبیر خدای آن بود که بر زبان برادران جاری ساخت که جزای
دزد نزد ما آنست که او را بنده کی بصاحب متاع دهند تا مراد یوسف حاصل شود و در مجمع اشارتست که کید عادت
استاد انکه فعلی کنند تا بسبب آن از برای او ایذا رسانند بغیر در خفیه که او علم بدان نداشته باشد و چون یوسف
این تدبیر را وسیله اخذ برادر خود کردانید که متضمن نفع خود است ازین جهت بکید مسمی شدن نرفع درجات
من نشاء برمیداریم درجها و مرتبها در علم و حکمت هر کرا میخواهیم همچنانکه درجه یوسف را برداشتیم و
مرتبه او را بلند ساختیم وفوق كل ذي علم عليم و بالای هر خداوند دانشی دانائیست که درجه او
بلندترست تا انکه منتهی میشود بدو و سبحانه که بجمیع معلومات عالم است و فوق بالاتر از و عالمی نیست و بعد
ظهور این شر برادران ابن یامین یوسف فرمود ای کنعانیان این چه علتست که مینهید کما پیغمبرزادکانیم ایشان
خجلت زده و منفعل کشته بر وجه عتاب خطاب بابن یامین کردند که ای پسر راحیل این چه فضیح و شنیع استکه
آبروی ما بردی و باین عمل فضیح روی ما را سیاه کردی و هتک حرمت ما کردی این چه محنت و بلیت بود که ما را
از مسر پسر راحیل روی نمود آخر این صاع را چگونه کرفتی و در میان بار خود چه وجه نهان کردی که هیچ کس ندید
واقف نشد ابن یامین گفت که شما نیز که همیشه شما محنت و بلیت پسران راحیلید نه که پسران راحیل
وسیله بلا و محنت شما اند چه برادرم را هم بر دید و بیابان بیابان ید معرض مهلکه بگذاشتید کفتید

کاو را کرک خورد و اکنون میخواهید که مرا بدزدی متهم کنید پس روی از و کردانیده متوجه یوسف شدند
و بر وجه سرزنش ابن یامین قالوا إن يسرق فقد سرق أخ له من قبل گفتند اگر
دزدی کند ابن یامین عجب نیست پس بدرستی که دزدی کرده بود برادر اعیانی او که او را بود پیش ازین یعنی یوسف
بود را از آورده که در خانه یعقوب علیه السلام ماکیانی بود سائلی بدر خانه آمد و هیچ کس حاضر نبود یوسف آن
مرغ را بسایل داد برادران او این را دزدی تهمت کردند یا آن تفالة بود که بدرویش داد از وهب بن منبه مرویست
و قول اصح آنست که چون مادر یوسف راحیل رحلت کرد یوسف طفل بود یعقوب بخواهر خود را که دختر اسحق بود
تربیت و دایکی او نامزد کرد چون یوسف علیه السلام پنج شش ساله شد یعقوب علیه السلام خواهر را گفت یوسف را بمن ده تا با من باشد
تمام خواهر امتناع کرد و گفت تاب مفارقت یوسف ندارم یعقوب درین باب مبالغه کرد خواهر گفت اگر البته
او را انتزاع خواهی کرد و دو سه روز دیگر توقف کن تا من وی را به بینم و از وصال او متمتع شوم یعقوب گفت چنین باشد
شبی یوسف نزد عمه خوابیده بود عمه کمر بندی که از اسحق میراث باو رسیده بود در میان یوسف بست چون یعقوب
که یوسف بخانه خود برد خواهر او دید که تر دوی سینه منشا آن پرسید گفت کمر بند من پیدا نیست بتجسس آن مشغول
چون پاره جست و جو کرد گفت هر که درین حالت یک یک را برهنه باید شد تا باشد که کسی برداشته باشد پس یک یک را
برهنه میکرد تا نوبت بیوسف رسید چون او را برهنه کرد کمر بند در میان او یافت و در مذهب ابراهیم علیه السلام مقرر بود که دزد را
صاحب متاع بنده کی کیرد مدتی یکسال یعقوب فرمود یوسف نزد تو باشد چندانکه خواهی پس و بیاز دخواهر بکذاشت و چون
برادران نسبت دزدی بیوسف دادند فأسرها يوسف في نفسه پس پنهان داشت یوسف این مقاله را
در نفس خود ولم يبدها لهم و ظاهر نکردانرا برای ایشان یعنی این سخن را در دل کرفت و اشکارا نکرد با خود
قال أنتم شر مكانا گفت شما بدترید از روی منزلت که پسر را از پدر دزدیدید و جدا کردید یا
بدترین مردمانید در بدی کردن که از پدر عاق شده برادر را از ابکر و کید از و گرفتید و در چاه انداختید و لکن او را
بفروختید و بعد ازان پیراهن او را بخون رنگ کردید و به پدر نمودید که او را کرک خورده والله أعلم
بما تصفون و خدای داناتر است بآنچه صفت میکنید یعنی و صف میدانید که نه چنانست که شما میکوئید
چه یوسف ماذون بود از جانب پدر در طعام دادن ببار او که بسته بود در میان او را و بسته بود انکه خود بود خسته
بود در خبر است که چون صاع را نزد ملک بر دند و آن صاعی بود که از آن جام کیتی نما گفتندی چند روی
نکرویدندی بآن کهانت کردندی و فال کرفتندی یوسف دست بر صاع نگرفت و انکشت بروی زد آواز
از آن بیرون آمد روی به برادران کرد و گفت میدانید که این صاع چه میکوید گفتند نه گفت میکوید

که شما دوازده برادر بودید یکی را از پدر جدا کردید و بفروختید ابن یامین بر پای خواست و گفت ای ملک
ازین طاس معلوم کن که برادر من زنده است یا نه یوسف دست بر صاع زد و گفت که می گوید که زنده است
و تو او را ببینی بعد از آن یوسف تبسم کرد و باز آمد ابن یامین گفت ای ملک ازین صاع بپرس که چه کس او را در
بار من نهاده گفت وی خشمناک گشت دیگر چیزی نخواهد گفت پس ابن یامین را بکیسان نخود سپرده و برادران چند
در حلقه او سخن گفتند بجایی رسید که روبیل را آتش خشم شعله زدن گرفت و موهای اندامش سر از جامه بدر
کرد و گفت ای ملک برادر مرا بگذار و اگر نه نعره بر کشم که هر جا حامله که درین شهر باشد از هول آن نعره بار بنهد یوسف
دید که روبیل در غضبست پسر کوچک خود را گفت برو و دست بر پشت پای او فرود آور چون چنین شد و بر پشت پای او رسید شعله
غضب روبیل فرو نشست روی به برادران کرد که شما امروز کسی دیدید گفتند نه گفت بخدا سوگند که درین شهر تخمه‌ای
از اولاد یعقوب هست هر گاه یکی از ایشان از خشم غالب شدی چون دیگری از اولاد یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی و در معالم
التنزیل آورده که روبیل دیگر باره در غضب شده آهنگ تخت یوسف کرد یوسف نقاب بسته از تخت فرود آمد و او را
در ربود و بر دست در آورد و بر زمین نهاد و گفت ای کنعانیان شما بزور خود مغرور و بقوت خود معجب شده اید می پندارید
که شما بزور از پیش برید ایشان دیدند که بزور از پیش نمی‌رود از در زاری و تضرع در آمده قالوا یا ایها العزیز ان
له ابا شیخا کبیرا گفتند ای عزیز بدرستی که ابن یامین را پدریست که پیر بزرگ سالست و عظیم القدر و بعد از هلاک برادر خود
یوسف با این پسر خود انس و الفت دارد فخذ احدنا مکانه پس فرا گیر یکی از ما را به بندگی بجای او و او را رها کن
انا نراک من المحسنین بدرستی که ما می‌بینیم ترا از نیکوکاران نسبت بما پس احسان خود را تتمیم فرمای قال
معاذ الله گفت یوسف که پناه می‌گیرم بخدا پناه گرفتنی ان ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده
از آنکه بگیریم مگر آنرا که یافتیم متاع خود را نزدیک او و اگر بجای او دیگری را بگیریم انا اذا لظالمون بدرستی که
آنهنگام ما باشیم از ستمکاران در مذهب شما چه بفتوی شما گرفتن غیر در مقام کسی ظلمست فلما استیئسوا منه
پس آن وقت که نومید شدند از یوسف دانستند که برادر بدیشان نخواهد داد خلصوا نجیا یکسو شدند
در حالتی که راز گویان بودند و از هر گونه تدبیر کنندگان و از جمله اسرار ایشان با یکدیگر در خلوت این بود که قال کبیرهم
گفت بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل یا در خرد و عقل یهودا و علی بن ابراهیم گفته که لاوی بود که گفت الم تعلموا
ان اباکم قد اخذ علیکم موثقا من الله آیا نمیدانید آنرا که پدر شما بتحقیق که فرا گرفته است
بر شما عهد و پیمانی محکم از خدا یعنی سوگند خورده اید بخدا و عهد کرده اید که محافظت ابن یامین کنید و سوگند خورده اید
بمحمد که پیغمبر آخر الزمانست که شما در باز آوردن او عذری نکنید و اکنون این صورت واقع شده و من قبل ما فرطتم فی یو[سف]

وپیش

و پیش ازین تقصیر کرده اید در شأن یوسف و چون صورت حال چنین است فلن ابرح الارض
پس من جدا نمیشوم و بیرون نمیروم از زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون نمیروم حتی یاذن لی ابی تا وقتی که دستوری
دهد مرا به آمدن پدر من او یحکم الله لی یا خدای حکم کند برای من یعنی بمدد من وحی کند بر خصمی رجوع
بکنعان و ترک برادر یا برادر را خلاص کند از دست ملک مصر و یا بوجهی منهزم کند و یا بمحاربه کردن من با مصریان تا
برادر را از ایشان بستانم یا کشته شوم و هو خیر الحاکمین و او بهترین حکم کنندگانست چه او بحق
حکم می کند و میل و مداهنه در حکم او نیست ارجعوا الی ابیکم شما باز گردید بسوی پدر خود فقولوا لوا
یا ابانا ان ابنک سرق پس بگویید ای پدر ما بدرستی که پسر تو ابن یامین دزدی کرد و ما شهدنا
الا بما علمنا و گواهی نمیدهیم مگر بآنچه دانستیم که صاع ملک از بار او بیرون آمد و ما کنا للغیب
حافظین و ما نبودیم مر باطن حال را نگاه دارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس الامر خبر نداریم
که بر وی تهمت کردند و صاع را پنهان در بار او نهادند یا خود بنفس خود مباشر این امر بوده و یا چنین که با تو عهد می کردیم
پیمان را موثوق میگردانیدیم ندانستیم که او دزدی کند واسئل القریة التی کنا فیها و بپرس از اهل دهی
که بوده ایم در وی یعنی مصر مراد آنست که بفرست و از مصریان بپرس والعیر التی اقبلنا و از کاروانیان بپرس که فیها
کرده ایم روی بکنعان در میان ایشان و ایشان جمعی بودند از کنعانیان که همسایه یعقوب بودند و انا
لصادقون و بدرستی که ما راستگویانیم پس فرزندان یعقوب بحکم روبیل یا یهودا یا لاوی روی بکنعان
نهادند و بخدمت پدر آمده آنچه برادر گفته بود بموقف عرض رسانیدند یعقوب آن را باور نکرده قال گفت نه
ایشان نچنانست که شما می گویید بل سولت لکم انفسکم امرا بلکه بیاراسته است برای شما
نفسهای شما کاری که خواسته اید و با هم قرار داده و اگر نه ملک مصر چه می داند که جزای سارق بنده گرفتن است
فصبر جمیل پس صبر من صبری نیکوست شکیبایی نیکو پیشه فرمود که محنت من بغایت رسیده و بلیت من به نهایت انجامیده
و عادة الله جاریست که هرگاه محنت به نهایت انجامد فرج و فرج روی نماید این نتیجه فرمود که عسی الله ان
یاتینی بهم جمیعا شاید که خدای تعالی بیاورد همه ایشان را بمن یعنی یوسف و ابن یامین و آن برادر دیگر که
در مصر مانده انه هو العلیم الحکیم بدرستی که اوست دانا بحال من و حال شما راست کردار در ...
پس یعقوب از غایت ملال ... الفراق ... و تولی عنهم و قال یا اسفی علی
یوسف و روی بگردانید از فرزندان و گفت ای اندوه و شدت حزن من بر فراق یوسف ...
... دیگر چنان بود که مفارقت یوسف در دل او بیشتر کار کرده و مع ذلک در مفارقت

علم بحیاة یوسف نداشت واما بحیاة ابن یامین وآن برادر دیگر عالم بود صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت صم
از جبرئیل پرسید که شدة وحزن واندوه یعقوب بچه مرتبه بود در مفارقت یوسف گفت برابر هفتاد مادر فرزند
مرده حضرت فرمود که اورا چه مزد دادند گفت مزد صد شهید گفت آری هیچ کس را برابر یعقوب بسوختن از ابتدای زمان
فراق یوسف تا وقت وصال او که مدت چهل سال بود چشم یعقوب از گریه خشک نشد واز بار فراق جگر گوشه شب
مبارک او وحمید کی یافت وابیضت عیناه من الحزن وسفید شد هردو چشم او از اندوه یعنی از
بسیاری گریه روشنی از چشم او زایل گشت فهو کظیم پس او پر بود از خشم فرزندان ودلش ممتلی بود از غم واندوه
یوسف وبرین دلیلست بر جواز تاسف وبکا نزد مصیبت وشاید که امثال این در تحت تکلیف واختیار نباشد
چنانچه زده شده بلیة شدید که سبب ضبط حال خود نمی تواند کرد وحضرت رسالت صم در فراق فرزند خود ابراهیم نعلیه
گریان شد وفرمود دل من محزون شد وچشم من گریان گشت ونمی گوییم چیزی که خدا را بغضب آرد ای ابراهیم بفراق
تو بسیار غمگینیم واندوهناک شدیم القصه چون فرزندان تأسف شنیدند وبا اضطراب یعقوب را دیدند قالوا
تالله تفتؤ تذکر یوسف حتی تکون حرضا گفتند بخدای که همیشه باشی ودوز [illegible] یاد کنی
یوسف را تا وقتی که بیمار شوی بیماری مشرف بموت او تکون من الهالکین یا باشی از جمله هلاک
شدگان قال انما اشکو گفت ای فرزندان جزین نیست که شکایت می کنم بثی وحزنی الی الله
شدة غم واندوه خود را که قادر نیستم صبر کردن بران بخدای وقصه اندوه ورنج خود را با او می گویم زیرا که کس بیکسان
وچاره بیچارگان اوست نه غیر او پس مرا با حزن واندوه باز گذارید در خبرست که چون یعقوب از غایت حزن ونهایت اندوه
وسوز این کلمه بگفت حق تعالی با او وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت وجلال من که اگر یوسف وابن یامین مرده ومرده بودندی زنده
گردانیدمی [illegible] یعقوب گفت واعلم من الله ما لا
تعلمون ومن میدانم از وحی خدای آنچه شما نمیدانید از حیاة یوسف [illegible] وگویند روزی
همسایه نزد یعقوب آمد وگفت ای یعقوب سخت شکسته ودرهم می بینیم وهنوز بان سن نرسیده که چنین شوی
گفت آنچه خدای مرا مبتلا کرد از غم یوسف مرا باین مرتبه رسانید حق تعالی بوی وحی فرستاد که یا یعقوب اتشکونی الی خلقی
آیا شکایت مرا با خلقان می کنی یعقوب گفت بار خدایا بتو انابت کردم وعهد کردم که من بعد غم یوسف را بهیچ کس
نگویم وشکایتی از آن نکنم مگر بتو وبعد از آن هر گاه از حال پرسیدندی گفتی انما اشکو بثی وحزنی الی الله ودر خبرست
که بعد از نزول [illegible] بیت الاحزان بیرون نیامد وسوز ونیاز خود بدرگاه خداوند کارساز عرض کرد ودر احادیث موثقه
ثابت شده که سبب امتحان وکشف این آن بود که یکی خطاب رسید که ای یعقوب روزی درویشی در سرای تو آمد وطلب
چیزی کرد با او چیزی ندادی ومن از همه خلقان بیغمبر آزاد وستر دارم چون این صورت از تو ظاهر شد من ترا باین بلا

مبتلا ساختم وچون سبب این بلیه منع طعام بود سبب ایلای طعامی وافی سرانجام کن وهمه فقرا را طلب تا آنرا بخورند
وببرکت این فراق تو بوصال مبدل گردد پس یعقوب طعامی مهیا کرد وبفرمود تا منادی در شهر ندا کرد که هر
درویشی که بهتا امروز باید که بخانه یعقوب آید پس همه حاضر شدند وطعام بخوردند حق تعالی از و کشف این
محنت کرد وگویند روزی ملک الموت بزیارت وی آمده بود یعقوب سوگند بدو داد که روح یوسف را قبض کرده [illegible]
گفت نه یعقوب گفت یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف واخیه ای پسران من بروید
پس تفحص کنید از حال یوسف وبرادر او ولا تایئسوا من روح الله ونومید مشوید از رحمت وفضل
خدای که موجب انقطاع بنده است انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون بدرستی
که نا امید نشوند از روح ورحمت خدای مگر قوم ناگرویدگان که بخدا وصفات او عارف نیستند چه عارف با و
سبحانه وصفات وکمالات او از رحمت او نومید نمیشود در جمیع احوال واین دلیلست بر آنکه فنا قاهل ایمان باید از
رحمة الهی نومید نباشند مرویست که یعقوب نامه نوشت بیوسف باین مضمون که این نامه ایست از
یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد بدان ای ملک مصر
که ما اهل بیتی هستیم که همیشه بلاها موکل ما کرده اند جدم ابراهیم را دست وپا بستند ودر آتش نمرود
انداختند حق تعالی او را نجاة داد ومرا پسری بود دوسترین همه فرزندان من برادران او را بصحرا بردند
وپیراهن خون آلود آوردند وگفتند گرگ او را بخورد من در فراق او چندان گریستم که چشم سفید شد
واو را برادری بود اعیانی که من بوی تسلی داشتم او را تو بدزدی گرفته ونزدیک خود نگاه داشته وما
از آن خاندانیم که از ما دزدی در وجود آید اگر این فرزند من فرستادی فبها والا ترا دعای بد کنم که اثر آن
بفرزندان تو میرسد [illegible] پس نامه را بفرزندان داد وایشان را با بضاعت اندک [illegible] وروغن وکشک وامثال
آن ترتیب داده ایشان را بمصر فرستاد ایشان بمصر آمده با برادر خود که آنجا بود ملاقات کردند وبه اتفاق
روی بدرگاه یوسف نهادند فلما دخلوا علیه پس آن هنگام که در آمدند برادران یوسف
بروی قالوا یا ایها العزیز مسنا واهلنا الضر گفتند ای عزیز رسید
ما را وکسان ما را سختی وبی نوایی وگرسنگی وجئنا ببضاعة مزجاة وآورده ایم بضاعتی
بی اعتبار که از غایت رداءة وقلت هر کس که دهند آنرا رد کنند وقبول نکنند نظر بانی تمن ما
فاوف لنا الکیل وتصدق علینا پس تمام کن برای ما طعام وکیل طعام
وتصدق کن بر ما زیاده از بهای این متاع [illegible] که تصدق کن با بن یامین [illegible]

إِنَّ اللهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ بدرستی که خدای پاداش دهد نیکویی آنان را که از روی
تفضل تصدق می کنند و احسان می نمایند انگه نامهٔ یعقوب را بر گوشهٔ تخت نهاد و یوسف چون نامهٔ
پدر را بخواند گریه بر وی غلبه کرد بر چشم نهاد و عنان تملک و اختیار از دست رفته ضبط نتوانست کرد
روی به برادران کرده قَالَ هَلْ عَلِمْتُم گفت ای برادران آیا دیدید مَا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ
وَأَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ که چه کردید با یوسف و برادر او وقتی که نادان بودید یعنی [illegible]
و شوخ و یا جاهل بودید به عقوق پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس این کلام را بر وجه نصیحت و ترغیب به توبه
شفقت بر ایشان گفت بر وجه معاتبت و سرزنش و فعل ایشان با یوسف دور کردن او بود از پدر و انداختن او
در چاه و فروختن او به ثمن بخس و با ابن یامین آن بود که او را خوار و بی اعتبار می داشتند و وقتی بر وی بینی نهاد
پس نقاب از جمال برافکند و تاج از سر برداشت ایشان را که نظر بر شکل و شمایل او افتاد قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنتَ
يُوسُفُ گفتند آیا تویی یوسف این کلام برای تقریر است یعنی البته تویی یوسف که این جمال و کمال دیگری را
نتواند بود قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي گفت منم یوسف و این برادر من است ابن یامین قَدْ مَنَّ
اللهُ عَلَيْنَا تحقیق که منت نهاد خدای بر ما به سلامت و کرامت و گویند که یوسف چون برقع برداشت و تبسم کرد
ایشان از دندانهای او که مانند مروارید منظوم بود در وقت تبسم از برق آن دندانها نوری پیدا شدی از این
نشان بدانستند که او یوسف است و گویند که یوسف بر سر علامتی داشت و آن خالی بود که آبا و اجداد وی را بود
چون تاج از سر برداشت ایشان آن را بدیدند گفتند تویی یوسف فرمود آری منم یوسف إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَ
يَصْبِرْ بترسید که هر که بترسد از خدای و صبر کند بر طاعت یا بر بلیت و شکیبایی ورزد از معصیت
فَإِنَّ اللهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ پس بدرستی که خدای ضایع نکند مزد نیکوکاران را چون
برادران یوسف او را شناختند روی به تخت آوردند و خواستند که پای یوسف ببوسند از تخت فرود آمد
و ایشان را در کنار گرفت قَالُوا تَاللهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللهُ عَلَيْنَا گفتند به خدای سوگند هر آینه برگزید خدای ترا بر ما
بحسن سیرت و کمال صورت و غایت جاه و مرتبه پادشاهی و پیغمبری وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ و بدرستی که هستیم ما
گناه کاران بدان عملها که کردیم قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ گفت یوسف در جواب ایشان که هیچ
سرزنش نیست بر شما امروز و من هرگز گناه شما را بر روی شما نیارم يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ بیامرزد خدای شما را
که اعتراف کردید به گناه خود وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و او بخشاینده ترین بخشایندگان است چون یوسف

قالوا انا

بنوازش

بنوازش بزرگانه برادران را بنواخت بکار پدر در افکار خود پرداخت و گفت اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا
ببرید این پیراهن مرا و آن پیراهن خلیلی بود که در قعر چاه از بازوی گشوده بوی پوشانیدند و چون نامه که
مژده به یعقوب رسانند جبرئیل نازل فرمود و گفت ای یوسف این پیراهن بهشت که در وی بوی بهشت بر هیچ بیمار رسد و مبتلای
واقع نشود مگر که شفا یابد این را بکنعان فرست تا پدر بر چشم مالیده روشن شود از نجبه فرمود که ببرید آن را فَأَلْقُوهُ
عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا پس بیفکنید آن را بر روی پدر من تا باز گردد بینا و چشم او را صحت گیرد و
روشن گردد وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ و بیارید بمن همه کسان خود را از ذکور و اناث و خدم آورده اند که یهودا
گفت ای یوسف پیراهن خون آلود ترا پیش پدر من بردم پیراهن تو هم اکنون که ببرم شاید از فرح این پیراهن تدارک
آن پیراهن کند یوسف پیراهن بوی داد و اسباب راه جهت پدر و متعلقان مهیا ساخته به برادر تسلیم کرد و مروت
کرد و بیت المال با احتیاج سفر با ایشان داد و یهودا از مصر بیرون آمده با برادران متوجه کنعان شد در مجمع آورده که یهودا
بکاروان نداد افتاد و هفت عدد نان بر میان بست و سر و پا برهنه روی به کنعان نهاد و مسافت میان مصر و کنعان
هشتاد فرسخ بود بروایتی ابو عبدالله گوید ده روزه راه بود از غایت شغف و شادی هر روزه نصفی از نان پیش خورد و به
تمام خود را بحوالی کنعان رسانید وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ و آن وقت که جدا شد از کاروان یعنی یهودا بیرون آمد از
عمارات مصر به فضای صحرا رسید باد صبا از حق تعالی دستوری خواست بوی پیراهن یوسف به مشام یعقوب رساند
و از نجابت که شعار مژده و بشارت است باد صبا استاد کرده اند و چون بوی یوسف به مشام یعقوب رسید و زید قَالَ أَبُوهُمْ
گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند نزد او از نبیرگان که إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ بدرستی که
من می یابم بوی یوسف را لَوْلَا أَن تُفَنِّدُونِ اگر مرا به نقصان عقل نسبت نکنید و نگویید که پیر شده
و سخن خرافه رسیده قَالُوا تَاللهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ گفتند آنها که نزد او بودند
در همان حیرت قدیمی و از راه صواب دور افتاده و بجهت افراط محبت و از فنا بی ذکر یوسف توقع ملاقات
او بعید از حیل ساده فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ پس آن هنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا با انجیان
پای برهنه دویدن آغاز کرده بکنعان رسید و به نزدیک پدر آمده أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ
بَصِيرًا بیفکند پیراهن یوسف را بر روی پدر خود قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللهِ
مَا لَا تَعْلَمُونَ گفت ای فرزندان آیا نمی گفتم شما را بدرستی که من میدانم از الهام خدای آنچه شما
نمیدانید از حیات یوسف و ملاقات من با او و لیکن به جهت بار مشغول شدند و هر که اندک علاقه قرابت
با یعقوب داشت از مرد و زن متوجه مصر شدند و برادران دیگر در رسیدند و در دست و پای پدر افتادند

وانه ومی عجز ومذلة قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین
گفتند ای پدر ما آمرزش طلب برای ما از خدای گناهان ما را بدرستی که ما هستیم گناه کاران و چون از جرم
معترف بگناه آمدند کار از سر او بگذرانید و برای او سؤال آمرزش کنید پس قلم عفو رحیم ما کش و از سر گناهان
ما در گذر و برای ما از حق تعالی استغفار کن قال سوف استغفر لکم ربی گفت یعقوب زود
باشد که آمرزش خواهم برای شما از پروردگار خود انه هو الغفور الرحیم بدرستی که او آمرزنده
تایبان از ذنوب مهربانست بر بندگان بکشف کروبا از ابو عبدالله ع مرویست که سبب توقف در استغفار
تا سحر آن این بود مرویست که چون وقت سحر جمعه رسید فرزندان را امر میکرد تا در پس او صف می کشیدند
و او دعا و استغفار می کرد برای ایشان و ایشان آمین می گفتند تا بعد از بیست سال توبه ایشان مقبول درگاه
عزت شد و نزد بعضی از علمای تفسیر مرویست که یعقوب تاخیر دعا فرمود تا بداند که یوسف از ایشان عفو
کرده یا نه بعد از آنکه بمصر آمد و علم یعقوب بعفو یوسف حاصل کرد شب نماز برخواست و بعد از تهجد روی بقبله
بایستاد و یوسف را در قفای خود و برادران در عقب او بداشت و دست نیاز بدرگاه بی نیاز برداشت و ایشان
آمین می گفتند تا حق تعالی اجابت فرمود القصه چون یعقوب با اولاد و سایر اقربا نزدیک مصر رسیدند یوسف
با ملک ریان گفت مرا پدری هست که پیغمبر خداست و پیغمبر زاده و پدران همه پیغمبر بوده اند و امروز وی با جمیع
اهل البیت و اقربای خود از کنعان رسید توقع آنست که باستقبال وی بیرون آیی ملک ریان با چهار
هزار کس از خواص خود با زینت تمام و شوکت لا کلام سوار شد و یوسف با اکابر و اشراف مصر امر کرد تا
ایشان نیز با آراستگی تمام باستقبال بیرون آمدند و یعقوب با فرزندان بر بالای تلی بر آمد تفرج آن
شوکت و کوکبه و طنطنه میکرد از آن تعجب فرمود جبرئیل فرود آمد و گفت یا یعقوب از تجمل و کوکبه این لشکر
تعجب میکنی بالا نگر که چون ملائکه از زمین تا فلک صف کشیده اند و بتفرج تو آمده اند و بشادی تو مسرور
شده اند چنانچه در این مدت از اندوه تو محزون و رنجور بودند و چون یعقوب یوسف را در زی ملوک
مشاهده می کرد گفت این ملک مصر است یهودا گفت نه پسر تست یوسف پس یوسف بعد از مشاهده پدر از
مرکب فرود آمد و یعقوب نیز پیاده شد یوسف خواست سلام کند جبرئیل گفت بگذار تا پدر تو سلام کند
و گویند یعقوب بوی سبقت کرده چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت السلام علیک یا مذهب
الاحزان سلام بر تو باد ای زایل سازنده غمها و المها و هر دو دست در گردن یکدیگر کردند و از غایت

شادی

شادی بهای های بگریستند و در شواهد النبوة از ابی عبدالله ع نقل کرده که یعقوب نزدیک
مصر رسید و یوسف با کوکبه و عظمت تمام باستقبال بیرون آمد چون پدر را بدید قصد کرد که
پیاده شود اما نظر در پادشاهی و علو مرتبه خود کرده و پیاده نشد چون سلام بر پدر کرد و به
یکدیگر رسیدند جبرئیل نازل شد و گفت ای یوسف حق تعالی میفرماید که چه منع کرد ترا که برای
بنده صالح من فرود نیامدی دست را بگشای چون بگشاد نوری از میان انگشتان او بیرون آمد
یوسف گفت این چه نور بود جبرئیل گفت این نور نبوت بود در صلب تو بجهت این ترک ادب و ترک ادای
پیغمبری از صلب تو بیرون نیاید حکمت در آنکه یعقوب مامور شد که نزد یوسف رود و نه آنکه یوسف
نزد یعقوب رود آنست که اگر یوسف نزد پدر رفتی بیت الاحزان را بدیدی و تنگ دستی و بینوایی و
درویشی او بنظر او در آمدی از آنجا رنج و اندوه مبتلا شدی پس یعقوب را گفتند که تو در بیت که
شدائد بلیت و رنج مشقت گرفتاری نزد یوسف رو تا مملکت و ولایت را ببینی که خود کی از نزد تو بیرون
امروز شهریار پادشاه مصر گردانیده بتو خواهیم سپرد در خبر است که در حینی که خبر منتشر شد به آمدن
یعقوب و استقبال کردن یوسف پدر را زلیخا در آن روز پیر شده بود و نابینا گشته و در خیمه یوسف
کلاخته و ضعیف و نزار شده و جمعیت و شوکت او بفقر و فاقه مبدل گشته بکسی شفاعت کرد
تا دست او بگرفت و او را بر سر راه یوسف برد و بنشاند هر گاه که جوقی از لشکر بگذشتی آمدی و فایده
آن لشکر گفتی که یوسف میگذرد زلیخا گفتی که هنوز نیامده یوسف نزدیک نشده و چون گفتند
که توجیه دانی جواب دادی که من بوی او را میشناسم تا چند فوج بگذشتند چون کوکبه یوسف ظاهر شد
آواز داد که من بوی یوسف میشنوم مرا پیش ببرید و در برابر یوسف بردند یوسف نگاه کرد زلیخا را
دید عنان اسب باز کشید بجهت حرمتی که داری گفت ای زلیخا چونی گفت چنین که می بینی گفت آن
نگار رفت گفت در عرصه تلف آمد گفت آن جمالت کجاست گفت در فراق تو نابود گشت گفت چشمها را
چه رسید گفت از بسیاری گریه در فراق تو تباه گشت گفت ملک و مال و حسن و جمال تو در رفت آیا از محبت
چیزی باقی مانده گفت هر روز که میگذرد محبت مضاعف میشود یوسف فرمود سبحان من جعل
العبید ملوکا بطاعته وجعل الملوک عبیدا بمعصیته پاکا خداوندی که بنده را بطاعت پادشاه
گردانید و پادشاه را بمعصیت در ذل بندگی انداخت جبرئیل نازل شد و گفت ای یوسف اکنون وقت
آن رسید که مرهم جراحتی بر مرهم زلیخا نهی و پیش از این او را در آتش مفارقت نسوزانی دعا کن تا
حق تعالی چشم او را روشن گرداند و جوان گرداند آنچنانکه داشت زیاده از آن با او ارزانی دارد

یوسف ع دست بدعا برداشت و از حضرت باری تعالی استدعا فرمود فی الحال اثر دعای او بهدف
اجابت رسید و روشن شد و جوانی و جمال او عود کرد پس یوسف او را بعقد در آورد و ویرا از وی دو
وجود آمد یکی منشا که جد یوشع بن نون بود و دیگر افرائیم القصه یوسف در نزدیکی مصر موضعی
داشت که قصر رفیع در آنجا بنا کرده بود در آنجا فرود آمد فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ پس
چون در آمدند پدر و خاله و برادران یوسف در آن قصر آوَى إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ جای داد و بسوی خود پدر
و خاله را که در حجره داری بجای مادر بود و مع ذلک زن پدر وی بود و بهر تقدیر مادره پدر را در کنار گرفت
و خاله را پرسش فرمود و برادر زادگان را نوازش نمود وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ
و گفت در آیید بمصر اگر خواهد خدا و اراده او بآن تعلق گرفته باشد در حالتی که ایمن باشید از قحط و مشقت
و اصناف مکاره یعنی که اراده الهی باشد شما بر وجه امنیت و استراحت و فراغت در شهر مصر در آیید و در وقت
که چون بمصر در آمدند هفتاد و سه کس بودند و وقتی که با موسی از مصر بیرون رفتند مردان ایشان ششصد هزار
و پانصد بودند و زنان و کودکان ایشان در وقت مراحل فاصل میان این چهار صد سال بود و چون بمصر در آمد
ایشان را در منزل خود فرود آورد وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ و برداشت پدر و خاله را بر تخت
خود و بالا برد وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا و بروی در افتادند پدر و خاله و برادران او برای تعظیم یوسف در
حالتی که سجده کنان بودند تحیت و تعظیم ایشان در آن زمان بسجده بود و یوسف که آنرا مشاهده کرد
مسرور و مبتهج شد وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ و گفت ای پدر این
سجده مرا تعبیر خواب منست که دیدم پیش از این در ایام صبا قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا بدرستی که
گردانید آنرا پروردگار من راست و درست از شیخ حسن نقلست که حق تعالی مادر یوسف را [illegible] زنده کرد
تا بر یوسف سجده نمود تصدیق للرؤیا و مرویست که تخت شاهی را در میدان نهادند و جمله اهل مصر از
مرد و زن حاضر شدند پس یوسف ع بر سریر نشست جمله مردان و زنان و مردان اهل مصر سجده در
افتادند پدر و مادر چون چنان دیدند ایشان نیز بموافقت مصریان بسجده در آمدند یعقوب گفت
ای یوسف اینها کیستند که ترا سجده کردند گفت این بندگان و پرستاران منند همه را در ایام قحط خریده ام
و من امروز بجهت کرامت دیدار تو همه را آزاد کردم و در خبر است که جبرئیل این قصه را با رسول الله نقل کرد
آنحضرت را ذکر کرم یوسف تعجب می فرمود جبرئیل نوبت دیگر که نزد رسول الله آمد گفت یا محمد حق تعالی
ترا سلام میرساند و میگوید از این تعجب مکن بعزت و جلال من که فردای قیامت چندان ترا اذن شفاعت
دهم که تو گوئی حسبی حسبی بس است بس است یحیی بن اکثم از امام علی بن موسی الرضا مسئله چند پرسید که از

جمله

جمله یکی این بود که یا ابن رسول الله یعقوب و فرزندان سجده یوسف کردند و حال آنکه یعقوب ع چگونه
و فرزندان او برای یوسف بود برای طاعت خدای بود و تحیت یوسف مانند سجود ملائکه مر آدم را
که بجهت طاعت خدای بود و تحیت آدم پس بجهت شکر گذاری و تحیت یوسف و بجهت شکر گذاری خدای
نعمت مواصلهٔ یوسف یعقوب و فرزندان سجده خدای کردند القصه یوسف بعد از مشاهده آن
حال مسرور گشته فرمود که این سجده شما برای تحیت و تعبیر خواب منست که قبل از این دیده بودم و حق
آنرا راست گردانید وَقَدْ أَحْسَنَ بِي و بدرستی که نیکوئی کرده بمن آفریدگار من
إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ چون بیرون آورد مرا از زندان و ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند
وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ و آورد شما را از بادیه و آن موضعی بود از زمین فلسطین در روایتی نام
که یعقوب ع آنجا نشستی و آن قریب بکنعان بود یوسف بجهت شکر نعمت فرمود که حق تعالی مرا از زندان بتخت
پادشاهی رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورد تا با یکدیگر نشینیم مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ
از پس آنکه فساد کرد شیطان و مخالفت افکند میان من الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي
و میان برادران من إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ بدرستی که آفریدگار من نیکو تدبیر است و دارنده إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ
نیکوئی برای هر که میخواهد هیچ امر صعبی نیست که در مشیت او نافذ و جاریست بدرستی که او
الْحَكِيمُ بدرستی که او ست دانا بوجود تدبیرات محکم کار در تعیین موقع تدبیرات مرویست که چون یوسف
یعقوب را در خزاین خود می گردانید و اسباب و اموال و تجمل و زینت و اسباب پادشاهی خود را بوی عرض می کرد
و چون او را بعد فرخانه قرطاس افتاد که کاغذ بسیار در آنجا بود گفت ای یوسف چه چیز ترا غافل ساخت که در این مدت پاره چند
کاغذ بمن نفرستادی با آنکه میان من و تو هشت منزل بیش نبود گفت جبرئیل مرا امر کرده بود که بتو کتابت ننویسم گفت
این قصه را از وی سؤال نمیکنی گفت تو با وی گستاخ تری از وی معلوم کن یعقوب از وی پرسید گفت حق تعالی مرا چنین امر کرد
بجهت آنکه در وقت مفارقت تو از یوسف گفتی إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ می ترسم که او را گرگ بخورد و سبحانه می فرماید
چرا از گرگ ترسیدی و از من نترسیدی بعزت و جلال خود که مفارقت بعیده میان تو و یوسف واقع کردم تا با وجود مسافت
اندک میان شما که مدة بعیده از وی خبر نداشته باشی در کتاب النبوة باسناد نقل کرده که یعقوب گفت ای یوسف
خبر ده که برادران با تو چه کردند گفت ای پدر مرا ازین معاف دار یعقوب گفت سوگند میدهم ترا که مرا ازین خبر دهی
یوسف گفت ایشان مرا بر سر چاه آوردند و گفتند پیراهن را از خود بیرون کن گفتم [illegible]
این سخن گفت یعقوب بیفتاد و بیهوش شد چون با خود آمد گفت آخر سخن چه کردند گفت التماس دارم که بحرمت ابراهیم
و اسمعیل و اسحق که مرا ازین معاف داری پس یعقوب دیگر ازین مقوله سخن نکرد و در خبری دیگر آمده که یوسف
گفت ای پدر از من مپرس که برادران با من چه کردند بلکه از من سؤال کن که خدای با من چه کرد یعقوب ع

یعقوب بحرمت وجود که خدای با تو چیز کرد گفت وقد احسن بی اذ اخرجنی من السجن وجاء بکم من
البدو تا آخر و در اخبار جامع اللطایف آورده که چون یوسف چهار سال از این واقعه بگذشت یعقوب
وفات کرد از ائمه علیهم السلام روایت کرده اند که یعقوب صد و چهل و شش سال عمر داشت و در حینی
که بمصر آمد صد و سی ساله بود و نزد یوسف هفده سال بماند و بروایتی بیست و چهار سال با یوسف بسر برد
و چون وفات کرد او را بزمین شام بردند و در بیت المقدس بعده دفن کردند و باز بمصر آمد و از ابو عبدالله روایتست
که یوسف در آن زندان بود که سنبود زندان گرفتار بند بعده سال در آن زندان مکث کرد و بعد از آنکه از
زندان بیرون آمد هشتاد سال دیگر زیست پس عمر او صد و ده سال بوده و در بعضی تفاسیر آمده که چون
که چون بیست و سه سال از وفات یعقوب برآمد یوسف در واقعه دید که پدر او را می گفت ای یوسف مشتاق
لقای توام بشتاب تا سه روز دیگر بنزد من آیی یوسف از خواب برآمد برادران را طلبید و وصیتها فرمود
و یهودا را ولیعهد خود ساخت و فرزندان را بدو سپرده و بطریق مناجات گفت رب قد آتیتنی من الملک
بعضی از هستی که دادی مرا از پادشاهی و مملکت دادی بمصر و نواحی آن وعلمتنی من تاویل الاحادیث
و در آموختی مرا از تعبیر خوابها یا احکام حلال و حرام و شرایع اسلام فاطر السموات والارض ای بدید
آورنده آسمانها و زمینها انت ولیی فی الدنیا والآخرة توئی یاری من و متولی کار من در دین
سرای و در آن سرای توفنی مسلما و بمیران مرا در حالتی که گردن نهاده باشیم امر ترا یعنی مرا مسلمان بمیران
والحقنی بالصالحین و دررسان مرا به پدران شایسته من یعنی بعباد صلحاء و در تنسیق کرامت
آورده اند که بعد از سه روز که قصه کرده بود بروضه وصال انتقال یافت انا لله وانا الیه راجعون و او را
در رود نیل دفن کردند در صندوقی از رخام و سبب آن بود که چون نقلت شد اهل مصر با یکدیگر نزاع کردند
هر یکی می گفتند که ما او را در محله خود دفن می کنیم تا نزدیک بود که کار بمقاتله کشد پس قرار دادند که او را
در رود نیل دفن کنند تا آب برو می گذرد و بهر محله که می رسد برکت و خیر در آن محله می رساند و چون موسی مبعوث
شد او را از آنجا بیرون آورده در مقبره آبای خود دفن کردند و بعد از قصه یوسف خطاب بحضرت رسالت
کرده می فرماید که ذلک آنچه یاد کرده شده از قصه یوسف من انباء الغیب از خبرهای غیبست
که ما بجهت ظهور دلایل اعجاز تو نوحیه الیک وحی می کنیم آن را بسوی تو بعد از آن اجرای دلیل می کند
بر آنکه از اسرار غیبست بقوله وما کنت لدیهم و تو نبودی نزد یک برادران یوسف
اذ اجمعوا امرهم آن هنگام که جمع کردند و فراهم آوردند رای خود را بر افکندن یوسف بچاه
وهم یمکرون و ایشان مکر میکردند بیعقوب تا یوسف را از پدر خود جدا ساختند
و تو چون آنجا نبوده و مکه جای تو نه دیدانند که از کسی نشنیده ای از خبر محمد می بری

که بود

که بوده پس این دلیلی روشنست بر آنکه بوحی دانسته وما اکثر الناس ونیستند بیشتر
مردمان ولو حرصت بمؤمنین واگر حرص داری بر ایمان ایشان در اظهار معجزات روشن
گرویدگان بجهت فرط عناد و رسوخ اصرار ایشان در کفر و فساد و مراد بحرص طلب خیر فرستادن
اجتهاد در نهایت کوشش وما تسئلهم علیه من اجر و نمی خواهی از ایشان بر تبلیغ رسالت
یا بر خواندن قصص قرآنی از مزدی چنانکه قصه خوانان می خوانند تا ایشان را رغبتی عوضی باشد
ان هو الا ذکر للعالمین نیست قرآن مگر پندی از خدای مر عالمیان را که بخوانند و بدانند و پند
گیرند وکاین من آیة فی السموات والارض وبسا نشانهای قدرت دال ۵۳
داله بر وجود صانع و حکمت با کمال توحید او در آسمانها و زمینها است از انواع حیوانات و نباتات
مشتمل بر انواع منافع و مصالح که آن معاندان یمرون علیها وهم عنها معرضون
می گذرند بر آن و ایشان از آنها روی گرداننده اند یعنی بر آن تفکر نمی کنند و از آن عبرت نمی گیرند وما
یؤمن اکثرهم بالله و ایمان نمی آورند بیشتر مردمان بحق تعالی و صفات کمال او و بقوت جلال او و
اقرار می کنند بخالقیت او الا وهم مشرکون مگر که ایشان مشرک آرندگانند بپرستش غیر او مراد
مشرکان مکه اند که چون ایشان را گفتندی شما را که آفرید گفتندی خدای تعالی و بعد از آن بانواع قربانی بتان می پرستیدند
و می گفتند اینها ایشان از ان خداوند و شفیعان ما اند و از علی بن موسی الرضا ع مرویست که مراد اهل کتابند که ایمان
داشتند بخدا و بروز آخرت و بتوریت و انجیل و بعد از آن شرک آوردند بجهت انکار قرآن و نبوت پیغمبر
اکنون بجهت تهدید پیغمبر می باید که افامنوا ان تاتیهم غاشیة آیا ایمن شدند مشرکان از آنکه
بیاید بدیشان عقوبتی پوشیده یعنی فرو گیرنده ایشان را من عذاب الله از عذاب خدای که بهمه ایشان را
فرو گیرد و هیچ کس را فرو نگذارد او تاتیهم الساعة وهم لا یشعرون یا بیاید
بدیشان قیامت بعد از ساعتی علامتهای آن و ایشان ندانند آمدن آن را و کار و سازی نکرده باشند
قل هذه سبیلی بگو ای محمد این توحید و آماده شدن برای معاد راه منست و بر این راه ثابتم
ادعوا الی الله علی بصیرة میخوانم بندگان را بسوی خدای در حالتی که مطلع و دیده ور بر بیان
هویدا و حجت روشن یعنی بر وجه یقین میخوانم ایشان را براه خدای که دین اسلامست انا ومن
اتبعنی بعضی هستی که مرا و هر که پیروی کرده است مرا با ثبات خود وسبحان الله و پاکست خدای از شریکانی
که شما او را بدان وصف می کنید وما انا من المشرکین و نیستم من از شرک آرندگان

یعنی او را از شرک منزه و مبرا میدانیم آورده اند که کافران گفتند خدای فرشتگان هستند
چرا آدمی را رسالت فرستد اگر خواستی ملکی را فرستادی حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ و نفرستادیم پیش از تو به رسالت
مگر مردانی را که وحی فرستادیم بر ایشان مِنْ أَهْلِ الْقُرَى از شهرها و دهها مروی است که حق تعالی
هرگز پیغمبری بخلق نفرستاد که از اهل بادیه یا جنیا یا از جن یا از زنان أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ
آیا سیر نمیکنند کافران در زمین شام و یمن و بدیار عاد و ثمود نمیکنند یعنی باید که سیر کنند
فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ پس ببینند بنظر عبرت
که چگونه بود آخر کار و سر انجام آنانکه پیش از ایشان بودند از مکذبان و منکران بجهت تکذیب و عناد
بعذاب گرفتار شدند و آثار عمارت ایشان مشاهده است بران وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ و هرآینه
سرای آخرت یعنی بهشت و نعمت آن بهتر است از لذت فانیه دنیا لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مر آنان را که پرهیز
کنند از شرک و نافرمانی پس ای محمد ایشان را بگو که أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید و نمی اندیشید
تا بدانید که آن بهتر است پس برای تسلیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرمود حال مکذبان امم سابقه
که مهلت دادیم ایشان را زمانی دراز تا بتمادی ایام و طول الحیاة تو مغرور نشوند چه امم ماضیه را مهلت دادیم حَتَّى
إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ تا آنگاه که نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان وَظَنُّوا أَنَّهُمْ
قَدْ كُذِبُوا و دانستند رسولان با آنکه ایشان به تحقیق تکذیب کرده شدند یعنی کفار بوعده
ایمان ایشان را دروغ گوی گفتند یا کافران گمان بردند که رسولان با ایشان دروغ میگویند در وعده و وعید
جَاءَهُمْ نَصْرُنَا آمد بدیشان یاری کردن ما یعنی عذاب بر آن قوم فرود آمد فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ
پس رهانیده شد هر که خواستیم یعنی پیغمبر و متابعان او وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ
و باز گردانیده نشود عذاب ما از گروه کافران وقتی که بدیشان فرود آید لَقَدْ كَانَ فِي
قَصَصِهِمْ به درستی که هست در قصه انبیا و امم ایشان یا در قصه یوسف و برادران او عِبْرَةٌ لِأُولِي
الْأَلْبَابِ اعتباری و پندی مر خداوندان عقلهای خالص که از مثل آن بخبر دادن انکار دنند اجتناب کنند
بر بلیات و مصایب صابر باشند و یا از مثل عناد کفار و انکار ایشان اجتناب نمایند تا فایدت
دارین فایز گردند مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى نیست قرآن سخنی که بر بافته شده باشد
وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ و لیکن هست مصدق آن چیزی که بوده پیش

وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ و بیان کننده همه چیزها که
پیش از وی از کتب الهی یعنی موافق آن در درستی و راستی
آن بندگان را محتاج باشد در دین و دنیا چه هیچ امر دینی نیست که هستند بقرآن بی واسطه یا بواسطه وَهُدًى
وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ و راه نماینده مر سالکان طریق حق و وسیله رحمت و بخشش مر گروهی را
که بگروند بتوحید خدا و نبوت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله

سورة الرعد خمس و اربعون آیة

ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که سورة الرعد بخواند حق تعالی بعدد هر ابری که برود و هر
واقع شود تا روز قیامت بیاید وی ده حسنه بنویسند و در قیامت از جمله موفیان باشد بعهد خدای
علیه السلام روایت که هر که سورة الرعد را بسیار خواند حق تعالی او را بی حساب به بهشت برد و شفاعت او در جمیع اهل
بیت و برادران دینی که ایشان را شناسد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ المر
خدایی که میدانم احوال خلقان را و می بینم افعال و اقوال ایشان را تِلْكَ این آیتها آيَاتُ الْكِتَابِ
آیتهای قرآنست وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ و این آیتها از آیتهای آن چیزیست که فرو فرستاده شده است به
سوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو الْحَقُّ که تمامند و درست و راست وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
لَا يُؤْمِنُونَ و لیکن بیشتر مردمان اهل مکه نمیگروند بجهت عدم فکر در معانی آن اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ
خدای بحق آن خداییست که برداشت آسمانها را یعنی بیافرید آنها را برداشته بِغَيْرِ عَمَدٍ بی ستونها تَرَوْنَهَا
که ببینید شما آنرا یعنی ستونی که مرئی شما باشد ندارد و یا ستون ندارد تا آنرا توانید دید و در فواید السلوک
مذکور است که باری تعالی سقوف عالیه سموات را بی قایمه که ادراک توانید کرد برافراشت و بی ستونی که مشاهده توانند
نمود بلند برافراشت یعنی ستون هست ولی مخفیست و قایمه هست اما غیر مرئیست و آن عماد او سبحانه است ثُمَّ
اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ پس قصد کرد به آفریدن عرش یا مستولی شد بروی باقتدار تمام و نفاذ حکم و یا مراد بعرش
پادشاهی اوست یعنی حق تعالی قصد فرمود بحفظ و تدبیر وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد ماه و آفتاب را
را جهت مصالح بندگان به حرکات مستمره آن تا منافع در حدوث کاینات و بقای آن كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى
تا وقتی که نام برده شده هر یک از آنها که میرود و حرکت میکند یعنی مدت معین که دور خود را تمام رساند
یعنی آفتاب دوازده برج خود را در عرض یکسال تمام کند و ماه بمدت یکماه و هر یک هر روز از مطلعی دیگر بر
آیند و بمغربی دیگر فرو روند تا هر یک میروند و سیر میکنند در آسمان تا قیام قیامت که سیر آنها باز منقطع
گردد يُفَصِّلُ الْآيَاتِ بیان میکند آیتهای قرآن را یعنی مفصل میسازد یا امر و نهی یا احداث
میکند یکی از بعد دیگری لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ شاید که برسید بجزای
پروردگار خود در قیامت بیگمان شوید و دانید که هر که قادر است بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده و احیا

وَهُوَ الَّذِی مَدَّ الْأَرْضَ و اوست آنکه کشید زمین را بر روی آب یعنی بسط آن کرد در طول و عرض
بعد از آنکه مجتمع بود در زیر کعبه تا حیوانات بدان جای که خواهند سیر کنند و قدمهای ایشان بدان قرار گیرد و
جَعَلَ فِیهَا رَوَاسِیَ وَأَنْهَارًا و آفرید در آن کوههای محکم پا برجا که میخ زمین اند و پدید کرد در زمین جویهای
آب روان وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِیهَا زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ و از همه میوها که در آنجا در زمین دو صنف
دو صنف چون سیاه و سفید و خرد و بزرگ و ترش و شیرین و گرم و سرد و تری و خشکی و تابستانی و زمستانی یُغْشِی
اللَّیْلَ النَّهَارَ می پوشاند و در می کشد شب را بر روز تا هوا بعد از آنکه روشن بود تاریک میشود و چنانچه در
میتوان یافت که در آوردن روز در شب نیز هم از جانب اوست إِنَّ فِی ذَٰلِكَ لَآیَاتٍ بدرستی که در این آیات قدرت که
مذکور شد هر آینه نشانهای روشنست لِقَوْمٍ یَتَفَكَّرُونَ مر آن گروهی که تفکر کنند و دانند که کون این اشیا
دلیلی روشنست بر وجود صانع حکیم وَفِی الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ و در زمین پارهاست پیوسته بیکدیگر
یعنی این نیز از دلایل قدرتست که قطعهای مذکوره مختلف در زمین بیکدیگر پیوسته بعضی شایسته زراعت و بعضی شوره زار و
پاره رنگ آمیز و قطعه سنگستان و بعضی سخت و برخی نرم که اگر قادر مختار تخصیص نبات نمیکرد و صنفی دون صنفی دیگر
و بود و از افعال خود بر نوع قسم نمیکرد این بوجهی و از اختلاف در آن راه نمی یافت بجهت اشتراک این قطعها در طبیعت
ارضیه وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ و دیگر دلالت میکند بر قدرت کامله او آنکه در زمین بوستانهاست از انگور بسیار
وَزَرْعٌ وَنَخِیلٌ صِنْوَانٌ و کشتها و خرما بنان چند شاخ از یک اصل رسته وَغَیْرُ صِنْوَانٍ و نه خرما بنان
بلکه متفرق الاصول یعنی هر یکی شاخ از بیخ رسته یُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ آب داده میشود این اشجار و زرع به یک آب
وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ و تفضیل میدهیم بعضی را بر بعضی دیگر فِی الْأُكُلِ در خوردن میوه بحسب
شکل و رنگ و بوی و طعم یعنی با وجود آنکه همه را یک آب میخورند مختلف الصفات اند پس این نیز دلالت میکند بر وجود صانع حکیم
چه اختلاف آن با اتحاد اصول و اسباب نیست مگر بتخصیص قادر مختار إِنَّ فِی ذَٰلِكَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ
بدرستی که در آنچه مذکور کرده شد هر آینه دلالتهای واضحست مر گروهی را که تامل و تعقل کنند که اختلاف میوها بر اشجار با
آنکه از یک آب پرورش می یابند نمیتواند بود مگر باراده قادر مختار و در تبیان آورده که این مثل بنی آدم است در اختلاف
الوان و هیئات و اخلاق و اطوار و طول و قصر و توسط با وجود آنکه پدر ایشان یکیست از ابو حماد که یکی از راویان
معتبره اهل سنت نقل کرده از جابر بن عبد الله که از رسول صلعم شنیدم که خطاب بعلی بن ابی طالب ع کرد و فرمود که یا
علی مردمان همه از درختان متعدد اند و من و تو از یک درختیم ابو هرون عبدی نیز روایت کرده که من از ابو سعید
خدری پرسیدم که ان حال علی بن ابی طالب ع را آگاه کن جواب داد که یا ابا هرون بدان و آگاه باش که من از رسول خدای
شنیدم که فرمود مردمان از درخت متعدد اند و من و علی از یک درختیم و من اصل آن درختم و علی فرع آن پس خوشا حال

ان

خود
آن سعادتمند که تمسک باصل آن شجره نماید و از ثمره و شاخهای آن محظوظ گردد و بعد از ذکر دلایل قدرت کامله
تعجب می نماید از تکذیب منکران بعث و میفرماید که وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ و اگر عجب داری از آنکه
تعجب کرده میشود و اگر عجب میداری ای محمد از انکار کفار بعث و نشور و عدم تدبر ایشان در دلایل وحدت و قدرت
کامله من از دار آنست که تعجب کرده شود از قول ایشان یعنی تعجب تو بجای خود است چه هر که قادر باشد بر آفریدن آنچه
بر تو خواندیم هر آینه اعاده بر او آسان خواهد بود چه هر گاه که او سبحانه قادر باشد بر پیدا کردن اشیا از عدم بدون
ماده و مثال سابق او اولی که قادر تر باشد بر اعاده آن با وجود ماده تا آنکه محل آنست که تعجب از سخنان ایشان که می گویند
بر سبیل عناد و انکارات أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا آیا آنوقت که ما باشیم خاک بعد از مرگ ما خاک شویم أَإِنَّا
لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ آیا ما هر آینه باشیم در آفرینش نو یعنی باز زنده گردانند أُولَٰئِكَ آن گروه که با وجود آنکه
خدا را خالق آسمان و زمین میدانند و بجهت عناد هیچ فکر نمیکنند که هر که برابدا قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود
الَّذِینَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ آنها که نگرویدند به پروردگار خود بقدرت او بر حشر و نشر وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ
فِی أَعْنَاقِهِمْ آنها که نگرویدند به پروردگار خود بقدرت او بر حشر و نشر و آن گروه غلها در گردنهای ایشانست یعنی
مقید اند باغلال کفر و ضلال و بجهت عناد از آن خلاصی ندارند و یا روز قیامت غلها آتشین بر گردن نهند و این زمان غلها تکفا
باشد در دوزخ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ و آن گروه یاران آتش اند و ایشان
در آن آتش جاوید اند در خبر است که نضر بن حارث و اتباع او مستعجل عذاب محمد کردند بطریق استهزا و انکار حق تعالی فرمود
که وَیَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّیِّئَةِ و طلب تعجیل میکنند از تو عقوبتی که خدای بر ایشان مقرر کرده قَبْلَ الْحَسَنَةِ
پیش از عافیت و چون حق تعالی عذاب استیصال را از ایشان مصروف کرده و تکذیب مکذبان آنحضرت را تاخیر فرموده تا قیامت پیش از تاخیر
حسنه است و آن استیصال حسنه کافران استعجال عذاب استیصال میکردند تعجیل آن را ما نا الهی بر ایشان تا خیر او برفق انکار
و استهزا در آن استعجال میکردند وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ و حال آنکه گذشته است پیش از ایشان عقوبتها
امثال ایشان از مکذبان چون خسف و مسخ و حصب و صیحه پس چرا ایشان اعتبار نمیکنند و تجویز مثل آن نمی کنند
بر خود وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ و بدرستی که پروردگار تو هر آینه خداوند آمرزش است مر
مردمان یعنی کافران را چون ایمان آرند و تصدیق کنند خدای تعالی پیامبر و ایشان را و ببخشاید عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ
بر ستم ایشان یعنی کفر ایشان را بیامرزد و از سر معاصی ایشان درگذرد چه ایمان هادم جرایم کفرات مراد
حقوق الله است نه حقوق الناس چه باجماع ایمان رفع حقوق مردمان نمیکند وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِیدُ
الْعِقَابِ و بدرستی که پروردگار تو سخت عقوبتست بر کافران اگر مصر باشند بر کفر و گفته اند ذو مغفرت است
بر مؤمن بتوبه و استغفار و سخت عقوبتست بر کافران با انکار و استکبار سعید بن مسیب روایت کرده
که بعد از نزول این آیه رسول صلعم فرمود که اگر عفو خدای نبودی عیش هیچ احدی گوارنده نشدی و اگر

وعید حق نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از طاعت باز ماندندی و بعد از آن فرمود که اگر نه کان
قسم رحمت الهی و مغفرت او دانستندی چشمهای ایشان بدان روشن شدندی و اگر وعید
و عقوبت و نکال او دانستندی هرگز چشم ایشان ز گریه باز نه ایستادی وَيَقُولُ الَّذِينَ
كَفَرُوا و می گویند آنانکه کافر شدند لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ چرا فر
فرستاده نمیشود آیتی بر محمد نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما می طلبیم چون عصای موسی
و احیای عیسی إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ جز این نیست که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای
بیم کردن و بر تو همین بلاغست و بس و ترا در اظهار آیات مقترحه بدون اراده ما هیچ اختیار ن
وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و مر هر گروهی را راه نماینده ایست یعنی هر پیغمبری که مخصوص باشد
بمعجزه در صورتی که غالب بود بر قوم او چون سحر در زمان موسی و طب در زمان عیسی پس معجزه موسی
و عیسی که شما می طلبید اختصاص بزمان ایشان داشته و چون فصاحت بر شما غالبست قوی ترین معجزه
قرآنست پس مثل آنرا بیارید تا ابطال آن کنید از سعید بن جبیر و ابن عباس نقل کرده اند که چون این آیه
نازل شد سرور انبیا فرمود انا المنذر و علی الهادی منم منذر خلقان و علی هادی و راه نمای
ایشان و بعد از آن حق تعالی در بیان کمال و علو قدرت خود می فرماید که اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ
كُلُّ أُنْثَى خدای میداند آنچه بر میدارد هر ماده از فرزندان نر و ماده و سیاه و سفید و خوب و زشت
دراز و کوتاه و غیر آن وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ و میداند آنچه بکاهد از رحمها یعنی حق تعالی داند
رحم از کودک که تمام خلقت بیرون نیاید وَمَا تَزْدَادُ و آنچه زیاده سازد یعنی خدای فزونی کرده
در جثه ولد از اعضای زاید و گویند مراد زیاده و کم عدد ولد است چه رحم مشتملست بر یک ولد تا
چهار و نزد بعضی نهایت اولاد در رحم چهار است و اصح آنست که زیاده بر آن ممکنست و نقل کرده اند که در یمن
زنی پنج بطن زاد و در هر بطنی پنج دختر و از بعضی تفاسیر منقولست که در خوارزم زنی از یک شکم ده پسر آورد
و در آن خانه که در آن وضع ایشان کرده آنرا بیت العشرة نام نهادند وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ
و همه چیز نزد او باندازه ایست که از آن زیاده و کم نشود عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ
الْمُتَعَالِ او است داننده پوشیدها و از حس بزرگوار و عظیم الشان برتر بر همه بقدرت کامله تا
بلند مرتبه از رفعت مخلوقات و متعالی از آن سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ
یکسانست از شما در پیش علم او هر که پوشیده سخنی را در نفس خود وَمَنْ جَهَرَ بِهِ و هر که آشکارا کند

از آبادیکر

از آباد یکری وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ و هر که او طلب کند خفا شدن و پوشیده عمل خود در شب
وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ و رونده که ظاهراست و آشکارا کننده قول و فعل خود در روز یعنی هیچ چیز از قول
و فعل سرا و علانیه و پوشیده نیست آیه مقترن علم کامل او شده و شمول آن بر جمیع امور لَهُ مُعَقِّبَاتٌ
مر آدمی که پوشیده و آشکارا می کند قول و فعل خود را فرشتگانی اند که از پی در آیند یکدیگر را در حفظ قول
و افعال او مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ از پیش روی و از پس او يَحْفَظُونَهُ
مِنْ أَمْرِ اللَّهِ نگاه میدارند او را بفرمان خدای و تدبیر او و آنچه از او صادر میشود می نویسند و
ایشانرا کرام الکاتبین و غیره می گویند در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند بروز و ده بشب
مرویست که حق عز فرشتگانرا آفریده تا بندگانرا نگاه میدارند از مضار و مکاره که اگر خدای
فرشتگانرا موکل آدمیان نکردی جنیان ایشانرا بربودندی از روی زمین آورده اند که یکی از بندگان
صحابه از حضرت رسول پرسید که بر ما چند فرشته موکلست فرمود دو فرشته یکی بر راست و یکی بر چپ آنکه بر راست
امیر است بر آنکه بر چپ است چون بنده حسنه بکند فرشته دست راست یکی را ده می نویسد و چون سیئه بکند فرشته
دست چپ گوید بنویسم گوید توقف کن تا باشد که پشیمان شود و استغفار کند و توبه کند اگر استغفار نکند
چیزی بروی نه نویسید و اگر نه گوید بنویس که خدای ما را از این برهاناد که بد همنشینی است ما را نه ملاحظه
خدای میکند و نه از ما شرم میدارد و فرشته دیگر هست که موی پیشانی تو بدست او است یعنی مسلط است
بر تو چون تواضع کنی ترا رفیع کند و چون تکبر کنی ترا وضیع کند و فرشته دیگر بر لب تو نشسته که حفظ هیچ
چیزی از قول تو نمیکند مگر صلوات تو بر محمد و آل محمد و دو فرشته دیگر موکلند تا مار و حشرات در دهن
تو نروند و دو فرشته دیگر بر چشمهای تو موکلند این ده فرشته بر آدمی موکلند شب ده می آیند و روز ده
مجموع بیست فرشته اند و بعد از آن می فرماید که إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ بدرستی که خدای
تغییر نکند آنچه با گروهی باشد از عافیت و نعمت حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ تا وقتی که آن
گروه تغییر دهند آنچه در نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند احوال جمیله را با خلاق قبیحه سلمی گفته
که تغییر دهنده زبانها از ذکر او و تغییر دهنده دلها را از یاد او مادام که دل و زبان بیاد او
راست دارند و غفلت نورزند تا فیض بدیشان رسد ابن عباس گفته هرگاه که حق تعالی بقومی نعمتی
عطا فرماید و ایشان شکر گذاری و قیام نمایند حق تعالی آن نعمت را بر ایشان زیاده گرداند
و اگر کفران کنند از ایشان سلب نماید در خبر است که چون حق تعالی خیر قومی خواهد رسولی صواب

کوچهای مدینه می گذشت جوانی انصاری می آمد قرابه خمر بر سر گرفته چون رسول را بدید متغیر شد و بترسید
در دل خود نیت را با خدای خالص گردانید گفت بار خدایا اگر پرده بر روی کار من بپوشانی دیگر بار از معصیت
نشوم پس پنهان دل لرزان می آمد چون رسول صلعم باو رسید سلام کرد رسول الله فرمود چیست اینکه در سر داری
جوان از ترس گفت یا رسول الله پاره سرکه است فرمود که بیار تا بچشم وی با خوف تمام دست لرزان قرابه در بر
گرفت و پاره از آن بر دست مبارک رسول الله ریخت سرکه پاکیزه صافی شده بود رسول صلعم بچشید و یاران
نیز از آن بچشیدند مرد متعجب فرو ماند و گفت یا رسول الله بدان خدایی که ترا بحق بخلق فرستاده که من خمر در
قرابه کرده بودم حضرت فرمود که راست گفتی چون مرا دیدی و در دل قصد توبه نصوح کردی و با خدای خود عهد
کردی که مرتکب نشوی من بعد بر سر این خطا نروم حق تعالی بصدق نیت تو نظر فرموده خمر را سرکه گردانید پس این آیه
تلاوت فرمود که ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا
مَرَدَّ لَهُ و چون خدای خواهد که برساند بگروهی عذابی و عقوبتی پس بازگردانیدن نیست مر آنرا یعنی کسی
نتواند که آنرا رد کند از خود یا دیگری و باز نتواند داشت وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ
و نیست مر ایشانرا بجز از خدای کسی که متولی امر ایشان شود در دفع عذاب یاری ایشان کند و نیز از کمال
قدرت خود خبر میدهد که هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ او ست آن خدایی که بنماید برق را و آن
لمعات سریع الزوال که از ابر ظاهر گردد و نشانه باران باشد پس خدای تعالی برق را بنماید خَوْفًا وَ
طَمَعًا برای ترس مسافر کسی که باران او را ضرر رساند و برای طمع مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند
وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ و پدید آرد در هوا بسبیل اختراع ابرها که بآب گران باشند وَيُسَبِّحُ
الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ و تسبیح می گوید رعد مقترن بحمد خدای تسبیح را با تحمید مقترن میسازد و در روایت آمده
از ابن عباس روایت که رعد ملکیست که ابر را میراند و برق تازیانه اوست مراد آنست که شنوندگان رعد بحمد
ترس با آواز بلند تسبیح و تحمید خدا می کنند و یا معنی آنست که همه کونات او جهة امکان دلالت بر وجود آفریدگار
که مستجمع جمیع صفات کمالات و مرویست که چون پیغمبر آواز رعد شنیدی فرمودی سبحان من یسبح الرعد بحمده
پاکا خداوندی که رعد تسبیح حمد او میکند وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ و پاکا خداوندی که
تسبیح و حمد او می کنند فرشتگان با آنها که اعوان رعد اند از ترس خدای از ابن عباس نقلست که هر که آواز
رعد بشنود بگوید سبحان الذی یسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته وهو علی کل شیء قدیر
اگر او را صاعقه رسد دیت او بر من و هم از و مرویست که رعد فرشته ایست که چون آواز بر دارد بر تسبیح

در آسمان

در آسمان هیچ فرشته نماند مگر که آواز بتسبیح خدای تعالی بر دارند و نزد اینحال خدای تعالی باران می فرستد
وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ و می فرستد صاعقها را فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ پس میرساند آنرا بهر
که میخواهد که بدان هلاک شود مرویست که عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه نزد رسول صلعم آمدند بقصد قتل او و در
وقتی که آنحضرت تنها بود پس عامر با حضرت بمجادله مشغول شد و او بمجود مشغول است و اربد در عقب رسول
شمشیر کشیده خواست که بر حضرت زند حضرت متنبه شد و گفت بار خدایا شر ایشان را از من کفایة کن فی الحال
صاعقه باربد رسید و او را بکشت و عامر را طاعونه دریافت و بجهنم پیوست این آیه نازل شد که له معقبات الخ و نیز
پیغمبر را فرشتگانند که در پس و پیش و محافظت می کنند از آنکه دشمنان با و ضرری رسانند بدین تربیه
که صاعقه وی را بسوخت وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ و ایشان جدال میکنند در حق تعالی که او را چه حضرت
با جدال ایشان تکذیب پیغمبرانست در آنچه خدا یاد وصف میکنند از کمال علم و تفرد در الوهیت و با نچه ذکر معاد
میکنند و احوال آن وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ و خدای سخت قوتست در تعذیب مجادلان و در روایت آمده
که رسول صلعم جمعی را نزد شخصی از معاندان مشرکان عرب فرستاد تا او را باسلام دعوة کنند چون وی را به
آن دعوة کردند گفت بگویید که خدای محمد چه چیز است از زر است یا از نقره است یا از یاقوت یا از مس سرخ گفتند
خدای محمد مثل وی شبهات نیست و چیزی بدو نرسد و او را چیزی تشبیه نکند پس آمدند و رسول را از این خبر دادند فرمود
تا بار دیگر او را دعوة کردند وی گفت تا خدای محمد را نه بینم باو نگروم از صورت و موقف عرض به ایشان فرمود
و بار دیگر باز دعوة کنید تا حجة بر وی لازم شود این نوبت نیز همین مقاله گفت فی الحال از سحابه قهر الهی
صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت و این آیت نازل شد و بعد از آن فرمود که لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ مر خدای را است
خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله است یا مر او راست سزاوار بودن آنکه مردمان را بعبادة او بخوانند یا مر خدای راست
اجابة کسی که با خلاص او را بخوانند وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ و آنانکه می خوانند بجز از وی یعنی
بتان را که مشرکان میخوانند لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ اجابة نمیکنند ایشانرا بچیزی از مرادات
إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ مگر همچو اجابة کسی که بگشاید هر دو کف خود را إِلَى الْمَاءِ بسوی آب تا بجای خود
از دور و بیابان همچنانکه تشنه که بر سر چاهی رسد و او را دلو و رسن نبود هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید
و بفریاد و زاری آب طلبد لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ تا برسد بدهن او و نرسد و نیست آب رسنده
بدهن او زیرا که آب جماد است در نیابد خواننده و قدرة ندارد بر اجابة او و اصنام نیز نیستند اعیان خود
حال را دانند وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ و نیست خواندن کافران بتان را
مگر در گمراهی و بطلان و نا امیدی و ضایع بودن بعد از آن در بیان کمال قدرة و سعة مملکت خود می فرماید
وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای را سجده می کنند هر که در آسمانها

ونه نیست طوعا از روی فرمان برداری او مومنانند از ملائکه و جن و انس که در آسانی و دشواری
فرمان برند و سجده کنند مر خدا را وکرها و از روی کراهت و بی رغبتی مراد کافرانند که در وقت
شدت و محنت بضرورت سجده کنند وظلالهم و سجده می کنند سایهای اهل آسمان و زمین مر خدا را
به تبعیت اشخاص بالغدو والاصال بامدادها که وقت مغرب و ما بین عصر و مغرب بسوی مشرق
مراد دوام است و تخصیص این دو وقت جهت آنست که امتداد ظلال درین دو وقت ظاهرتر است و حقیقت آنست
که طوع و رغبت صفت آنهاست که لطف الهی شامل حال او شده نهال ایمان در دل او رویده گشته و نفرت
و کراهیت خاصیت آنانکه بجهت فرط عناد قهر پادشاهی تخم خذلان در مزرع نفس ایشان افشانده
و چون تخم تمام درین آیه بیان فرموده که او سبحانه مستحق عبادتست و سجود سموات و ارض برای اوست در عقب
آن بیان حجت میکند بقوله قل من رب السموات والارض بگو ای محمد که کیست آفریدگار
آسمانها و زمینها یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست اگر جواب بر وجه صواب ندهند [illegible]
و اگر بجهت عناد جواب ندهند پس از قبل ایشان قل الله بگو آفریدگار عوالم سفلی و علوی الله خدای بحق است
چه ایشان را جز این جواب نیست و اگر جهت عناد و [illegible] در جواب بداد نیز الزام کن ایشان را بر وجه تبکیت
قل بگو با ایشان افاتخذتم من دونه اولیاء آیا فرا می گیرید بجز او معبودان
که ایشان را دوست دارند یعنی چون دانستید که آفریننده آسمان و زمین و مسخر اوست غیر او را می پرستید
و فرا می گیرید ایشان را دوستان لا یملکون لانفسهم نفعا ولا ضرا نمی توانند و مالک
نیستند بر دفع ضرری از خود پس چگونه بدیگری توانند رسانید و بهیچ نوع زیان نتوانند رسانید
و بعد از الزام حجت قل هل یستوی الاعمی والبصیر بگو آیا برابر باشد نابینا که پرستنده
صنم است و در تاریکی کفر گرفتار و بینایی که پرستنده خدای بحق است بر وجه بصیرت و روشنایی ایمان
و حجت و برهان آشکارا آیا برابر باشد معبودی که غافل است از شما و معبودی که مطلع است بر احوال ایشان
ام هل تستوی الظلمات والنور یا برابر باشد تاریکیهای شرک و انکار و روشنایی
توحید و معرفت پس بر وجه انکار تعبیر باید کرد ام جعلوا لله شرکاء خلقوا فتشا
الخلق پس متشابه آیا کافران ساختند برای خدای انبازانی که بیافریدند کخلقه
مانند آفریدن خدای فتشابه الخلق پس متشابه شد آفریده علیهم بر ایشان
و ندانستند که آفریدگار خدای کدام است و آفریدن شرکا کدام حاصل معنی آنست که ایشان شریکان
نگرفتند برای خدای که مثل او آفریننده باشند و اشیا نمیان آفریده هر یک مشتبه شود و بجهت
این گویند که ایشان نیز می آفرینند چنانکه خدای تعالی می آفریند پس مستحق عبادت

قل یا ایها

باشند

باشند چنانچه اوست لیکن ایشان فرا گرفته اند شریکانی که قادر نیستند بر آنچه خلق چه جای آنکه
قادر باشند بر آنچه خالق آن بر آن قادر است قل الله خالق کل شیء بگو ای محمد که خدای تعالی
آفریننده همه چیزهاست از آسمان و زمین و حیوانات و جمادات و اصناف خلق از جوهر و عرض
شریک ندارد در آفریدن تا ایشان را شریک او باشند در پرستیدن وهو الواحد القهار
و اوست یگانه در الوهیت غالب بر همه چیزها بعد از آن بیان مثل میکند برای حق و باطل
بقوله انزل من السماء ماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان آبی را فسالت اودیة
بقدرها پس روان شد رودخانها از آن آب باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار خود بخوردی
و بزرگی و تنگی و فراخی آب برداشت دریا باندازه که خدای تعالی مقرر کرده که آن سودمند بیان نکند
فاحتمل السیل زبدا رابیا پس برداشت این آب روان کف بلند را یعنی کف بالا بر آورد
و از غایت موج و جوش ومما یوقدون و بعضی از آنچه در کوره نهاده می افروزند علیه فی
النار بر آن در آتش یعنی میگدازند از فلزات چون زر و نقره و مس و آهن و غیره ابتغاء حلیة
برای طلب پیرایه یا برای [illegible] و آلات محاربه و ادوات [illegible] یعنی آنچه آتش بر آن می افروزند
او متاع [illegible] زبد مثله کفیست مانند آن کف که بر روی آبست کذلک یضرب الله
از فلزات [illegible] الحق والباطل همچنانکه ذکر کرده شد مثل میزند خدای تعالی حق و باطل را تشبیه کرده سخن حق
در افاده و ثبات بآبی که جهت منافع خلق از آسمان فرود آید و یا بفلزی که برای پیرایه و امتعه
مختلف محتاج الیها شد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب و بر زبر فلز باشد
چنانکه می فرماید فاما الزبد پس اما کف روی آب و خبث بالای فلز فیذهب جفاء
پس برود در حالتی که مطروح و ساقط باشد واما ما ینفع الناس واما آنچه سود رساند
مردمان را چون آب صافی یا فلز که از غش جدا شده فیمکث فی الارض پس بماند در زمین تا
بدان منتفع شوند کذلک یضرب الله الامثال و همچنین ذکر کرده شد میزند خدای مثلها
برای تعقل و تامل محصل سخن آنست که اهل باطل اگرچه بسیار باشد مانند کف رودخانها و کف
فلزات در حالتی جوشیده اند از اندک مدتی جوش و خروش کنند و بر اندک فرصتی ناچیز و مضمحل
گردند و اهل حق اگرچه اندک باشند مانند آب صافی که مکث طول نمایند و به مردمان نفع رسانند للذین
استجابوا لربهم الحسنی مر آنان را که اجابت نمودند پروردگار خود را مثوبت نیکوست

والذين لم يستجيبوا له وآنانکه اجابت نکردند لو ان لهم ما في الارض جميعا
اکر باشد مر ایشانرا آنچه در زمینست همه آن از نقود و جنس و امتعه و ضیاع ومثله معه
و مانند اینها با آن باشد یعنی تقدیر کن نقود و قسمه دنیاست با آن اضافه کنند و همه در تصرف کافران
باشد در روز قیامت لافتدوا به هر آینه فدا کنند آنرا یعنی خواهند که خود را بآن جمله باز خرند
و از عذاب رهند اما کسی از ایشان نستانند و آن فدیه قبول نکنند اولئك لهم سوء الحساب
آنکروه مر ایشانراست بدی شمار یعنی سختی حساب چه حساب تا ایشانرا قبول نکنند و سیئات ایشانرا نیامرزند
ومأويهم جهنم وبئس المهاد و بازکشت ایشان دوزخ باشد و بد جائیست دوزخ
محل استقرار و این آیه در بیان امتیاز میان مؤمن و کافر میفرماید که افمن يعلم انما انزل
اليك من ربك الحق آیا پس کسی که میداند آنچه فرو فرستاده اند بسوی تو از پروردکار تو درست
و راستست كمن هو اعمى همچو کسیست که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند مراد عدم تشابه و
میان ایشان انما يتذكر اولوا الالباب جز این نیست که پند پذیر میشوند بقرآن خداوندان
عقلهای صافی شده از معارضه وهم و شبها الذين يوفون بعهد الله آنانکه وفا می کنند
به پیمان خدای که در روز میثاق بسته اند ولا ينقضون الميثاق و نمیشکنند آن پیمانرا یعنی نقض
پیمانی نمی کنند که عقول ایشان بآن دلالت کرده از اعتراف بربوبیت و وحدانیت حضرت عزت و با عهد
که خدای نمود در کتاب خود از ایشان فرا گرفته نقض آن نمیکنند والذين يصلون ما امر الله
به و آنانکه می پیوندند بآنچه امر کرده است خدای بآن ان يوصل آنکه پیوندند بآن از صله رحم و
موالات مؤمنان و ایمان بجمیع انبیا و کتب از مراعاة حقوق الله و حقوق الناس ويخشون
ربهم و میترسند از پروردکار خود ويخافون سوء الحساب و خوف دارند از سختی حساب
پس محاسبه نفس خود می کنند قبل از آنکه محاسبه ایشان کنند والذين صبروا و آنانکه صبر کردند
بر مکاره نفس و مخالفت هواها بر جهاد ابتغاء وجه ربهم میجویند برای رضای پروردکار خود نه
رها و سمعه واقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز مفروضه را وانفقوا مما رزقناهم
و نفقه کردند بعضی از آنچه بدیشان داده بودیم یعنی نفقه واجبه را از ان اخراج کردند سرا وعلانية
پنهانرا از هیچ کسی که معروف بمال نیست و آشکارا مانند شخصی که مشهور باشد ويدرءون
بالحسنة السيئة و دفع کنند به نیکویی بدی را یعنی در عوض بدی نیکویی کردند اولئك

لهم

لهم عقبى الدار آنکروه که بدین صفات موصوفند مر ایشانراست سرانجامی نیکو یعنی
جزای عمل دادن در عاقبت آن همه خیراتست جنات عدن بوستانهای با اقامت که همیشه در آن
باشند يدخلونها ومن صلح در آیند در ان بهشت کسانیکه شایستکانند با ایمان و طاعت
من آبائهم وازواجهم وذرياتهم از پدران ایشان و زنان ایشان و فرزندان
ایشان یعنی صلحای ایشان با ایشان ملحق شوند والملائكة يدخلون عليهم من
كل باب و فرشتکان در آیند بر ایشان از هر دری از منازل ایشان و کویند سلام عليكم
بما صبرتم سلامت از آفات بر شما بسبب آنچه صبر کردید و شکیبا بودید بر فقر در دنیا
و فقر دوستر صفتیست نزد حق تعالی چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را
کفت چنان کن که فقیر بخدای رسی نه غنی که اغنیا فقرا انه مقبولترند و یا صبر کردن بر جمیع
فنعم عقبى الدار پس نیکوست سرانجام آن سرای که ایشان یافتند و بعد از ان در بیان
ناقضان عهد میفرماید که والذين ينقضون عهد الله و آنانکه می شکنند پیمان خدا را
من بعد ميثاقه از پس محکم کردن آن با اعتراف و قبول آن ويقطعون ما امر الله
به ان يوصل و می برند آنچه خدای فرموده است بآنچیز آنکه پیوند کنند بر رحم یا ایمان بهمه
پیغمبران و کتابها و غیر آن از حقوق الله و حقوق الناس ويفسدون في الارض
و تباهی می کنند در زمین بکفر یا ظلم یا معصیت یا فتنه انکیزی اولئك لهم اللعنة
ولهم سوء الدار آن کروه مر ایشانراست دوری از رحمت و مر ایشانراست بدی سرای که آن
دوزخست یا بدی عاقبت در دنیا و در آخرة و کفته اند که مراد به يقطعون ما امر الله به ان يوصل
خارجیانند که بغی کنند و بر امام عادل بیرون آیند بعد از ان بیان رزق خود می کند بقوله الله
يبسط الرزق خدای کشاده می کرداند روزی را لمن يشاء برای هر که می خواهد بر وفق
مصلحت ويقدر و تنك میسازد بر کسی که اراده می کند بطریق حکمت وفرحوا بالحيوة
الدنيا و شاد شده اند اهل مکه بزندکانی دنیا و آنچه با ایشان داده اند از متاع دنیوی
وما الحيوة الدنيا في الآخرة الا متاع و نیست زندکانی این سرای در جنب آخرة

مکر بر خود داری نیك یا متاعی از امتعه که بقایی ندارد چون ادوات خانه ویقول الذین کفروا
لولا انزل علیه آیة من ربه وکویند آنانکه کافر شدند چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد آیتی
از پروردکار او بران وجه که ما میخواهیم قل ان الله یضل من یشاء بکو بدرستی که خدای فرو می
کذارد وخذلان میکند هرکرا میخواهد مراد ایشانانند که اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات ویهدی الیه
من اناب وراه مینماید بتوفیق والطاف بسوی خود هرکه باز کردد بسوی او آنها چه کسانند الذین آمنوا
وتطمئن قلوبهم بذکر الله آنانکه کرویدند بخدای وآرام می یابد دلهای ایشان بیاد خدای یعنی
ذکر خدا که شنوند آرام یابد دلهاشان بتوحید او یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قوی ترین معجزات الا
بذکر الله تطمئن القلوب بدانید که بذکر خدای آرام می یابد دلهای مؤمنان
الذین آمنوا وعملوا الصالحات آنانکه کرویدند وکردند عملهای شایسته طوبی لهم
وحسن مآب زندگانی خوش مر ایشانراست ونیکویی بازگشت وباحادیث صحیح ثابت گشته که طوبی
درختیست در بهشت که بیخ آن در منزل حضرت رسالت صلعم است ودر هیچ غرفه وقصری نباشد که شاخی از آن نباشد
وچشمه سلسبیل وکافور از زیر آن روان باشد وهیچ شکوفه ومیوه نباشد مگر که بر آن باشد ابو سعید خدری نیز
روایت کرده که مردی از رسول الله صلعم پرسید که طوبی چیست فرمود نام درختیست در بهشت که سایه او صد ساله راه باشد
جامهای اهل بهشت از شکوفهای او بیرون آید وانس نقل است که هر برگی از آن خلایق را سایه افکند وفرشته
بدان موکلست که خدای را تسبیح میکند بانواع لغتها وزمینش از یاقوت وگل او از مشک واز اصل آن جوی میر
ومی بکیرند وپر میآید رود وآن موضع اهل بهشت ومؤمنان در مجلس خود نشسته باشند که فرشتگان با ایشان
آیند با جنیبتهایی از لؤلؤ وزر وزینهای ایشان از یاقوت وجامهای ایشان از سندس واستبرق بر آن نشینند وبر ایشان
روند تا بمقر خود رسند ودر آنجا نعمتهایی بینند که در وهم وخاطر ایشان نگذشته ثعلبی در تفسیر خود از عبد الله
عباس نقل کرده که درخت طوبی در سرای علی بن ابی طالبست ع ودر سرای هر مؤمنی از آن شاخی باشد وحضرت رسول صلعم
فرموده که سرای من وعلی در بهشت یکی باشد ودرخت طوبی در آنجا باشد وچون نعمت اهل الجنة لا انقطاع لها واسطه است
در وصول در نعیم جنت از نعمت در عقب آن منفرماید که کذلک همچنانکه رسولان را
پیش از تو فرستادیم برای هدایت ارسلناك فی امة قد خلت من قبلها امم

فرستادیم ترا بسوی امتی که گذشته اند پیش از ایشان امتان دیگر لتتلوا علیهم الذی
اوحینا الیك تا خوانی بر ایشان آنچه ما وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن تا از ضلالت برهانی
شان وهم یکفرون بالرحمن وحال آنکه ایشان نمی گروند بخدایی که رحمن نام
اوست یعنی بلیغ الرحمة که نعم او محیطاتست بهمه شد که آن مراد مشرکانست که چون ایشانرا گفتند سجده کنید
رحمن را گفتند که رحمن چه چیزیست قل هو ربی بکو ای محمد که رحمن آفریدگار منست لا اله الا
هو هیچ معبود سزاوار پرستش نیست مگر او علیه توکلت بروی نه بر غیر او توکل کردم در
یاری دادن من وهلاک شما بر انداختن والیه متاب وبسوی اوست بازگشت من وشما وقتی که
جمعی از اهل عناد چون ابو جهل واتباع او حضرت رسالت صلعم را گفتند اگر میخواهی که ترا متابعت کنیم پس
از قرآن که خود میگویی از نزد خداست کوههای مکه را از حوالی مکه بردار تا زمین ما گشاده گردد ویا آن
زمین را شکافته تا چشمهای آب پدید آید وما زراعت کنیم وقصی بن کلاب که جد تست با پدران ما زنده
کن تا در حقیقت تو با ما سخن کنند چه تو میگویی که من بهتر از عیسی ام وعیسی مرده زنده میشد آیت آمد
که ولو ان قرآنا سیرت به الجبال واگر بودی کتابی در عالم اکبر که آن کنده شدی که
یعنی در وقت خواندن کوهها از موضع خود برفتی او قطعت به الارض یا شکافته شدی بدان
زمین یعنی بوی خوانده شدی او کلم به الموتی یا سخن گفته شدی بسبب تلاوت آن مردگان
هر آینه این قرآن بودی که در غایت اعجازست ودر نهایت انذار ویا اگر بقرآن کوهها روان شدی وزمین شکافته
گشتی ومردگان بسخن در آمدندی کفار بکلمه ایمان بنا وردندی وتو چنانست که حق تعالی بر آیات مقترحه قادر
نیست بل لله الامر جمیعا بلکه مر خدایراست همه کارها یعنی قدرت او بر همه چیز رسیده پس اگر خوا
ومصلحت داند آن آیات را ظاهر گرداند چون مصلحت مقتضی آن نیست بجهت علم او بعدم ایمان ایشان اظهار آن نمیکند
همچنانکه میفرماید افلم ییأس الذین آمنوا آیا نا امید نشدندی آنهایی که کرویده اند یعنی آیا
ندانستند گرویدگان ان لو یشاء الله لهدی الناس جمیعا آنرا که اگر خواهد خدای راه نماید همه را
نماید مردمان را بر وجه الجاء ومنا بهم بمعنی وقال تفسیر بدین وجهست که آیا نا امید نشدند مؤمنان از ایمان
آوردن معاندان بجهت علم ایشان بانکه خدای خواهد همه را هدایت بالجاء ده ولیکن این منافی تکلیفست
از جهت ارادة آن نفرمود ولا یزال الذین کفروا تصیبهم بما صنعوا
وهمیشه آنانکه کافر شدند برسد ایشانرا بسبب آنچه کردند در تکذیب وعناد قارعة

مصیبتی کوبنده و بلیتی از بیخ برکننده از قحطی و قتل و اسر و غارت او تحل قریبا من دارهم
یا فرود آیی تو که محمدی بموضعی که نزدیکست از سرای ایشان یعنی موضع حدیبیه مراد کفار مکه اند
که ایشان بتکذیب بلایا و مصایب گرفتار رسیدند و سرایای آنحضرت بحوالی ایشان رفته اموال و مواشی
ایشان را غارت کردندی غرض که بلا بدیشان خواهد رسید حتی یاتی وعد الله تا وقتی که بیاید
وعده خدای که موت است یا قیامت ان الله لا یخلف المیعاد بدرستی که خدای خلاف نکند
وعده را بجهت امتناع کذب در کلام او پس بجهت تسلیت حضرت پیغمبر میفرماید که ولقد استهزئ
برسل من قبلک و بدرستی که استهزا کرده شد به پیغمبران پیش از تو چنانکه این قوم می کنند
فامليت للذين كفروا پس مهلت دادم مر آنان را که کافر شدند یعنی بگذاشتیم ایشان را در حرم
تا شاید که متنبه شوند ثم اخذتهم پس بگرفتیم ایشان را بعقوبت بجهت فرط عناد و انکار
فکیف کان عقاب پس چگونه باشد عقوبت من ایشان را این کلام بر سبیل تهویلست افمن
هو قائم علی کل نفس بما کسبت آیا کسی که او باشد نگهبان بر همه نفس با آنچه کند هر نفس
از نیکی و بدی برابرست با کسی که چنین نباشد یعنی خدای که نگه دارنده و سازنده کار ایشانست
برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوانست یعنی بتان وجعلوا لله شرکاء و بیسازند کافران
مر خدای را انبازان یعنی بتان را که می پرستند قل سموهم بگو ای محمد نام نهید و وصف کنید این شرکا را
باسما و اوصاف لایق ایشان و بنگرید که ما مستحقان شرکت و اهلیت عبادت دارند یا نه مراد آنست که
حق تعالی حی است و قادر و عالم و خالق و رازق و سمیع و بصیر و حکیم است و بجهت این مستحق معبودیت است
پس خود را بصفاتی که در ایشان نیست متصف میسازید خدا را بانچه نمیدانند یعنی علم
شریکی خود نداند که بجهت عدم آن در نفس الامر پس چگونه او را شریک باشد ام بظاهر من
القول آیا نام می نهید بتان را شرکا بظاهر سخن یعنی بمجرد نام نهادن بی اعتبار یعنی چون نام نهید
نیکی کافر بل زین بلکه آراسته شده است یعنی شیطان آراسته للذین کفروا مکرهم
برای آنانکه کافر شدند مکر و کید ایشان که آن آراستن باطل و اکاذیب است در نظر ایشان بصورت صواب
وصدوا و باز داشته شده است یعنی وسوسه شیطان ایشان را باز داشته عن السبیل از راه
درست و دین درست ومن یضلل الله هر که را فرو گذارد خدا بجهت فرط عناد و جحود او و نظر

ام تنبئونه بما لا یعلم فی الارض

توفیقات نمی دارد فما له من هاد پس نیست او را هیچ راه نماینده و توفیق دهنده براه راست
لهم عذاب فی الحیوة الدنیا مر ایشانراست عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسر و قحطی و
سایر مصایب ولعذاب الاخرة اشق و هر آیینه عذاب آن سرای بغایت دشوار تر است از آن
وما لهم من الله من واق و نیست ایشان را از عذاب خدای که دارنده تا ایشان را نگاه دارد
شوند و بعد از وعید ذکر وعد میفرماید که مثل الجنة التی وعد المتقون صفت
بهشتی که وعده داده شده اند پرهیزکاران تجری من تحتها الانهار میرود و میرود از زیر
درختان یا از زیر مساکن ایشان جویها اکلها دائم میوه آن همیشه باشد و هرگز
منقطع نگردد بخلاف میوه های دنیا وظلها و سایه آن نیز زوال نپذیرد و منسوخ نشود چنانکه سایه های دنیا
نسخ می پذیرد تلک عقبی الذین اتقوا آن بهشت موصوف بمآل حال و عاقبت کار آنانست
که پرهیزکاری کردند و عقبی الکافرین النار و عاقبت مهم کافران آتش دوزخ است و
الذین آتیناهم الکتاب و آنانکه عطا کردیم ایشان را کتاب یعنی مومنان اهل کتاب یفرحون بما انزل الیک شاد میشوند
چون عبد الله سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصاری
بآنچه فرو فرستاده بتو یعنی قرآن ومن الاحزاب و از لشکرها که کفر و ضلالت یعنی اهل کتاب
چون کعب بن اشرف و اتباع او از یهود و نصاری من ینکر بعضه کسی هست که انکار می کند
بعضی آنرا که مخالف شرع ایشانست قل انما امرت بگو ای محمد مر ایشانرا که جز این نیست که من
مامور شده ام ان اعبد الله بآنکه خدای را بپرستم بیگانگی ولا اشرک به و شریک نیاورم
چنانکه شما آورده اید از عزیر و مسیح الیه ادعوا بسوی خدای نه بغیر او می خوانم خلق را والیه
مآب و بسوی اوست بازگشتن وکذلک و چنانکه فرستادیم کتابهای انبیای سابق
انزلناه حکما فرستادیم قرآن را کتابی محکم که تغییر و نسخ بدو راه نیابد و حکم کننده بیان حق و
باطل عربیا بلغت عرب تا ایشان را فهم و حفظ آن آسان باشد ولئن اتبعت اهواءهم
و اگر بر سبیل فرض متابعت کنی آرزوهای مشرکان را که ترا بدین آبای خود دعوت می کنند یا آرزوهای یهود
که ترا بقبله خود دعوت می کنند بعد ما جاءک من العلم از پس آنکه آمد بتو از دانش یعنی
بطلان کیش ایشان و نسخ حکم قبله یهود ما لک من الله من ولی ولا واق
نباشد ترا از عذاب خدای هیچ یاری که نفع رساند و نه نگه داری که عقاب بحق از تو باز دارد

آورده اند که بعضی یهود سرزنش می کردند حضرت رسول را و می گفتند همت این مرد همه با مر نکاح مصروفست
و همیشه با زدواج و امتزاج با زنان مشغول اگر پیغمبر بودی هر آینه امر نبوت او را از اشتغال بایشان
زنان باز داشتی آیت آمد که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ و هر آینه فرستادیم
پیغمبران را پیش از تو وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا و دادیم ایشان را زنان زیاده وَذُرِّيَّةً و فرزندان
مانند تو چنانکه سلیمان هزار زن داشت وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ و نشاید و
نباشد هیچ فرستاده را که بیارد معجزه که از او اقتراح کنند إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر باذن خدای و خواست
او این جواب مشرکانست که بتحکم طلب معجزات از آنحضرت می کردند یعنی هیچ پیغمبر بخود معجزات نتواند آورد
مگر که خدای خواهد لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ هر وقتی حکمیست که نوشته شده بر بندگان
يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ محو می کند خدای آنچه می خواهد یعنی صواب میداند نسخ آنرا وَيُثْبِتُ
وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ و اثبات می کند آنچه مصلحت در آن می بیند و نزد اوست اصل الکتاب که لوح
محفوظست و هیچ چیزی نیست که در آن نوشته است از ابن عباس نقلست که حق تعالی لوح محفوظ را از یک
دُر سفید در آفریده که پانصد ساله راه است هر روز حق تعالی سیصد و شصت بار نظر در آن لوح کند آنچه خواهد
محو کند و آنچه خواهد بگذارد و بحسب مصلحت اشخاص مثل آنکه بنده چون دعایی کند یا صدقه بدهد یا طاعتی بکند
عمر او دراز کردانند بعد از آن بر سبیل تهدید مشرکان می فرماید که وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي و اگر بنمائیم
ترا بر سبیل حکمت بعضی از آنچه نَعِدُهُمْ وعده داده ایم کافران را از عذاب چون قتل و اسر و قحط أَوْ
نَتَوَفَّيَنَّكَ یا بمیرانیم ترا پیش از نزول بعضی بمصلحت ترا بآن کاری نیست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ
و جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکامست و بس وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ و بر ماست شمار کردار
ایشان و جزا دادن ایشان پس تو اعراض مکن از تبلیغ و تعجیل استعجال عذاب ایشان مکن که ما ایشان
را بجزا و سزا رسانیم خواهیم رسانید در زمان تو یا بعد از تو بعد از آن تنبیه کرده می فرماید که أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا
نَأْتِي الْأَرْضَ یا نمی بینند اهل مکه و نمی دانند آنکه ما می آییم یعنی فرمان ما می آید بزمین کفار
نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا میکاهیم آنرا پاره پاره از کنارهای آن یعنی نقصان ایشان می
کنیم و بعونه و تسخیر مسلمانان درمی آوریم وَاللَّهُ يَحْكُمُ و خدای حکم می کند بنقصان
زمینهای کفار و ازدیاد زمینهای اهل اسلام لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ در حالتی که هیچ رد کننده
نیست مر حکم او را وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ و اوست زود حساب یعنی بزودی حساب کند

ایشان

ایشان را در آخرة نقلست که نقصان زمین خرابی آن بمرگ علما باشد و مرگ عالم رخنه باشد
در اسلام که آنرا هیچ چیز نبندد تا روز قیامة بعد از آن در تسلیه حضرت رسالت پناه ص می فرماید که وَقَدْ
مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و بدرستی که مکر کردند جهودان که پیش از کفار زمان تو بودند با پیغمبران
خود فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا پس مر خدایراست یعنی نزد اوست جزای مکر همه ایشان پس مکر
ایشان را بر ایشان رد کند يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ میداند هر چه می کند هر نفسی از
خیر و شر و جزای او آماده میسازد وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ و زود باشد که بدانند کافران
از یهود و بت پرستان که فردای قیامت باز دید لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ مر که را باشد عاقبت
پسندیده درین سرای وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و می گویند آنانکه کافر گردیدند که شتابندگان از مشرکان
یا یهود که تو محمد لَسْتَ مُرْسَلًا نیستی فرستاده از نزد خدا بنبوت و دعوت قُلْ كَفَى
بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ بگو خدای تعالی پسندیده و کافیست گواه میان
من و میان شما بآنکه من پیغمبرم او تشاهد و اظهار معجزات نموده بر دست من برای تصدیق دعوی من
و از کسی که نزد اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ که جبرئیل ع
وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ علی بن ابی طالبست ع
وحی از لوح فرا می گیرد یا علم قرآن و در زاد المسیر آورده که من عنده علم الکتاب
ابو سعید خدری روایت کرده که از حضرت رسول الله ص پرسیدم که مراد خبر داده که و من عنده علم الکتاب کیست
حضرت فرمود که ذاک اخی علی بن ابی طالب و انکس را که من علی بن ابی طالبست و ابو معاویه که یکی از فضلای اهل
سنتست از اعمش روایت کرده و او از ابو صالح که مراد از من عنده علم الکتاب علی بن ابی طالبست زیرا که او عالم
بعلم تفسیر و تاویل و ناسخ و منسوخ و حلال و حرام بود و ثعلبی نیز در تفسیر خود از حضرت رسالت پناه ص نقل کرده
و من عنده علم الکتاب علی بن ابی طالبست ع و عبد الرحمن بن شریک روایت کرده که ابو عبد الله دست مبارک
بر سینه خود نهاد و فرمود و عندنا و الله علم الکتاب یعنی بخدا سوگند که نزد ماست علم الکتاب

سورة ابراهیم ع احدی و خمسون

ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه ص روایت کرده که هر که سورة
ابراهیم را قراءة کند حق تعالی بعدد هر که عبادة اصنام کرده و هر که عبادة آن نکرده باو ده حسنه
بنویسد و عیینة بن مصعب از ابی عبد الله ع روایت کرده که هر که سورة ابراهیم و حجر در هر دو رکعت نماز جمعه بخواند
درویشی و دیوانگی باو نرسد و از قحط و جوع در امان خدای تعالی باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

الٓر کتابٌ انزلناه الیک

الر منم خدایی که میدانم و می بینم جمیع چیزها را و گویند مراد از حروف مقطعه اسم قرآن است
یعنی قرآن است کتاب انزلناه الیک کتابیست که فرو فرستاده ایم آنرا بسوی تو
لتخرج الناس تا بیرون آری مردمان را بسبب دعوت کردن بمضمون آن من الظلمات
الی النور از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شک بروشنی ایمان یا اخلاص باذن ربهم
بفرمان پروردگار ایشان یعنی بتوفیق و تیسیر او بیرون آری مردمان را از جمیع انواع گمراهی الی
صراط العزیز الحمید براه خدای غالب که ستوده است الله الذی له ما فی السموات
وما فی الارض آنخداوندی که متصف است بانکه مر او راست آنچه در آسمانهاست از موجودات
علویه و آنچه در زمینست از مبدعات سفلیه وویل للکافرین من عذاب شدید
و رنج و مشقت مر ناگرویدگان راست بیقرار از عذابی سخت بد ایشان را الذین یستحبون
الحیوة الدنیا علی الآخرة کافرانی اند که از فرط ضلالت دوست میدارند و برمی گزینند
زندگانی دنیا را بر آن سرا و یصدون عن سبیل الله و باز میدارند مردمان را از راه خدای یعنی
منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن ویبغونها عوجا و می طلبند مر آن راه حق را کجی یعنی می
گویند که این راه کج است و غیر از مقصود بیرون شد اولئک فی ضلال بعید آن گروه که باین صفتها
موصوفند در گمراهی اند دور از حق آورده اند که قریش میگفتند چه حالتست که همه کتب منزله بلغت عجم فرود آمده
و کتابی که بمحمد فرو می آید عربیست آیه آمد که وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه
و نفرستادیم ما هیچ پیغمبری مگر بزبان قوم او یعنی گروهی که او از ایشان بوده و در میان ایشان متولد شده
و بر ایشان مبعوث گشته چه هر پیغمبر را اول دعوت نزدیکان خود باید کرد لیبین لهم تا
بیان کند برای ایشان اوامر و نواهی الهی را تا ایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن این پیغمبر را در نمی یابیم
فیضل الله من یشاء پس در ضلالت فرو گذارد خدا هر کرا خواهد بجهت فرط عناد تا در تردد آن
گمراه گردد و در ضلالت افتد ویهدی من یشاء و راه نماید هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد
کسی را که طالب هدایتست وهو العزیز الحکیم و او ستغالب در حکم خود راستکار
و صواب کردار در حکم افعال بعد از آنکه ارسال موسی می فرماید ولقد ارسلنا موسی باياتنا

وبتحقیق

وبتحقیق که فرستادیم موسی را با دلایل قدرت و معجزات روشن چون عصا و ید بیضا و امثال آن که
ان اخرج قومک من الظلمات الی النور آنکه بیرون آر ای موسی گروه خود را از تاریکیهای
جهالت و ظلمت بروشنائی علم و یقین وذکرهم بایام الله و پند ده ایشانرا بروزهای عذاب
ازان منذر شده اند تا معاصی اجتناب کنند ان فی ذلک لآیات بدرستی که در تذکیر یاد کردن آن روزها نشانهاست
دلالتهاست بر قدرت الهی لکل صبار شکور مر هر صبر کنندگان را در بلا و شکر گوینده را
بر آلاء و نعما واذ قال موسی لقومه و یاد کن آنرا که گفت موسی مر گروه خود را که بنی اسرائیل اند
اذکروا نعمة الله علیکم ای گروه من یاد کنید نعمتهای خدا را که انعام فرموده بر شما اذ
انجیکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب وقتی که برهانید شما را از آل
فرعون که میچشانیدند شما را بدی عذاب و بدترین کارها که کارهای سخت بشما می فرمودند و یذبحون
ابناءکم و می کشتند پسران شما را وقتی که منجمان گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون
بر دست او باشد و شما را می کشتند ویستحیون نساءکم و زنده می گذاشتند دختران شما را تا خدمت
زنان ایشان کنند وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم و در آن محنت و شدت آزمایشی بود
شما را از آفریدگار شما بزرگ و یا مقدار واذ تاذن ربکم لئن شکرتم لازیدنکم
و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد پروردگار شما اگر شکر کنید بر نعمتهای من هر آینه فزون گردانم شما را
نعمت را ولئن کفرتم ان عذابی لشدید و اگر ناسپاسی کنید بدرستی که عذاب من سخت است
بر ناسپاسان از امیرالمؤمنین ع مرویست که چون اوایل نعمت بشما رسد اواخر آنرا مرانید و شکر نعمت موجود
نگهدارید و نگذارید که زایل شود و نگاهدارید وقال موسی ان تکفروا انتم ومن فی الارض
جمیعا و گفت موسی که ای گروه من اگر کافر شوید و ناسپاسی کنید شما و هر که هست در زمین همه ایشان
از جن و انس فان الله لغنی حمید پس بدرستی که خدای تعالی بی نیاز است از عبادت و شکر کردن
شما ستوده است و مستحق ستایش و اگر حمد شما ستایش او نکنید همه ذرات مخلوقات بتسبیح او ناطقند پس کفران
شما ضرری نرساند مگر بشما الم یاتکم نبؤا الذین من قبلکم آیا نیامد بشما ای
بنی اسرائیل یعنی البته آمد بشما خبر آنانکه پیش از شما بودند قوم نوح وعاد وثمود گروه نوح و قبیله
عاد و گروه ثمود والذین من بعدهم لا یعلمهم و خبر آنانکه بعد از ایشان بودند

عدد ایشان از انبیاء الا الله مگر خدای تعالی از ابن عباس نقلست که میان عدنان و ابراهیم
سی قرن گذشته و از اهل آن قرون هیچکس خبر ندارد الا خدای تعالی جاءتهم رسلهم
بالبینات آوردند بدیشان پیغمبران ایشان حجتهای روشن و کتابهای الهی یعنی با معجزات ایشان
فردوا ایدیهم فی افواههم پس بازگردانیدند دستهای خود را در دهنهای خود یعنی
امتان ایشان دستها بر دهان خود نهادند از خشم رسولان و یا استهزا چنانکه کسی از خنده بر دهن نهد
وقالوا انا کفرنا بما ارسلتم به و گفتند بدرستی که ما کافر شدیم بآنچیزی که شما فرستاده
شده اید بآن بزعم خود وانا لفی شک مما تدعوننا الیه مریب و بدرستی که ما در شکیم
از آنچه میخوانید ما را بسوی آن از توحید و ایمان شکی که آن اضطراب آرنده دلهاست [illegible] پیغمبران
قالت رسلهم افی الله شک گفتند رسولان ایشان که ما شما را بخدا دعوت میکنیم آیا در وجود
خدای شکی هست فاطر السموات والارض خدای که آفریننده آسمانها و زمینهاست
یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم میخواند شما را بایمان تا بیامرزد
شما را چون ایمان آرید بعضی از گناهان شما را [illegible] حقوق الله [illegible] حقوق الناس [illegible] اسلام
قطع آن نمیکند ویؤخرکم الی اجل مسمی و تا باز پس دارد شما را و عذاب نکند تا وقتی که نام برده
شده که آخر اعمار شما باشد قالوا ان انتم الا بشر مثلنا گفتند ایشان در جواب رسولان
نیستید شما مگر آدمی مثل ما در صورت و هیئت و هیچ فضلی نیست شما را بر ما پس چرا شما مخصوص شدید به نبوة از
میان ما و اگر خواستی خدای که پیغمبری فرستد از فرشتگان فرستادی که افضل از بشر باشند تریدون
ان تصدونا عما کان یعبد آباؤنا میخواهید آنکه باز دارید ما را بدعوی پیغمبری از آنچه
بودند که می پرستیدند پدران ما از اصنام فأتونا بسلطان پس بیارید ما را حجتی روشن و معجزه
بر دعوی خود و اگر ایشان هر چه معجزه میدیدند لیکن اعتبار نمیکردند [illegible] لجاج و عناد اقتراح معجزات
دیگر میکردند چنانکه معاندان زمان پیغمبر ما ص قالت لهم رسلهم ان نحن الا بشر مثلکم مبین
گفتند مر ایشانرا رسولان ایشان نیستیم ما مگر آدمی مثل شما ولکن الله یمن علی من
یشاء من عباده و لیکن خدای منت مینهد به پیغمبری و نبوة و کرامت [illegible] بر هر که میخواهد از بندگان خود
وما کان لنا ان نأتیکم بسلطان و نیست ما را و نمیتوانیم آنکه بیاریم برای
شما حجتی یعنی معجزه که می طلبید بر وجه انکار و عناد و اقتراح الا باذن الله مگر بفرمان خدای

ومشیت

ومشیت او یعنی ما را از نزد خود بی اراده خدا کاری نمیتوانیم کرد وعلى الله فليتوكل
المؤمنون وما لنا الا نتوكل على الله وقد هدانا سبلنا و
لنصبرن على ما آذيتمونا و بر خدای نه بر غیر او باید که توکل کنند گروید گان
در صبر بر عناد و عداوت معاندان با شما و چیست ما را یعنی چه عذر است ما را در آنکه توکل نکنیم بر خدای
تعالی و حال آنکه راه نموده است ما را براههای راست یعنی راهی که بدان می شناسیم او را و میدانیم که
زمام امور بدست قدرت اوست و بخدای که صبر خواهیم و آنچه ایذا میرسانید ما را به تکذیب و مخالفت
وعلى الله فليتوكل المتوكلون و بر خدای نه بر غیر او باید که ثابت باشند توکل کنندگان
وقال الذين كفروا لرسلهم لنخرجنكم من ارضنا و گفتند آنانکه کافر بودند مر
رسولان خود را هر آینه بیرون کنیم شما را از زمین خود او لتعودن فی ملتنا یا آنکه عود کنید
یا موافقت نمائید با ما در کیش فاوحى اليهم ربهم پس وحی کرد به پیغمبران پروردگار ایشان
و سوگند یاد فرمود که لنهلكن الظالمين ولنسكننكم الارض من
بعدهم هر آینه هلاک گردانیم ستمکاران را که در کفر متوغل شده اند و ساکن گردانیم شما را در زمین
ایشان از پس هلاک ایشان ذلك لمن خاف مقامی این امر مقرر و وعده ثابت است برای کسی که بترسد
از ایستادن در موقف حکم یعنی از آنکه روز قیامت او را [illegible] حکم کنیم [illegible]
وخاف وعيد و بترسد از وعید من یعنی عذابی که موعود است برای کفار و
استفتحوا و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای [illegible] حکم طلبیدند
میان خود و اعادی وخاب كل جبار عنيد و نومید ماند [illegible]
بر خدا [illegible] من ورائه جهنم ويسقى من ماء صديد
از پیش حیات او دوزخ است در روز حشر [illegible]
آبی که روان شود از پوست و زخمها [illegible] يتجرعه ولا يكاد
يسيغه [illegible]
در آن عذاب گرفتار باشند ويأتيه الموت من كل مكان [illegible]
از همه جانب و انواع عذاب سخت وما هو بميت [illegible]
عذاب خلاص شود [illegible]
غليظ [illegible] ومن ورائه عذاب
[illegible]

شود بانه معذب بوده باشد مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ آنچه بر تو خوانده میشود
صفت عجیبه آنست که کافر شدند بآفریدگار تو چون آن صفتها نیست که کردارهای ایشان گرماد
اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ همچو خاکستر است که سخت بکند او را باد در روزی
که سخت باشد باد آن یعنی عملهای کافران چون آزاد کردن بنده و اکرام مهمانان و مانند آن از صدقات
مانند توده خاکستر است که باد سخت بدان وزد و بهوا برده در اطراف پراکنده سازد همچنین روز قیامت
لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ قادر نباشند کافران از آنچه کرده اند در دنیا بر
چیزی یعنی مطلقا ثواب آن را نیابند و ثوابی بران مترتب نشود ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ
الْبَعِيدُ آن ضلالت یا پنداشتن ایشان که نیکویی کرده اند آنست گمراهی دور و دور غایت بعد از راه حق
بعد از آن بیان می کند که غرض از خلق اشیا عبادت است نه معصیت و کفر انبی فرماید که أَلَمْ تَرَ
أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آیا ندیدی و یا ندانستی ای آنکه بیافرید آسمانها و زمینها
بِالْحَقِّ بر وجهی که حق آنست یعنی بر نهجی که حکمت و مصلحت مقتضی آنست إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ
وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ اگر خواهد خدا و حکمت او تقاضا کند ببرد شما را ای اهل کفر و نیست گرداند
همه شما را و بیاورد آفریده نو بجای شما که مثل شما نباشند در کفر و تکذیب بلکه همه مومن مصدق باشند
وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ و نیست این برده نکافران و گروه دیگر بر خدای که سختی بحیا قادر
بالذات است و بر همه چیز توانا وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا و ظاهر شوند و بیرون آیند از قبرها برای حساب
و محاسبه همه مردمان کفار و مومنان فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا پس گویند
عاجزان از اهل کفر مر آنان را که تکبر کرده اند از اشراف و روسای قوم إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا
بدرستی که ما بودیم در دنیا مر شما را پیروان در تکذیب رسولان و اعراض از فرمان ایشان فَهَلْ
أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا پس آیا هستید شما دفع کنندگان از ما مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِن
شَيْءٍ از عذاب خدای چیزی را یعنی چونکه ما درین عالم تابع شما بودیم شما درین عالم از عذاب چیزی
دارید و از ما دفع کنید قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ گویند متکبران که ای قوم
اگر خدای بنمودی ما را طریق نجات از عذاب هر آینه ما نیز شما را راه می نمودیم بدان اما طریق
خلاص مسدود است و شفاعت ما درین درگاه مردود و ایشان نا امید شده گویند بیا
تا با اتفاق بجزع شویم شاید که بر ما دری بگشایند و راه خلاصی بما نمایند پس باتفاق بنالند

خروش

خروش کنند ایشان را سودی نبخشد گویند صبر کنیم شاید که بکلیه صبر در فرجی گشوده گردد
پانصد سال دیگر شکیبایی ورزند مژده نجات نرسد گویند سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا
أَمْ صَبَرْنَا یکسان است بر ما که بجزع آییم یا جزع کنیم یا صبر کنیم یعنی هر دو مساوی اند در عدم فایده
مَا لَنَا مِن مَّحِيصٍ نیست ما را هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا
قُضِيَ الْأَمْرُ و گوید دیو سرکش که ابلیس است آنهنگام که گذارده شود کار یعنی حساب خلق کنند و حکم الهی
صادر شود بآنکه اهل بهشت را به بهشت درآرند و اهل دوزخ را بدوزخ اندازند همه دوزخیان زبان ملامت
بر ابلیس دراز کنند ابلیس بر منبری از آتش برآید و گوید ای ملامت کنندگان إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ
الْحَقِّ بدرستی که وعده داد خدای شما را وعده درست و راست که حشر و جزا خواهد بود وَوَعَدتُّكُمْ
و من وعده دادم شما را وعده دروغ که نه قیامت باشد و نه حساب و نه عذاب و اگر چنین فرض باشد بتان
شما را شفاعت خواهند کرد فَأَخْلَفْتُكُمْ پس وعده کج دادم شما را امروز ظاهر شد که دروغ گفته
بودم وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ و نبود مرا بر شما هیچ تسلطی که شما را اکراه و
اجبار کنم بر کفر و معصیت یا حجتی نبود مرا بصحت قول من إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي مگر
من شما را بخواندم بوسوسه و فریب بی حجتی پس اجابت کردید مرا بی دلیلی تامل نکردید در عاقبت کار خود
فَلَا تَلُومُونِي پس مرا ملامت مکنید بوسوسه که کردم شما را زیرا که دشمن شما بودم پس بمقتضای
که من کردم مستحق ملامت نیستم وَلُومُوا أَنفُسَكُم و ملامت کنید نفسهای خود را که فرمان
و قول خدای را که گفته بود که شیطان دشمن شماست از و حذر کنید نشنیدید مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ
من نیستم امروز رهاننده و فریادرس مر شما را إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ
وَمَا أَنتُم بِمُصْرِخِيَّ
بدرستی که امروز من کافر شدم بآنچه انباز گرفتید مرا بخدا پیش ازین در دنیا کافر شده بودم بخدا
پیش از شرک آوردن شما در وقتی که فرمان خدا نکردم در سجده کردن به آدم پس امروز بیزارم از
شرک شما إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بدرستی که ظالمان یعنی کافران ستمکاران ایشان
راست عذابی دردناک با دوام خلود ابن عامر روایت کرده از رسول صلعم در باب حدیث شفاعت که آن حضرت
فرمود که حق تعالی در عرصه قیامت اشارت بمن کند و اصحاب خود گویند که از آن پیغمبر محتاج است که من نیز
اشارة دادم شما را پس گویند یا خاتم النبیین برخیز و شفاعت امت عاصیان من کن من برخیزم از برای
شفاعت از مجلس من بوی خوشی پیدا شود که شنوند که نبوییده از خوشتر نشنیده باشند پس من شفاعت
کنم و حق تعالی اجابت فرماید و مرا نوری دهد از فرق تا قدم که همه اهل عرصات آن را ببینند کافران چون
آن را ببینند و بدانند که شفاعت با ایشان نمی رسد نومید شوند و نزد ابلیس روند و گویند که اهل

اسلام را شفیعی پدید آمد و ایشان را شفاعت کرد و ما را جز تو کسی نیست برای ما شفاعت کن وی بر خیزد
از مجلس او نفسی عظیم پدید آید که هیچ کس چنان بوی نشنیده باشد و گوید ای معشر کفار ان الله وعدکم
وعد الحق تا آخر آیه پس همه را طعمه دوزخ کند و بعد از وعید کفار در وعد اهل ایمان میفرماید
که وادخل الذین آمنوا وعملوا الصالحات و در آورده شوند آنانکه گرویده اند
بوحدانیت الهی و کرده اند کارهای شایسته جنات تجری من تحتها الانهار خالدین
فیها در بهشتها که میرود از زیر درختان و مساکن آن جویهای آب و شیر و انگبین و رحیق که جاوید آن
باشند در آن و در آرند کار مومنان به بهشت فرشتگان باشند ایشان را باکرام و تعظیم بر احضر و از سلام
در آرند باذن ربهم بدستوری و فرمان پروردگار ایشان تحیتهم فیها سلام و
تحیت ملائکه بر ایشان در بهشت یا تحیت بهشت بر یکدیگر سلام باشد که دال است بر سلامتی از جمیع آفات
بعد از آن بیان ضرب المثل میکند برای پیروان راه حق بقوله الم تر کیف ضرب الله
مثلا آیا نبینی و ندانستی ای بیننده بینا چگونه بزد خدای مثلی یعنی بیان کرد خدای کلمة
طیبة کشجرة طیبة کلمه پاکیزه را که کلمه توحید است یا دعوت باسلام مانند درخت پاکیزه که آن
نخلست یا شجره ایست در بهشت اصلها ثابت وفرعها فی السماء که بیخ آن در زمین استوار و
محکم و برجا باشد و شاخ آن جانب آسمان کشیده این مبالغه است در بلندی تؤتی اکلها
کل حین میدهد میوه خود را در وقتی که خدای حکم کرده بمیوه دادن باذن ربها باراده آفریننده
و پرورانندهٔ آن ویضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون
و میزند خدای مثلها از برای مردمان شاید که ایشان دریابند ملخص این مثل آنست که همچنانکه درخت آب
از عروق میخورد و شاخ آن در رفعت و بلندی سر باوج کشیده همچنین معنی کلمه شهادت در دل مومن
ثابت و راسخ باشد و آب از سرچشمه تصدیق میخورد و فروع او که گفتار است چون از زبان بر آید باسمان بر
شود و از حضرت رسالت پناه صلعم روایتست که مثل اسلام چون درختیست که اصل آن ایمانست بخدا و بیخ
آن نماز پنجگانه است و زکوة و شاخ آن روزه رمضان از ابو جعفر روایتست که مراد بشجره رسول خداست
وفرع آن علی ابن ابی طالب ع و غصون شجره فاطمه و ثمره آن حسن و حسین و اغصان و ورقان شیعه
آن بعد از آن فرمود که مردی که از شیعه ماست چون بمیرد برگی از آن درخت بیفتد و چون یکی از ایشان
متولد شود بجای آن برگ افتاده برگی بروید و رسول صلعم روایت کرده که جبرئیل مرا گفت که تو شجره و علی
غصون آن و فاطمه ورق آن و حسن و حسین میوه آن ومثل کلمة خبیثة کشجرة
خبیثة و مثل سخن ناپاک که کفر است مانند درخت ناپاک است چون حنظل که تلخ است

و ناخو

و ناخوشبوی و مکروه طبیعت و با وجود خباثت و کراهیت اجتثت من فوق الارض
ما لها من قرار بر جای نشده و بریده و بر کنده شده خشت آن از زیر زمین نیست و او را ثبات
و استحکام یعنی نه بیخ دارد در زمین و نه شاخ در هوا ملخص سخن آنست که حق تعالی تمثیل نموده کلمه کفر را
و عبادت اصنام را بشجره حنظل که نه اصل آنرا قرار و ثبات و نه فرع آنرا اعتباری و بعد از آن بیان صاحب کلمه
طیبه می کند بقوله یثبت الله الذین آمنوا ثابت می کند خدای آنانرا که ایمان آورده اند و
استحکام میدهند بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا بسخن راست و محکم که بحجت قاطع
نزد ایشان ثابت شده در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و مصایب صبوری و عدم نقصان جاده مستقیم
توحید نلغزند یعنی نزدیک مرگ ختم حیوة ایشان بر کلمه توحید باشد وفی الاخرة و ثبات دارد
ایشان را در آن سرای یعنی در قبر که منزل اول آخرتست تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز دهند و گویند مراد
از دنیا قبر است و از آخرت موقف حساب و معروفست که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که چون قبض روح مومن
شود ارواح او در قبر عود کند و دو ملک نزد او آیند و او را بنشانند و گویند او را که خدای تو کیست
و پیغمبر و امام تو کیست اگر جواب مطابق گوید منادی از آسمان ندا کند که بنده من جواب بصواب گفت بعد از آن
دری از بهشت در قبر او بگشایند تا نسیم بهشت در وی جهد و تحفهای بهشت نزد او آورند و او را گویند که بخواب
کن همچنانکه عروس در خوابگاه خسبد و اگر جواب باصواب نگوید و گوید من ندانم که خدا و رسول و امام کیست
او را گویند که تا زنده بودی چنین بودی و چون بمردی شقی بمردی بخسب چنانکه مار گزیده خسبد پس در آن
درهای دوزخ در گور او بگشایند و گرز آتشین بر سر او فرو کوبند چنانکه همه گور او پر از آتش شود و فریادی
کند که همه حیوانات زمین بشنوند مگر جن و انس و هر که بشنود آواز او لعنت کنند و از اینست که میفرماید ویضل
الله الظالمین فرو گذارد خدای ظالمانرا یعنی کافرانرا و معاندانرا و نظر لطف خود از ایشان باز گیرد پس کلمه
توحید را نتوانند گفت وقت سؤال قبر و حساب فرو مانند ویفعل الله ما یشاء و می کند خدای آنچه
میخواهد از هدایت مومن مخلص و تخلیه کافر معاند بعد از آن بیان بدی احوال کفار میفرماید که الم تر الی
الذین بدلوا نعمة الله کفرا آیا ندیدی و نگاه نکردی ای محمد بسوی آنانکه تبدیل کردند
شکر نعمت خدای را بکفران و ناسپاسی مراد اهل مکه اند که حق تعالی ایشان را ساکن حرم خود گردانیده ابواب رزق
بر ایشان بگشاده و ایشان را بنعمت وجود حضرت رسالت مشرف ساخته ایشان ناسپاسی کردند لاجرم هفت سال به
محنت قحط در ماندند و خوار و بیمقدار گشتند و بعضی در حرب بدر کشته شدند و از صادق ع مرویست
که ماییم نعمت خدا بر بندگان و بما فایز میشود هر که رستگار میگردد و مخالفان ما را در ضلالت افکندند

الله

وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا و فرود آوردند قوم خود را
بجهت کفر و ضلالت در سرای هلاک که دار البوار که دوزخ است در آن در آیند وَبِئْسَ الْقَرَارُ و بد آرامگاهی است
دوزخ وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا و فرا گرفتند برای خدا همتایان تا بعبادة کردند الاصنام
لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ تا گمراه کنند مردمان را از راه خدا که طریق توحید است قُلْ تَمَتَّعُوا
بگو ای محمد برخورید با رزقهای خود و بگذرانید عمر را بعبادة بتان یعنی روزی چند بهوس شهوات
بگذرانید فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ پس بدرستی که بازگشت شما بسوی آتش دوزخ است
قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا بگو ای محمد مر بندگان مرا که ایمان آورده اند يُقِيمُوا الصَّلَاةَ
وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً تا ایشان بامر تو نماز بگذارند و نفقه دهند
مراد زکوة مفروضه است و سایر نفقات واجبه از آنچه عطا دادیم ایشان را نفقه کردن پنهان و نفقه
آشکارا یعنی در همه احوال با نفاق اشتغال نمایند و نزد اکثر مراد بسر صدقه تطوع است و بعلانیه صدقه واجب
زیرا که ... باخفا سنت بجهت آنکه از ریا دورتر است و در فرض بجهت رفع تهمت حاصل که حق تعالی می فرماید
امر ایکوتا نماز بگذارند و زکوة دهند مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ پیش از آنکه بیاید
روزی که خرید و فروخت نباشد تا مقصری چیزی بخرد که بآن تدارک تقصیر تواند کرد وَلَا خِلَالٌ
و نه دوستی کردن با یکدیگر تا دوستی شفیع او باشد بعد از آن ندر ... استحقاق وصف خود
میفرماید بقوله اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ خدای بحق آن خدایست
که آفرید آسمانها و زمینها وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و فرو فرستاد از آسمانها آبی که
باران است فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ پس بیرون آورد از آن آب انواع میوها
روزی برای شما وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ و رام گردانید برای انتفاع شما کشتی را لِتَجْرِيَ
فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ تا میرود در دریا بامر او هر جا که می خواهد وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ و مسخر
ساخت برای شما جویهای آب را و انواع چشمهای آن را وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
دَائِبَيْنِ و مسخر گردانید برای نفع گرفتن شما آفتاب و ماه را در حالتی که مستمرند بر داب و عادة خود
در سیر کردن و نور دادن و باصلاح آوردن ... تا نضج ... میوها و پرورده کشتن وغیر آن از منافع
وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و رام گردانید برای شما شب و روز که متعاقب یکدیگر می آیند
یکی برای خواب و راحت و دیگری برای کسب و معیشت وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ

بعضی

بعضی از هر آنچه خواستند یعنی حق تعالی بسؤال شما هر چیزی که متضمن مفسده نباشد در دین
و دنیا و مخالف قضای او نبود بشما عطا فرمود وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا
و اگر خواهید شماره کنید نعمت خدای که بفضل و کرم بشما داده شماره نتوانید کرد و قدرت بر تعداد
آن نتوانید داشت چه نعمت الهی غیر متناهیست إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ
بدرستی که آدمی ناسپاس و ظلم می کند بترک شکر گذاری آن و کفران می ورزد و انواع خیر و احسان
نعمی ... بعد از آن نهی از عبادة اصنام مرتکب شد ... ابراهیم ... فرماید که
وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن که چون گفت ابراهیم در مناجات خود رَبِّ اجْعَلْ
هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا ای پروردگار من بگردان این شهر مکه را ایمن از خرابی و خوف و مکان
آنکه کبوتر ... باز و گرگ و گوسفند با یکدیگر باشند و تعرض بهم نرسانند و اگر کسی که خوف داشته
باشد چون در آن گریزد ایمن گردد از تعرض وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ
و دور گردان مرا و فرزندان صلبی مرا از آنکه پرستیم بتان را یعنی لطف فرما تا نزد ... از عبادة
اصنام اجتناب کنند و قریش شبابه از نسل اسمعیل بودند و بت پرستی ایشان مشهور است
و تحقیق آنست که چون دعای انبیا مردود نمیشود و سفاهت ... بنسبت قریش با ابن سؤال مخصوص
بوده باشد باولاد صلبی و ... که علم الهی تعلق گرفته باشد که مؤمن باشند تا اولاد او
حق تعالی اذن داده باشد که دعا کند در حق ایشان و دعا کرده باشد بر وجه انقطاع و نزول ...
فرمود که رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ ای پروردگار من بدرستی که بتان
گمراه کردند بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیار گشتند از مردمان و لهذا بتو پناه می جویم از ضلالت
و از تو سؤال عصمت می کنم از آن فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي پس هر که پیروی کرد مرا در دین پس
بدرستی که او از منست یعنی اهل ملت من وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
و هر که نافرمانی کند مرا در دین و شرک کند پس بدرستی که تو آمرزنده مهربانی یا قادری که سازی
ایشان را بتوفیق طاعت و توبه از کفر و معصیت رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي
ای پروردگار ما بدرستی که من ساکن گردانیدم بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیل است که بعد از
تولد او از هاجر در زمین شام ساره را که زن خلیل الرحمن بود رشک آمد ابراهیم را فرمود ...
حیا نمی خواهد که پسر و هاجر را به بری بموضعی که در وآب و آبادانی نباشد خلیل متامل شد
جبرئیل وحی آورد که هر چه ساره می گوید چنان کن پس ابراهیم بر ناقه نشست و هاجر و اسمعیل را
سوار کرده با ... از شام بزمین حرم آمد و در وادی مکه ایشان را بجای بیت و رفیقی

بگذاشت و تفصیل این قصه در سورة البقرة گذشت القصه چون ابراهیم ایشانرا فرود آورد در زمین حرم
دعا فرمود که خدایا من بنا نهادم فرزندانم ساکن ساختم بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ بوادی که در آن
زرع نیست یعنی آب ندارد که کشت درو توان کرد عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ نزد خانه تو که حرم
گردانیده شده است در وصیه و قتاده چه در وقت دعای ابراهیم خانه نبود و گفته اند از ان نزد خدا
بجهت تعظیم آنست و بجهت علم ابراهیم بود بانکه در سابق علم الهی مقرر شده که آنجا خانه شود که مردم
عالم بطواف آن متوجه شوند چنین که اکنون کرده فرمود که رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ ای آفریدگار ما
ایشانرا در مسکن ساکن کردانیدم تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجای آورند فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً
مِنَ النَّاسِ پس کردان دلهای بعضی از مردمانرا که بکشش محبت تَهْوِي إِلَيْهِمْ میل کنند بسوی ایشان
از غایت شوق حق تعالی دعای حضرت را استجابه فرمود و بعد از رفتن و گذاشتن هاجر و اسمعیل را زمانی
باندک زمانی چشمه زمزم باثر قدم اسمعیل پدید آمد چنانکه مفصلا در سورة البقرة گذشت و قبیله جرهم
آنجا اعتقاد اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بدانجا در تزاید است وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ
لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ و روزی ده اهل این شهر را که غیر ذی زرع است از انواع میوه‌ها
شاید که ایشان سپاس داری کنند نعمتهای ترا این دعا نیز بشرف اجابت پیوست تا آنکه مکه وادی غیر ذی زرع است
انواع میوه‌ها روی پدید میشود چنانکه در ربیع و صیف و خریف و شتو پدید دیگر و در یکه وقت از نیکو
دیگر باره فرمود رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ ای پروردگار ما بدرستیکه تو میدانی
آنچه پنهان میداریم و آنچه آشکارا میسازیم یعنی نهان و آشکارای ما را اصناف و احوال و مصالح ما اعلم
از ما بی پس حاجت نیست ما را بطلب مقاصد خود کردن از تو لیکن تمامی خواهیم از
روی تضرع مقاصد خود را بر تو عرض میکنیم بجهت اظهار عبودیت و افتقار برحمت واسعه تو وَمَا يَخْفَى
عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ و پوشیده نیست بر خدای هیچ چیز در زمین
و نه در آسمان برای آنکه عالمست بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات یکسانست این کلام حق تعالی است
بر سبیل ... ابراهیم بعد از ان باز نقل کلام ابراهیم می‌فرماید که الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي
عَلَى الْكِبَرِ شکر و سپاس مر خدایی را که بمحض قدرت خود بخشید و عطا کرد مرا بر سر پیری یعنی بزرگسالی
در وقتی که پیر بودم و نا امید از فرزند بخشید دو پسر را إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ اسمعیل در شصت
و چهار سالگی و مادر بود و نود سالگی و اسحق را در نود سالگی و مادر صد بود و از نود و نه سالگی إِنَّ رَبِّي
لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ بدرستیکه پروردگار من شنونده است یعنی اجابت کننده دعاست رَبِّ

اجعلنی

اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي ای آفریننده من گردان مرا بر وجه الطاف
بپای دارنده نماز و فرزندان مرا توفیق ده بر مواظبت بر نماز گویند اولاد ابراهیم همیشه بر فطرت
اسلام بودند و خواهند بود تا قیامت رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ ای پروردگار ما کرم فرما و قبول کن
و اجابت کن دعای ما را رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ ای پروردگار ما بیامرز مرا و پدر و مادر
مرا این آیه دالست بر آنکه پدر و مادر ابراهیم کافر نبودند زیرا که آنحضرت سوال مغفرت کرده برای
ایشان در روز قیامت اگر کافر بودند این دعا نمی فرمود و نمی گفت بیامرز ایشانرا وَلِلْمُؤْمِنِينَ
يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ و سایر مومنانرا در روزی که قایم شود حساب خلایق و بعد از ذکر
روز حساب بیان میکند که امهال ظالمان بجهت غفلت نیست بلکه برای تاکید تحقق تسلی پیغمبر باید
کرد وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ و مپندار ای محمد خدایرا بیخبر
از آنچه میکنند ستمکاران یعنی ثابت باشید با عقیده آنکه ابدا از عقابی که متوجه ظالمانست
إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ جز این نیست که می‌کند خدای عذاب ایشانرا برای روزی
که خیره شود در آن الْأَبْصَارُ مُهْطِعِينَ دیدها از مشاهده اهوال آن در حالتی که شتابنده‌اند
این دیدها شتابندگان باشند بسوی خواننده خود که اسرافیلست که ایشانرا بعرصه محشر خواند
مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ برداشتگان سرهای خود را بالا همچنانکه عادت اهل حیرتست
لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ باز نمیگردد بسوی ایشان چشمهای ایشان یعنی خیره باز مانده
بر وجهی که نتوانند بر خود نگریستن و باز طرف دیگر جونبش خود نگاه کردن وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ
و دلهای ایشان خالی باشد و متعلقهای ایشان که بیرون نیاید و بمقر خود عود نکند مانند چیزی که
در میان هوا ایستاده باشد و بجهات مختلفه نرود وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ
و بیم کن مردمانرا یعنی اهل مکه را و بترسان از روزی که بیاید بدیشان عذاب و آن روز مرگ یا روز
قیامت فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب رَبَّنَا أَخِّرْنَا
إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ ای پروردگار ما باز دار ما را از عذاب و ما را بدنیا فرست و مهلت ده ما را
مدتی نزدیک تا آنمقدار زمانی که ایمان توان آورد نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ
تا اجابت کنیم خواندن ترا یعنی آنکس که ما را بتو خواند و پیروی کنیم فرستادگان ترا و فرشتگان
گویند که أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ آیا شما نبودید از روی مبالغه
مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ سوگند میخوردید پیش از ین در دنیا که شما همیشه خواهید بود و نباشد

شما را هیچ زوال مراد آنست که می‌گفتند ما در دنیا خواهیم بود و نمیریم بکر نقل نخواهیم کرد ازین قول ها
بر سبیل بطر و غرور می‌گفتند وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ و ساکن بودید
شما در مسکنهای آنانکه ستم کردند بر نفسهای خود بکفر و شرک چون عاد و ثمود وَتَبَيَّنَ لَكُمْ
كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ و ظاهر شد مر شما را بمشاهده در منازل ایشان و از آثار آنچه با ایشان نازل شد
از عذاب که چگونه کردیم با ایشان یعنی بچه وجه ایشان را هلاک کردیم و بناهای ایشان را از پای در آوردیم
بجهت کفر و طغیان ایشان وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ و مثلها زدیم برای شما از احوال ایشان
وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ و بدرستی که کوشش کردند در حیله آنچه نهایت مکر ایشان
در ابطال حق و اثبات باطل وَعِندَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ و نزدیک خداست جزای مکر
ایشان و برانگیزاننده هلاک ایشان را وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ و نیست یعنی
که مکر ایشان در شدت و عظمت ساخته و پرداخته تا از جای برود از آن مکر کوهها این تمثیلات احکام
شرایع انبیا یعنی کافران حیله انگیختند تا چیزی را که در ثبات و رسوخ چون کوهها پا برجاست زایل
گردانند و از امیر المؤمنین ع نقل کرده اند که این آیه در قصه نمرود است و صورت این قصه بر وجهیست
که نمرود چون سلامت ابراهیم ع از آتش مشاهده کرد گفت بر آن خدای ابراهیم که او را از این آتش عظیم
برهانید من می‌خواهم که بر آسمان روم و او را ببینم اشراف مملکت گفتند که آسمان بسیار مرتفع است
و بر رفتن بر آسمان میسر نیست نمرود نشنید و بفرمود تا صرحی ساختند بغایت بلند در مدت سه سال
و چون بانجا بر آمد آسمان را همچنان دید که از زمین می‌دید روز دیگر آن بنا بیفتاد و بجهت آن خلق بسیار هلاک
شدند و افتادن آن در سوره النحل مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی القصه چون آن صرح بیفتاد نمرود
بجهت افتادن آن و هلاک شدن قوم بسیار خشم گرفت و گفت بر آسمان روم و با خدای ابراهیم جنگ کنم [illegible]
تا چهار کرکس را پرورش دادند تا قوت تمام یافتند و صندوقی چهار گوشه بساختند و دو در یکی بالا و یکی پایین
و بر چهار طرف او نیزه نصب کردند پس کرکسان را چند روز گرسنه داشتند و چهار مردار بر سر نیزه‌ها کرده اطراف
صندوق بر کرکسان بستند ایشان از غایت جوع میل ببالا کردند و صندوق را که نمرود با یکی دیگر در آنجا
نشسته بود بهوا بردند بعد از شبانه روزی نمرود در بالا بگشاد و گفت بنگر تا چه می‌بینی چون نگاه کرد
گفت جز آب چیزی نمی‌بینم بعد از یک شبانه روز دیگر در بالا را بگشاد چیزی ندیدند نمرود [illegible] شد
نیزه‌ها را با مردار سرنگون کرد کرکسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن آواز مهیب از بالای
کرکسان ظاهر شد که کوهها از آن [illegible] بود که از مواضع خود زایل گردد در عقب آن خطاب به پیغمبر کرده میفرماید
که فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ یعنی مپندار خدای را خلاف کننده وعده

خود مر پیغمبران خود را یعنی وعده نصرت بر کفار إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ بدرستی
که خدای غالبست بر همه خداوند انتقام یعنی خواهنده کینه اولیا از اعدا بر کینه کشیدن از ظالمان يَوْمَ
تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ در روزی که تبدیل کرده زمین به زمینی دیگر مراد روز قیامتست
که در روز زمین این زمین دیگر تبدیل کنند وَالسَّمَاوَاتُ و آسمانها را بآسمانی دیگر و بروایت ابن مسعود مردمان
محشور شوند بر زمینی که هیچ کس بدان گناه نکرده باشد و بروایتی دیگر زمین دوزخ آتش شود و
بهشت در زیر آن زمین باشد و عرق از سر مردمان بدهن ایشان رود وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ
و ظاهر شوند مردمان از قبرهای خود برای محاسبه خدای یگانه قهر کننده از دلالت بر شدت صعوبت
آن روز وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ و ببینی گناهکاران را
در آن روز با هم بسته در بندها و غلها سَرَابِيلُهُم مِّن قَطِرَانٍ پیراهنهای ایشان از قطران است
و آن روغنیست سیاه که بر پوستهای شتران اندود کنند تا حدت [illegible]
افروختگی آتش با آن معذب کردند و تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوتست
میان آتش دوزخ و آتش دنیا وَتَغْشَىٰ وُجُوهَهُمُ النَّارُ و فرو گیرد و بپوشد رویهای ایشان را
آتش لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ تا جزا دهد خدای هر تنی را آنچه
کرده است إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ بدرستی که خدای زود حساب است [illegible] حساب یکی را
از حساب دیگری باز ندارد هَٰذَا بَلَاغٌ لِّلنَّاسِ این قرآن یا آنچه درین سوره است از مواعظ مردمانرا
تا پند داده شوند بآن وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا و بیم کرده شوند بآن و تا بدانند بتأمل در آن
دلایل قدرت أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ آنکه اوست خدای یکتا وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ
و باید که پند گیرند خداوندان خرد و باز ایستند از مناهی و قیام کنند باوامر

سُورَةُ الْحِجْرِ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ آيَةً مَكِّيَّةٌ

ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که
سوره الحجر بخواند حق تعالی بعدد مهاجر و انصار برای او حسنه بنویسد و ده سیئه از نامه او محو

بسم الله الرحمن الرحيم

الٓر گویند الف اشارتست باسم الله و لام باسم جبرئیل و را باسم حضرت رسالت یعنی این کلام از خدا
بواسطه جبرئیل برسول رسید تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ این آیتها
که می آید آیتهای این سوره است و آیتهای قرآن روشن یا پیدا کننده حق از باطل و مبین حلال و حرام

رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا اى بسا وقت كه دران دوست دارند تا انكه بگرويدند يعنى
كافران درآن آرزو بوند لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ كاشكى بودندى مسلمانان واين آرزوى ايشان
در دنيا باشد بوقت نصرت مؤمنان يا نزد [illegible] يا در وقت مرگ يا در روز قيامت يا در وقت حساب
يا در وقتى كه عاصيان اهل توحيد را از دوزخ بيرون آرند و درهاى جهنم بر ايشان در بندند بوده اند
كه خروج ايشان از آن محنت تمنا كنند كه كاشكى از اهل ايمان مى بودند بعد از آن روى با اهل كفر
با حبيب خود خطاب مى كند كه ذَرْهُمْ بگذار ايشان را يعنى كافران در هيچ حساب مدار [illegible] ايشان باز دار تا
در دنيا يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا بخورند انچه خواهند و برخوردارى يابند از انواع منافع و
لذات آن وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ ومشغول كرداند ايشان را آرزو يعنى توقع طول عمر و استقامت
حال ايشان را باز دارد از تهيه روز معاد و تفكر در معاد فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد كه
بدانند عاقبت بد كار خود را و آرزو غرض اكبر باشد غرض تهديد كردانيدن رسول است از ايمان ايشان
و عدم نفع نصيحت با ايشان وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ
مَعْلُومٌ و هلاك نكرديم هيچ ديهى را مگر كه هلاك ايشان را زمانى مقدر بود نوشته و ثبت كرده
لوح محفوظ كه مهلت ايشان چند باشد و هلاك ايشان كى بود مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا
وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ پيشى نگرفتند هيچ گروهى مدت هلاك خود و باز پس نماندند از ان نه پيش از
وقت مقدر و نه بعد از اجل مقدر پس بايد كه كفار از مهلت دادن مغرور نشوند چه لا محالة
عذاب در وقت خود با ايشان خواهد رسيد وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ
إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ و گفتند كفار عرب اى آنكسى كه فرود آمده است بر وى قرآن به درستى كه تو
ديوانه كه ما را از [illegible] اين كلام بر طريق استهزا مى گفتند چه اعتقاد نبوت و قرآن و نسبت
جنون بهم راست نمى آيد لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ چرا نمى آرى بما فرشتگان را گواهى برسالت خود
إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستى از راستگويان در دعوى پيغمبرى تا گواهى دهند
برسالت خود حق تعالى در جواب ايشان فرمود كه مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ فرود نياريم فرشتگان
ملائكه مگر بوجهى كه [illegible] يعنى [illegible] اصلا [illegible] بد كه [illegible] عذاب نازل شوند چنانكه
قوم ثمود [illegible] صبحه ديدند يا بوقت [illegible] چنانكه همه كس مى بينند وَمَا كَانُوا إِذًا
و نباشند آنهنگام كه ملائكه را بدين صورت فرو فرستيم مُنْظَرِينَ از مهلت داده شدگان يعنى

الحال

الحال معذب شوند چه ايمان ايشان در آن صورت بر طريق الجا باشد نه اختيار و اين منافى
تكليفست إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ به درستى كه ما فرو
فرستاديم قرآن را كه ياد كردن مؤمنانست و با موجب شرف خواندگان و به درستى كه ما مر اورا
نگهبانانيم از تغيير و تبديل يعنى شياطين نتوانند كه در وى چيزى از باطل بيفزايند يا چيزى از حق
كم كنند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ و به تحقيق كه ما
فرستاديم پيش از تو در گروه پيشينيان و در ميان ايشان پيغمبرانرا يعنى كه ديم وَمَا يَأْتِيهِمْ
مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ و نيامد بديشان هيچ فرستاده مگر بودند كه ان
روى عناد و تكبر بان پيغمبر استهزا مى كردند چنانكه اين معاندان مى كنند كَذَلِكَ همچنانكه
در آورديم و گذرانيديم [illegible] در دلهاى كفار بدعوت پيغمبران و ايشان نزد آن ايمان نياوردند همچنين
نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ در مى آريم ذكر را كه قرآنست در دلهاى كافران [illegible]
و ايشان از كثرت عناد لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ نمى گروند بان يعنى با وجود اعراض ايشان از ذكر ما [illegible]
قلوب ايشان [illegible] آريم حجت را تا كه حجت بر ايشان وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ و به درستى كه گذشته
است سنت خداى در هلاك پيشينيان يعنى هر كه از ايشان هلاك شده بترك قبول حق و تكذيب رسل بوده و
لَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ و اگر بگشاييم بر معاندان
درى از آسمان پس باشند همه روز در ان بالا روند و عجايب و غرايب ملكوت را ببينند لَقَالُوا إِنَّمَا
سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا هر آينه از غايت عناد و تشكيك در حق گويند كه جز اين نيست كه بر بسته اند
ديدهاى ما را و چشم بندى ما كرده اند و اين صورتها در خارج وجود ندارد بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ
بلكه ما گروهى جادو كرده كانيم يعنى محمد ما را جادو كرده بعد از ان در بيان توحيد خود صفتها بيان كه
وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ و به درستى كه ما آفريده ايم
و پيدا كرده ايم در آسمان برجهاى دوازده گانه بهيئت مختلف كه منازل شمس و قمرند و آراستيم آنرا به
صورتها و ستارگان براى نگرندگان كه بعبرت در ان نگرند و بر قدرت و وحدانيت صانع آن استدلال كنند
وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ و نگهداشتيم آسمان را از هر ديوى رانده شده از رحمت
تا نتوانند كه بر بالا برآيند و بر احوال و اخبار علوى معلوم شوند إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ مگر ديوى
كه بر آسمان دود و بدزدد و بربايد سخن مسموع يعنى بشنود سخنى را فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ
مُبِينٌ پس از پى در آيد و او را فرو زد ستاره روشن و درخشان نقلست كه از زمان آدم
تا بوقت عيسى ديوان بر آسمان مى رفتند و از ملائكه اخبار لوح محفوظ مى شنيدند و سخنان را

دیوه بر بیش می آمدند و با دوستان خود از کاهنان می گفتند چون روح الله متولد شد ایشان را
از سه آسمان منع کردند و چون با ولادت با سعادت خاتم النبیین علیه افضل الصلوة دست داد از
آسمانها ممنوع گشتند و نجستند هر هم ایشان شهاب ثاقب مقرر شد و ابواب کهانت مسدود گشت
وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا و زمین را باز کشیدیم و نجستند هر هم ایشان شهاب ثاقب مقرر شد
بر روی آب از خانهٔ کعبه وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ و در افکندیم و پیدا کردیم در زمین
کوههای برافراخته پا بر جا وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ و رویانیدیم در
زمین از هر چیزی سنجیده به میزان حکمت یعنی رویانیدیم اندرین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع بسیار
از اشجار و مزروعات و امثال آن وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ و گردانیدیم برای شما
در زمین اسباب معیشت شما مقرر کردیم وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ و هم برای شما ساختیم
آنرا که نیستید شما مر او را روزی دهندگان یعنی اولاد و خدم و ممالیک و سایر چیزها که توهم آن می
شود که مرزوق شما باشند نه مرزوق ما از انعام و مراکب وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا
خَزَائِنُهُ و نیست هیچ چیز از مکونات مگر که نزدیک ماست خزینهای آن مانند چیزی که در مخزنها
باشند که در اخراج آن احتیاج به کلفت و زحمت نباشد وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ و فرو
نمی فرستیم آنرا از خزانهٔ قدرت خود مگر باندازه داشته شده که نه کم از آن شاید و نه زیاده از آن باید
وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ و فرو فرستادیم بادها را آبستنان یا آبستن کنندگان سحابها را
فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ پس فرو فرستادیم از آسمان آبی یعنی باران و خورانیدیم
شما را از آن آب و شما را متصرف ساختیم در آن وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ و شما نیستید مر او را
نگه دارندگان در چاه و چشمه و قدرت ندارید که آنرا در خزینه کنید برای روز احتیاج بلکه ما حافظانیم بآن یعنی
که آنرا از آسمان نازل می کنیم و در زمین حفظ آن می کنیم بعد از آن بقدرت خاصه در چشمها پدید می آییم وَإِنَّا
لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ و به درستی که ما زنده می کنیم احیاء قابله را بایجاد حیوة در آن و می میرانیم احیاء
حیه را بازالهٔ حیاة از آن وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ و ما وارثانیم یعنی وارث بعد از فنای همه خلق و باقی در
معرض فنا اند و حق موصوف به بقا وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ و هر آینه
می دانیم پیشی گیرندگان از شما در اسلام وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ و تحقیق که می دانیم در پس
افتادگان را از آن و بروایتی ربیع انس حضرت رسول صلعم مردمان را ترغیب کرد در صف اول در نماز مردم مبادرت
میکردند و بعضی عذر را سرها دور بعد چون بمسجد تنگ صف اول مردم گرفته بودند گفتند یا رسول الله از ها

خود را

خود را بعفو و رحیم و در جوار مسجد سراها بخریم تا فضل صف اول از ما فوت نشود حق تعالی این آیه فرستاد
فرمود که من عالم باحوال و نیات شما و احوال آنان که پیشتر از شما بمسجد آیند که چه سرای شما دور است و تحقیق آن
کامهای شما پیشتر است حق تعالی بهر کامی شما را حسنه می نویسد ایشان خوشدل گشتند وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ
يَحْشُرُهُمْ و به درستی که پروردگار تو او جمع کند متقدمین و متأخرین را و جزای هر یک را برساند
إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ به درستی که او درست کار و درست کردار است دانای نهان و آشکارا وَلَقَدْ
خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ و به درستی که ما آفریدیم انسان یعنی آدم را از گل خشک
که چون دست بر او زنند آواز کند مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ از گل سیاه رنگ بوی گرفته و بسیار بوده
آن در آب چون لایی که در تک حوض و جوی باشد آورده اند که حق تعالی آدم را از خاک آفرید بر آن نوعی که آن بر
خاک باران بارید تا گل شد و مدتی بگذاشت تا گل سیاه گشت پس آنرا بصورت انسانی مصور ساخت انگاه بگذاشت
تا خشک شد بمرتبه صلصال رسید وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ و جان که پدر
پریانست و گویند ابلیس است بیافریدیم آنرا پیش از آفریدن انسان از آتش بی دود در غایت لطف وَإِذْ
قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ و یاد کن
آنرا که گفت پروردگار تو مر فرشتگان را بجهت خلیفه زمین به درستی که من آفریننده ام آدم را از گل
که کار آن است آزمایی کننده مصنوع فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون راست کنم صورت او را بوجهی که
مستعد دمیدن روح باشد وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي در آدم در دمم از روح که آفریده
منست و او بدان زنده گردد فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ پس بیفتید برای او سجده کنندگان سجده
تعظیم و تکریم و چون بر آدم نفخ روح فرمود فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ
إِلَّا إِبْلِيسَ پس سجده کردند فرشتگان همه ایشان بهم مگر ابلیس که از روی استکبار أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ
السَّاجِدِينَ سر باز زد از آنکه باشد از سجده کنندگان قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ
مَعَ السَّاجِدِينَ گفت خدای که ای ابلیس چیست و غرض تو چه باشد در آنکه باشی با سجده کنندگان
قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ گفت ابلیس که سجده کنم یعنی صحیح نیست که من سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ
مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ مر آدمی که آفریدهٔ او را از گل خشک که آن از لای سیاه بوی ناک
و مرا از شرف آنکه آفریدم از آتش نورانی روحانی لطیف چرا سجده جسمانی کثیف کند ابلیس نظر بظاهر آدم
داشت و از باطن آن غافل ماند که گنج اسرار و خزانهٔ لطف اوست قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ

گفت خدای مر ابلیس را که چون از سجده امتناع کردی پس بیرون رو از اهل آسمان یا از بهشت یا از مرتبه که
داشتی پس بدرستی که رانده شده از خیر و کرامت وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ
و بدرستی که بر تست دوری از رحمت و راندگی از آن تا روز جزا که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن
عذابی بتو رسد که از لعنت فراموش کنی قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ
گفت ابلیس که ای پروردگار من پس مهلت ده مرا تا روزی که برانگیخته میشوند مردم غرض ابلیس از مهلت آن
بود که نمیرد چه میدانست که بعد از بعث موت نیست قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ إِلَىٰ
يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ گفت در جواب ابلیس بدرستی که تو از مهلت دادگانی تا روز وقت دانسته
شده و مقرر کرده دانسته شده بنفخه اولی که آنرا نفخه صعقه گویند چه قول جمهور آنست که نفخه اولی موت باشد
و ثانیه نفخه احیا و میان هر دو نفخه چهل سال باشد پس تا بمیرد ابلیس چهل سال مرده باشد القصه چون ابلیس
مهلت داده شد قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي گفت ای پروردگار من سوگند میخورم باغوای تو مرا که تو
ساختی مرا اندیشه لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ آینه آراسته کنم از برای آدمیان گناه را در زمین
دنیا که سرای غرور است و با معنی آنست که بسبب آنکه مرا اغوا کردی بیارایم معاصی را در چشم بندگان تو و
لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ و همه ایشانرا گمراه کردانم إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ
مگر بندگان تو از ایشان که خالص شدگان باشند از شرک جلی و خفی که مکر و فریب من در ایشان اثری نباشد
قَالَ گفت خدای تعالی هَٰذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ این اخلاص و ایمان راهیست که رعایت
بر من حق است آن راستست یعنی کجی ندارد و صاحب خود را بمنزل اعلی میرساند إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ
لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ بدرستی که نیست ترا بر ایشان تغلبی و تسلطی در اغوا و اضلال إِلَّا
مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ مگر کسی که متابعت کند از گمراهان که بر او تو مسلط توانی شد
وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ و بدرستی که دوزخ وعده گاه همه ایشانست یعنی متابعان
همه ایشان لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ مر دوزخ را
هفت در است هر دری را از گمراهان پاره ایست قسمت کرده شده که از آن در آیند مراد از ابواب درکاتست
که بعضی بالای بعض است در آن در آیند طبقه اول جهنم است و آن جای گناهکاران است از اهل توحید دوم لظی که جای
ترسایانست سیم حطمه که جای جهودانست چهارم سعیر که از آن صابیانست پنجم سقر که مقر گبرانست
ششم جحیم که محل مشرکانست هفتم هاویه که درک الاسفل گویند که مقر منافقانست بعد از وعید
در بیان وعد میفرماید که إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکنندگان از پیروی

شیطان

شیطان در کفر و فواحش نه در باقی ذنوب چه متمم آنها بی پرهیزکاری نکفرات آنست فِي جَنَّاتٍ وَ
عُيُونٍ در بوستانها اند و چشمها یعنی در باغها و درختان که درو انهار و چشمهای روان باشد از آب
و شیر و خمر و انگبین و غیر آن که بوصف نیاید فرشتگان ایشانرا گویند که ادْخُلُوهَا
بِسَلَامٍ آمِنِينَ در آیید درین بوستانها با سلامتی از همه آفات در حالتی که ایمن باشید از زوال
وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ و بیرون کنیم آنچه در سینه بهشتیان باشد از کینه که
در دنیا با هم داشته باشند و با صفت حسد ایشان نزع کنند تا بدرجات یکدیگر رشک نبرند اخوانا
در حالتی که برادران یکدیگر باشند یعنی مهرورزی نشستگان عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ بر تختهای
بزرگ مکلل بجواهر روبها بیکدیگر آورده باشند لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ نرسد ایشانرا در بهشت
رنجی و مشقتی چه آنجا نعمت بی زحمت است وَمَا هُم مِّنْهَا بِمُخْرَجِينَ و نیستند ایشان از بهشت
بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند مرویست که روزی حضرت نبوی ص بمسجد در آمد
جمعی را دید میخندیدند و فرمود چیست شما را که خندان میبینم صحابه را حجه غنا فی از سخن دریافتند
حضرت از آنجا درگذشت و هنوز بحجره نرسیده باز گشت و گفت جبرئیل بمن آمد و پیغام آورد که حق تعالی
بندگان را امیدوار سازی نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ خبر ده بندگان مرا با آنکه من
آمرزنده ام کسی را که آمرزش طلبد بخشاینده ام بر کسی که توبه کند وَأَنَّ عَذَابِي و با آنکه عذاب من بر کسی
از توبه و استغفار اباکند هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ آن عذابیست دردناک چون مقصود از
وعد و وعید قصص ابراهیم و لوط را ذکر میکند که مشتمل بر آن هر دو است و میفرماید که وَنَبِّئْهُمْ عَن
ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ یعنی خبر ده امت را از مهمانان ابراهیم یعنی فرشتگان که بجهت بادوانده که
بشارت ابراهیم و هلاک قوم لوط نازل شدند إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا چون در آمدند
بر وی پس گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قَالَ إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ گفت ابراهیم بدرستی که ما از
شما ترسانیم و سبب ترس آن بود که بی وقت و بی اذن آمده بودند یا آنکه با حضرت وی نخوردند فرشتگان تسکین دادند
قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ گفتند مترس بدرستی که ما مژده میدهیم ترا بپسری
نام دانا که علم نبوت بوی خواهد رسید قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَن مَّسَّنِيَ الْكِبَرُ گفت آیا بشارت میدهید
مرا با آنکه رسیده است بمن پیری این سخن از روی تعجب و تعظیم نعمت بود که با آنکه پیری بمن رسیده است از صورت و
کرد فَبِمَ تُبَشِّرُونَ پس بچه نوع مژده میدهید مرا قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ گفتند
مژده دادیم ترا براستی و درستی بی شک و شبهه فَلَا تَكُن مِّنَ الْقَانِطِينَ

پس مباش از نا امیدان و امیدوار باش بدین مژده که اکنون قادر است بر خلق بشری بی پدر و مادر
هر آینه تواناست بر اخراج ولد از مرد و زن پیر قال ومن یقنط من رحمة ربه
الا الضالون گفت ابراهیم من نا امید نیستم و کیست که نا امید شود از بخشش پروردگار
خود مگر گمراهان که طریق معرفت نشناخته اند و کثرت رحمت و قدرت او را ندانسته و چون در بشارت
دادن ملک فرشته که رفت و ایشان معتقد بودند ابراهیم متحیر و متعجب شد که آیا آمدن این همه ملک بسبب
باشد پس متوجه ایشان شده قال فما خطبکم ایها المرسلون گفت پس چیست کار
شما ای فرستادگان بکجا میروید و چه مهم دارید قالوا انا ارسلنا الی قوم مجرمین
گفتند که ما را فرستاده اند بسوی گروه کافران یعنی قوم لوط که ایشان را هلاک کنیم الا آل لوط انا
لمنجوهم اجمعین لیکن آل لوط بدرستی که ما نجات دهندگانیم همه ایشان را الا امرأته
قدرنا انها لمن الغابرین مگر زن او را قضا کردیم و حکم فرمودیم بامر خدا بدرستی که آن زن
هر آینه از باز ماندگان باشد از شهرستانها برای عذاب فلما جاء آل لوط المرسلون
پس آن هنگام که آمدند بخانه و اهل لوط فرستادگان قال انکم قوم منکرون
گفت لوط بدرستی که شما قومی بیگانه اید یعنی شما را نمی شناسم و می ترسم که از شما شری بما رسد قالوا
بل جئناک بما کانوا گفتند ما بیگانه نه ایم و از ما ضرر بتو متوقع نیست بلکه آمده ایم بتو آنچیزی که
بودند قوم تو که از روی عناد و جحود فیه یمترون در آن شک میکردند یعنی آمده ایم بعذابی که ایشان را
بدان وعده داده بودی واتیناک بالحق وانا لصادقون و آورده ایم بتو راستی و بدرستی که ما راست
گویانیم در این خبر فاسر باهلک بقطع من اللیل پس ببر اهل خود را از این شهر پاره که از شب
بگذرد واتبع ادبارهم و برو از پس ایشان و در عقب ایشان بشتاب تمام تا ایشان را از شهر بیرون کنی
ولا یلتفت منکم احد و باید که باز پس ننگرد یکی از شما تا هول عذاب را نبیند وامضوا
حیث تؤمرون و بروید آنجا که فرموده شده اید یعنی شام یا مصر که شهرستانی نجس نیست
و اهل آن شهرستان هلاک نخواهند شد وقضینا الیه ذلک الامر و حکم کردیم ما و وحی فرستادیم
آنرا بسوی او که آن چیزی که تفسیرش اینست ان دابر هؤلاء مقطوع مصبحین بدرستی که بنیاد این
گروه بریده و برکنده شده باشد در حالتی که بصبح درآیند یعنی قوم تو در صبح مستأصل خواهند شد
که یکی از ایشان باقی نماند مرویست که چون زن لوط مهمانان نیکو روی را دید خبر بقوم فرستاد و

وجاء اهل المدینة یستبشرون و آمدند اهل آن شهرها بدر خانه لوط شادی کنان
بیکدیگر از آنکه مهمانان آمده اند و بر ایشان طمع داشتند با ایشان قال ان هؤلاء ضیفی فلا تفضحون گفت
لوط بدرستی که این گروه مهمانان منند مرا رسوا مکنید بفضیحت با ایشان چه بدی با مهمانان موجب
ایذای مهماندار است واتقوا الله ولا تخزون و بترسید از خدای در کردن ناخشنودی او
و خجل و رسوا مسازید مرا پیش مهمانان قالوا اولم ننهک عن العالمین گفتند آیا ما ترا نهی
نکرده بودیم از حمایت عالمیان یعنی غریبان ضیافت ایشان مخصوص بما بود قال هؤلاء بناتی
گفت اینک دختران منند یعنی زنان قوم چه هر پیغمبری بمنزله پدر امت است یا گفت دختران خود را بشما
دهم بشرط اسلام ان کنتم فاعلین و اگر هستید شما کنندگان آنچیز را که من میگویم لعمرک
انهم لفی سکرتهم یعمهون قسم بزندگانی تو ای محمد بدرستی که بودند قوم لوط که در بیهوشی و گمراهی
سرگردان میشدند و از مستی غفلت گمراه میگشتند نقلست که حق تعالی نیافریده هیچ کس را گرامی تر از پیغمبر ما
و جهت ازین بحیات هیچکس بجز او بحیات او قسم نخورده فاخذتهم الصیحة مشرقین پس فرو گرفت
ایشان را صیحه جبرئیل یعنی بانگ بلند جبرئیل بر ایشان زد در حالتی که بروشنی روز در آمده بودند
مهیب جبرئیل ایشان را فرو گرفت مرویست که جبرئیل بالهای خود را در زیر شهرهای ایشان کرد و برداشت
و بنزدیک آسمان برد و سرنگون کرد فجعلنا عالیها سافلها پس گردانیدیم زبر آن شهرها را زیر
آن وامطرنا علیهم حجارة من سجیل و باریدیم بر ایشان سنگی از گل محکم شده که نام
هر کس بر وی بود و تفصیل این قصه در سورة الاعراف و سورة الهود مذکور شده ان فی ذلک لآیات
للمتوسمین بدرستی که در هلاک قوم لوط هر آینه نشانهاست برای عبرت مر خداوندان فطانت که در
نگرند و حقیقت و علامات آنرا شناسند وانها لبسبیل مقیم و بدرستی که شهرهای مؤتفکه بر
راه سبیل ثابت که قافلها میروند و آثار آنرا می بینند ان فی ذلک لآیة للمؤمنین بدرستی
که در اینکه یاد کردیم هر آینه نشانه ایست برای گروندگان بر قدرة ما تخصیص مؤمنان جهت آنست که
منتفع میشوند نه غیر ایشان وان کان اصحاب الایکة لظالمین و بدرستی
که بودند یاران ایکه یعنی قوم شعیب ستمکاران و شعیب با اهل ایکه مبعوث بود و بصیحه هلاک شدند
چنانکه در سورة هود گذشت فانتقمنا منهم وانهما لبامام مبین پس انتقام
کشیدیم از ایشان و بدرستی که اهل اسلام و ایکه هر آینه بر راه روشن و هویدااند که مردم بر آن گذر
کنند و می بینند و پیروی کرده تابع آن شده بمقصود میرسند ولقد کذب اصحاب

الحجر المرسلین و بدرستی که تکذیب کردند یاران حجر یعنی قوم ثمود فرستادگانرا یعنی صالح را و
حجر وادیست میان مدینه و شام که در آن می‌بودند و آتیناهم آیاتنا و دادیم ثمود را آیتهای ما که
معجزات ظاهره او بود مانند خروج ناقه از سنگ و بزرگی خلقت او که هر که شتری بعظمت او ندیده بود و زادن او و بعد
بیرون آمدن و بسیاری شیر که همه قوم ثمود را کافی بود و بر سر چاه آمدن آب به در روز نوبت او و خوردن تمام آب را
در روز نوبت فکانوا عنها معرضین پس بودند از معجزات روی گردانندگان وکانوا
ینحتون من الجبال بیوتا آمنین و بودند که می‌بریدند و می‌تراشیدند از کوهها خانها در
حالتی که ایمن بودند از فرو افتادن و یا پنداشتند که آن خانها حمایت خواهند کرد ایشانرا از عذاب فاخذتهم
الصیحة مصبحین پس فرو گرفت ایشانرا صیحه عذاب در حالتی که در آیندگان بودند بصباح چنانکه در
سوره هود گذشت فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون پس دفع نکرد از ایشان آنچه بودند
که کسب میکردند از اموال و متقنی آنچه میساختند از خانها وما خلقنا السموات والارض وما
بینهما الا بالحق و نیافریدیم آسمانها و زمین و آنچه میان ایشانست مگر آفریدنی متلبس بحکمت و
مصلحت و دفع مفسد و کهذا الحکمة مقتضی هلاک این جماعت شد وان الساعة لآتیة و بدرستی که
قیامت هر آینه آینده است پس خدای تعالی انتقام تو از مکذبان خواهد کشید فاصفح الصفح الجمیل
پس در گذر در گذشتنی نیکو یعنی عفو نما از ایشان بتعجیل مکن در قصد مکافات ایشان … ان
ربک هو الخلاق بدرستی که پروردگار تو اوست آفریننده تو و آفریننده همه خلایق و بید امر قدرت
اوست امر تو و امر ایشان العلیم دانا باهل نفاق و وفاق و بحال تو و حال ایشان پس تو کار بدو گذار تا
حکم کند میان شما در اسباب النزول آورده اند که حضرت رسالت پناه ص هفت کاروان قریش دید که بیک روز رسیده
آمدند با مطاعم نفیسه و امتعه بیشمار بر خاطر اصحاب گذشت که اگر این اموال در دست ما بودی همه را در راه خدا نفقه
میکردیم و آورده اند که خاطر مبارک رسالت پناه ص خطور کرد که مومنان بگرسنگی و برهنگی گذرانند و مشرکان این همه
با ایشان آید آمد که ولقد آتیناک سبعا من المثانی و بدرستی که ما دادیم ترا هفت آیه که سوره
فاتحة الکتابست که آن هفت آیتست بهتر از آن هفت قافله … اکثر صحابه رض … روایت کرده اند که الحمد
هفت آیتست و بسم الله الرحمن الرحیم یکی از آیات است و آن سبع المثانی و ام القرآن فاتحة الکتابست و از ابی بن کعب
روایتست که رسول ص فرمود که بدان خدایی که جان من در دست قدرت اوست که حق تعالی در توریت و انجیل و زبور و قرآن
هیچ سوره ازین سوره فاضلتر نیست و بعد از آن فرمود که این سبع المثانی و قرآن عظیمست که مرا داده اند و اگر این
سوره را فضل نبودی حق تعالی آنرا در مقابل قرآن نگردانیدی و نگفتی ولقد آتیناک سبعا من المثانی و

القرآن العظیم یعنی دادیم ترا فاتحة الکتاب و قرآن نیز که او را اوصاف قرآن بعظمت مبالغه
در کمال عظمت شده فاتحه که در مقابله آن واقع شده و بعد از آن فرموده که لا تمدن عینیک الی
ما متعنا به ازواجا منهم باز مکش و مدد چشم خود را بسوی آنچیزی که برخوردار کردیم بدان چیز
از کفار یعنی آنچیزها که اصناف کفره از یهود و نصاری و مجوس و بت پرستانرا دادیم مایل مشو که آن مال بغایت
حقیر و خوار و بی اعتبار است نسبت بآنچه بتو داده ایم … که آن نعمت
نبوتست و کمال قرب بدرگاه احدیت و با آنچه از برای اهل ایمان و تقوی ذخیره ساخته ایم نعیم عظیم اخروی
ولا تحزن علیهم و اندوه مخور بر کفار بجهة عدم ایمان ایشان یا بوجه مستغرق شدن ایشان
در نعم الهی و متمکن شدن … و اخفض جناحک للمؤمنین
و فرو کن بال خود مر مومنانرا و رفق نما با ایشان وقل انی انا النذیر المبین و بگوی ای محمد
بدرستی که من بیم کننده ام هویدا و آشکارا یعنی ببیان روشن شما را بیم میکنم که …
که اگر ایمان نیارید عذاب بشما نازل خواهد شد کما انزلنا علی المقتسمین مثل آن عذابی که فرو
فرستادیم بر بخش کنندگان الذین جعلوا القرآن عضین آنانکه ساختند
قرآنرا پاره پاره و بخشیدند صفتها بازی بعضی گفتند سحر و بعضی کهانت و بعضی اساطیر الاولین و ایشان
دوازده تن بودند که ولید بن مغیره در موسم حج ایشانرا بعقبات مکه فرستادی تا با قافله حجاج ملاقات
کنند ایشانرا از صحبت خیر الانام باز دارند فوربک لنسئلنهم اجمعین پس بحق پروردگار تو
که هر آینه ایشانرا سوال خواهیم کرد عما کانوا یعملون از آنچه بودند که تقسیم قرآن و تکذیب
میکردند بر وفق هر یک را بجزا رسانیم نقل آمده که حضرت رسالت ص … مخفی دعوت میکرد
تا سه سال گذشت جبرئیل آمد و این آیه آورد که فاصدع بما تؤمر پس آشکارا کن و ظاهر ساز
قیام نما بآنچه فرموده شده از تبلیغ اوامر و نواهی واعرض عن المشرکین و روی بگردان
از شرک آرندگان و بآنچه میگویند التفات مکن آورده اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذا و آزار
سید عالم ص بسیار کوشیدندی و ایشان ولید بن مغیره و عاص بن وائل و اسود بن مطلب و اسود بن عبد
یغوث و حارث بن قیس بودند روزی آنحضرت در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل این پنج تن در آمدند
و بدستور سابق سخنان گفتند و بطواف حرم مشغول شدند جبرئیل گفت یا رسول الله ص
فرموده اند که شر ایشانرا کفایت کنم پس اشاره کرد بساق ولید بن مغیره و بکف پای عاص و به

پیکانی
بنی حارث و بر وی اسود و بچشم اسود و بنه آمدند زمانی هلاک شدند و ولید بدکان تیر تراشی بگذشت
در دامن او آویخت وی سر بزیر کرد که آن را از جامه باز کند آن پیکان ساق وی را مجروح کرد و دولت شریان
از آن بریده گشت و بمرد و فتح رفت و خاری در کف پای عاص خلیده پایش ورم کرد و بمرد و ابن حارث
قیح و ریم روان شد و جان بداد و اسود بعلت استسقا مبتلا شد و سر وی او ورم کرده روی زرد
می آمد تا هلاک شد و چشم اسود نابینا شد و از غضب سر بر درخت می زد تا جان بداد این آیه آمد که
إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ بدرستی
که کفایت کردیم از تو استهزا کنندگان را آنانکه می گردانند بدعوی شریک بسیار ساختند با خدای تعالی
خدای دیگر باطل فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود و ببینند مکافاة
کردار خود در دنیا و آخرت وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ و بدرستی که ما می دانیم
که تنگ شود سینه تو بِمَا يَقُولُونَ با آنچه کافران می گویند از شریک خدای و طعن قرآن و استهزا
بتو و بر تو دشوار می آید گفتار ایشان فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس تسبیح کن تسبیحی مقترن بحمد پروردگار خود
و بگوی سبحان الله و بحمده وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ و باش از نماز گذارندگان تا کشف
غم تو کند و شر ایشان از تو کفایت کند و هر وقت که غمناک شدی بنماز حضرت پیغمبر مشغول شدی تا بخشش
این غم از وی زایل شد وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ و پرستش پروردگار خود کن تا
وقتی که بیاید بتو مرگ که متیقن است رسیدن آن بهر بنده از مخلوقات مراد آنست که مادام که زنده ترا
عبادة او بکن و دست از پرستش او باز مدار و هر وقت که [illegible] آمد [illegible]
کرما [illegible] باش [illegible] تسبیح کن بحمد خدای و از جمله نماز گذارندگان و ساجدان

سورة النحل

ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی حساب نکند بر آن نعمتی
که در دنیا باو انعام کرده باشد و محمد بن مسلم از ابی جعفر روایت کرده که هر که در هر ماهی یکبار این سوره بخواند
حق تعالی او را از هفتاد نوع بلا نگه دارد که کمترین آن جنون و جذام و برص باشد و مسکن او در جنت عدن باشد
که میانه [illegible] آورده اند که چون حق تعالی آیه اقتربت الساعة وانشق القمر نازل ساخت کافران بیکدیگر
می گفتند که محمد میگوید که قیامت نزدیک شده پس از آن خایف شدند [illegible] انکار کردند و
انتظار آن کشیدند چون اثری از آن نیافتند باز بر سر عادت خود رفتند آیه اقترب للناس حسابهم [illegible]
[illegible] بظهور نرسید [illegible] استهزا [illegible] گفتند ای محمد
[illegible] بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

اتی

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ نزدیک است که برسد و واقع شود فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار
فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ پس بشتاب طلب آن مکنید تا وقت آن در آید مراد آنست که امر موعود
محقق و وقوع آن متیقن است که آمده است متحقق شده پس تعجیل طلب آن مکنید که بلاشک واقع
خواهد شد سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ پاکست خدای و برتر از آنچه انباز می کنند
و می گویند که فرود ایشان منع عذاب خدا کنند يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ
فرو می فرستد فرشتگان را بوحی یا بقرآن که سبب حیوة قلوب است گویند مراد بروح جبرئیل است از فرمان خود
عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بر هر که می خواهد از بندگان خود که استحقاق نبوة او ثابت است
و آن فرشتگان به پیغمبران می گویند أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا آنکه اعلام کنید خلقان را
و آگاه سازید که نیست خدای مستحق عبادة مگر من که آفریننده و روزی دهنده همه ام فَاتَّقُونِ
پس بترسید از من و خبر داری پرستش کنید خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ آفرید آسمانها
و زمینها را بحکمتی درست و غرضی صحیح یعنی ایجاد آنها کرد بر مقتدار و شکل محکم بالغه تَعَالَىٰ
عَمَّا يُشْرِكُونَ برتر است خدا و برتر از آنچه انباز می گیرند برای وی از مخلوقات خَلَقَ
الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ آفرید آدمی را از آبی یعنی که جماد بود بی حس و فهم پس آن را فهم و عقل داد
فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ پس آنگاه او جدل کننده ایست آشکارا مراد ابی بن خلف است که استخوان
آدمی ریزیده پوسیده را نزد پیغمبر آورد و گفت چگونه این را زنده توان ساخت حق تعالی این آیه فرستاد
که او جمادی بود [illegible] و راحس و نطق دادیم اکنون با ما مجادله می کند [illegible]
خود با عادة که هر که بر آن قادر بود بر آفرینش [illegible] قدرت دارد وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا
دِفْءٌ و چهارپایان را آفرید برای شما در آن چهارپایان پوشش که گرم کننده یعنی
جامهای ابریشم و موی که سرما باز دارد وَمَنَافِعُ و دیگر شما را در ایشان منفعتهاست از ولد و شیر و
کار و سواری و تجارة و غیر آن وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و از آنها می خورید یعنی شیر و روغن و گوشت و غیر
آن آنچه توان خورد وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ و شما را در آن چهارپایان زینتی و آرایشی است یعنی رونقهای
شما [illegible] و وقت بدین انعام زینت می یابید حِينَ تُرِيحُونَ هنگامی که باز می گردانید آنها را
از چراگاه بآرامگاه خود با شکمهای سیر و پستانهای پر از شیر وَحِينَ تَسْرَحُونَ
و وقتی که بیرون می کنید آنها را بچراگاهها یعنی بامداد وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ

رسیده اند با رهای گرانبار بابنهای شما را الی بلد لم تکونوا بالغیه تا بشهری که
نباشید شما رسنده بآن بدون بارها یکران یا پیاده الا بشق الانفس مگر برنج و سختی که بدنهای
شما رسد ان ربکم لرءوف رحیم بدرستی که پروردگار شما هر آینه مهربانست و بخشاینده است
که بآفریدن چهارپایان کار بر شما آسان کرد والخیل والبغال والحمیر لترکبوها
وزینة و آفرید اسبان و استران و خران را تا بر نشینید بر آن و تا آرایش کنید روز کار خود را
بر آن آرایش کردنی ویخلق ما لا تعلمون و می آفریند شما را چنانکه آفرید ایشان را آنچیز را که
شما نمی دانید از حشرات و طیور و جانوران و گویند نهریست بهشتست و گویند نهریست در زیر عرش و دریاییست چند
مقابل هفت آسمان و هفت زمین جبرئیل هر وقت سحر در وی رود و نور بر نور شود بفر... بجای بال
و بعد از آن خود را بیفشاند هر قطره که از پر او بچکد فرشته بیافریند
و هفت ... و علی الله قصد السبیل
و بر خداست بیان کردن راه میانه یعنی راهی که موصلست بحق که طریق اسلامست ومنها
جائر و بعضی از راهها کج و منحرفست از مقصد یعنی ملتهای کفر ولو شاء و اگر خواستی خدای که
رو بحق کرده و اجبار دادن بایستی لهدیکم اجمعین هر آینه راه نمودی همه شما را لکن این
منافی تکلیفست و خلاف حکمت و مصلحت هو الذی انزل من السماء ماء لکم
اوست آنکه فرستاد از جانب آسمان یا از ابر آبی یعنی باران برای شما منه شراب ومنه شجر
از آن آشامیدنی ... و از آن درخت رویدن و پرورش یافتن فیه تسیمون در آن می چرانید
چهارپایان را ینبت لکم به الزرع می رویانیم برای شما بآن آب زرع و کشته از گندم و جو
و امثال آن والزیتون والنخیل والاعناب و درخت زیتون و خرما بنان و تاکهای
انگور را ومن کل الثمرات و بعضی از میوها که در دنیا ممکن باشد زیرا که همه موجود نباشد
مگر در بهشت ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون بدرستی که در رویانیدن و پدید آوردن
و اشجار هر آینه دلیلی روشن بر قدرت و حکمت الهی مر گروهی را که تفکر کنند و تامل کنند که چون دانه در
زمین افتد و متعفن گردد و طرف بالای آن شکافته ساقی از آن بیرون آید و پایین آن شکافته
بیخها از آن بزمین راسخ شود و بر نشو و نما ساعت بساعت زیاده می گردد تا وقتی که شکوفها و میوها
بر وی پدید آید و میوه را در شکل و رنگ و مزه دیگر باشد جلت قدرته و عظمته

وسخر

وسخر لکم اللیل والنهار و رام کرد است برای انتفاع شما شب و روز را یکی برای آرامش
و دیگری برای آسایش والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره و آفتاب و ماه را
بجهت پختن میوها و پرورش نباتات و معرفت حساب سال و ماه و ستارگان را برای شناختن راهها و وقت
و انجم شما را نفع می رسانند در حالتی که هستند رام شدگان بامر خدای که پروردگار است ان فی ذلک
لآیات لقوم یعقلون بدرستی که درینها هر آینه علامتها و دلیلهاست بر وحدانیت و قدرت و علم
سبحانه مر گروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات و جمادات که متضمن منفعت بسیارست و عجایب بی شمار
وما ذرأ لکم فی الارض و رام کرد است آنچیز را که آفرید است برای نفع شما در زمین از چهارپایان
و چیزها از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و امثال آن از سایر حیوانات و نباتات و معدنیات مختلفا
الوانه در حالتی که مختلفست هیئات و اشکال و اصناف آن ان فی ذلک لآیة لقوم
یذکرون بدرستی که در اختلاف مخلوقات از روی طبع و هیئات و خواص هر آینه دلالتست
روشن و علامتی بر قدرت صانع حکیم و وحدانیت او مر گروهی را که یاد کنند و تامل کنند در آن وهو
الذی سخر البحر و اوست که بقدرت کامله مسخر کرده است دریا را بحیثیتی که شما متمکنید از انتفاع
بدان یکی آنکه در وی صید کنید لتأکلوا منه لحما طریا تا بخورید از آن گوشت تازه یعنی ماهی
وتستخرجوا منه حلیة تلبسونها و دیگر تا غوص کنید در آن و بیرون آرید از آن پیرایه
که بپوشید یعنی آنچیز را پیرایه سازید چون لؤلؤ و مرجان که زنان شما آن را می پوشند برای شما وتری الفلک
مواخر فیه و می بینی کشتیها را رانده و شکافنده آب در دریا ولتبتغوا من فضله و
لعلکم تشکرون و دیگر تسخیر کرده دریا را تا بجویید بنشستن در کشتی از زیادتی روزی و تا
شاید شما شکر گویید خدا را بدین نعمت والقی فی الارض رواسی و افکند در زمین کوههای بلند
و بزرگ آن ان تمید بکم جهت کراهت آنکه میل کند بشما زمین یعنی تا نگرداند و نجنباند شما را
وانهارا و بیافرید در زمین جویها چون فرات و دجله و جیحون و امثال آن وسبلا و دیگر پیدا
کرد در زمین راهها از موضعی بموضعی جهت مقاصد شما لعلکم تهتدون تا باشد که شما راه یابید
بمنازل و مقاصد خود وعلامات و دیگر پیدا کرد نشانها برای راه روندگان از کوهها
و پشتها و مانند آن در بادیها تا هلاک نشوند و بمنزلها رسند وبالنجم هم یهتدون
و بستارگان چون ثریا و بنات النعش و جدی و فرقدین و مانند آن از ستارگان ایشان یعنی آدمیان
راه می یابند در خشک و تر افمن یخلق کمن لا یخلق آیا هر کسی که می آفریند این همه

هستند
مخلوقات را کند نکو شد هیچ کسی باشد که نمی آفریند مراد اینها اند که مشرکان ایشان را بعبودن خدای می پرستند
چون عیسی و عزیر و ملائکه و اصنام پس عاجز را شریک قادر ساختن غایت عناد و ضلالت باشد أَفَلَا
تَذَكَّرُونَ آیا پس یاد نمی کنند اینها را چه باید که تذکری آنرا درست ندانیافت وَإِن تَعُدُّوا
نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا و اگر خواهید که بشمارید نعمتهای خدا را که شما را ارزانی داشته نتوانید
شمرد و ضبط عدد آن نتوانید کرد و چون از شمار نعمت عاجز ند پس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود إِنَّ اللَّهَ
لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ بدرستی که خدای آمرزنده است اگر در ادای شکر کاهلی و تقصیر کنند مهربانست که بسبب تقصیر
شکر کفاری نعمت را از شما باز نمی گیرد وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ و خدای می داند
آنچه پنهان می کنند از عقاید حق و باطل و آنچه آشکارا می کنید از اعمال حسنه و سیئه وَالَّذِينَ يَدْعُونَ
مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا و آنانکه می خوانند یعنی کفار مکه و می پرستند بجز از خدای یعنی
بتان نمی آفرینند چیزی را وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد
محتاج بود در وجود بدیگری پس ایشان شریک حق نشایند أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ ایشان مردگانند
نه زنده که ایشان مانند جمادند نمی شنوند و نمی گویند نمی بینند همچنانکه احیا می شنوند و می بینند و می گویند
و خدای باید که حی بالذات باشد و اصلا موت بروی طاری نشود وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ
و نمیدانند که کی برانگیخته خواهند شد و چون وقت بعث خود و عبده خود را نمیدانند چگونه جزا توانند
داد پرستندگان خود را چه معبود باید که بحشر بندگان خود دانا و بر ایصال جزا بر ایشان توانا باشد
إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای شما خدای یگانه و یکتاست فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قلوبهم
پس آنکسانیکه نمی گروند بسرای دیگر قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٌ دلهای ایشان ناشناسنده است
و ناپذیرنده راستی وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر و گردنکشان از
قبول ایمان لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ هر آینه راست شد و ثابت
آنکه خدای می داند آنچه پنهان می سازند از مکر و غیر آن و آنچه آشکارا می کنند از مخاصمه با وی پس جزای
ایشان خواهد داد إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ بدرستی که خدای دوست نمیدارد مستکبرانرا
که از توحید خدا و تصدیق پیغمبر سرکشی کنند وَإِذَا قِيلَ لَهُم و چون گویند کافرانرا اتباع سفله پیش
از رؤسا و اشراف که مَّاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ چه چیز فرستاده پروردگار شما قَالُوا أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ گفتند آن فرستاده شده سرگذشت پیشینیانست و بدین سخن قوم را بسیار گمراه ساختند

حق تعالی فرمود که این عمل که کردند لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ
تا بردارند بار گناهان خود را بتمام و کمال روز قیامت وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ
يُضِلُّونَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ و بردارند بعضی از گناهان آنانکه گمراه میساختند ایشان را بی دانشی
در افتادن مراد آنست که هم عقوبت کفر خود خواهند کشید بتمام و هم عقوبت کفر خود خواهند کشید و هم حصه
گمراه گردانیدن هم که ایشان را گمراه کردند أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ بدانید که آن بد بار رفتن آن بارها
که ایشان می کشند از عقوبت ضلالت و وبال اضلال قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ بدرستی که
مکر کردند آنانکه بودند پیش از اهل مکه که قصد ایذای انبیا کردند فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُم پس آمد
فرمان خدای به آن بناها که بر افراشته بودند مِّنَ الْقَوَاعِدِ از جانب اساس که بنا بر آن
موضع بود با بیخ بکند او را و متزلزل شد اصل آن خانها فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِن
فَوْقِهِمْ پس بیفتاد بر ایشان سقف خانها از زبر ایشان وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ
لَا يَشْعُرُونَ و آمد با ایشان عذاب از جایی که ندانستند و فارغ البال بودند و گمان نداشتند از
رسیدن عذاب بدیشان ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ پس روز قیامت رسوا گرداند ایشان را با عذاب
کند باتش دوزخ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ و گوید خدای تعالی در انروز بجهت
ایشان ای نه یعنی آنها که گمان می بردند که شریکان منند آن شریکان من که بودید شما که از روی ستیزه تُشَاقُّونَ
فِيهِمْ خلاف میکردید با پیغمبر و مؤمنان در شان ایشان قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ گویند آنانکه
داده شده اند علم را یا آنکه خلق را بتوحید میخوانده اند در آنروز و دیدی عذاب بر کافران إِنَّ الْخِزْيَ
الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ بدرستی که خواری و رسوایی امروز و بدی عذاب بر کافرانست
الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ آنانند که تمام فرا می گیرند فرشتگان ایشان را یعنی اعوان
ملک الموت ارواح ایشان را قبض میکنند ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ در حالتی که ایشان ستمکارانند بر نفسهای خود
بکفر و چون مرگ را دیدند فَأَلْقَوُا السَّلَمَ در حالتی که ایشان ستمکارانند پس انداختند صلح را و اقرار کردند
بربوبیت و وحدانیت حق و گفتند مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِن سُوءٍ نبودیم ما که عمل کنیم هیچ بدی از ظلم و کفر یعنی
منکر کفر و معصیت شدند ملائکه جواب ایشان دهند بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ
آری کافر بودید و معصیت کردید بدرستی که خدای داناست بآنچه بودید که عمل می کردید و بآن شما را پاداش
خواهد داد و پاداش ایشان آنست که گویند فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا پس درآیید
بدرهای دوزخ در حالتی که جاوید باشید در آن فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس بد منزلگاهی
بد آنجاهی است متکبرانرا دوزخ وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ و گفته

و گفته شود یعنی هرگاه گویند مر آنانرا که پرهیز کردند یعنی مؤمنان چه چیز فرستاد پروردگار شما
قالوا خیرا گفتند فرستاده شده است نیکویی یعنی قرآن که جامع جمیع خیرات و برکات حسنات است
مر دنیا و آخرت را مرویست که احیای عرب در موسم حج کسان می فرستادند تا خبر حضرت پیغمبر تحقیق کرده بدیشان
باز دهند چون فرستاده کفار می پرسید که بر محمد چه چیز فرود می آید می گفتند افسانهای گذشتگان چنانکه گذشت
للذین احسنوا مر آنانرا که نیکویی کردند در اقوال و افعال یعنی گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله بقوله فی هذه الدنیا حسنة و لدار الاخرة خیر در این سرای مکافات
نیکویی است که داشتن حق و ثواب ایشان در آن سرای دیگر بهتر است از این سرای و لنعم
دار المتقین و نیکو است بهشت پرهیزکاران جنات عدن یدخلونها تجری من تحتها
الانهار بهشتها با اقامت در آیند در آن میروند از زیر منازل آن بهشتها جویهای آب و شیر و انگبین
لهم فیها ما یشاؤن مر ایشانراست در بهشتها آنچه خواهند از انواع آرزوها گفته اند در بهشت
حسد که موجب تمنا باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بدانچه داشته باشند راضی باشند کذلک
یجزی الله المتقین مانند این جزا پاداش میدهد خدا متقیانرا الذین تتوفیهم الملئکة
طیبین آنانکه قبض روح ایشان کنند فرشتگان بامر خدای در حالتی که پاک و پاکیزه باشند از لوث شرک و
عصیان و یا مسرور باشند بقبض روح تا نفوس ایشان بالکلیه متوجه شود بحضرت قدس و فرشتگان بر وجه تعظیم
یقولون سلام علیکم گویند بایشان که سلام خدا بر شما باد و یا سلامتی از آفات و بلیات بر شما است و بعد از
سلام گویند که چون مبعوث شوند ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون در آیید در بهشت که برای
شما آماده است بسبب آنچه بودید که می کردید از خیرات و حسنات مرویست که چون روح مؤمن بحنجره رسید و کار
بروی سخت شود فرشته بیاید و گوید السلام علیک یا ولی الله در آور بهشت نعیم و فارغ شو از جمیع غمها
هل ینظرون الا ان تأتیهم الملئکة آیا انتظار می برند کافران یعنی منتظر نیستند مگر آنرا که
بیایند فرشتگان بقبض ارواح او یأتی امر ربک یا بیاید فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان تا
قیامت بر ایشان آید کذلک فعل الذین من قبلهم مانند شرک و تکذیب ایشان کردند آنانکه
پیش از ایشان بودند پس رسید بایشان آنچه رسید و ما ظلمهم الله و ستم نکرد خدای بر ایشان و لکن کانوا
انفسهم یظلمون و لیکن ایشان ظلم و ستم می کردند بر نفسهای خود بکفر و معاصی فاصابهم سیئات
ما عملوا پس رسید ایشانرا جزای آن بدیها که کردند و حاق بهم ما کانوا به یستهزءون
و فرود آمد بدیشان یعنی فرو گرفت ایشانرا جزای آنچه بودند که بآن استهزا میکردند و قال الذین اشرکوا

لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شیء و گفتند آنانکه شرک آوردند اگر خواستی
خدای نمی پرستیدیم بجز او هیچ چیز نحن و لا اباؤنا نه ما و نه پدران ما و لا حرمنا من دونه من
شیء و گفتند آنانکه شرک آوردند که حرام نمیکردیم بدون حکم خدا هیچ چیز را از سائبه و بحیره که کفار آن
را بر خود حرام میگفتند کذلک فعل الذین من قبلهم مانند کردار اهل مکه کردند آنانکه پیش
از ایشان بودند از شرک و تکذیب رسل و تحریم حلال و تحلیل حرام فهل علی الرسل الا البلاغ
المبین نیست بر فرستادگان مگر رسانیدن پیدا و آشکارا و ایشانرا تصدیق نکردند و
مستوجب عقوبت شدند و لقد بعثنا فی کل امة رسولا و بتحقیق که فرستادیم
در میان هر گروهی پیغمبری را تا با قوم خود
بگویند ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت که بپرستید خدایرا و بپرهیزید
از پرستیدن طاغوت که شیطانست و هر که خواننده است بگمراهی فمنهم من هدی الله
پس از ایشان کسی بود که بوسیله الطاف و توفیق راه نمود حق تعالی ایشانرا بایمان و منهم
من حقت علیه الضلالة و بعضی از ایشان کسی بود که بجهت فرط عناد و جحود با
وجود مشاهده آیات هادیه و معجزات ظاهره واجب شد بر وی خذلان و تخلیه تا از آن در ضلالت بود
مانند فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین
پس سیر کنید ای مشرکان در زمین پس بنگرید ای حاضران عهد رسول که چگونه بود سرانجام کار تکذیب کنندگان
دیار عاد و ثمود تا بر شما روشن شود که هر که آن کند که ایشان کردند چنانچه هلاک شود که ایشان شدند
ان تحرص علی هدیهم اگر سخت بکوشی و حرص ورزی ای محمد بر هدایت مشرکان فان الله
لا یهدی من یضل پس بدرستی که خدای تعالی راه نمی نماید بر وجه اجبار و الجا آنکس را که تخلیه کرده
باشد و بضلالت فرو گذاشته و نظر لطف و توفیق از ایشان برداشته بجهت عناد و جحود ایشان
و ما لهم من ناصرین و نیست کفار را هیچ یاری کننده که ازو دفع عذاب کند از ایشان
ابو العالیه نقل کرده که یکی از مسلمانان از یکی کافری دینی بود و بتقاضای آن رفت در اثنای مکالمه گفت
بدان خدایی که بعد از موت امید زنده گردانیدن دارم کافر گفت تو امید داری که بعد از مرگ زنده شوی
مسلمان گفت آری کافر سوگند غلیظ و شداد کرد و منکر شد سوگند یاد کرد که هیچ کس بعد از
موت زنده نخواهد شد ابدا آیه آمد که و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله

من يموت وسوگند خوردند بخداى سخت‌ترين سوگندان خود كه برنينگيزد خداى آنرا كه بميرد
حق تعالى رد قول ايشان كرده فرمود كه بلى آرى برانگيخته شوند همه مردمان براى حساب و عقاب
وعدا عليه وعده كرده است خداى وعده كردنى بر زنده شدن مردگان و رسيدن ايشان
بدوزخ يا بهشت حقا وعده درست و راست كه هيچ شبهه در وقوع آن نيست ولكن
اكثر الناس لا يعلمون وليكن بيشتر مردمان از غايت جهل نمى‌دانند كه مبعوث
خواهند شد و خلف وعده از وى سبحانه محالست پس البته برانگيزاند خدا ايشانرا ليبين
لهم الذى يختلفون فيه تا بيان كند براى ايشان آن چيز را كه اختلاف مى‌كنند
در آن از امور بعث و حشر وليعلم الذين كفروا انهم كانوا كاذبين
تا بدانند آنانكه منكر بودند آنرا كه ايشان بودند دروغ گويان در انكار قيامت و در آنكه خدا مرده را
زنده كند انما قولنا لشىء جز اين نيست كه قول ما چيزى را كه اذا اردناه ان نقول
له چون بخواهيم آفريدن آنرا آنست كه گوييم مر آنرا كن باش فيكون پس باشد
مراد آنست كه چون اراده الهى بوجود چيزى تعلق گيرد فى الحال موجود شود و اصلا تاخير در آن
نرود والذين هاجروا فى الله من بعد ما ظلموا و آنانكه ببريدند از اوطان در كار دين
خدا و براى رضاى او پس از آنكه ستم‌ديده شده بودند مراد اصحاب حضرت‌اند كه بعد از ستمكارى قريش
برايشان بحبشه هجرت كردند حق تعالى ميفرمايد كه اين مهاجران لنبوئنهم فى الدنيا حسنة
هر آينه جاى دهيم ايشانرا در دنيا بلده نيكو يعنى بمدينه معظمه و گويند غنيمتى نيكو ولاجر
الاخرة اكبر و هر آينه مزد آخرت مر ايشانرا بزرگتر است از طعام دنيويه و [?]
لو كانوا يعلمون اگر باشند كفار كه بدانند آنچيز را كه خداى تعالى براى مهاجران آماده كرده و يا
اگر اهل هجرت بدانند كه آنچه براى ايشان ذخيره است از خير دنيا و عقبا در اجتهاد افزايند الذين
صبروا وعلى ربهم يتوكلون مهاجران آنانند كه صبر كردند بر مفارقت
وطن و آزار كفار و بر پروردگار خود توكل مى‌كنند آورده‌اند كه كفار قريش گفتند كه خداى بزرگوار
تر از آنست كه بشر را به پيغمبرى فرستد ملكى را مبعوث كردى تا خلقانرا دعوت كند حق تعالى
رد قول ايشان كرده فرمود وما ارسلنا من قبلك الا رجالا و نفرستاديم
برسالت پيش از فرستادن تو اى محمد مگر مردانى را از آدميان كه [?] نوحى اليهم وحى فرستاده

ميشد بايشان مراد آنست كه سنت الهى و عادت ربانى جارى شده كه بشر را برسالت فرستند نه ملك
چنانكه كفار مى‌گويند فاسئلوا اهل الذكر پس بپرسيد اهل كتاب را يعنى علما و اهل تواريخ را
كه باخبار امم ماضيه عالمند تا شما را از اين اعلام كنند ان كنتم لا تعلمون اگر شما هستيد كه
نمى‌دانيد كه انبياى سابق همه بشر بوده‌اند كه مبعوث شده‌اند بالبينات والزبر بمعجزات روشن
و كتابهاى نوشته وانزلنا اليك الذكر و فرو فرستاديم بتو قرآن را كه سبب ياد كردن خداست
لتبين للناس ما نزل اليهم تا بيان كنى روشن و هويدا كنى مر مردمانرا آنچه فرستاده شده
در قرآن بسوى ايشان از اوامر و نواهى و از هر چه بر ايشان مشتبه است ولعلهم يتفكرون
و بجهت اراده آنكه شايد تفكر كنند در آن و [?] شنيده و بدانند كه اين كلام مخلوق نيست
افامن الذين مكروا السيئات آيا ايمن شده‌اند آنانكه كردند مكرهاى بد يعنى در
هلاك انبيا و مومنان حيلها انگيختند ان يخسف الله بهم الارض از آنكه فرو برد خداى ايشانرا
در زمين چنانكه قارون را فرو برد او يأتيهم العذاب من حيث لا يشعرون يا آنكه
از آنكه بيايد بديشان عذاب از جايى كه ندانند و اميد ندارند چنانكه بقوم لوط آمد او يأخذهم فى
تقلبهم يا بگيرد ايشانرا در حالت تردد ايشان در سير و تجارت خود فما هم بمعجزين
پس نباشند ايشان عاجز كنندگان او يأخذهم على تخوف يا بگيرد ايشانرا خدا در [?]
او بترسند چنانكه گروهى را بعذاب هلاك كرده‌اند فان ربكم لرءوف رحيم پس بدرستيكه پروردگار
شما هر آينه مهربان و بخشاينده است كه بر عقاب تعجيل نكند و مهلت دهد ايشانرا تا انديشه كنند و توبه
باز آيند بعد از آن بيان دلايل قدرت ميكند بقوله اولم يروا الى ما خلق الله من شىء
آيا نديدند اين كافران يعنى البته نظر كردند بسوى آنچه آفريده است خداى تعالى از چيزى يعنى مخلوقات كه
يتفيؤا ظلاله عن اليمين والشمائل ميگردد سايهاى ايشان سجده كنانند مر خدا را
عز اسمه و ايشان خواراند يعنى خاضع و متواضع و در تفسير زاهدى آورده كه اگر كافر نمى‌كنند سجده
باختيار سايهاى ايشان بالطبع مر سجده مى‌كند و حق آنست كه همه اشيا متخاضع و مذلل‌اند و اقرار
مى‌كنند بوجود صانع ولله يسجد ما فى السموات وما فى الارض و مر خدا را
سجده مى‌كنند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمين است من دابة از جنبندگان و مراد به سجده
انقياد ارادى و غير ارادى است والملائكة و ديگر سجده مى‌كنند فرشتگان

سجدا لله وهم داخرون

این از قبیل ذکر خاص است بعد از عام جهت تعظیم وَهُمْ لَا یَسْتَکْبِرُونَ و فرشتگان سرکشی
نمی نمایند از عبادة او یَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ می ترسند ملائکه از عذاب پروردگار خود
که ناگاه فرود آید از بالای ایشان وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ و می کنند بطوع و رغبت آنچه فرموده شده
بآن از پرستش و ذکر و تدبیر امور بعد از آن خدا بنفس خود می فرماید بقوله وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا
إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ و گفت خدای فرا مگیرید دو خدا را بخدایی إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ
فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ جز این نیست که خدای بحق معبود یکی است یکتا پس مرا بترسید نه غیر مرا
وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدا راست آنچه در آسمانهاست و زمین یعنی همه مخلوق و مملوک
اوست وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا و او راست طاعت و فرمانبرداری دائم که لازم و واجب است چه مقرر است
که الوهیت منحصر است در وی پس مراو را آفت که او را پرستند نه غیر او را أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ آیا
بدون خدای می ترسید و حال آنکه غیر او عقوبت و عذاب نمی کند همچنانکه غیر او نفع نمی رساند وَمَا بِكُمْ مِنْ
نِعْمَةٍ و آنچه بشما رسیده است از نعمت چون صحت و غنا و ارزانی فَمِنَ اللَّهِ پس از خداست چه منعم حقیقی او
و نعمت همه منعمان موقوف بنعمت او ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ پس چون برسد بشما سختی چون مرض و
فقر و قحط فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ پس بوی و بسوی او تضرع و زاری بدرگاه او می کنید ثُمَّ إِذَا كَشَفَ
الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ پس چون ببرد و دور کرد آن سختی را ناگاه گروهی
از شما آنگاه گروهی از شما یعنی کفار به پروردگار خود شریک آرند بعبادة غیر او لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ
تا کفران کنند با آنچه داده ایم ایشان را از نعمت و کشف مضرت فَتَمَتَّعُوا پس بهره برداری کافران نعمتها
و دوستی و کام خود برانید و از دنیا بهره بردارید فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید عاقبت این
خود را وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ و می گردانند یعنی مقرر می کنند از کافران برای آنها که نمی دانند
یعنی بتان که ایشان را عقلی و علمی نیست بجهت آنکه جمادند نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ بهره از آنچه
بدیشان داده ایم از کشتها و چهار پایان چنانکه در سوره کریمه انعام گذشت تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ
عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ سوگند بخدا که پرسیده خواهید شد در روز قیامت از آنچه هستید
که افترا می کنید و دروغ بر هم می بافید که بتان خدایانند و ما بد نصیب ایشان از غله و انعام بدیشان تقرب می کنیم
وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ و مقرر می کردانند و نسبت می دهند برای خدا دختران و خزاعه و کنانه می گفتند
که ملائکه دختران خدایند و سخن بنو ملیح آن بود که خدای تعالی با جن مواصلت کرده ملائکه متولد شده اند

سبحانه

سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ پاک است خدای از آنچه ایشان می گویند که خدای
دختران دارد و مر ایشان راست آنچه آرزو دارند و بدان نازند و مقرره و مقرر است حق تعالی این قسمة
که دختران را باو نسبت دهند و پسران را بخود اسناد کنند وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ
و چون خبر داده شود یکی از ایشان بولادة دختران یعنی چون کسی از کافران خبر دهند که ترا دختری
متولد شده ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ گردد روی او سیاه از اندوه و غم
و خشم مملو در میانه مردم و او پر باشد از خشم بر زن خود که چرا دختر زاده يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ
مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ پنهان شود و پوشیده خود را از گروه آشنایان و خویشان از بدی و
ناخوشی آنچه او را خبر داده اند بآن همچنانکه عادة بآن جاریست و در اندیشه آن باشد که بآن دختر چکند
أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ آیا نگاه دارد آن مولود را بخواری و مذلت از قوم کشیده و از سرزنش
ایشان که دختر آورده أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ یا بپوشد آنرا در خاک یعنی زنده در گور کند
أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بدانید که بدست آنچه حکم می کنند یعنی دختران که نزد ایشان قدری و قیمتی
ندارند و موجب نکوهش و سرزنش ایشان میشود و بخدای نسبت می دهند کفار و در زمان جاهلیت دختران را
زنده در گور می کردند بجهة سرزنش قوم بعد از اسلام حضرت رسالت پناه این عادة قبیحه را از ایشان بر
انداخت بعد از آن فرمود که لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ مر آنان را که نمی گروند
بسرای آخرت صفت بد است که آن احتیاج ایشانست بزن و فرزند و کراهة ایشان از دختران و زنده در
گور کردن آنها بجهة سرزنش و ترس از درویشی وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ و مر خدا راست صفت بلند که آن
وجوب ذاتیست و غنای مطلق و جود شامل و تقدس او از زن و فرزند وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
و اوست غالب و قادر بر هلاک کفار حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ
النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ و اگر بگیرد خدای مردمان را یعنی کافران را بستم کفر ایشان که تعدیست از طریق حق
مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ نگذارد بر روی زمین هیچ جنبنده را از اهل شرک و عصیان بشومی
کفر و معصیت وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى و لیکن باز پس میدارد خدای ایشان را
و مهلت می دهد تا وقتی که نام برده شده برای موت یا عذاب ایشان فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ پس چون بیاید
وقت مقدار ایشان برای عقوبت یا در رسد وقت مرگ ایشان لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً
وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ باز پس نروند ساعتی از آن و پیشی نگیرند ساعتی بر آن بلکه بمیرند
یا معذب شوند در همان لحظه وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ

وحکم می کنند مر خدا را آنچه نمی خواهند و کراهت دارند که برای ایشان باشد یعنی دختران یا شریک در
وتصف السنتهم الکذب و با وجود این وصف میکند زبانهای ایشان دروغ را یعنی می
گویند ان لهم الحسنی که ایشان راست یا مثوبت نیکو چنانکه قول می گفتند که اگر فرضا رجوع ما با خدا
باشد ما را نزد او مرتبت نیکو خواهد بود حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود لا جرم ان لهم النار
وانهم مفرطون حقا که فردای قیامت بدرستی که باشد مر ایشان را دوزخ و بتحقیق که پیش
شوند آتش دوزخ یعنی قبل از همه ایشان بدوزخ شتابند و ابن عباس فرموده که ایشان مشرکان باشند در
آتش دوزخ و هر که ایشان را بیرون نیارند و بعد از آن بجهة تسلیة حضرت فرموده که تالله لقد ارسلنا
الی امم من قبلک ای محمد که فرستادیم پیغمبران را بسوی گروهها که بودند پیش از تو فزین لهم
الشیطان اعمالهم پس آراسته برای ایشان دیو کردارهای بد ایشان را تا بجهة
آن اقدام نمودند بر قبایح و کافر شدند بر رسولان و تکذیب ایشان کردند فهو ولیهم الیوم پس
شیطان دوست ایشانست امروز یعنی در دنیا و یا روز قیامت قرین و یا مصاحب ایشان باشد در دوزخ
ولهم عذاب الیم و مر ایشان راست یعنی ابلیس و متابعان او را عذابی دردناک در قیامت وما
انزلنا علیک الکتاب و نفرستادیم بر تو قرآن را الا لتبین لهم الذی اختلفوا
مگر برای آنکه بیان کنی و روشن کردانی برای مردمان آنچه را که اختلاف کرده اند فیه در آن از توحید و احوال
معاد وهدی ورحمة لقوم یؤمنون و نفرستادیم بر تو قرآن را مگر بجهة راه نمودن
بحق و برای رحمت گروهی که بگروند بدان والله انزل من السماء ماء فاحیا به الارض
بعد موتها و خدای فرستاد از آسمان آبی را پس زنده کردانید بآن آب زمین را پس از مردگی او
خشکی آن ان فی ذلک لایة لقوم یسمعون بدرستی که در این چیزها که گفته شد هر آینه
نشانه ایست آشکارا مر گروهی را که بشنوند بگوش تدبر و استماع کنند بسمع انصاف وان لکم
فی الانعام لعبرة و بدرستی که مر شما راست در چهارپایان دلالتی که بدان عبرت گیرید که
و بدان از جهل بعلم عبور کنید نسقیکم مما فی بطونه می آشامانیم بعضی از آنچه
در شکمهای ایشانست از شیر حیوانات من بین فرث ودم لبنا خالصا از میان
سرگین و خون شیری پاک از رنگ خون و بوی سرگین سائغا للشاربین گوارنده و خوشگوار
مر آشامندگان را نقلست که چون بهیمه علفی بخورد و در شکم او پخته شود سه طبقه در و پدید شود

اسفل

۵۲

اسفل آن فرث است و اوسط آن لبن و اعلای آن دم چون در عروق جاری می گردد شیر
پستان و فرث از ثمر خود بیرون می آید ومن ثمرات النخیل والاعناب و مر شما راست
از میوه های خرمابن و تاکهای انگور یعنی از شیرهای این فاکهه تتخذون منه سکرا
ورزقا حسنا فرا می گیرید از آن مست کننده و روزی نیکو چون خرما و مویز و دوشاب و
سرکه ایراد آن قبل از تحریم و در مقابل مسکرات دال است بر حرمت خمر ان فی ذلک لایة لقوم
یعقلون بدرستی که در این میوه های تر و خشک و فواید ایشان هر آینه دلیلی روشن است
بر قدرت کامله ما بعد تعالی مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تامل در آن نگرند واوحی ربک
الی النحل والهام کرد پروردگار تو بسوی زنبور عسل یعنی در دل ایشان افکند آن
اتخذی من الجبال بیوتا آنرا که فرا گیرید از شکاف کوهها خانهای مسدس متساوی
آراسته بحسن صنعت و صحة قسمت ومن الشجر و از میان درختان نیز خانه گیرید یعنی و میان کوه و درخت
جای کنید در تنی که مالکی و صاحبی نداشته باشد ومما یعرشون و خانه گیرید از آنچه بنا می کنند یعنی
مالکان نحل چون کندو و غیر آن ثم کلی من کل الثمرات پس بخورید ای زنبوران از همه میوه ها
فاسلکی سبل ربک پس در روید براهی که پروردگار شما با شما الهام داده و تعلیم فرموده یعنی به
خانهای خود باز گردید ذللا در حالتی که منقاد باشید و رام شده مر او را و چون زنبوران امر الهی را
کار بسته از شکوفها و گلها بچرند در درون ایشان مستحیل گردد بشیرهٔ شیرین برای ذخیرهٔ زمستان
و گفته یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه بیرون آید از شکمهای ایشان بطریق
لعاب شربتی حلاوت یکدیگر رنگهای او سفید که عسل زنبور جوانست و زرد که از آن میانه سالست و سرخ
که از زنبور پیر است و سیاه و سبز که نادر است و گویند اختلاف الوان عسل بسبب اختلاف فصول است و غیره
شفاء للناس در آن شراب شفا است مردمان را یا بنفسه چنانکه در امراض بلغمیه یا بغیر خود چنانکه در
سایر امراض چه کم معجونی باشد که عسل جزو وی نباشد و اصح آنست که عسل با ادویه حاره یا بدون آن شفای
بلغمست و با ترشی شفای صفراست و با روغنها شفای سوداست ان فی ذلک لایة لقوم
یتفکرون بدرستی که در امر زنبور عسل هر آینه حجتی است روشن بر قدرت ربانی
برای گروهی که تفکر کنند و تامل نمایند چه هر که با اینها عالم شود هر آینه بداند که این صنایع غریبه
و امور دقیقه نیست مگر از الهام قادر حکیم که چنین حکمت در جانوری ضعیف ودیعه نهاده

وازجمله انقیادی که دارند هرگز از فرمان یعسوب که پادشاه ایشانست خلاف نکنند تمکینی که
فرسنگها که قطع مراحل کنند وباز بوطن خود رجوع کنند وطهارتی که هرگز بر قاذورات ننشینند وازانجه خود زند
وصناعتی که اگر تمام بنایان عالم را جمع سازند خانهای مسدس ایشانرا بان کیفیت نتوانند ساخت بدون
وپادشاه ایشان بطریق پادشاهان روزگار نافذ الامرست وفرمان مطاع وجمیع زنبوران تابع او شده
فرمان او بهیچ مرحلهٔ اقدام نمی نمایند واگر یکی ازانها از جادهٔ فرمان بدر آید مبغوض میشود وبسزا میرساند
ومجملا آنکه از عسل ایشان شفای امراض ظاهر حاصل میشود واز تفکر در احوال ایشان شفای مرض باطن که جهل است
بمصنوعات عجیبهٔ الهی دست میدهد وانکه حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که انا یعسوب المؤمنین
اشارتست بانکه همچنانکه نحل بغیر خود مگر بپاک ونمی نشیند بر نجس وناپاک وبیرون نمی آید ازو بغیر طیب وطاهر
ولطافت خود را بکثافت بدل نمیکند وبر شاخ خوشبوی وشکوفهٔ پاکیزه می نشیند وبرگها وشکوفها
لطیف تناول میکند وبایدکه وقتی در اندرون آن بشکل لعاب نازنین خوش جمع میشود وشیرینی رقیق
آن که در درون خانه حکمت صفت فیه شفاء للناس دروشان او واشتمی آید حضرت نیز متصف بان صفت
ومؤمن مخلص که تابع اوست مثل زنبور عسل است در اکل طیب واجتناب از نجس وخبیث پس آنکه حضرت
خود را به یعسوب که امیر زنبوران عسل است نسبت فرموده در کمال لطافت باشد واللّٰه خلقکم وخدای
آفرید شمارا واز عدم بوجود آورد ثم یتوفیکم پس بمیراند دیگر باره شمارا بعدم باز برجای
خلقه ومنکم من یرد الی ارذل العمر واز شما کس هست که رد کرده میشود بسوی
خوارترین زندگانی یعنی بستن پیری ونقصان قوة عقل که مشابه است بطفولیت باشد وآن هفتاد وپنج یا
هشتاد ونود است پس عاقبت آن بان منتهی میشود لکی لا یعلم بعد علم شیئا تا نداند
بعد از دانستن چیزی یعنی بحال طفولیت باز رود وچیزها را فراموش کند وقوت حافظه وفهم وبرود
وتیز وارد شده که مؤمن را هرگز این حالت دست ندهد ان اللّٰه علیم قدیر بدرستی که خدای داناست
بمقادیر اعمال بندگان تواناست که جوانان با نشاط را بمیراند وپیران بنیاد رسیده را باقی گذارد ودرین تنبیه است
بر انکه تفاوت آجال مردمان نیست مگر بتقدیر قادر حکیم باین وجه که ترکیب بنیه کند وتقدیر امر حیات
بقدر معلوم بعد از ان بیان تفاوت ارزاق بندگان میکند بحسب مصلحت واللّٰه فضل بعضکم
علی بعض فی الرزق وخدای افزونی داد برخی شمارا بر برخی دیگر در روزی یعنی در مال دنیا
تا یکی توانگر باشد ودیگری درویش یکی مهتر ودیگری چاکر فما الذین فضلوا برادی
رزقهم پس نیستند آنانکه افزونی یافته اند در اموال باز گرداننده روزی ومال خود

علی ما ملکت ایمانهم بر آنها که مالک شده است دستهای ایشان یعنی خواجگان بر غلامان
خود را بندگان خود نمی دهند که مملوکان را در مال خود شریک سازند فهم فیه سواء پس باشند
خواجگان وبندگان در مال در اوی یکسان نه پس بحجت استدلال بر قباحت بر مملوکان وعدم رضا بمساوات
بندگان در مال را با ایشان نمی بینند پس نمیخواهند شریک خود بسازند تا موجب نقص ایشان نشود پس چگونه راضی
که ای اهل شرک شما تجویز نمی کنید که بندگان شما شریک شما باشند در اموال پس چگونه روا میدارید که بتان و
بندگان من شریک من باشند در الوهیة افبنعمة اللّٰه یجحدون آیا پس بنعمت خدا انکار میکنند
وچون ثابت شد که منعم بجمیع نعم اوست پس هرکه اورا شریک او گوید شکر نعمت او نشده باشد
نعم خود می فرماید که واللّٰه جعل لکم من انفسکم ازواجا وخدای تعالی آفرید برای شما
از جنس شما زنان که با ایشان آرام گیرید وجعل لکم من ازواجکم بنین وحفدة
وآفرید برای شما از زنان شما پسران واولاد اولاد یا دختران وکمینه دامادان یا ختنان ورزقکم
من الطیبات وروزی داد شمارا از پاکیزها یعنی طعامهای لذیذ وملابس طیبه فاخره افبالباطل
یؤمنون آیا به بیهوده میگروند مشرکان از اعتقاد شرکا آن بود که بتان را عبادت ایشان میکنند
در روزی وعید استشفاعت ایشان کنند حق تعالی انکار این معنی کرده میفرماید که آیا باین امر باطل میگروند
وبنعمت اللّٰه هم یکفرون وبنعمت خدای ایشان نمی گروند چه اضافت نعمت بتان میکنند
ویعبدون من دون اللّٰه ما لا یملک لهم رزقا من السموات والارض
ومی پرستند بدون خدای چیزی که مالک نیست برای ایشان روزی را نه از آسمانها باران واز زمین نبات
حاصل که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان نمیتوانند روزی داده شیئا چیزی را از برای پرستندگان
از باران وگیاه ولا یستطیعون واصلا قوة توانائی ندارند پس چگونه روزی با ایشان دهند
وهیچ نعمتی عظیمتر از آفریدن وروزی دادن نیست وازین دو صفت خدایرا ثابت است نه اصنام را فلا
تضربوا للّٰه الامثال پس مزنید یعنی مسازید برای خدا امثال واشباه بدین وجه که بتان
را مثل او گردانید ان اللّٰه یعلم وانتم لا تعلمون بدرستی که خدای میداند فساد قول
شما را در آنچه میکنید وشما نمیدانید بطلان قول خود وعظم عقوبت را بعد از ان برای مثال میکند
برای خود وبرای معبودان باطل تقول ضرب اللّٰه مثلا عبدا مملوکا
زد خدای مثلی وآن آنست که بنده درم خریده غیر مکاتب وغیر ماذون لا یقدر

علی شیء ومن رزقناه منا رزقاً حسناً توانایی ندارد بر هیچ از نفع و ضر
و آزادی که روزی داده باشیم او را از نزد خود روزی نیکو یعنی بسیار بی مزاحم که در وی تصرف تواند
کرد بر حسب دلخواه فهو ینفق منه سراً وجهراً پس این مرد آزاد مر روزی خود را نفقه می کند از آن روزی
پنهان و آشکارا یعنی بهر نوع که می خواهد خرج می کند و از کسی نمی ترسد هل یستوون آیا برابرند
یعنی مساوی نیستند بندگان بی اختیار در تصرف اموال با خواجگان صاحب اقتدار و خداوند اموال
مثال این چنین مملوک عاجز با مالک قادر متصرف برابر نیست پس بتان که عاجزترین مخلوق اند شریک
قادر علی الاطلاق و حکیم چگونه توانند بود الحمد لله همه ستایش و ثنا مر خدا راست که دهنده جمیع
نعمتهاست از ماه تا ماهی و از عرش تا بفرش هر ذره از وی شده مستغرق نعم پس عکس تخو
آن نیست بکر او که صاد ابراد لله توحید راه بنمود بل اکثرهم لا یعلمون لکن بیشتر
مردمان یعنی مشرکان نمی دانند و بجهت جهالت و نادانی اضافت نعمت بغیر او می کنند پس مثلی دیگر ایراد
میکند که وضرب الله مثلاً رجلین احدهما ابکم لا یقدر علی
شیء و بیان کرد خدای تعالی مثلی دیگر که آن اینست که دو مرد یکی از ایشان گنگ است و گنگ شبه
گنگ مادرزاد نشنود و نگوید و قدرت ندارد بر فهم و هیچ چیز از سخن فهمانیده نمیشود ضایع و
نادانی بجهت نقصان حواس وهو کلٌّ علی مولاه و این همه گرانست بر کسی که متولی امر او
باشد یعنی ولی او بر عیاشحال او در مانده باشد اینما یوجهه هر جا که متوجه سازد او را یعنی
بهر مهمی که فرستد لا یأت بخیر باز نیاید به نیکویی یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند چه ندارد
ما فی الضمیر خود خبر دادن و نه جواب که گوید در نتواند یافت هل یستوی هو ومن یأمر بالعدل
آیا برابر است این شخص چنین و کسی که می فرماید براستی یعنی سخن گوی باشد یا رشدی تمام و فهمی درست
کلام میکند بعدل وهو علی صراط مستقیم و او در نفس خود بر راه راست و سیرتی درست
و طریقهٔ پسندیده که بهر مطلب که توجه نماید زود بمقصد و مقصود رسد پس چنانکه ابکم
بحاصل مساوی این کامل فاضل نیست پس بتان نیز با عابدان را نشاید مساوات با حضرت پروردگار رشاید
و چون کفار قریش از روی استهزا استعجال وقوع قیامت می کردند آیت آمد که ولله غیب السموات
والارض و مر خدا راست دانستن نهانهای آسمانها و زمینها یعنی او داند آنچه بر شما پوشیده است
و گفته اند مراد قیامت است که آن غایب است بر اهل سموات و ارض وما امر الساعة الا

کلمح

کلمح البصر و نیست کار قیامت یعنی آمدن آن بسبب غیر و سهولت مگر مانند نگریستن چشم از اعلی بر قعر
یا سفل که آنرا باصطلاح چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای تعالی قیامت را آسانتر است از آنکه شما دیده بهم زنید
او هو اقرب بلکه آن نزدیکتر چه لمح بصر دو فعلست نهادن جفن و برداشتن آن و ایقاع قیامت
فعلیست یکن و وقوع آن در نصف زمان این حرکت ان الله علی کل شیء قدیر بدرستیکه خدای تعالی
بر همه چیز توانا است بعث و حشر پس قادر است که احیای خلایق کند در یک دفعه بیکبار چنانکه قادر است بر احیای
ایشان تدریج پس از ابتدای وجود ایشان چه دادتا و انسبد بر معاد استدلال کنند و فرمود والله
اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئاً و خدای بیرون آورد شما را از شکمهای مادران
شما که نمی دانستید هیچ چیز را از جذب منافع بخود و دفع مکاره از خود وجعل لکم السمع والابصار
والافئدة و گردانید شما را صاحب گوش و چشمها و دلها یعنی آلت دانش بشما داد تا بحواس دریابید و تعقل
کنید مصنوعات او و در تدبیر معاش و معاد خود نظر کنید لعلکم تشکرون
شاید که شکر کنید بر نعمتهای او الم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء آیا نمی نگرند
آدمیان برای استدلال بر قدرت الهی بسوی مرغان در هوا که آرام شده اند برای پریدن در میان آسمان و
زمین ما یمسکهن الا الله نگاه نمیدارد ایشان را در هوا مگر خدای تعالی و اگر نه گرانی جسد ایشان مقتضی
سقوط است و چیزی که در زیر و تحت نیست که نگهدارنده ایشان باشد ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر
طیر آفریدن و پریدن ایشان در هوا بی نگهدارنده بر خلاف طبع آن لآیات لقوم یؤمنون
هر آینه نشانهاست برای گروهی که بگروند چه مومنانند منتفع بر آنچه تفکر می کنند در آنکه حق تعالی
خلقت مرغان را بر وصفی آفرید که می توانند پرید و هوا را بر وجهی مخلوق ساخته که در آن ممکنست ایشان
را در آن پرواز کردن بر خلاف طبع پس با وجود تفکر در هوا معرفت پرواز نموده خود را با شیای کرامت
نشان نخیره عبادة سنین ستة میدهاند والله جعل لکم من بیوتکم سکناً و خدای نحو
برای شما خانهای شما که از سنگ و خشت و چوب باشد آرامگاهی که بوقت اقامت در آن ساکن توانند بود وجعل
لکم من جلود الانعام بیوتاً تستخفونها و ساخت شما را از پوست چهارپایان خانها
چون قبه و خیمه که از پوست سازند سبک میدانید برداشتن و با خود بردن یوم ظعنکم و
یوم اقامتکم ومن اصوافها واوبارها واشعارها و قت سفر

ورحلت شما و بوقت اقامت شما یا نزول در منازل سفر و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه
میش را باشد و پشمهای نرم که شتر را باشد و مویها که بز را باشد أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ
رختها از پوشیدنی و گستردنی و بر خورداری از جنس بعضی رختها آن تا هنگامی که برقرار بوده و تا از نفع توان
گرفت و کهنه و دریده نشده باشد وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا و خدای پیدا
کرد برای راحت شما از آفریده درخت و کوه و بناء و سایه‌ها تا بدان از تاب آفتاب پناه می برند وَجَعَلَ لَكُم
مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا و پدید کرد از برای شما از کوهها پوششها یعنی غارها و خانهای تراشیده که
در آن ساکن شوید وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ و ساخت برای شما پیرهنها یعنی پوشیدنها
چون جامه صوف و کتان و پنبه و غیر آن که باز دارد از شما ضرر گرما و ذکر سرما نکرده بجهت اکتفا بالضد یعنی
و یا بجهت آنکه گرما در بلاد عرب بیشتر است وَسَرَابِيلَ تَقِيكُم و دیگر ساخت برای شما پیرهن
از آهن چون زره و جوشن تا نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان از تیغ و تیر و نیزه ایشان بَأْسَكُمْ
در کارزار شما كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ همچنانکه این نعمتها برای شما
تمام کرد اند نعمت خود را بر شما تا باشد که شما اسلام آرید و منقاد حکم او شوید فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا
عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ پس اگر برگردند و اعراض کنند از اسلام پس حرجی نیست که بر تست ای محمد
رسانیدن پیغام آشکارا يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ می شناسند مشرکان نعمت خدای را که شمرده شد و ایشان
ثُمَّ يُنكِرُونَهَا پس انکار می کنند آنرا بپرستش غیر منعم وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ و بیشتر
ایشان جاحدند از روی عناد وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا و یاد کن آن روز را
که برانگیزیم از میان هر گروهی گواهی بر ایمان و کفر ایشان یعنی مراد پیغمبران ایشان اند ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ
لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس بعد از اقامت انبیا و شهادت ایشان دستوری نه دهند مر آنان را که کافر شدند در عذر وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ
خواهی یا رجوع بدنیا و نه ایشان را طلب کرده شوند باستعتاب زیرا که آخرة سرای تکلیف نیست وَإِذَا رَأَى
الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ و یاد کن چون ببینند روز قیامت آنانکه شرک آوردند عذاب دوزخ را و
ایشان را داد از ندا از مالک تخفیف عذاب طلبند فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ
پس سبک کرده نشود از ایشان عذاب دوزخ و نه ایشان را مهلت داده شوند زمانی و بی عذاب بگذارند

واذا

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ و چون ببینند آنانکه شرک آوردند به
انبازان خود را یعنی بتان را که ایشان را شریک خدا می گفتند قَالُوا رَبَّنَا هَٰؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا
الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو گویند مشرکان ای پروردگار ما این گروه شریکان ما اند که بودیم ما
می پرستیدیم مِن دُونِكَ بدون تو فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ
پس بیفکنند و القا کنند بسوی ایشان سخن را یعنی خدای بتان را گویا گرداند در جواب ایشان گویند
که بدرستی که شما دروغ گویانید یعنی شما ما را نمی پرستیدید بلکه هوای خود را پرستش می کردید ما هرگز نه
فرموده بودیم بپرستش خود ایشان شرمنده شوند و حجت بر ایشان لازم شود و اندیشه دیگر کنند
وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ و بیفکنند بخدای در آن روز صلح را یعنی معترف شوند
بگناه و گردن نهند حکم خدای را یا اسلام آرند و هیچ کدام سود ندارد وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا
يَفْتَرُونَ و گم کرده از ایشان یعنی باطل و زایل گردد آنچه بودند که دروغ بر می بافتند از شفاعت
بتان و دستگیری ایشان و نیز احوال مشرکان در آن روز خبر میدهد که الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا
عَن سَبِيلِ اللَّهِ آنانکه کافر شدند بخدا و باز داشتند مردمان را از راه خدای زِدْنَاهُمْ
عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بیفزاییم ایشان را عذابی بر بالای عذاب بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ
بسبب آنکه بودند که منع مردمان از ایمان فساد می کردند پس یک عذاب برای کفر ایشان است و دیگر برای
منع دیگران از اسلام وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ
و یاد کن ای محمد روزی که برانگیزانیم در میان هر گروهی گواهی بر گفتار و کردار ایشان از نفسهای
ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بود بدیشان وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ
هَٰؤُلَاءِ و بیاوریم ترا گواه برین گروه یعنی بر امت تو بر تصدیق مؤمنان و تکذیب مشرکان که همی
وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ و فرو فرستادیم بر تو قرآن را در حالتی که
بیان روشن است برای هر چیز از امور دین تفصیلی یا اجمالی یا بیان آن نسبت مطهره باشد وَهُدًى
وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ راه نموده است و بخشایش بر همه اگر بدان بگروند و مژده دهنده
بهشت مر مسلمانان را خاصه معتقدان از بیان طریقه نیکو می کند که عمل بآن موجب وصول است بروضه

رضوان و می فرماید که إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ بدرستی که خدا می فرماید براستی و میانه
خواه در اعتقاد چون توحید که متوسطست میان تعطیل و تشریک وَالْإِحْسَانِ و می فرماید
به نیکویی کردن در طاعات بحسب تطوع بنوافل که آن غایت اخلاص است و گویند عدل توحید است و احسان ادای
فرایض وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ و دیگر امر می کند بعطا دادن بخویشاوندان از نزدیک و رسانیدن به
ایشان آنچه بدان محتاج باشند و ابو جعفر ع فرمود که مراد قرابت رسولست ص که حق تعالی برای ایشان خمس مفروض
ساخته بر بندگان وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ و نهی می کند شما را از عمل زشت چون زنا و لواط
که قبیح ترین اعمالست و از فعلی که انکار آن کنند و در مباشر آن در شرع و عقل چون قتل و غصب مال وَالْبَغْيِ
و از ستمکاری که صفت شیاطینست مانند استیلا بر مردمان و تجبر و تکبر بر ایشان يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ
تَذَكَّرُونَ پند می دهد خدا شما را جامع جمیع مواعظ و از اینجاست که خطبا روز جمعه در آخر
خطبه میخوانند و استشفا نموده که وقتی به چیزی مأمور بدانست و اضطراب آن به چیزی منهی عنه و مرهبه از
آنها نتیجه دارد و ثمره عدل ظفر و نصرت و انتظام عالمست و نتیجه احسان ثنا و مدخل و تولا کری و فایده صله رحم
انس و الفت اما نتیجه فحشا فساد دین و دنیاست و ثمره منکر برانگیختن اعدا و حاصل بغی یعنی محروم ماندن
از منتهی مانند مذکوره جامع جمیع آنست پس عمل کردن بآن موجب فراغت دینوی و مثوبات اخروی باشد وَ
أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدتُّمْ و وفا کنید به پیمان خدا چون عهد بستید مراد عهد الستست
که آن ثابت بر ایمانست یا عهد که میان مردمان معهود می باشد وَلَا تَنقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ
تَوْكِيدِهَا و مشکنید سوگندها یعنی پیمانها را پس از استواری آن بسوگند بخدا وَقَدْ
جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا و حال آنکه کرده اید حضرت عزت را بر پیمانهای خود
گواه إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ بدرستی که خدای میداند آنچه می کنید از نقض عهد
و سوگند و شما را بدان جزا خواهد داد وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِن
بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَاثًا و مباشید مانند زنی که رشته کافت و باز گشاد و پیمان خود را پس از قوة
در حالتی که آن رشته ها تاب باز داده باشد یعنی مانند زنی که رشته ها را بعد از آنکه تاب داده
باشد محکم و قوی ساخته تاب باز دهد و پاره پاره کرد اندر وقیت کرد در عرب زنی بود نام او ریطه

وبحد

و بحد خرافة رسیده و بدین سبب او را خرقا می گفتند و او را کنیزکان بود و آن زن از اول
بامداد تا نیم روز خود و چشم میرشت و کنیزان رشتن می فرمود و بعد از انتصاف النهار
میگفت تا آن ریسمانها را تاب باز می داد تا خراب و ضایع میشد و پیوسته عادت او چنین بود
حق تعالی تشبیه می فرماید شکستن عهد را بپاره پاره کردن ریسمان آن زن و می فرماید که چنانچه
آن احمق رشته تاب باز داده خود را ضایع می کند مرد عاقل باید که سر رشته خود را بانگشت نقض
پاره پاره نکند پس سرزنش ایشان می کند بعهد شکنی تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ
فرا میگیرید عهد و سوگند خود را خیانت و دغلی و مکر در میان خود یعنی در سوگندان و عهود خود
مکر و خیانت میکنید أَن تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ بسبب آنکه هستند گروهی
یعنی کفار که ایشان زیاده از گروهی دیگر اند بعدد و مال مراد آنست که غدر می ورزید در نقض
عهد بسبب آنکه قریش را از مسلمانان بیشتر و مال ایشان وافرتر بینید و بجهت آن حیله ما [illegible] ذکر
خواهید که باز بکفر خود رجوع کنید و طریقه اهل جاهلیت پیش گیرید إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ
جز این نیست که خدای می آزماید شما را با امر بوفای عهد تا بر عالمیان ظاهر شود که دست اعتصام در
ریسمان وفای عهد می زنید و بعهد خدا و بیعت پیغمبر وفا می کنید یا آنکه بکثرت قریش و شوکت ایشان
و قلت مؤمنان و ضعف ایشان مغرور شده نقض آن می کنید وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ و هر آینه پیدا کند برای روز رستخیز آنچه هستید که اختلاف
در شان بعث و جزا در وقتی که پاداش دهد بر اعمال شما بثواب و عقاب وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ
أُمَّةً وَاحِدَةً و اگر خواستی خدا هر آینه گردانیدی شما را بر وجه جبر و اکراه یک گروه متفق
بر اسلام وَلَٰكِن يُضِلُّ مَن يَشَاءُ و لیکن فرو می گذارد در خذلان هر که را می خواهد یعنی
کسانی که با وجود ظهور معجزات بینه بجهت فرط عناد تفکر در آن نکرده اختیار ایمان نکنند حق تعالی
ایشان را فرو گذارد و نظر لطف از ایشان باز گیرد وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ و راه نماید بلطف هر کرا
خواهد یعنی حق تعالی ایشان را توفیق هدایت کرامت فرماید وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ
و هر آینه سؤال کرده خواهید شد در محشر از آنچه بودید که عمل می کردید و شما بدان سرزنش کرده شوید
و نیز بجهت مبالغه در نقض عهد تکرار نهی از آن می فرماید وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ

دخلاً بينكم و دام مکر بدين سوگند نخود را عذر و مکر ميان يکديگر که اگر چنين کنند فتزل
قدم بعد ثبوتها پس بلغزد قدم از شارع اسلام پس از استواری آن و تذوقوا
السوء بما صددتم عن سبيل الله و بچشيد اندوه و رنج در دنيا بسبب باز
ايستادن شما از راه خدای که آن وفا بعهد است ولكم عذاب عظيم و مر شما راست
در آخرة عذابی بزرگ اين تهديد عظيم است مر ضعفای اهل اسلام را که می خواستند که از عهد رسول
بر گردند و قريش ايشان را وعده می دادند که اگر رجوع بدين ما کنيد منافع بسيار دنيا بشما رسانيم حق تعالی
فرمود که ولا تشتروا بعهد الله ثمنا قليلا و مخريد يعنی بدل مکنيد عهد خدای
و بيعت او را بهای اندک که آن مال حقير دنيويست که قريش شما را وعده می دادند انما عند الله
هو خير لكم بدرستی که آنچه نزد خدايست برای وفاداران از نصرت و غنيمت دنيا و ثواب آخرة آن
بهتر است شما را از آنچه قريش وعده می کنند ان كنتم تعلمون اگر هستيد که بدانيد آن را و از
امام جعفر الصادق ع مرويست که اين آيات در ولايت امير المؤمنين ع و بيعت او نازل شده و نيز
در ترغيب وفا بعهد می فرمايد که ما عندكم ينفد آنچه نزديک شماست از اموال دنيوی منقضی
و فانی گردد و ما عند الله باق و آنچه نزديک خدا است از خزاين رحمت هميشه است و هرگز منقرض نگردد
ولنجزين الذين صبروا و هر آينه جزا دهيم آنان را که صبر کردند بر وفا و فقر با مشقت تكاليف و
با بر آزار کفار يا بر تکاليف يا بر وفا بعهد اجرهم باحسن ما كانوا يعملون مزد ايشان را که
نعيم بهشت است به نيکوترين آنچه بودند که از روی اخلاص عمل می کردند يعنی بجزای نيکوترين اعمال ايشان من
عمل صالحا من ذكر او انثى هر که بکند کردار شايسته از مرد يا زن و هو مؤمن
فلنحيينه حيوة طيبة و او مؤمن باشد چه عمل بدون ايمان استحقاق ثواب ندارد پس هر آينه
او را زندگانی دهيم در دنيا زندگانی خوش و هر آينه بدهيم بندگان صالح مزد و گويند که هر که ايمان آورد و
عمل صالح کند اگر چه درويش باشد زندگانی او خوش گردد و هر که فاسق باشد زندگانی او ناخوش بود اگر چه توانگر
باشد و لنجزينهم اجرهم باحسن ما كانوا يعملون و هر آينه بدهيم بندگان
صالح مزد ايشان را به نيکوترين کاری که می کنند و بعد از آن امر بطاعت [illegible] با استعاذه

امر می فرمايد

امر می فرمايد که از شر وسوسه شيطانی ايمن شوند فاذا قرأت القرآن فاستعذ
بالله من الشيطان الرجيم يعنی ای محمد چون خواهی قرآن را بخوانی پس پناه جوی بقرائت
از شر ديو رانده يعنی بگو اعوذ بالله من الشيطان الرجيم تا در قرائت تو وسوسه ايمن باشی خطاب بحضرت است
و مراد امت اند انه ليس له سلطان على الذين آمنوا بدرستی که مر ابليس را نيست تسلطی و
غلبه بر آنان که گرويده اند چه ايشان بنا بمعتقد خود از شر او و على ربهم يتوكلون
بر پروردگار خود در دفع وساوس او توکل می کنند انما سلطانه على الذين يتولونه
جز اين نيست که تسلط او بر آنانست که او را دوست می دارند و وسوسه او را قبول می کنند والذين
هم به مشركون و آنان که بسبب شيطان شرک آرند که ما بند عبادة او کرده اند که کفار مکه
بوقت نسخ بعضی از احکام می گفتند که محمد با ياران خود سخريه می کند چه امروز ايشان را کاری
می فرمايد و روز ديگر از آن نهی می کند غالب آنست که او افترا می کند بر خدای و از نزد خود سخن می گويد
آيه آمد که واذا بدلنا آية مكان آية و چون بدل کنيم آيتی ناسخ را بجای آيت منسوخ در لفظ
يا در حکم والله اعلم بما ينزل و خدای داناتر است بآنچه فرو می فرستد از ناسخ بحسب حکمت و
مصلحت قالوا انما انت مفتر بل اكثرهم لا يعلمون گويند کافران جز اين نيست
که تو افترا کننده بر خدای و از خود سخن می گويی چنين نيست که می گويند بلکه بيشتر ايشان نمی دانند
حکمة نسخ را قل نزله روح القدس بگو ای محمد ايشان را فرود آورده قرآن را روح پاک
که جبرئيل است من ربك بالحق از نزد پروردگار تو بحق که ثابت است و حق و صواب نه باطل و خطا
حاصل که حق تعالی قرآن را بواسطه جبرئيل نازل ساخت ليثبت الذين آمنوا تا ثابت کند بر ثبات
دهد آنان را که گرويده اند بر اعتقاد ايشان را در اسلام سازد با آنکه اين کلام حق است يعنی چون ناسخ را
بشنوند و رعايت صلاح و حکمت آن را تدبر نمايند دلهای ايشان مطمئن شود و عقايد ايشان راسخ
گردد وهدى وبشرى للمسلمين و فرو فرستاد آن را بجهت هدايت کردن و بشارة
دادن مر کسانی را که اسلام آورده اند و چون دو غلام بودند يکی جبر نام و يکی يسار که شمشيرها
را صيقل می زدند و اهل کتاب بودند و بسيار تورية و انجيل می خواندند و سيد عالم بر ايشان
گذشتی استماع قراءة ايشان فرمودی قريش گفتند که محمد از ايشان دو غلام کلام می آموزد

با ما می‌گوید آیت آمد که وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ و هر آینه ما می‌دانیم آنرا که
ایشان می‌گویند که إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ جز این نیست که او را می‌آموزاند آدمی پس رد قول
ایشان می‌فرماید که لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ زبان یعنی لغت کسی که میل کرده‌اند گفتار خود را
از استقامت إِلَيْهِ بسوی او یعنی نسبت قرآن بوی می‌دهند أَعْجَمِيٌّ وَهَٰذَا لِسَانٌ
عَرَبِيٌّ مُبِينٌ عجمیست یعنی فصاحت ندارد و کلام وی فهمیده نمی‌شود و این قرآن زبان عربی
هویداست که شما با وجود فصاحت و بلاغت از آوردن مثل آن عاجزید پس چگونه کلام آنست که آنچه می‌شنوند
کلام عجمی غیر فصیحست که پیغمبر آنرا می‌فهمد و شما و قرآن عربیت بنهایت فصاحت که پایه‌ای تا ... آنرا
محمد تعلیم می‌کند پیغمبر آنرا از کسی فرا گرفته باشد إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ
بِآيَاتِ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و نمی‌رساند خدای ایشان را براه نجات که رسیدنست بجنات و مر
ایشان راست عذابی دردناک در آخرت بجهت کفر ایشان بقرآن و نسبت افترا با آنحضرت إِنَّمَا يَفْتَرِي
الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ
جز این نیست که بر می‌بافند دروغ را آنانکه نمی‌گروند بآیتهای خدا و آن گروه مفتریان ایشانند دروغ گویان
آورده‌اند که بعد از هجرت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه با اهل اسلام ایشان را ایذا و آزار صحابه که جای نداشتند
چون بلال و عمار و صهیب و یاسر و عمار ... مشغول شدند و ایشان را در رجوع بکفر اکراه کردند تا بنجا عهد در طریق
ایمان ثابت قدم و در زیر بر جفای قوم شکیبایی نمودند تا بحدی که پدر و مادر عمار را بشکنجه عذاب کشته
شربت شهادت چشانیدند و عمار را از بیطاقتی و ضعف بدن تحمل آن ایذا نداشت چون مشرف بر هلاک شد به
اختیار کلمه‌ای که رضای قوم در آن بود بگفت خبر بحضرت رسول رسید که عمار کیش کفار اختیار کرده از دین خود
بیزار شد حضرت فرمود که نه چنین است سر تا قدم عمار از ایمان پر است و ایمان بخون و گوشت او آمیخته
عمار گریان نزد آنحضرت آمد و آنحضرت بدست مبارک اشک او را پاک می‌کرد و می‌فرمود که ترا چیست
اگر باز گردند تو باکراه باز گرد بدیشان بهمان کلمه حق تعالی این آیه فرستاد که مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ
بَعْدِ إِيمَانِهِ هر که کافر شود بخدا پس از ایمان خویش مرتد گردد در معرض غضب الهی باشد إِلَّا
مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ مگر کسی که اکراه کرده شود بر افترا بر
قرآن یا بعضی از کلمات کفر و حال آنکه دل او آرمیده باشد بایمان و عقیده او متغیر نگردد بایمان

... لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ

چون

چون عمار وَلَٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا و لیکن هر کسی که بگشاید بکفر سینهٔ
خود را یعنی برضای نفس خود کافر شوند و بدان التفات کنند فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ
وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ پس بر ایشانست خشمی از خدای و مر ایشان راست عذابی بزرگ بجهت
گناه بزرگ که از ایشان آمده ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا آن عذاب عظیم
مر ایشان را بسبب آنست که دوست داشتند و برگزیدند زندگانی دنیا را عَلَى الْآخِرَةِ بر نعیم آخرت
وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ و دیگر بجهت آنست که خدای راه نمی‌نماید
بطریق جنت و هدایت نمی‌کند گروه ناگرویدگان یعنی مرتدان را أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ
عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ آن گروه آنانند که مهر نهاد خدای بر دلهای ایشان تا قبول حق در نیافتند وَ
سَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ و بر گوشهای ایشان و بر دیده‌های ایشان تا فرو شنگان علم
کنند وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ
بعدم ایمان تا نهایت پیدا کرد بر آنها طعن و لعن کنند
و آن گروه ایشانند بی‌خبران و غافلان که سرمایه عمر را ضایع کرده در بازار دنیا سودی بدست
نیاوردند و مفلس در شهر قیامت خرد دست تهی و علی بحسرت خواهند بود چنانکه می‌فرماید لَا
جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ حقا که ایشان بی شبهه در سرای دیگر که
قیامتست ایشان زیان کارانند ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا
فُتِنُوا پس بدرستی که پروردگار تو مر آنانرا که هجرت کردند بسوی مدینه چون عمار و خباب و
از پس آنکه عذاب کشیده بودند و از ایذای کفار رهایی تمام یافته بودند ثُمَّ جَاهَدُوا وَ
صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا پس جهاد کردند و شکیبایی نمودند بر جهاد و سایر مشقات
که پیش آمد بعد از این هجرت و جهاد و صبر لَغَفُورٌ رَحِيمٌ هر آینه آمرزنده است عفو کند از ایشان
گناهان گذشته را مهربانست بایشان از توفیق طاعت دهد در زمان آینده يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ
عَنْ نَفْسِهَا در روزی که هر نفسی که جدل کند از نفس خود مثلا عاصی گوید که چرا معصیت کردم و مطیع
گوید چرا طاعت بیشتر نکردم و هر کسی در آن حال نفسی نفسی گوید وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا
عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و تمام داده شود هر نفسی را جزای آنچه کرده است و

وایشان ستمدیده نشوند در مکافات وضرب الله مثلا قریة کانت آمنة
وپیدا کرد خدا مثلی برای کافر نعمتان وآن اینست که دهی بود ایمن از نهب وتاراج جباران وستمکاران
مطمئنة یأتیها رزقها رغدا آرمیده واهل آن ده آسوده با آسایش تمام آید را آن
ده روزی اهل آن یعنی قوتهای ایشان فراخ وبسیار من کل مکان از هر مکانی وجایی یعنی از
اطراف وجوانب آن فکفرت بأنعم الله پس کافر شدند اهل آن نعمتهای خدای تعالی وشکر
نکردند فأذاقها الله لباس الجوع والخوف پس چشانید خدای تعالی
اهل آنرا پوشش گرسنگی وترس بما کانوا یصنعون بدانچه بودند که کردند از
عملهای ناشایسته مراد حق تعالی بأین مثل اهل مکه اند که ایمن بودند از قتل وغارت ودر رفاهیت
ارزانی میکردند چون کفر نعمت نبوت حضرت رسالت پناه صلعم کافر شدند حق تعالی تبدیل فراخی ایشان
کرد به قحط وبمدت هفت سال در بلای قحط وخشک سالی ماندند واز غایت جوع مردار میخوردند وخون
می آشامیدند وبا وجود این حق تعالی ترس سلاطین ار زاد در دل ایشان انداخت تا بحدی که ترک سفر شام کردند
ولقد جاءهم رسول منهم فکذبوه وبدرستی که آمد پیغمبری بدیشان یعنی محمد پس
تکذیب کردند او را فأخذهم العذاب وهم ظالمون پس فرا گرفت ایشان را عذاب از قحط
وترس وحال آنکه ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بشرک وتکذیب بعد از ان خطاب با اهل ایمان می کند
وفرموده که فکلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا پس بخورید ای مؤمنان از آنچه خدای
روزی داد شما را در پاکی وپاکیزگی واشکروا نعمة الله إن کنتم إیاه تعبدون
وسپاس داری کنید نعمت خدا را اگر هستید که او را می پرستید وفرمان می برید بعد از بیان مناجاة ذکر
محرمات میکند بقوله إنما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر بدرستی
که خدای بر شما حرام کرده مردار را وخون روان را وگوشت خوک وآنچه از ان توان خورد وما أهل
لغیر الله به وآنچه او آواز برداشته شده باشد مر غیر خدا را در وقت ذبح آن یعنی بنام بتان کشته
باشند فمن اضطر غیر باغ ولا عاد پس هر که مضطر گردد ومحتاج شود بخوردن
یکی از این محرمات در حالتی که طالب لذة نباشد ونه در گذرنده از حد رمق فإن الله

غفور

غفور رحیم پس بدرستی که خدای آمرزنده است گناه مضطر را مهربانست در رخصت
دادن با کل محرمات در وقت اضطرار ولا تقولوا لما تصف ألسنتکم
ومگوئید مر آنچیزی را که وصف می کنید بزبانهای خود الکذب هذا حلال وهذا
حرام دروغ را که این حلال است از بحیره وسایبه واین حرام یعنی آنچه خدا حلال ساخته مگوئید
که حرامست وآنچه حرام ساخته مگوئید حلال است لتفتروا علی الله الکذب إن الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون
بدرستی کسانی که بر می بندند بر خدای دروغ را رستگاری نیابند از عذاب خدای در دنیا وآخرة متاع
قلیل برخورداری ایشان اندک در دنیا که زود منقطع گردد ولهم عذاب ألیم ومر ایشانراست
عذابی دردناک وعلى الذین هادوا حرمنا ما قصصنا علیک وبر آنانکه
بدین یهود بودند حرام کردانیدیم آنچه خوانده ایم بر تو من قبل پیش ازین واین سوره
وما ظلمناهم ولکن کانوا أنفسهم یظلمون وستم نکردیم بر ایشان
بتحریم آن ولکن ایشان بودند بواسطه کثرت گناه بر نفسهای خود ستم کردند ومستحق عقوبت شدند
ثم إن ربک للذین عملوا السوء بجهالة پس بدرستی که پروردگار تو مر
آنانرا که گناه کردند بسبب غفلت ونادانی ثم تابوا من بعد ذلک وأصلحوا پس باز
گشتند بخدای از پس آن عمل بد وصلاح آوردند کار خود را إن ربک من بعدها لغفور
رحیم بدرستی که آفریدگار تو از پس توبه هر آینه آمرزنده ومهربانست که قبول می کند توبه را از
بنده وبعد از نهی کفار از تحلیل محرمات امر می کند ایشان را بطریقه ابراهیم وصفت او میکند إن
إبراهیم کان أمة بدرستی که ابراهیم خلیل بود جامع کمالات وفضایل یعنی خصلتهای نیک
که در امتی باشد در وی جمع بود قانتا لله حنیفا فرمان بردار مر خدا را مایل از دینهای باطل
بدین حق ولم یک من المشرکین شاکرا ونبود از مشرکان آرنده که نه سپاس دارنده بود
لأنعمه اجتباه وهداه إلی صراط مستقیم مر نعمتهای خود را برگزید خدای
او را به نبوة وراه نمود او را در دعوة امت براهی راست که طریق موحدات وآتیناه فی
الدنیا حسنة وداده ایم او را در دنیا نیکویی که ذکر جمیلست وإنه فی الآخرة

إن الذین یفترون علی الله الکذب

لمن الصالحين و بدرستی که ابراهیم در آن سرای از شایستگانست با درجات عالیه خبان

ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابرهیم حنیفا پس وحی کردیم بتو ای محمد که پیروی کن

در توحید و تبرا از شرک کیش ابراهیم در حالتی که مایل بود از همه کیشها بدین اسلام که طریق حقست

وما کان من المشرکین و نبود ابرهیم از جمله شرک آرندگان این تعریض بکفار قریش است

که گفتند که ما کیش پدر خود داریم اورده اند که حق تعالی امر کرد موسی را که بنی اسرائیل را بگو تا روز جمعه

از مهمات دنیوی دست کشیده بپرستش حق نمایند میان ایشان اختلاف افتاد جمعی گفتند روز شنبه

اختیار می کنیم چه حق تعالی آن روز از آفرینش خلق عالم فارغ شده و قومی برانند فتند که یکشنبه

اولیست زیرا که در آن روز ابتدا با آفرینش کرده حق تعالی بجهت شامت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه

بر ایشان فرض کرد چنانکه فرمود انما جعل السبت جز این نیست که گردانیده شده تعظیم سبت

علی الذین اختلفوا فیه بر آنانکه اختلاف کردند در وی و تعظیم سبت آن بود که در وی کسب نکنند

و بهیچ مهم مشغول نشوند مرویست که موسی یکبار در روز شنبه دید که شخصی خار برداشته بجایی می برد بفرمود

تا گردنش بزنند و تنش را در موضعی افکندند که مرغان مردار خوار حمله بر وی آوردند و اجزا و احشای او را می خوردند

وان ربک لیحکم بینهم یوم القیمة و بدرستی که پروردگار تو هر آینه حکم می کند میان

ایشان در روز رستخیز فیما کانوا فیه یختلفون در آنچه بودند که اختلاف می کردند بعد از آن

پیغمبر خود را بدعوة خلق میفرماید که ادع الی سبیل ربک بخوان ای محمد خلق را براه پروردگار

خود که اسلامست بالحکمة والموعظة الحسنة بدلیلی که حق را اثبات کند و دور کند شبه

را از او و بمواعظ پسندیده نیکو و سخنان نافع اول دعوة خواص امتست که طالب حقایقند و دوم برای دعوة عوام

ایشان وجادلهم بالتی هی احسن و جدال کن یعنی مباحثه نمای بطریقه که نیکوترین طریق

مجادلاتست چه این انفع است در تسکین آتش عناد ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله

بدرستی که پروردگار تو او داناتر است بآنکس که گمراه شد از راه حق که اسلامست وهو اعلم بالمهتدین

و او داناتر است براه یافتگان یعنی ای محمد بر تو همین دعوة و ابلاغ احکامست و اما حصول هدایت

و ضلال در خلق دادن بر تو نیست بلکه بخدا عالمست با هل ضلال و اهتدا و خدا جزا دهنده ایشانست

آورده اند که مشرکان در جنگ احد بسیاری از مسلمانان بکشتند و همه را مثله کردند و در این

روز حمزة بن عبد المطلب را مثله کردند و شکمش بشکافتند هند دختر عتبه جگر او را بر دهن نهاد تا

بخورد در دهنش سنگ شد بینداخت رسول را از و خبر دادند فرمود حمزه نزد خدای گرامی تر از آنست که بعضی

از او بآتش برود چه حمزه از اهل بهشتست و هند از اهل دوزخ نخواست که خون حمزه با احشای هند مختلط

شود و بعد از آن فرمود که اگر خدا مرا ظفر دهد هفتاد کس را بعوض حمزه مثله کنم حق تعالی آیه فرستاد که وان

عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به و اگر عقوبت کنید پاداش کسی را که با شما عقوبت کرده

شده اید بدان یعنی ایشان اگر یکی را مثله کرده باشند شما در برابر یکی مثله کنید نه زیاده ولئن صبرتم

لهو خیر للصابرین اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان درگذرید هر آینه آن صبر بهتر است صابران را از

انتقام واصبر وما صبرک الا بالله و صبر کن در آنچه بتو از احد شده بود و نیست صبر تو مگر بتوفیق

و تیسیر خدای ولا تحزن علیهم و اندوهناک مباش بر ایشان بار تسلط ایشان بر لشکر تو ولا تک

فی ضیق و مباش در تنگدلی مما یمکرون از آنچه مکر می کنند از بدی ان الله مع الذین

اتقوا بدرستی که خدای بنصرة و یاری با آنانست که پرهیز کردند از شرک و معصیت والذین

هم محسنون و با آنانکه ایشان نیکوکارانند یعنی موحدان و مخلصان نیت ایمان و اسلام بر

سورة بنی اسرائیل مایة و احدی عشرة

ابی بن کعب از پیغمبر خدا صلعم روایت دو صفتست

کرده که هر که سوره بنی اسرائیل قراءت کند دلش نرم شود از آنجا که ذکر مادر و پدر کرده حق تعالی در بهشت

او را دو قنطار مزد بدهد و قنطاری هزار و دویست اوقیه باشد هر اوقیه بهتر از دنیا و هر چه در وست و از صادق

روایتست که هر که در شب جمعه این سوره بخواند نمیرد تا آنکه قائم آل محمد را دریابد و از یاران وی باشد

بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الذی پاک مبدا و منزه از همه

عیوب و نقص پاک و بی عیب دانستنی تنکیر او از روی کرامت اسری بعبده ببرد بنده خود را

که محمد است لیلا من المسجد الحرام یعنی در اندک از ساعات شب از مسجد حرام و محیط

بحرم کعبه و نزد اکثر خانه ام هانی که حرم آن همه مسجد است الی المسجد الاقصی بسوی مسجد دور تر

از اهل مکه یعنی بیت المقدس که ماورای آن مسجدی نیست الذی بارکنا حوله آن

آن مسجدی که برکة کردیم پیرامن آنرا که زمین شامست هم برکة دین که از انبیا مهبط وحی انبیاء

دیگر ساختیم و هم برکة دنیا بکثرة اشجار و انهار و بسیاری ثمار و فراخی معیشت پس برای نمایانیدن

محمد را ببرد تا لنریه من آیاتنا تا بنماید اورا از دلایل قدرت خود چیزها اندک زمانی از مکه
بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیا را دیده و وقوف بر مقامات حاصل کرد و بر عجایب و
غرایب آسمان که بعضی از آنجا مسطور خواهد گشت اطلاع یافت و اکثر علما بر آنند که معراج در سال دوازدهم
از مبعث بود بقول اشهر در شب بیست و هفتم رجب بود و رفتن آنحضرت از مکه به بیت المقدس به نص قرآن
ثابت شده و منکر آن کافر است و بر آسمانها و وصول بمرتبه قرب باحادیث صحیحه مشهوره که بحد تواتر رسیده
ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع باشد و باجماع امامیه و بقول اکثر جمهور عروج آنحضرت
بجسد و روح بود و در بیداری بوده انه هو السمیع بدرستی که خداست شنوای سخنان کفار را
در تکذیب معراج و غیر آن البصیر بینا و دانا باحوال مؤمنان در تصدیق و از ام هانی روایت
که شب معراج حضرت رسالت در خانه من بود چون نماز خفتن بگذارد و من نیز نماز خفتن بگذاردم و بخفتیم
و آنحضرت را در نماز رها کردم در خواب رفتم و بیدار نشدم تا که بامداد مرا بیدار کرد و گفت برخیز ای ام هانی
ترا حدیثی عجیب گویم من برخواستم و نماز بامداد گذاردم جبرئیل نزد من آمد فرمود برخیز و غسل کن و وضو را
تجدید ساز من چنان کردم و در روایتی آنست که حضرت فرمود آب کوثر با آب زمزم ممزوج کردند من بر آن غسل
کردم و وضو ساختم پس از منزل بیرون آمدم فرشته دیدم ایستاده و عنان اسبی بدست گرفته و آن از
دراز گوش بزرگتر بود و از استر کهین تر و پیش چون روی آدمی و میانه چشمهایش چون زهره و مریخ و دمش چون
دم شتر و هیئت او چون شتاب و دست و پایش چون دست و پای شتر و سم او چون سم گاو و سینه اش از
یاقوت سرخ و زینی از زینهای بهشت بر او نهاده و او را دو پر بود چون پر طاوس آن اسب را پیش من کشید و گفت
بر نشین آن اسب گفت بشرط آنکه حضرت در روز قیامت بر من سوار شود حضرت راضی شد که سوار شوم بر آن
نشست ساعتی بگام میرفت و ساعتی بر پر می پرید و جبرئیل بر دست راست من بود با من همچنین رفت تا به بیت
المقدس رسیدیم حق تعالی جمیع ارواح پیغمبران را از عهد آدم تا بروزگار عیسی در مسجد اقصی جمع کرد تا بر
حضرت سلام کردند و سوده کردند جبرئیل مرا پیش داشت تا با ایشان امامت کردم و دو رکعت نماز بگذاردم
پس چون از آنجا دستم را گرفت و بنزد بلندی آن سنگ بود که پایه معراج بر او نهاده است و آن صخره بیت
المقدس است و بالای آن با آسمان پیوسته است یک پایه آن از یاقوت و دیگری از زمرد و ملک الموت
چون قبض روح کند از آن معراج بزیر آید و محلی که میت را چشم باز مانده متحیر بالا نگرد آن معراج

برود

برود ظاهر شود پس مرا با آن معراج بآسمان دنیا بردند آنجا خروسی دیدم موی گردن او سبز و سرون او سفید
که از آن نیکوتر و بهتر سبزی و سفیدی ندیده بودم پاهای او بر هفتم زمین و سر او در زیر عرش چون
شب آخر آید بالهای خود بگشاید و بر هم زند و خدای را تسبیح کند بانگ وی چه گوید سبحان الملک القدوس الکبیر
المتعال لا اله الا الله الحی القیوم از آنجا بگذشتم بفرشته رسیدیم که نیمه تنش از برف و نیمه از
آتش برف آتش را می گدازد و نه برف آتش را خاموش از آنجا بگذشتم فرشته را دیدم بر سریری نشسته و لوحی بر
کنار با هیبت تمام باکره برو جبرئیل گفت این ملک الموت است و چون مرا بدید برخاست بجای آورد و گفت الحمد
من بسا اتا بخیر داشته تو سعی ندیم گفتم الحمد لله المنان النعم از وی پرسیدم که این لوح چیست گفت لوح
آجال است و نام ایشان که روح ایشان قبض کرده ام در لوح دیگر است گفتم چگونه قبض ارواح اهل زمین
میکنی که بر جای خود نشسته و هیچ جا نمیروی گفت دست من همه دنیا را هم دو دنیا در دست من بمنزله
خوانی است نهاده تا هر جا که میخواهم دست دراز کنم و فرا میگیرم پس او را وداع کردم فرشته دیگر دیدم
کریه المنظر و ترش روی جبرئیل گفت این مالک دوزخ است و تا خدای تعالی ویرا آفریده هرگز نخندیده
و هر روز خشم او زیاده میشود پیش وی رفتم اکرام و تعظیم مرا بجای آورد گفتم چند گاه است که دوزخ
را می بانی گفت از آن وقت که خدای تعالی دوزخ را آفریده تا قیامت خواهم بافت گفتم بعضی از دوزخ بمن بنمای
وی گوشه از دوزخ برگشاد آتشی سیاه دیدم دودی بغایت تیره که آفاق را از آن پر شدی و مرا صفتی در
بغایت با هیبت پس از آنجا بالا رفتم فرشتگان بسیار دیدم که عدد ایشان بجز خدا اند در میان ایشان
فرشته دیدم که او را هزار هزار سر بود بر سری هزار هزار روی و بر هر روی هزار هزار دهن و بر هر دهنی هزار هزار
زبان و بر هر زبانی هزار هزار لغت تسبیح میکرد ندا زبسیاری ذکر او تعجب کردم خطاب آمد که یا محمد اگر تو
مؤمنی از امت تو در عقب هر فریضه از فرایض یومیه این تسبیح بگوید که سبحان الله کلما سبح الله
شیء و کما یحب الله ان یسبح و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله والحمد لله
کلما حمد الله شیء و کما یحب الله ان یحمد و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز
جلاله و لا اله الا الله کلما هلل الله شیء و کما یحب الله ان یهلل و کما هو اهله و کما
ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله والله اکبر کلما کبر الله شیء و کما
یحب الله ان یکبر و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله ثواب زیاده از این ذکر یابد که این

فرشته می کند تا روز قیامت پس انبیا را ملاقات کردم و از آسمانی بآسمانی میرفتم و چون بسدرة المنتهی رسیدم
در زیر آن درخت نگاه کردم معاینه دیدم که سدرة المنتهی است نوری از انوار الهی بر آن درخت می درخشید که
بوصف در نمی آید و آنرا هزار هزار شاخ بزرگ بود و هر شاخی هزار هزار شاخ کوچک بر هر برگ فرشته ای بود و اینجا
رسیدم جبرئیل باز ایستاد و مرا گفت پیش رو که مقام من از این منزل در نمی گذرد پس مرا بفرشته حجاب الذهب سپرد و
بیرون حجاب باز ایستاد و گفت اگر مقدار سر انگشتی بیشتر روم سوخته گردم پس مرا بفرشته حجاب اللؤلؤ
رسانیدن آن فرشته مرا برداشت و بفرشته دیگر رسانید و بر همین وجه تا مرا از هفتاد حجاب بگذرانیدند و سطبری
هر حجابی پانصد ساله راه بود و از حجابی تا حجابی نیز پانصد ساله راه پس حجاب رفرف فرو گذاشتند که نور
آفتاب را غلبه میکرد و چشم من در آن نور خیره میشد در آنجا براق از رفتار فرو ماند و مرا بر آن رفرف
سوار کرده بعرش رسانیدند و هزار نوبت از حضرت عزت اُدْنُ مِنِّی یعنی نزدیک بیا بمن نزدیک آی در هر نوبتی
از این خطاب مرا ترقی دیگر دست داد تا قدم بر سریر دَنَا فَتَدَلّٰی نهادم و بخلوة خاص مکان قاب قوسین
أَوْ أَدْنیٰ در آمدم فَأَوْحیٰ إِلیٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحیٰ کردم پس از عرش قطره بچکید و بر زبان من آمد طعمی که
ذایقه آنچنان نچشیده باشد و حق تعالی از اخبار اولین و آخرین مرا خبر داد فرمود و زبان من گشوده تا از
هیبت و عظمت گفتم التَّحِیَّاتُ لِلّٰهِ وَالصَّلَوٰةُ الطَّیِّبَاتُ الطَّاهِرَاتُ حق تعالی فرمود السَّلَامُ عَلَیْکَ
أَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ من گفتم السَّلَامُ عَلَیْنَا وَعَلیٰ عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِینَ بعد از آن
گفتم آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ یعنی بار خدایا رسول تو ایمان آورد و همه مؤمنان ایمان
آوردند بخدا و فرشتگان و کتابها و پیغمبران نه چنانکه یهود و ترسایان که بعضی گرویدند و بعضی کافر
شدند خطاب آمد که مؤمنان چه گفتند گفتم اینکه سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا شنیدیم امر ترا و فرمان برداری ترا
بجای آوردیم خطاب آمد که بخواه گفتم رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِینَا أَوْ أَخْطَأْنَا بار خدایا مرا بر
امری مدار که فراموش کنیم ما و در خطا بمانیم رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَیْنَا إِصْرًا کَمَا حَمَلْتَهُ عَلَی الَّذِینَ مِنْ
قَبْلِنَا بار خدایا بر من منه بار گران چنانچه نهادی بر آنانکه پیش از ما بودند یعنی یهود را حضرت عزت
فرمود که این کرامت بتو و امت تو ارزانی داشتم گفتم رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ بار خدایا
چیزی بر ما منه که ما را طاقت آن نباشد فرمود این نیز بتو و امت تو کرامت فرمودیم گفتم وَاعْفُ عَنَّا مِنَ

الخسف

الْخَسْفِ ما را از خسف نگاه دار وَاغْفِرْ لَنَا مِنَ الْقَذْفِ و بیامرز ما را از قذف و سایر
مکروهی وَارْحَمْنَا مِنَ الْمَسْخِ و بخشای بما از مسخ أَنْتَ مَوْلَانَا تویی متولی کار ما فَانْصُرْنَا
عَلَی الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ و نصرت ده ما را بر گروه کافران فرمود این نیز مر ترا است و امت ترا گفتم بار
خدایا پیغمبرانی که پیش از من بودند کرامتها کردی ابراهیم را خلیل خود گرفتی و با موسی سخن گفتی و ادریس
را درجه بلند دادی و سلیمان را ملک عظیم بخشیدی و داود را زبور دادی بار خدایا مرا چه عطا کردی فرمود
گفت ترا حبیب خود گرفتم چنانکه ابراهیم را خلیل خود گرفتم و با تو سخن گفتم چنانکه با موسی و ترا
فاتحة الکتاب و خواتیم سورة البقره دادم چنانکه داود را زبور دادم و آن از گنجهای عرش است
و پیش از تو پیغمبری نفرستم و بعد از تو بعثت تو کردم و امت ترا غنیمت کفار حلال کردم و ترا بترس اعدا
نصرت دادم تا دشمنان تو از یکماهه راه بترسند و قرآن را که سید کتابها است بتو فرستادم و ذکر ترا
رفیع کردم و بجای تورات مثانی را بتو دادم و بجای انجیل [illegible] و بجای زبور حوامیم
تفصیل دادم و شرح صدر تو کردم و امت ترا بهترین امتان گردانیدم پس آنها را تقبیض کردم و برای شکر کردن و
بعد از آن پنجاه نماز با من گفت و منی کرده مرا که پنجاه رکعت نماز فرض کرده و من شفاعت کردم تا
به هفده رکعت مقرر شد و پنج چیز دیگر بمن عطا فرمود و پنج چیز بعلی کرامت فرمود مرا جوامع الکلم و علی را
جوامع العلم مرا نبی گردانید و علی را وصی مرا کوثر داد و علی را چشمه سلسبیل مرا وحی داد و علی را الهام و در این شب که
مرا باسمان بردند همه درهای بهشت بر من کشادند و جمیع حجابها از پیش نظر من برداشتند تا آنکه در آنجا
من نظر در علی می کردم و علی نظر بمن میکرد و در امالی طوسی نقل کرده بروایتی از عباس که آنحضرت فرمود
که چون بمقام قاب قوسین رسیدم او آن عنی که حق تعالی بمن گفت ای محمد در پایین خود نگر چون نظر کردم
دیدم که همه حجابها برداشته شده علی را دیدم که سر برداشته بود و بمن می نگریست پس حق تعالی بمن تکلم فرمود
گفتم یا رسول الله حق تعالی با تو چه گفت گفت با من خطاب کرد که ای محمد علی را وصی تو گردانیدم و وزیر
و خلیفه تو از پس تو پس او را اعلام کن که سخن ترا میشنود من نزد پروردگار خود علی را ندا کردم و بمن جواب
باز رسانیدم و علی در خانه خود بود و بمن می نگریست و سخن مرا میشنید پس بمن گفت یا رسول الله قبول
امر الهی کردم و فرمان بردار او بودم پس حق تعالی ملائکه اعلی امر کرد تا همه بر علی سلام کردند و علی جواب
سلام ایشان باز گفت و من همه فرشتگان را دیدم که یکدیگر را بشارت میدادند و صلوات و خلافت
و بیع کرده می از فرشتگان نگذشتم مگر مرا تهنیت کردند و گفتند ای محمد بحق آن خدایی که ترا بحق بر

خلق فرستاد که همه فرشتگان را سرور و خوشحالی تمام دست داد با آنکه حق تعالی ابن عم ترا علی بن ابی طالب
وصی و خلیفه تو گردانید و حاملان عرش را دیدم که همه سرهای خود را بر پایین انداخته و زمین می‌نگرستند
من جبرئیل را گفتم سبب چیست که همه بزمین می‌نگرند جواب داد که از خدا از نظر طلبیدند که نظر در روی مبارک
علی کنند و اکنون همه متوجه علی اند و روی او را می‌بینند و چون از آسمان بزمین آمدم و در صدد آن شدم
که قصه معراج را و آنچه دیده بودم و شنیده با علی بگویم علی بر من سبقت کرده همه آنچه دیده و شنیده بودم
با علی بگویم بر من سبقت کرده هرچه دیده و شنیده بودم مرا خبر داد و من دانستم که در هیچ جا قدم ننهادم
و هیچ جا نرفتم مگر که حق تعالی آن را بعلی نموده بود و آن را بر او واقف ساخته بعد از آن ابن عباس گفت که
من گفتم یا رسول الله مرا وصیتی فرما تا دستگیر من باشد در دنیا و آخرت و سبب فوز و رستگاری من
گردد فرمود علیک بحب علی ابن ابی طالب ع بر تو باد که علی را دوست داری بحق آن خدایی که مرا برسالت به
خلق فرستاده که آتش دوزخ غضبناکتر است بر دشمن علی تا از آن کسی که دعوی کند که خدا را
فرزندی هست و اگر همه ملایکه مقربین و انبیا مرسلین جمع شوند بر دشمنی علی حق تعالی همه را بآتش
دوزخ عذاب کند گفتم یا رسول الله کسی باشد که علی را دشمن داشته باشد فرمود نعم قومی باشند
که گمان برند که از امت منند و حال آنکه ایشان را نصیبی از اسلام نباشد و بدان ای ابن عباس که نشانه
دشمنی ایشان با علی آنست که غیر او را بر او تفضیل دهند و آگاه باش و یقین بدان که حق تعالی هیچ
پیغمبر را گرامی‌تر از من نیافریده و هیچ وصی را گرامی‌تر از علی خلق نکرده پس مخالفت کن با هر که
مخالفت علی کند و اگر دوستی و یاری تمام ای ابن عباس اگر خواهی که با خدای ملاقات کنی و از تو خشنود
باشد بطریقه علی سلوک کن که شک در ولایت علی کفرانست بخدا و از ابن عباس مرویست که بامداد آن شب
رسول را بمعراج برده بودند حضرت در منزل نشسته بود جمعی از کس از و باز گفت که دیشب مرا به آسمانها
سیر کرده باشد و بهشت و دوزخ مطلع شده در این اثنا ابوجهل لعین بیامد و در پیش آنحضرت بنشست
و بر طریق استهزا گفت بیا آنچه تازگی از خدای تو رسیده فرمود مرا دوش به بیت المقدس بردند
گفت یک شب به بیت المقدس رفتی گفت بلی ابوجهل گفت ای محمد با من میگویی با قوم خود بگو حضرت
آواز داد که یا معشر بنی کعب بن لوی همه جمع شدند و گفتند چه میگویی ای محمد فرمود که بما نمودند دوش
مرا به بیت المقدس بردند و باز آوردند تمامی از آن متعجب شدند بعضی دست بر هم میزدند و بعضی صفیر
میزدند و جمعی مستضعفان که اظهار ایمان میکردند کفر نهان مینمودند و بالکلیه

برگشتند و گفتند این دروغ صحیح است ای ابوجهل ابوجهل گفت ای محمد اگر راست میگویی نشانهای آنرا
بگو رسول ص گوید من بیان کردم علامات سر راه بیت المقدس و نزدیک شد که بعضی از آن علامات
بر من مشتبه شود حق تعالی مثال آن بر من تصویر کرد که من آنرا میدیدم و با قوم میگفتم گفتند با
خود که همه علامات آن راست میگوید پس گفتند خبر کاروان ما که بجانب شام متوجه شده اند چه داری
فرمود ایشان را در روحا گذاشتم اشتری گم کرده بودند و بطلب آن میگشتند و در میان ایشان قدحی
آب بود و من تشنه بودم آب را از ایشان طلبیدم ایشان قدح آب بما دادند و من آب را خوردم و قدح
تهی با ایشان رد کردم چون باز آیند از ایشان بپرسید گفتند این علامتی دیگر است بعد از آن فرمود که فلان
و فلان بر اشتر نشسته بودند اشتر ایشان از من برمید و فلان بیفتاد و دستش بشکست گفتند
این آیتی دیگر است بعد از آن گفتند وصف کاروان کن که هر یک بر چه صفتند من یک یک را وصف
میکردم چون اوصاف بعضی بر من مشتبه شد حق تعالی مثال ایشان را بر چشم من آورد تا میدیدم و خبر
میدادم و میگفتم که ایشان رسیده اند و اکنون بحزوره رسیده اند و در پیش کاروان شتری خاکستر
رنگ و بر وی دو غراره نهاده اند چون آفتاب طالع شود ایشان در رسند از پی آن گفتند این علامتی دیگر است پس
منتظر بودند که آفتاب برآید و کاروان نیاید آنحضرت را دروغگوی گویند چون وقت طلوع شد یکی گفت که
آفتاب برآمد دیگری گفت بخدا که اینک کاروان رسید شتر خاکستر رنگ در پیش و چون از کاروان علامتی که حضرت
فرموده بود مشاهده کردند گفتند والله که ما مانند این ندیده بودیم و نشنیده بودیم این سحر روشن است و از غایت عناد
و جحودی که داشتند حق تعالی فرمود که من محمد را به مسجد اقصی بردم و نگفت که به آسمان بردم چه اگر او را
چنین گفتی تعجب و انکار ایشان بیشتر بودی و در تکذیب مبالغه بیشتر کردندی پس در اول این سوره گفت
که او را بمسجد اقصی بردم و چون با آیات و علامات مذکوره تجویز آن کردند حق تعالی بیان حدیث معراج و اوصل
بعرش و نزدیک گردانیدن در سوره النجم بیان فرمود قوله فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی بعد از آن
میفرماید که همچنانکه محمد را بمعراج بردیم و آیات و معجزات را باو دادیم تا موجب هدایت خلقان باشد موسی
را نیز با آیات مبینه مکرم ساختیم وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و دادیم موسی را کتاب تورات و
جَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ و گردانیدیم موسی را راه نماینده مر فرزندان یعقوب را
و گفتیم أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا آنکه فرا مگیرید بغیر از من پروردگاری که کار خود را
بوی گذارید ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ ای ذریه آنکسی که برداشتیم او را در کشتی با

نوح مراد سام است که جد ابراهیمست و ابراهیم جد بنی اسرائیل یعنی نجاة از طوفان که بر پدر شما
ارزانی داشتیم یاد کنید و شکرگذاری آن نمایید إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا
بدرستی که نوح بود بنده بسیار سپاس دارنده مرویست که در همه احوال از خوردن و آشامیدن و جامه
پوشیدن و نشستن و برخاستن و سوار شدن گفتی الحمد لله یعنی نعمت حق تعالی او را شکور گفت
وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ و اعلام کردیم بنی اسرائیل را یعنی پیغام فرستادیم با ایشان
فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ در توریت و بیان کردیم که هر آینه فساد کنید و تباهی
از شما پدید آید در زمین شام مَرَّتَيْنِ یعنی دو بار از شما فساد ظاهر شود اول آن مخالفت احکام توریت
بود و ناشنید نام ارمیا که پیغمبر ایشان بود و کشتن شعیا و فساد دویم قتل یحیی و زکریا و قصد
عیسی غرض که حق تعالی با ایشان اخبار کرد که شما دو بار فساد خواهید کرد وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا
و بلند خواهید شد بلند شدنی بزرگ یعنی بسیار سرکش خواهید شد از طاعت من و تکبر خواهید نمود بر پروردگار
خود را از روی ظلم و ستم فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا آنهنگام که بیاید وعده عقوبت از فساد اول
از آن دو بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا برانگیزیم و مسلط کنیم بر شما بوجه تخلیه
بندگانی که ما را هستند یعنی بندگانی که مخلوق ما اند مراد بخت النصر و لشکر او یا اند و بعضی صفت آنها
میکند أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ خداوندان کارزار سخت پس در آیند
میان سرای شما برای قتل و غارة و اسر یعنی کبار شما را بکشند و صغار شما را غارة کنند و توریت را بسوزانند
و مسجد را خراب کنند مراد آنست که ایشان را بوجه جبر منع نکنیم و باختیار خود شان گذاریم و بحجة
این مسلط شوند وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا و هست این وعده وعده کرده شده یعنی
علم ما تعلق گرفته بانکه این واقع شود ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ پس باز گردانیدیم
برای شما غلبه را تا غالب شوید عَلَيْهِمْ بر ایشان که شما را قتل و غارة کرده باشند تا مغلوب باز دید
ایشان از پس از غالب شدند تا قبیله از شما و این چنان بود که بهمن بن اسفندیار ... که پادشاهی را
انجه خود گشتاسب بن لهراسب میراث گرفته بود حق تعالی در دل او افکند که شفقت و رحم بر بنی
اسرائیل اسیرانا ایشان را از شام رد کرد و دانیال را بر ایشان پادشاه شده مر اتباع بخت النصر مسلط شدند
وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ و مدد دهیم شما را بمالها از هر نوع و بزیادتی پسران

وجعلنا

وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا و ساختیم شما را بیشتر از پیشتر از روی نفر یعنی عدد نفر
و عدد شما زیاده از آن کردانیم که پیش از قتل بودند تا مجتمع شده توانستید با خصمان مقاومت کردن
إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ اگر نیکویی کنید نیکویی کرده باشید مر نفسهای
خود را یعنی ثواب نیکی آن شما رسد وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا و اگر بدی کنید پس وبال آن مر نفسهای
شما راست یعنی هر چه کنید بخود کنید فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ پس چون بیاید وعده عقاب نوبت
دیگر یعنی فساد دویم و بیان آن بود و فساد دو نیست و دو بار الجمله پس حق تعالی میفرماید که چون وعده
عقوبت ثانیه در رسد برانگیزیم و مسلط کنیم بر شما یعنی طیطوس رومی لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ
و تا آن فرستادن و برانگیختن بد سازند روهای شما را یعنی آثار غم و اندوه بر بشره شما پیدا کنند
وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ و تا در آیند در بیت المقدس چنانچه در آمده
در روی اول بار یعنی همچنانکه نوبت اول بخت النصر در آمدند و مسجد را خراب کرده بودند لشکر طیطوس نیز در
آیند وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا و هلاک کنند و نیست و نابود گردانند آنچه را غالب شوند
بر آن هلاک کردنی عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت دویم رحمت کند
بر شما اگر توبه کنید باز شما را منعم سازد وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا و اگر باز گردید نوبتی دیگر بفساد ما
باز گردیم نوبت سیم بعقوبت دیگر ایشان در دین نوبت نیز عود کردند با آنکه تکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله کردند و قصد قتل او کردند حق تعالی عود کرد بر ایشان با آنکه آنحضرت را بر ایشان مسلط کرد تا بعون آن
حضرت بنی قریظه را بقتل آورد و بنی نضیر را از خان ومان آواره کرد و جزیه بر بقای ایشان نهاد و این عقوبت دیگر
ایشان بود وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا و گردانیدیم دوزخ جاوید برای آن
ناگرویدگان زندانی که ایشان را بند داشته شوند و بیرون آمدن از آنجا قادر نباشند و یا دوزخ
را بساط و فرش ایشان گردانیدیم همچنانکه حصیر که بساط و فرش مردم است و چون حق تعالی
در آیات مذکوره بنی اسرائیل را امر کرد بتوبه و بازگشت و قبول طریقه اسلام در عقب آن بیان حقیقت
قرآن میکند که مصدر احکام شرایع اسلام است و میفرماید که إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ
يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ بدرستی که این قرآن راه مینماید طریقه اسلام را که آن راستترست

و پاینده تر و طریقها و ملتها و نیکوترین مذهبها **و یبشر المؤمنین** و مژده میدهد
قرآن مرگرویدگان را **الذین یعملون الصالحات** آنانکه میکنند عملهای شایسته
ان لهم اجرا کبیرا بدرستیکه مر ایشانراست مزدی بزرگ که نعیم بهشت **و ان**
الذین لا یؤمنون بالآخرة و نیز بشارت میدهد مؤمنان را بانکه کسانیکه نمیگروند
بسرای آخرت **اعتدنا لهم عذابا الیما** آماده کرده ایم برای ایشان عذابی
دردناک یعنی آتش دوزخ پس مؤمنان را دو بشارت یکی ثواب ایشان که جنت نعیمست و دیگر
عقاب اعدای ایشان که عذاب الیمست **و یدع الانسان بالشر** دعا میکند آدمی و خدای را
میخواند بوقت غصه و دلتنگی به بدی بر نفس خود و اهل و مال خود **دعاءه بالخیر** مثل دعا
کردن و خواندن خدا برای نیکویی او بنصر بن حارث است که عذاب از خدا میخواست **و کان**
الانسان عجولا و هست آدمی بسیار شتاب کننده در دعا بی تامل از بدی عاقبت آن در تعجیل
ندو بستر انجام دارد ند و نصرا نند در گرما شکیباست و نند در سرما پیش در بیان حکمت با جرم صفر ما بدکه
و جعلنا اللیل و النهار و گردانیدیم شب و روز را **آیتین** دو علامت که دلالت
میکنند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق **فمحونا آیة اللیل** پس محو گردانیدیم آیتی که
شبست یعنی ظلمت او را محو ساختیم بشعاع آفتاب **و جعلنا آیة النهار مبصرة**
و ساختیم آیتی که روز است روشن که در روی همه چیز میتوان دید **لتبتغوا فضلا من ربکم**
تا طلب کنید در روشنی آن توفیق معیشت از پروردگار خود **و لتعلموا عدد السنین**
و الحساب و تا بدانید از اختلاف حرکات و قمر شمار سالها و حساب ماهها و ایام **و**
کل شیء فصلناه تفصیلا و هر چیز که بیان محتاجید از امر دینی و دنیوی
بیان کرده ایم و بیان ساختیم بیان کردنی نمایان و از جمله آن محو شب و روز است که چنین نبودی شب از
روز امتیاز نیافتی و هیچ ندانستی که تا کی کار کند و روزه دار معلوم نداشتی که تا کی افطار کند
و زن عده دار از انقضای عده خود نشناختی و قرضدار ندانستی که اجل آن کی منقضی شود

و هیچ

و هیچ کس ندانستی که در چه زمان استراحت کند پس حق تعالی برای رفاهیت بندگان شب و روز آفریده
و جمعی که از یکدیگر ممتاز شدند بعد از آن بر سبیل تهدید میفرماید که **و کل انسان الزمناه**
طائره فی عنقه و هر آدمی خواه مؤمن و خواه کافر الزام کرده ایم او را عمل او در گردن او یعنی عمل
لازم اوست و از وجدا نمیشود چنانکه طوق لازم گردنست تا آنوقت که حساب آن کرده شود و گویند طایر کتابست
که روز قیامت بر آن بدست دهند که آیه و فی عنقه آنست که عهده آن در گردن اوست **و نخرج له**
یوم القیامة کتابا و بیرون آوریم برای هر آدمی در روز رستخیز نوشته که صحیفه عمل اوست **یلقیه**
منشورا ببیند آن کتاب را باز گشاده در تنبیان آورده که چون آدمی در حیات باشد نامه او کشاده باشد
و بر نامه اعمال او ثبت کنند و چون در سکرات افتد نامه او بپیچند و چون مبعوث شود باز گشاده ببینند و بدهند خطاب
و گویند که **اقرأ کتابک** بخوان نامه کردار نوشته خود را و در آن روز آدمیان همه خواننده باشند و
بهر یک بدهد که نامه خود را بخوان **کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا** بس است نفس تو امروز بر تو حساب
و شمار کننده یعنی خود ببین که چه کار کرده و مستحق چه نوع پاداشی و در حدیث آمده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا
امروز دفتر اعمال خود در پیش نهاد و در نگر که از نیک و بد چه کرده و چون فرصت داری بر سیئات تائب شو و در حسنات
بیفزا و در تدارک خود بکوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود **من اهتدی فانما یهتدی** هر که راه
یابد براه راست رود پس جز این نیست که راه مییابد **لنفسه** برای نفس خود یعنی راه یافتن او برای نجاة خود اوست
و بس **و من ضل فانما یضل علیها** و هر که گمراه شد پس جز این نیست که گمراه میشود بر نفس خود
یعنی گمراهی او را هلاک خواهد کرد **و لا تزر وازرة وزر اخری** و بر ندارد هیچ نفس بردارنده گناه
نفسی دیگر مرویست که ولید مغیره کافران را میگفت متابعت من کنید و من گناهان شما را بر دارم حق تعالی میفرماید
که هر نفسی بار خود بر خواهد داشت نه بار دیگری **و ما کنا معذبین** و نیستیم عذاب کننده قومی که
عذاب استیصال **حتی نبعث رسولا** تا وقتی که برانگیزیم و بفرستیم فرستاده که بدیشان تا ایشانرا
براه راست خواند و حجت بر ایشان لازم کند اما جمعی گفته اند حجت از جهت عقل باشد که آن تمام است
نیست عذاب بترک آن و اگر چه بعث رسول نفرماید **و اذا اردنا ان نهلک قریة**
و چون خواهیم که هلاک گردانیم اهل شهری و دهی را بسبب ظلم و فساد ایشان و کار ما در خور بد ایشان
امرنا مترفیها امر کنیم منعمان و سرکشان آن شهر را بعبادت و فرمان برداری بر زبان رسول

که مبعوث شده باشد بر تخصیص رؤسا و سلطان بذکر جهت آنست که غیر ایشان تابع ایشانند پس ایشان را
امر کنیم بفرمان برداری پیغمبران فَفَسَقُوا فِيهَا پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و سرکشی کنند در آن شهر
فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ پس واجب شد بر اهل آن شهر گفتار یعنی کلمه عذاب که سبقت گرفته است در حکم
ازلی که مستوجب عذاب شوند فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا پس هلاک کنیم و بنیاد بر کنیم و هلاک کنیم اهل آنرا و آنرا باز
خراب کنیم هلاک کردنی و از بیخ بر کندنی وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ
نُوحٍ و بسیار هلاک کردیم اهل قرنها را از پس نوح چون قوم عاد و ثمود و امثال ایشان وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ
بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا و بسنده است پروردگار تو بگناهان بندگان خود دانا و بیننده
پنهان ایشان را و آن بیند که خطیات آشکارای ایشانرا ببیند پس بر وفق آن همه را عقاب کند آورده اند که منافقان
در غزوات با مؤمنان بیرون می رفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت حق تعالی فرمود که مَنْ
كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ هر که باشد از روی خست همه خواهنده این جهان شتابنده یعنی لذت و نعمت
آنرا عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا شتابانیم ورا در دنیا یعنی تعجیل بدهیم مال و متاع دنیا را مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ
آنچه خواهیم برای آنکسی که خواهیم از طالبان دنیی ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا پس آماده کنیم برای او
دوزخ را که واصل دوزخ شود مَذْمُومًا مَدْحُورًا در حالتی که نکوهیده باشد و رانده شده از رحمت خدا
وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ و هر که خواهد آخرت را یعنی بهشت سَعْيَهَا آنچه سعی آن باشد که آن عملست باوامر و باز
ایستادن از نواهی وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه سعی کننده مؤمن باشد ایمانی صحیح خالی از شائبه شرک فَأُولَٰئِكَ
كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا این گروه که طالب آخرتند و با ایمان ساعی عمل خیر هست شناختن ایشان نیکو
و پسندیده نزدیک خدای تعالی كُلًّا نُمِدُّ هر یکی را ازین دو گروه که طالبان دنیی و جویندگان عقبی اند مدد
کنیم بر وجه مصلحت هَٰؤُلَاءِ آن گروه را بمقدار کفایت وَهَٰؤُلَاءِ و آن گروه را بمقدار همت یعنی هیچکدام را محروم
نگردانیم مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ از عطای خداوند تو وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا و نیست عطای
پروردگار تو منع کرده و باز داشته از مؤمن و کافر در دنیا و آخرة انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا
بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ بنگر بدیده بصیرت که از روی مصلحت چگونه افزونی دادیم بعضی را میان ایشان
بر بعضی یکی از ایشان یا تفضیل دادیم بر دیگری اکنون جای عقبی اند بتوفیق و لطف بر بعضی که طالبان

وسعى لها

دنیا اند

دنیا اند بر وجه تخلیه وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا و هر آینه سرای
آخرة بزرگتر است از روی درجها و مرتبها و بزرگتر بر وجه فزونی نهادن آن یعنی تفاوت در آخرة
زیاده از تفاوت بهشت بدرجاتست و از درجه تا درجه برتر از آسمان تا زمین و تفاوت دوزخ بدرکاتست
و از درکه تا درکه برتر از آسمان تا زمین لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ فرا مگیری بنده با خدای حقیقی
خدای دیگر را در الوهیت و عبادت فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا پس بنشینی در دوزخ نکوهیده
و متصف بهمه عیبها فرو گذاشته و محروم از نیکیها وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا و حکم کرد پروردگار
تو ای محمد بر جمیع مکلفان با آنکه می پرستید یعنی تو و امتان تو پرستش منمایید إِلَّا إِيَّاهُ مگر او را
که خداوند حقیقت وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و با آنکه نیکویی کنید بر مادر و پدر نیکویی
کردنی ختم احسان والدین بعبادة خود جهت مبالغت در کمال احسان با ایشان بجهت آنکه ایشان
قریبند بر تربیت اولاد را إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ اگر البته برسد نزدیک تو بزرگی سالی
کبر سن أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا یکی از ایشان یا هر دو یعنی چندان برسند که پیر شوند و
محتاج خدمت تو کردند فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ پس مگو ایشانرا کلمه اوف که آنرا کسی می گوید که از چیزی
بتنگ آید و با وی گران کرده یعنی از ایشان بتنگ میا و صحبت ایشانرا گران مشمر وَلَا تَنْهَرْهُمَا
وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشانرا جواب درشت باز مده و بگوی ایشانرا
سخن نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشانرا بنام مخوان بلکه بگو که ای پدر من و ای مادر من و گفته اند
معنی آنست که با ایشان چنان سخن گوی که بنده گناهکار با خواجه خشمناک درشتخوی گوید وَ
اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ و فرو گذار بال تواضع از برای ایشان یعنی نزدیکی کن بلکه ملایمت نمو و فروتنی
کن مِنَ الرَّحْمَةِ از فرط بخشش تو بر ایشان برای آنکه نادی روز محتاج ایشان بوده در تربیت و ایشان
محتاج تو اند در خدمت وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا و بگوی ای پروردگار من ترحم فرما و ببخشا بر ایشان
كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا همچنانکه پروردند مرا در وقتی که خورد بودم یعنی بر ایشان رحم کن که مرا
رحمت ایشان باشد بر من در تربیت و شفقت و از حضرت رسالت پناه ص روایتست که هر که در حین
پیری پدر و مادر تفقد حال ایشان نکند بهشت نرود و در حدیث قدسی آمده که عاق
الوالدین هر چه خواهی بکن که من ترا نیامرزم و ای نیکویی کننده در حق مادر و پدر هر چه

خواهی بکن که من ترا بامر پدر و مادر و در خبر است که مردی نزد حضرت آمد گفت یا رسول الله مرا عملی آموز
که برحمت خدای نزدیک شوم فرمود که پدر و مادر داری گفت آری فرمود که با ایشان نیکویی کن که
نزدیکتر است برحمت خدای از همه چیزی رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ
پروردگار شما داناتر است بآنچه در نفسهای شماست از بر والدین و عقوق ایشان إِنْ تَكُونُوا
صَالِحِينَ اگر باشید شایستگان یعنی نیکویی کنندگان بپدر و مادر فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ
غَفُورًا پس بدرستی که خدای هست مر بازگردندگان را از عقوق و رجوع کنندگان را از تقصیرها که در
جمیع اوامر آمرزنده از تقصیر تایب که قبل از توبه از وی صادر شده باشد و در روایت صحیح وارد شده که
مراد از اوابین کسانی اند که میان مغرب و عشا نماز گذارند و بعد از امر بطاعت پدر و مادر و نهی از عقوق ایشان
ترغیب بنیکانی میکند بادای حقوق مستحقان و میفرماید که وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ و بده خداوند
خویش را آنچه حق او ست از افادت و حضرت ... اند و حق ایشان اعطای خمس است بدیشان و در خبر است که چون
این آیه آمد رسول صلعم فدک را بفاطمه زهرا صلوات الله علیها بخشید و در مدت حیات آنحضرت
در تصرف وی بود و منافع آن صرف فرزندان میکرد چون حضرت رحلت فرمود خلفا آنرا از آنحضرت
فاطمه انتزاع کردند وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ و بده درویش را و راه گذری را از حق ایشان
و ثعلبی در تفسیر خود نقل کرده که امام زین العابدین عم را از خمس پرسیدند فرمود که هو لنا آن
مال ماست که اهل بیتیم گفتم حق تعالی میفرماید که والیتامی والمساکین فرمود که مراد یتیمان و مساکین
ما اند و داد خمس باولاد و ذریت پیغمبر که هاشمیانند مشروط نیست بآنکه فقیر باشند خواه بر قوة
سال خواه یتیم باشند و خواه ابن السبیل و بعد از امر بحقوق مستحقین میفرماید که وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا
مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را در آنچه رضای خدا نباشد یعنی بر وجه شرع شریف نباشد تبذیر
پراکنده ساختن است از مجاهد نقلست که اگر کسی همه مال خود در راه حق صرف کند اسراف نباشد و اگر
جوی در باطل صرف کند اسراف باشد إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ بدرستی که اسراف کنندگان مال در معاصی
كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ هستند برادران دیوان یعنی مثال ایشان در شرارت و اتلاف
مال در معاصی مرویست که کفار عرب معظم اموال خود را بر با خرج میکردند و بجهت بلند مهمان
شتران بسیار میکشتند تا مردمان ستایش ایشان کنند حق تعالی ایشانرا نکوهش کرد

کرده

کرده در تضییع اموال امثال دیوانند وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا و هست دیو مر
پروردگار خود را بسیار منکر نعمت و ناسپاس پس نباید کسی که فرمان او برد و در خبر است که بلال و صهیب
۵۹ و بعضی از فقرای صحابه رسیدند که بنا بر احتیاج چیزی طلبیدند که حاضر نبود آنحضرت از غایت شرم و آزرم
منتظر حضرت جواب دیگر شدندی و اندیشه کردی که آنرا از جایی دیگر با ایشان رساند آیه آمد که وَإِمَّا
تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه بجهت انتظار روزی که مِنْ
رَبِّكَ تَرْجُوهَا از پروردگار که بخود امید داری آنرا که چون بتو رساند تو با ایشان دهی فَقُلْ
لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا پس بگو مر ایشانرا گفتاری نرم یعنی ایشانرا دعا کن بفراخی روزی و بعد
از نزول این آیه چون از آنحضرت چیزی طلبیدندی که حاضر نبودی میفرمود که حق تعالی روزی دهد ما را و شما را
پس بیان تمثیل میکند برای بخل و اسراف وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ و مساز دست
خود را بسته بگردن خود تا از بسط آن منع نمایی با آنکه نا ... وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ
و مگشای دست خود را همه گشادنی از غایت گشادگی یعنی اسراف مکن فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا
که بنشینی ملامت کرده شده نزد خدا و بندگان درمانده و محتاج مرویست که زنی مسلمه با زنی جهودیه
گفتگو میکردند مضمون که ما مصطفی از موسی سخی تر است جهودیه آزمایش را مسلمه دختر خود را بجانب حضرت
فرستاد که یا رسول الله مادر من پیراهن می طلبد که در بر کند و برهنه است حضرت بحجره در آمده پیراهن خود را بیرون
کرد و با و داد و برهنه بنشست بلال اقامت گفت و یاران منتظر آنحضرت بودند و بسبب برهنگی بیرون نمی توانست
آمد آیه مذکوره نازل شده حق تعالی اورا باعتدال که صفت سخاوت است امر فرمود إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ
الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ بدرستیکه پروردگار تو گشاده میگرداند روزی را برای هر که میخواهد
وَيَقْدِرُ و تنگ میگرداند بر هر که اراده و اقتضا میکند و بسط و قبض او محض مصلحت و کسی را
نرسد اعتراض بنیت إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا بدرستی که او هست مصالح بندگان
خود را دانا و بینا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ و مکشید فرزندان
خود را از ترس درویشی گویند در جاهلیت دختران را زنده در گور میکردند بجهت آنکه مبادا بنفقه

ومحتاج ایشان قادر نباشند حق تعالی ایشان را ازین نهی کرده فرموده که نحن نرزقهم وإیاکم
ما روزی می‌دهیم ایشان را و شما را غم روزی ایشان مخورید إن قتلهم کان خطأ کبیرا
بدرستی که هست کشتن ایشان خطایی بزرگ چه آن موجب قطع نسل است ولا تقربوا الزنا
إنه کان فاحشة و نزدیک مشوید بزنا و کردن آن قبیح مکروه بدرستی که هست زنا خصلتی
زشت و بسیار قبیح وساء سبیلا و بد راهیست آنچه بدان موجب قطع انساب است و سبب فتنه
و نزاع از امیر المؤمنین ع مرویست که حضرت رسول فرموده که در زنا شش خصلت است سه در دنیا و
سه در آخرت آن سه که در دنیاست آنست که آبرو ببرد و درویشی آورد و اجل را نزدیک گرداند و آن
سه که در آخرت حق تعالی بر وی خشمناک باشد و در حساب او تنگی کند و او را با آتش دوزخ قرین دارد
ولا تقتلوا النفس التی حرم الله و مکشید آن نفسی که حرام کرده است خدای تعالی قتل او را
و آنها اهل ایمان‌اند و غیر مؤمنی معاهد و امثال ایشان را نباید کشت إلا بالحق مگر بحکم راستی که قصاص است یا
ارتداد یا زنا با شرط احصان ومن قتل مظلوما و هر که کشته شود در حالتی که ستم رسیده باشد
که مستوجب کشتن نباشد فقد جعلنا لولیه سلطانا پس بدرستی که گردانیدیم یعنی
در شرع مقرر کردیم مر وارث آن مقتول را که بعد از قتل او متولی امر اوست تسلطی و قوتی که آن
قصاص است در عمد و اخذ دیت اگر خطا باشد فلا یسرف فی القتل پس باید که ولی خون اسراف
نکند و از اندازه بدر نرود در کشتن بآنکه غیر قاتل را بکشد إنه کان منصورا بدرستی که ولی
خون هست یاری داده شده در قصاص بمعونت امر حاکمان شرع او را [illegible] بحفظ نفس مر
بحفظ مال او ولا تقربوا مال الیتیم إلا بالتی هی أحسن و نزدیک مشوید بمال یتیم
و در آن تصرف مکنید مگر بطریقی که شرعا آن بهتر است و نیکوتر و بیان این بحث در سوره انعام مذکور شد
حاصل که حق تعالی میفرماید که ضبط اموال یتیم کنید و بوجهی شرعی در آن تصرف کنید حتی یبلغ
أشده تا برسد یتیم بنهایت قوت خود یعنی ببلوغ رسد و آثار رشد بر وی ظاهر گردد و کامل شود
وأوفوا بالعهد و وفا کنید بعهدی که بسته است خدا با شما از تکالیف شرعیه از نذر و عهد و یمین

إن العهد کان مسئولا بدرستی که پیمان بسته طلب کرده شده است از صاحب او طلب خواهد کرد
که نقض آن نکرده و بآن وفا نموده تا جزا بر وفق آن یابد وأوفوا الکیل إذا کلتم
و تمام دهید پیمانه را چون پیمانه بپیمائید برای دیگری وزنوا بالقسطاس المستقیم
و بسنجید بترازوی راست یا قپان که ترازوی بزرگ است ذلک خیر این تمام پیمودن و درست
سنجیدن بهتر است شما را از خیانت وأحسن تأویلا و نیکوتر از روی عاقبت و بازگشت ولا
تقف ما لیس لک به علم و از پی مرو آنچیزی را که نیست ترا بدان دانایی یعنی تقلید
و گمان یعنی مگوی دیدم یا شنیدم یا دانستم و حال آنکه ندیده باشی و نشنیده و ندانسته و نزد بعضی
مخصوص است بعقاید دینیه إن السمع والبصر والفؤاد بدرستی که گوش و چشم و دل
کل أولئک کان عنه مسئولا هر یک ازین اعضا پرسیده شده یعنی از اعضا
مذکور خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرد از جعفر ع از پیغمبر نقل کرده که فردای قیامت بنده
قدم از سر قدم بر ندارد تا او را از چهار چیز سؤال کنند از عمر عزیز که در چه صرف کرده و از دوستی ما
اهل البیت چگونه پیروی کرده و از بدن و از مال که از کجا کسب کرده ولا تمش فی الأرض مرحا
و مرو در زمین در حالتی که خداوند تکبر باشی خطاب با رسول است و مراد امت یعنی ای بنده مخرام
در راه خرامیدنی مثل متکبر از خرامیدن إنک لن تخرق الأرض بدرستی که تو نتوانی شکافت زمین را
بپای در روی کشیدن و سخت گام زدن و زمین کوفتن ولن تبلغ الجبال طولا و نرسی از روی
درازی بمرادت که چون متکبر ضعیف مخالف است و قادر نیست که خرق زمین کند بکوفتن قدم و
گردن کشی که از کوه درگذرد پس سزاوار است که طریق تواضع و تذلل مرعی دارد و فروتنی نماید کل ذلک
همه اینها که مذکور شد و آن بیست و پنج خصلت است که یازده امرست و چهارده نهی و اینها در الواح موسی
مکتوب بود کان سیئه عند ربک مکروها هست بدی آن یعنی آنچه منهی است
نزد پروردگار تو کراهت داشته شده یعنی خدای تعالی از آن نهی کرده ذلک مما أوحی إلیک
آن احکام مذکوره از آنچیزیست که وحی کرده است بسوی تو ربک من الحکمة پروردگار تو
از علمی که شناختن حق است و دانستن آن برای عمل ولا تجعل مع الله إلها آخر و شریک مگیر
با خدای خدای دیگر که اگر شرک آری پس فتلقی فی جهنم پس انداخته شوی در
دوزخ ملوما مدحورا در حالتی که ملامت کرده شده مطرود کرده شده

از رحمت خدای أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ خطابیست بانست که گفتند فرشتگان
دختران خدااند پس برگزید شمارا پروردگار شما وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا و فرا گرفت
برای خود از فرشتگان دختران که ایشان از خسیس ترین اولاد اند این خلاف بخبریست که عقول شما برآنست
و عادة شما جاریست إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا بدرستی که شما می گوئید یعنی مکرر
ساختیم برآیه خود را آنچه شما می گوئید سخنی بزرگست که اضافه اولاد میکنید بحق سبحانه و بعض خود را
تفضیل مینهید که محبوبرا بخود و مکروه را باو نسبت میدهید وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستی که
گردانیدیم یعنی مکرر ساختیم برآیه خود را از ولد بوجه تقریر فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا
چند جای درین قرآن تا پند پذیر شوند و دریابند وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا و نمی افزاید
ایشان را تکرار این سخن مگر رمیدن و از حق دور شدن بعد از ان در رد قول ایشان می فرماید قُلْ
لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ بگوی ای محمد اگر بودندی با خدای بحق خدایان دیگر كَمَا يَقُولُونَ
همچنانکه شما ای مشرکان میگوئید إِذًا لَابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا آنگاه خدایان
کردندی بسوی خداوند عرش راهی که بسوی او مشغول شدندی چنانکه ملوک میکنند یعنی اگر ایشان خدای
بودندی با شریک خدای بایستی که راه منازعت جستندی و عجز را از خود دفع کردندی سُبْحَانَهُ
وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ پاکست خدای برتر از آنچه ایشان می گویند عُلُوًّا كَبِيرًا برتری بزرگ
یعنی چه او سبحانه در اعلی مراتب وجود است زیرا که واجب الوجود لذاته است و فرا گرفتن ولد از ادنی مراتب
وجودات که از خواص آنچیزیست که ممتنع البقاست تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَ
مَنْ فِيهِنَّ تسبیح میکنند و بپاکی یاد میکنند خدای تعالی را هفت آسمان و زمین و هرچه در ایشانست
از ملائکه و جن و انس وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ و نیست هیچ چیز از مخلوقات مگر که تسبیح
می گوید خدایرا تسبیحی مقترن بحمد او یعنی تنزیه می کند او را از سمات نقصان و ستایش میکنند او را
بصفات کمال و جلال وَلَٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ و لیکن شما ای مشرکان درنمی یابید
تسبیح ایشانرا چه شما بنظر صحیح و عقل صافی تامل نمی کنید تا فهم تسبیح ایشان توانید کرد إِنَّهُ كَانَ
حَلِيمًا غَفُورًا بدرستی که هست خدای بردبار که تعجیل عقوبت نمیکند بشما بسبب عدم تفکر و
صنایع او آمرزنده مر آنکس را که چون تامل در مصنوعات کرده بصانع عالم و وحدانیت او اعتراف نماید

سلمی

سلمی گوید که تمام مکونات با اختلاف لغتها تسبیح الهی می کنند اما آنرا نشنود و فهم نکند مگر عالم ربانی
و مراد به تسبیح ایشان کیفیت دلالت ایشانست بر وجود صانع و بر قدرت و علم و وحدانیت او آورده اند که
حضرت رسالت پناه در شب بود در خانه کعبه نشسته و تلاوت قرآن فرمودی بعضی از اهل شرک سنگ
بر آنحضرت انداختند و قصد ایذای او کردند حق تعالی شر ایشانرا از وی کفایت کرد و حجاب آنحضرت را
از چشم ایشان بپوشید و آیه فرستاد که وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و چون بر خوانی قرآنرا گردانیم میان آنانکه نمیگروند بدان
حِجَابًا مَسْتُورًا پرده پوشیده شده تا ترا نبینند و آواز ترا نشنوند یعنی چون کفار بجهة
وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً و گردانیدیم بر دلهای ایشان پوششها نهاده
عناد و لجاج تامل نمی کنند در آیات باهره و معجزات ظاهره پس گویا بر دلهای ایشان پوششها نهاده ایم
کراهیت أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا از آنکه دریابند قرآنرا و نهاده ایم در گوشهای
ایشان گرانی تا استماع قرآن نمی کنند و با علامتی بر دلها و گوشهای ایشان نهاده ایم تا ملائکه بآن اعلام شوند
که ایشان از فرط عناد تدبر نمیکنند و بسمع قبول نمیشنوند و بجهة آن ایشانرا لعن کنند وَإِذَا ذَكَرْتَ
رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ و چون یاد کنی پروردگار خود را در قرآن یکتا وَلَّوْا عَلَىٰ
أَدْبَارِهِمْ باز گردند از قرآن بر پشتهای خود یعنی باز پس روند نُفُورًا در حالتی که رمنده کان باشند
از شنیدن توحید چه اعتقاد ایشان آنست که آلهه ایشانرا باید خود ذکر کنی نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا
يَسْتَمِعُونَ بِهِ ما دانا تریم بآنچه می شنوند قرآنرا بسبب آنچیزیکه سخریه است مراد آنست
که قرآنرا برای استهزا و طعن در آن می شنوند إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وقتی که گوش میدارند بسوی تو
وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ وقتی که ایشان راز گوینده کان باشند یعنی پنهان با یکدیگر می گویند که کلام تو سحر است
و شعر إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ یاد کن ای محمد چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان مر اصحاب ترا
که شما إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا متابعت نمیکنید و پیروی نمی کنید مگر مردی سحر کرده شده
را یعنی کسیرا که با او سحر کرده اند و عقلش زایل شده انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ

الأمثال بنگر که چگونه زدند برای تو مثلهای مختلف یعنی وصف می کنند ترا بمجنون
وساحر وکاهن وشاعر فضلوا فلا یستطیعون سبیلا پس گمراه شدند
از طریق حق و بجمیع این امثال پس نمی توانند یافتن راهی را بطعنه تو بر نوعی که موجه باشد
مگر بهتان صریح وبعد از آن در ذکر انکار ایشان ببعث می فرماید که وقالوا أإذا کنا
عظاما ورفاتا وگفتند کافران آیا آن هنگام که بعد از مرگ بمیریم ما گردیم
استخوانها وخاکهای خرد و مرده شده و ریزیده گشته أإنا لمبعوثون خلقا
جدیدا آیا برانگیختگان شویم آفریده نو تازه قل بگوی ای محمد در جواب ایشان که
کونوا گردید شما یعنی اگر فی المثل گردید بتن خود حجارة أو حدیدا سنگ یا آهن
أو خلقا مما یکبر یا آفریده از آن چیزها که بزرگست ووقعی دارد فی
صدورکم در سینهای شما مانند آسمان وکوه وامثال آن از هر چیز که قبول حیوة از آن بعید است
البته حق تعالی شما را بمیراند و باز زنده گرداند بجهت تعلق قدرة تامه حضرت عزة بهمه ممکنات
پس تعلق قدرة او بزنده گردانیدن استخوانهای پوسیده شما که موصوف بحیوة بوده است بطریق اولی
فسیقولون من یعیدنا پس زود باشد که گویند بر وجه انکار کیست که زنده سازد ما را
پس از مرگ قل بگوی ای محمد در جواب ایشان که باز آورده و زنده سازد شما را الذی فطرکم
أول مرة آنکسی که بیافرید شما را اول بار که خاک بوده اید پس آنکس که تواند خاک را جان دادن
دوباره هم تواند که خاک [illegible] زنده [illegible] ایشان [illegible] فسینغضون
إلیک رؤوسهم پس زود باشد که بجنبانند بسوی تو سرهای خود را بجانب تو خود را بغیر چنانچه کسی
تعجب خود می جنباند از روی انکار [illegible] سر خود بجنبانند ویقولون متی
هو و گویند که خواهد بود این بعث ونشر قل عسی أن یکون قریبا بگوی ای محمد شاید
که باشد بعث ونشر نزدیک [illegible] عالم [illegible] آینده [illegible] نزدیک توان گفت وبعث
شما البته واقع شود یوم یدعوکم در روزی که بخواند خدای شما را [illegible]

فتستجیبون

فتستجیبون پس شما اجابت کنید خدا را بحمده در حالتی که قایل باشید بستایش حق تعالی برکمال قدرة او
او چنانکه در خبر آمده که خلایق از قبور برآیند خاک از سرها افشانند و گویند سبحانک اللهم وبحمدک وتظنون
تظنون إن لبثتم إلا قلیلا وگمان برید آن هنگام که درنگ کرده اید در قبر یا آنکه [illegible] در دنیا داشته
در آن روز [illegible] احوال آن [illegible] با تباع بهترین اقوال وافعال [illegible] وقل لعبادی
وبگو مر بندگان مرا یعنی مؤمنان که مخصوص شدند یقولوا التی هی أحسن که بگویند آن کلمه که آن بهتر ونیکوتر باشد
آورده اند که مشرکان [illegible] در ابتدای صحابه بقول وفعل می کوشیدند مؤمنان صورة حال بعرض سید ابرار
رسانیدند وبعد [illegible] ایشان دستوری طلبیدند حضرت [illegible] حق تعالی [illegible]
آمد که مؤمنان را امر کن تا عمل کنند باحسن اقوال یعنی در مقابله جفای کفار درشتی نکنند بلکه
گویند یهدیکم الله خدای شما را براه راست دارد إن الشیطان ینزغ بینهم
[illegible] درشتی [illegible] موجب [illegible] وفساد گردد
إن الشیطان کان للإنسان عدوا مبینا بدرستی که شیطان هست آدمی را
دشمنی آشکارا [illegible] ربکم أعلم بکم
پروردگار شما داناتر است بحال شما إن یشأ یرحمکم اگر خواهد خدای ببخشد بر شما
کافران برهاند أو إن یشأ یعذبکم یا اگر خواهد عذاب کند شما را
کفار که [illegible] ثواب شما باشد وما أرسلناک علیهم وکیلا ونفرستادیم
ترا ای محمد بر کافران نگهبانی که ایشان را از کفر نگه داری ومجبور ایشان را باسلام داری
پس مؤاخذ نخواهی شد بگفتار وکردار ایشان و بر تو همین تبلیغ است پس اصحاب خود را باقوال
وافعال حسنه امر کن وبا کفار مدارا کن وربک أعلم بمن فی السموات والأرض
وآفریدگار تو داناتر است بانکس که در آسمانها و زمین است یعنی احوال ایشان می داند ومصالح
ایشان را فرو نگذارد در انوار گفته که قریش می گفتند چرا یتیم ابوطالب پیغمبر باشد و [illegible]
[illegible] کنند حق تعالی این آیه فرستاد که ما داناتریم باهل آسمانها و زمین هر که را خواهیم
[illegible] ولقد فضلنا بعض النبیین علی بعض وبدرستی که افزونی
دادیم [illegible] پیغمبران را بر بعضی دیگر چنانکه ابراهیم را بخلت وموسی را بکلام ومحمد را

بمحبوبیت و خاتمیت و عموم رسالت و معراج و تاج وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا و داده‌ایم داود
را کتابی بود پر از ثنا و بیان کتابت نه بنیاد شاهی و مروتیت که زبور صد و پنجاه سوره است که
در او احکام و حلال و حرام و حدود و فرایض نیست بلکه ثنای الهی و موعظه و نصیحت و صفت حضرت رسالت پناهی
و ستایش او آورده‌اند که چون قریش بقحط مبتلا شدند حق تعالی جهت الزام ایشان این آیه فرستاد که
قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ بگوی ای محمد با کافران که بخوانید آنان را که گمان برده‌اید که ایشان
خدایانند از ملائکه و عیسی و عزیر و اصنام مِنْ دُونِهِ بجز خدای تا که این بلا را از شما بگردانند
فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا پس ایشان نمی‌توانند
برداشتن سختی یعنی قحط و بیماری و درویشی از شما و نمی‌توانند تغییر دادن آن را یعنی گردانیدن
آن از قبیله شما بقبیله دیگر آورده‌اند که بنو ملیح ملائکه را و خدا ضد جن را می‌پرستیدند جنیان خود
ایمان آوردند و پرستندگان ایشان بر کفر بماندند آیه آمد که أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ
آن گروه از ملائکه و جن آنانند که می‌خوانند ایشان را و می‌پرستند يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ
الْوَسِيلَةَ می‌جویند بسوی پروردگار خود وسیله یعنی تقرب بطاعت و عبادت حضرت او
أَيُّهُمْ أَقْرَبُ هر کدام از ایشان که نزدیک‌ترند بمرتبه و مرتبت یعنی آنها که مقربان درگاه‌اند
از ملائکه و جن توسل می‌کنند بحق تعالی پس غیر مقرب به غیر مقرب بطریق اولی وَيَرْجُونَ
رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ و امید می‌دارند بخشش او را و خدا و او می‌ترسند از
عذاب او إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا بدرستی که عذاب پروردگار تو هست
سزاوار آنکه از آن حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان در بیم و امیدند همچو سایر بندگان
پس چگونه ایشان را پرستش کردند بعد از آن بر سبیل تهدید میفرماید که وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ
إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا و نیست هیچ دهی و شهری و مملکتی مگر که ما هلاک کننده‌ایم اهل آن را بمرگ
و فنا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ پیش از روز قیامت أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا یا
یا عذاب کننده آن بقتل و قحط و غیر آن عذابی سخت یعنی که مؤمن صالح نبود و اگر کافر و فاسق

بعذاب

بعذاب كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا هست این حکم در لوح
محفوظ نوشته شده آورده‌اند که قریش از حضرت رسالت پناه معجزه‌ها طلبیدند از جمله آنکه
کوه صفا را از زر خالص و کوه‌های مکه را محو کند تا زمین گشاده گردد و ... درختان زراعت داشته باشند
و جویها روان سازند تا باغ و بوستان بسازند حق تعالی فرمود که وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ
بِالْآيَاتِ و باز نمی‌داشت ما را آنکه فرو فرستیم معجزات مقترحه را إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا
الْأَوَّلُونَ بدانکه تکذیب کردند بآیات مقترحه خویش پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند
و ما بر دست پیغمبران ظاهر گردانیدیم تکذیب کردند و ما ایشان را مستأصل گردانیدیم پس اگر آنچه ایشان می
طلبند از معجزات بظهور آید و ما میدانیم که ایشان نخواهند گروید هر آینه عذاب استیصال بدیشان
باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده‌ایم که ایشان را مستأصل نسازیم بجهت محمد و یا بجهت آنکه مؤمنان
از نسل ایشان بیرون خواهیم آورد بعد از آن ذکر بعضی از امم ماضیه میکند که بجهت تکذیب آیات مقترحه
هلاک شدند و میفرماید که وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ و دادیم قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان
از صالح پیغمبر مُبْصِرَةً در حالتی که بینه بود پیدا یعنی آن را از سنگ بیرون آوردیم و حجت
بمعاینه آن را می‌دیدند فَظَلَمُوا بِهَا پس کافر شدند بدان ناقه و او را پی کردند و بتمامی هلاک شدند
وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا و ما نفرستادیم معجزات مقترحه را مگر برای ترسانیدن
از عذاب استیصال پس اگر بر کفر راسخ باشند بعد از نزول آن معجزات هر آینه مستأصل کردند
وَإِذْ قُلْنَا لَكَ و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده دادیم که اندوه مخور إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ
بِالنَّاسِ بدرستی که آفریدگار تو عذاب او فرا خواهد گرفت مردمان را یعنی هلاک خواهد گردانید
قریش را این اشارت بواقعه بدر یا خدا احاطه کرده باحوال مردمان از عبادت و معصیت و شرک
و آنچه مستحق آنند از ثواب و عقاب وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً
لِلنَّاسِ و ما نگردانیدیم آن خوابی که بتو نمودیم مگر ابتلائی مردمان یعنی سبب آزمایش مردم خواب
که دید بحال حدیبیه آن حضرت دید و آنچنان بود که حضرت خواب دیده بود که عمره گذارده و خانه
کعبه را طواف کرده و سعی و حلق بجای آورده صحابه منتظر آن بودند و در آن سال عمره میسر نشد و
منافقان زبان طعن دراز کردند که این خواب راست نشد و حال آنکه حکم الهی بود که تعبیر خواب در

سال آینده بظهور رسد و تفصیل این در سورهٔ فتح مذکور خواهد گشت ان شاء الله تعالی و از امام محمد باقر
و جعفر الصادق علیهما السلام مرویست که حضرت رسالت صلعم در خواب دید که جمعی بوزینگان بر منبر او می دویدند
حضرت دلتنگ شد جبرئیل آمد و او را خبر داد که اینها بنو امیه باشند که بعد از تو پا بر منبر تو
نهند و بر آنجا بر آیند در خبرست که بعد از این واقعه هیچ کس لب آنحضرت را خندان ندید و مراد
از این فتنه آن فتنه بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد از قتل اولاد و ذریت سید الابرار که در
هیچ قرنی از قرون کسی مثل آن ندیده و نشنیده و نزد امامیه مراد بشجرهٔ ملعونه که بعد از این واقع
شده نیز بنو امیه اند و آن اینست که والشجرة الملعونة فی القرآن یعنی نگردانیدیم
درخت لعنت کرده را که یاد کرده شده در قرآن مگر برای فتنهٔ مردمان تا امتحان نموده از ایشان
کنیم و بر عالمیان ظاهر سازیم که کدام از عالمیان صابرانست و کدام جزع کننده است و چون مشرکان شنیدند
که درخت زقوم در دوزخ رستنیست متعجب شدند ابوجهل گفت محمد می گوید که آتش دوزخ سنگ را
میسوزد و باز می گوید که درخت می روید این بغایت عجیبست و حال آنکه از تعجب ایشان عجب مینمود زیرا
که از درخت سبز آتش میگرفتند و فکر نمیکردند که آنکه آتش در درخت سبز بودیعت نهد چه عجب
که درخت در آتش برویاند یا قادری که پر و بال سمندر را در آتش محافظت می کند و احشای شتر مرغ
بوقت فرو بردن آتش از سوختن نگاه میدارد تواناست بر رویانیدن شجره در دوزخ و زقوم را شجره
ملعونه گفت باعتبار آنکه خورنده آن کافرانند و لعنت متوجه ایشانست ونخوفهم و می ترسانیم
کافران را بانواع تخویفات چون خراب استیصال امم سابقه و شجرهٔ زقوم در دوزخ و امثال آن از عقاب و عذاب
فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا پس نمی افزاید آن تخویف ایشان را مگر سرکشی بزرگ و چون
ایشان و وسوسه شیطانست در عقب آن را و استکبار و بد عاقبت ایشان کرده مصور باید کرد واذ قلنا
للملئکة اسجدوا لآدم و یاد کن چون گفتیم مر فرشتگان را که سجود کنید آدم را سجدهٔ
تعظیم و تکریم فسجدوا الا ابلیس پس سجده کردند همه ایشان مگر ابلیس که سجده نکرد و چون
خدای تعالی گفت چرا سجده نکردی آدم را قال ءاسجد گفت بر وجه انکار و استکبار که آیا
سجده کنم یعنی سجده نکنم لمن خلقت طینا مر آنکس را که آفریدی از گل پس حق تعالی بر وی لعنت
کرد و او را از درگاه خویش براند قال ارءیتک گفت ابلیس دیگر باره که ای آفریدگار من آیا دیدی

و لسندیا

و پسندیدی هذا الذی کرمت علی این را که گرامی کردی و فضل دادی او را بر من بچه سبب
او را بر من تفضیل دادی و حال آنکه او از خاکست و چنین تمیز عناصر ستم من از آتش که شریف تر از آنست
لئن اخرتن الی یوم القیمة بخدا که اگر باز پس داری مرا و مهلت دهی مرا تا آخر روز قیامت لاحتنکن
ذریته هر آینه مستولی شوم بر گمراه ساختن فرزندان او و همه را در تحت تصرف خود در آورم الا قلیلا
مگر اندکی را که نتوانم ایشان را گمراه کردن بسبب عصمت که با ایشانست از زانی در شتاب باشی قال اذهب
گفت خدای تعالی مر او را که برو از اهانت یعنی برانده و دور از درگاه رحمت و قرب خود برو
فمن تبعک منهم پس هر که ترا متابعت کند و فرمان برد از ذریت آدم فان جهنم جزاؤکم
پس بدرستی که آتش پاداش شماست یعنی جزای تو و ایشان جزاء موفورا جزای تمام یعنی عذابی بر دوام
و ثبات بقوله واستفزز من استطعت منهم بصوتک و از جای بجنبان و
بلغزان هر که را توانی از ایشان بآواز خود یعنی بخوان ایشان را بفساد مرویست که هر آوازی که
در راه رضای خدا نبود آن آواز شیطانست و هر داعی که بمعصیت دعوت کند لشکر ابلیس است و
اجلب علیهم و بآواز زجر بخوان و برانگیزان بر ایشان بخیلک و رجلک سواران
و پیادگان خود را در جمیع گفته اند که هر سوار و پیاده از انس و جن که در معصیت خدای سعی کند از خیل و رجل
شریکان شیطانست وشارکهم فی الاموال و شریک شو با ایشان در مالهای ایشان یعنی ایشان را بر آن
دار که از حرام جمع کنند و در راه معصیت صرف نمایند والاولاد و در فرزندان ایشان نیز
شریک شو تا از زنا حاصل شوند یا بعبد العزی و عبد الشمس نام نهند یا ایشان را بر ملتهای باطله تحریص
کنند وعدهم و وعده ده ایشان را بوعدهای دروغ از دوام و شفاعت بتان و انکار بعث و
دوزخ و تاخیر توبه وما یعدهم الشیطان الا غرورا و وعده نمی دهد شیطان
ایشان را مگر بفریب یعنی خطا را بصورت صواب با ایشان می نماید تا مرتکب آن شوند ان عبادی بندگان من
که مستندکان خالص و برگزیدهٔ من که برای بهشت آفریده شده اند لیس لک علیهم سلطان
نیست ترا بر اغوای ایشان تسلط قدرت یعنی هر کس را توانی فریفت مگر بندگان خاص مرا وکفی
بربک وکیلا و بسنده است پروردگار تو نگهدار کسی که از اضلال تو بوسوسه
و پناه خواهند ربکم الذی یزجی لکم الفلک فی البحر

بعید دکار شما آنکس است که بقدرت کامله میرانید و روان میکرداند از برای شما کشتی را در دریا
لتبتغوا من فضله تا بجوئید از فضل او یعنی روزی خود که ربح معامله تجارت باشد
که بی عبور بر دریا بدست آید انه کان بکم رحیما بدرستی که او هست بشما مهربان که کارهای
مشکل بر شما آسان میکند و ما یحتاج شما را مهیا میسازد واذا مسکم الضر و چون
برسد بشما سختی که آن غرق شدنست فی البحر در دریا ضل من تدعون الا ایاه
گم شود و برود از خاطرهای شما هر که میخوانید و میپرستید مگر او را که خداوند یگانه است یعنی در
آنجا جز او را نمیخوانند و نجاة جز از وی نمیجوئید فلما نجیکم الی البر پس آن هنگام
که برهانید شما را از غرق شدن و برسانید بسوی بیابان اعرضتم بر گشتید از توحید و از رو
بپرستش بتان آوردید وکان الانسان کفورا و هست آدمی بسیار ناسپاس بر نعمت خداوند
خود را افامنتم ان یخسف بکم جانب البر آیا ایمن شدید بعد از نجاة یافتن بعد از رسیدن
شما از دریا بصحرا از آنکه فرو برد شما را خدای تعالی بکرانه از زمین یعنی قادر است بر آنکه شما را به
فرو برد و تواناست بر آنکه در خاک پنهان کند او یرسل علیکم حاصبا یا فرو فرستد بر شما
بادی که سنگ بر شما افکند یعنی قادر است بر آنکه شما را سنگ باران کند ثم لا تجدوا لکم
وکیلا پس نیابید برای خود نگهدارنده که شما را محافظت کند که هیچ کس نتواند دفع فعل حق تعالی کند
ام امنتم ان یعیدکم فیه آیا ایمن گشتید از آنکه باز گرداند شما را و در آورد در دریا
تارة اخری بار دیگر یعنی در دل شما افکند تا دیگر باره میل سفر دریا کنید و در کشتی نشینید
فیرسل علیکم قاصفا من الریح پس فرستد بر شما شکننده از باد یعنی بادی بر
انگیزاند که کشتی را بشکند فیغرقکم بما کفرتم پس غرق گرداند شما را بسبب آنچه ناسپاسی کردید
و کفر شما شما را غرق گرداند ثم لا تجدوا لکم علینا به تبیعا پس نیابید برای خود
بر ما بآن غرق کردن از پس در آمده که داوری کند و خواهد که انتقام کشد از ما و باز پرسد که
چرا چنین کردی و بعد از حکایة ابلیس ذکر تعظیم بنی آدم فرموده که ولقد کرمنا بنی آدم و هر آینه
گرامی کردیم فرزندان آدم را وحملناهم فی البر والبحر و بر داشتیم ایشان را یعنی سوار گردانیدیم
در بیابان بر چهارپایان و در دریا بر کشتیها ورزقناهم من الطیبات و روزی دادیم

ایشانرا از طعامهای پاکیزه و لذت وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا
و افزونی دادیم ایشانرا بر بسیاری از آنچه آفریدیم افزونی دادنی بر غلبه و استیلا یا شرف
و کرامت بدانکه کرامت ایشان جسدانیست و روحانی اما جسدانی تمام افتادن تا شامل مؤمن و کافر
و تخمیر طینت ایشانست بیدین و تصویر در رحم و حسن صورت و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت
و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزئین بلحیه و گیسو و تمییز بعقل و فهم و نطق و خط و راه یافتن باسباب
معیشت و تمکن بر صناعات و روحانی دو قسمت عامه و خاصه اما آنچه عامست مؤمن و کافر در آن
شریکند چون نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب آدم و اسماع قول الست و انطاق بجواب بلی
و عهد بر عبودیت و ارسال رسل و انزال کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات و تخویف از عقوبات
و اظهار قدرت و دلایل معجزات برای ایشان اما کرامت روحانیت خاصه آنست که انبیا و اولیا
و مؤمنان را بدان گرامی ساخته اند از نبوت و کرامت و رسالت و هدایت و ولایت و ایمان و اسلام و
ارشاد و اخلاق حسنه و آداب مرضیه و در تنزیل الانبیا آورده که انبیا و رسل و ائمه معصومین
افضل از جمیع ملائکه اند و بعد از آن میفرماید که یاد کن ای محمد یوم ندعوا کل اناس
بامامهم روزی را که بخوانیم هر گروهی را از مردمان به پیشوایان ایشان یعنی نبی ایشان
چنانکه گویند یا امت موسی یا امت عیسی یا امت محمد و از امیر المؤمنین ع مرویست که در آن روز بر
قومی را بخوانند با امام زمان ایشان و کتاب پیغمبر ایشان و از صادق ع مرویست که فرمود دوستان و محبان
با محمد خدا نمی کنند بر سبیل نعمت که چون روز قیامت باشد هر قومی را بدان دعوت کنند که دوستی
کرده باشند ما پناه برسول خدا دهیم و چنگ در دامن حبل المتین او زنیم و شما پناه بما دهید
کجا برند شما را وای کلمه را سه بار ادا فرمود و بعد از آن گفت بخدای کعبه که شما را به بهشت برند
فمن اوتی کتابه بیمینه پس هر که را داده شود نوشته عمل او بدست راست
فاولئک یقرؤن کتابهم پس آن گروه میخوانند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت
نوشته بعد از نوشتن دران نامه عملهای نیکو بینند ولا یظلمون فتیلا و ستم دیده
نشوند در مزد خود مقدار فتیلی از حرکت که میان انگشتانست یعنی کمتر چیزی مقصود

صواب
پادشاه ایشان نباشد وَمَنْ كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ و هر که هست درین دنیا نابینا یعنی دیده دلش راه
نه بیند و بسبب فرط و عناد و نظر در دلایل ها نمیکند تا راه صواب مشاهده نماید فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ
پس او در آخرة نابینا است یعنی راه نجات نیابد وَأَضَلُّ سَبِيلًا و گمراه تر از نابینا بود پس هر که نابود در دنیا
از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب بی بهره بود و هر که اینجا روی توبه ندید فردا جمال مغفرت کی شاهد
تواند کرد آورده اند که وفد ثقیف گفتند که ای محمد ما ایمان نیاریم بتو تا وقتی که یکسال لات را بت
پرستیدن بگذاری و زمین طایف که آرامگاه ماست چون حرم مکه حرم گردانی و ما را از رکوع و سجود معاف
داری اگر از تو پرسند که چرا چنین کردی بگو خدای من مرا بدین فرموده است آیه آمد که وَإِنْ كَادُوا
لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ و بدرستی که نزدیک بودند ثقیف که ترا
در فتنه اندازند و بگردانند ترا از آنچیزی که وحی کردیم بتو لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ تا افترا کنی
و بربندی بر ما جز آنچه وحی کردیم و گویی که خدای امر فرموده وَإِذًا لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا
و آنگاه که چنین کنی هر آینه فرا گیرند ترا دوست خود جهت موافقت تو با ایشان در سلوک طریق ضلالت
وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ و اگر نه آنست که ترا ثابت داشتیم در عصمت لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ
إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا بدرستی که نزدیک بود که میل کنی بسوی ایشان میل کردنی اندک یعنی بجهة
قوة کید و مکر ایشان نزدیک بود که تو در صدد میل شوی با ایشان و لیکن عصمت ما ترا نگاه داشت در
مجمع آورده که چون آنحضرت معصوم بود این برای تخویف امت است تا میل بسخن مشرکان نکنند آیه آمد که
إِذًا لَأَذَقْنَاكَ آنگاه که میل کردی هر آینه میچشانیدیم ترا ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ
الْمَمَاتِ و چندان عذاب زندگی در دنیا و چندان عذاب مرگ یعنی در آخرة دو چندان عذابی با
که واقع شود بر غیر تو که مرتکب آن امر شود زیرا که خطای خطیر اخطر است ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا
نَصِيرًا پس نیابی برای خود بر دفع عذاب ما یاری که بیابد و ما ذرهی چون این آیه آمد حضرت
رسالت فرمود اللهم لا تكلني الى نفسي طرفة عين یعنی بار خدایا مرا چشم زدنی بخود مگذار و در تفسیر
که اهل مکه در اخراج آنحضرت مشاورت کردند و رای ایشان بران قرار گرفت که دو دشمنی بخدای
افراط کنند که آن حضرت را ضرورة بیرون باید رفت چون عزم اینکار فرمود آیه فرستاد که وَإِنْ

كادوا

كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ و بدرستی که خواستند اهل مکه که بلغزانند ترا
یعنی ترا از زمین بزمین لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا تا بیرون کنند ترا از زمین وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ
خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا و آنگاه که چنین کنند درنگ نکنند از رفتن تو مگر اندکی زمان و آن
چنان شد که بعد از هجرت باندک زمانی واقعه بدر روی داد و هلاک گشتند روایتست که یهود را از
آنحضرت حسد آمد گفتند یا ابا القاسم مقام انبیای پیشین زمین شام بود اگر تو پیغمبری و میخواهی که ما
ترا تصدیق کنیم باید که بزمین شام روی و آنجا ساکن شوی حضرت بعزم سفر شام فرمود این آیه آمد که یعنی
میخواهند که ترا از زمین یثرب دور افکنند اگر چنین باشد پس از تو چندان امان نیابند و معذب شوند
حضرت عازم شد بتوطن در مدینه و در اندک زمانی قبایل یهود قتل و اجلا معذب شدند بعد از آن
فرمود که سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا سنت نهادیم سنت نهادنی
برای آنها که فرستادیم پیش از تو از فرستادگان و آن سنت هلاک کردن ایشانست بتکذیب پیغمبران و اخراج
از دیار خود وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا و نیابی مر سنت و عادت ما را تغییر و تبدیلی و چون
عادة الله جاری شده که تا پیغمبر اندر میان امت باشند از عذاب ایمن باشند و اگر او را بیرون کنند
معذب گردند پیغمبر را قصد میکنند که ترا بیرون کنند و بعد از فایت حجتی و ذکر وعد و وعید امر
پیغمبر باید باقامت صلوة بقوله أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ بپای دار نماز را و محافظت
آن کن در زوال آفتاب و میل آن بجانب مغرب که اول وقت ظهر است إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ تا بتاریکی
که اول وقت نماز شام است و خفتن و غسق اول وقت نماز مغرب و عشاست وَقُرْآنَ الْفَجْرِ
و بپای دار نماز صبح را و تسمیه نماز بقرآن بجهة وجوب قراءة قرآنست پس از قبیل تسمیه شی باشد
باسم جزو إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا بدرستی که نماز بامداد مشهود شد
یعنی ملائکه لیل و نهار او را مشاهده میکنند چه از وقت فرشتگان روز و اشب و بالا روند فرشتگان
شب آنرا دیده در آخر اعمال لیل ثبت میکنند ملائکه روز آنرا می بینند و در اول دیوان عمل نهار می
نویسند وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ و بعضی از شب بیدار شو بنماز

شب در حالتی که فریضه زایده است برای تو بر نمازهای یومیه چون آن وجوب مختص است بتو نه
امت تو مند و بعضی برین نماز شب را بر تو فریضه کردانیدیم نه بر امت تو عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ
مَقَامًا مَحْمُودًا شاید که بدارد ترا پروردگار تو در مقامی پسندیده یعنی مقامی که ستوده خلق باشی
ستایش همه ستایش کنندگان را و بر همه مشرف باشد بر وجهی که جمیع بندگان او را بپسندند علیه ال
سلام گوید که روز قیامت کرسی بیاورند و در پیش عرش بنهند و خاتم الانبیا را بر آنجا بنشینند و او را
شفاعت دهند و به شفاعت هر که گوینده لا اله الا الله باشد و ایمان داشته باشد و نفاق نداشته
حق تعالی او را از دوزخ خلاصی دهد و بعد از آن آنحضرت را امر میکند که وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي
و بگو ای پروردگار من در آور مرا در قبر مُدْخَلَ صِدْقٍ در آوردنی پسندیده و با کرامت
وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ و بیرون آور مرا از آن در وقت بیرون آوردن ستوده و با کرامت
از امام جعفر صادق نقلست که رسول این دعا را در وقتی کرد که در غار بود یعنی بار خدایا بیرون آور مرا
ز غار با امنیت و باز مکه بر با ظفر و غنیمت وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ و بده مرا از نزدیک خود
سُلْطَانًا نَصِيرًا حجتی یاری دهنده و قهری اعانت کننده و غالب شونده بر جمیع اهل خلاف
و عناد و قتاده گفته که مراد به سلطان سلطنت و پادشاهیست که ناصر اسلام باشد بر کفر و رواج اسلام
بدون آن میسر نشود پس حق تعالی اجابت دعای آنحضرت کرد وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ
الْبَاطِلُ و بگو آمد حق یعنی دین اسلام و ناچیز باطل یعنی شرک و گویند حق قرآنست و باطل
شیطان یعنی هر جا قرآن ظهور کند شیطان از آنجا بگریزد إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا
بدرستی که باطل هست نیست شده و ناچیز گشته ابن مسعود گفت که چون رسول فتح مکه فرمود
پیرامن کعبه سیصد و شصت بت نهاده بودند هر قومی روی بر صنم خود آورده بودی آنحضرت
چوبی در دست گرفته بر سر آن قطعه آهن و بر هر بتی که میزد پاره پاره میشد و میگفت وَقُلْ
جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ بر هر بتی که بگذشتی بروی در افتادی مشرکان گفتند ما هیچ مردی سحر
تر ازین مرد ندیدیم و بر بالای خانه کعبه بتی از خزاعه نهاده بود که از مس بود فرمود یا علی

واجعل لی

آنرا از بام کعبه بن بیانداز امیر المومنین پای مبارک بر دوش مبارک آنحضرت نهاده بالا رفت
و آن بت را بزیر انداخت و بشکست بعد از آن در نعت قرآن فرمود که وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ
مَا هُوَ شِفَاءٌ و فرو می فرستیم بتو از قرآن آنچیزی که آن شفاست مر امراض را مانند فاتحه و
آیات شفا و یا شفاست مر بیماری جهل و شبهه را و اصح آنست که از برای بیانست یعنی همه قرآن شفاست
از مرضهای صوری و معنوی و قلبی وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ و بخشایش است مر مومنان را که
بدان نفع میگیرند در دین و صلاح نفوس خود در حدیث آمده که قرآن شفاست هر که بقرآن شفا
طلب نکند خدا او را شفا ندهد از صادق مرویست که هر کرا بیماری باشد باید که بعد از نماز صبح صد بار
الحمد بخواند و باد بر وی دمد و اگر به نشود روزی دیگر هفتاد بار بخواند من ضامنم بشفای او
مگر بیماری که اجل در آن باشد وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا و نمی افزاید قرآن ستمکاران
را یعنی مشرکان مگر زیان کاری و هلاک بجهت تکذیب و کفران بعد از آن از کفر ایشان و مشرکان
خبر میدهد وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ و چون انعام کنیم انواع نعم بر آدمی یعنی کافر را
أَعْرَضَ روی بگرداند از یاد ما و بشکر آن نعمت مشغول نشود وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ و دور گرداند
نفس خود را از شکر گذاری آن و ما را بالکلیه فراموش کند و مستغنی شود از ما وَإِذَا مَسَّهُ
الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا و چون برسد بر وی بیماری و فقر و ترس باشد بسیار ناامید از رحمت و فضل
ما و واثق نباشد اما مومن در نعمت شکر کند و در محنت باامید فرج میباشد پس آیه خاص است بکافر که
مخاطب علی الاطلاق واقع شده قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ بگو هر کسی عمل میکند هر کاری
بر طریقه که شاکله حال و اعتقاد او باشد از خیر و شر یعنی کافر در نعمت اعراض کند و در محنت نا امید
باشد و مومن در سرا سپاس گذار و در ضرا شکیبا بود و زیرا که همچنین هر کسی که هست بروفق استعداد
طبع خود و بر اصول عمل میکند از شیخ شبلی پرسیدند که کدام آیه در قرآن امید وارتر است فرمود که کل
یعمل علی شاکلته گفتند وجه رجا درین آیه چیست گفت از بنده جفا و خطا آید آنچه مقتضای
طبع او باشد و از خدای تعالی وفا و عطا آید و آنچه از کریمی او سزد فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ
هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا پس پروردگار شما داناترست بدانکس که او راه یافته تر است

و صواب نزدیک تر بانکه نزول این آیه در مدینه بوده و مذهب آورده اند که کفار عرب نضر بن حارث
و ابی بن خلف و عقبة بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود حال حضرت رسالت پناه صلعم
استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کردند و احوال باز گفتند یهود متعجب شده گفتند ای جماعت
عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیک است و آنچه از شما احوال آن نبی استشمام می‌کنیم
که شما بجهة آن نا خوش اید او را بپرسید که طوف کننده مشرق که بود و احوال جوانانی که در زمان پیشین گم
شدند چگونه است و روح چیست اگر هر سه سوال را جواب دهد پیغمبر است یا هیچ کدام را جواب ندهد
پیغمبر نیست و اگر دو را جواب بگوید و از روح هیچ نگوید پیغمبر بحقیقت چه او در کتاب خود چنین
خوانده ایم ایشان بمکه آمده مجلس ساختند و از آنحضرت سوال کردند حق تعالی در باب جوانان زمان
پیشین این آیه فرستاد ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا و در باب آنکه دور شرق و
غرب عالم سیر کرد این آیه فرستاد که و یسئلونک عن ذی القرنین و در باب روح فرمود که و
یسئلونک عن الروح و می پرسند ترا از کیفیت روح که انسان بدان زنده است قل
الروح من امر ربی بگو روح از امر پروردگار منست یعنی از مبدعات اوست که بامر کن
موجود شده بی ماده و از آنجمله است که مخصوص است بعلم خدای و غیر حق تعالی بر آن دانا نیست و ما
اوتیتم من العلم الا قلیلا و داده نشده اید از دانش مگر اندکی نسبت بعلم خدای که استعمال
آن می‌کنند و سبحانه بتوسط حواس خود مر یافتند که چون کفار این جواب بشنیدند گفتند این خطاب مختص است
بما یا غیر ما نیز درین داخل اند حضرت فرمود که ما همه داخل ایم گفتند عجب است از گفتار تو که
یکبار می‌گویی که و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و بار دیگر می‌گویی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا
آیه نازل شد ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و آنچه ایشان گفته بودند بجهة کجی فهم ایشان بود زیرا که
حکمت انسانی همین است که علم بحقایق حاصل کند بقدر طاقت بشریت و آنچه سبب انتظام معاش و معاد باشد
بعد از آن در باب امتنان خود می‌فرماید که و لئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا
الیک و اگر خواهیم ما هر آینه ببریم آنچیز را که وحی کرده ایم بتو که قرآنست یعنی از سینه‌ها و مصحف‌ها
محو کنیم ثم لا تجد لک به پس نیابی تو برای خود بآن یعنی ببیان بعد از بودن آن

علینا

علینا وکیلا بما وکیلی انتصاب شود که آن را از ما استرداد کند و بسینه‌ها و مصحف‌ها باز
آرد و آنچنانکه محفوظ بوده در اول باز دهد الا رحمة من ربک مگر رحمتی و بخششی از خدای تو
که ترا در یافته آن را رد کند و در سینه تو محفوظ دارد و یا معنی آنکه رحمت پروردگار تو آن را باقی می‌گذارد
و معنی کند ان فضله کان علیک کبیرا بدرستیکه فضل خدای هست بر تو بزرگ که ترا
سید ولد آدم ساخته و ختم پیغمبران تو کرده و لوای حمد و مقام محمود تو داده و قرآن مجید تو
فرستاده و در میان امت تو باقی گذاشته و آن را محو نمیکند بنابر آنکه وعده کرده و آنچیزی که شما آن را
در دین خود دنیا بیدا امانت باشد و آخر آن نماز بود روزی بر شما واقع شود که قرآن نه در دلها باشد
در مصحفها و قیامت بر خیزد و مکر که قرآن باز بهمانجا رود که آمده است و آن را دری باشد چون عکس اکثر
حق تعالی گوید که تراچه بوده است که بدیر یا بحد باز زد تو آمده ام بجهة آنکه مرحمی خوانند و بان کار نمیکنند
و این آنگاه باشد که قیامت نزدیک شده باشد و بعد از آن بیان اعجاز قرآن می‌کند بجهة احتجاج مشرکان
و می‌فرماید که قل لئن اجتمعت الانس والجن بگو ای محمد اگر جمع شوند همه آدمیان و
پریان که تو بر ایشان مبعوث شده و همه اتفاق کنند علی ان یاتوا بمثل هذا القران
بر آنکه بیاورند مانند این قرآن را در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب لا
یاتون بمثله نیاورند مانند آنرا باین صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا هستند
این آیه در جواب نضر بن حارث فرود آمده که می‌گفت ما اگر خواهیم مثل این قرآن توانیم گفت و لو
کان بعضهم لبعض ظهیرا و اگرچه باشند بعضی از ایشان مر بعضی دیگر را پشت و مددکار
و لقد صرفنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل و بدرستیکه مکرر گردانیدیم
وجوه مختلفه بجهة زیادتی تقریر و بیان برای مردمان در این قرآن از هر نوع و صنفی چون ترهیب و ترغیب
و قصص و اخبار و ذکر جنة و نار و مانند آن از احوال گذشتگان و آیندگان فابی اکثر
الناس الا کفورا و سر باز زدند بیشتر مردمان و نخواستند مگر ناسپاسی که آن انکار
حقیقت آورده اند که صنادید قریش روزی حضرت رسالت را طلبیده مجلس ساختند و گفتند ای محمد
ما ترا طلبیده ایم تا با تو حجت کنیم که نزاع از میان ما و تو برخیزد والله که در عرب کسی را ندیدیم که با
قوم و کسان خود این درشتی کند که تو با ما می‌کنی و آبا و اجداد ما را دشنام می‌دهی و ایشان را

غیبت می‌کنی و زبان بخدایان ما کشوده دشنام می‌دهی و سبک تفرقه میان الفت جمعیت
ما می‌اندازی و هیچ زشتی و درشتی نماند که تو با ما نکردی اگر قصد تو مال است ما ترا غنی کردانیم
که در همه عرب از تو غنی‌تر نباشد و اگر ریاست می‌خواهی ترا این منصب بدهیم و اختیار قبایل عرب
و قریش را بتو دهیم و اگر جنیان ترا زحمت میرسانند ما طبیبی بجهت تو حاذق بیاوریم تا در علاج تو کوشد
حضرت جواب داد که اینها هیچ کدام نیست حق تعالی مرا بشما فرستاده و کتابی بمن داده که شما را از بهشت مژده
دهم و از دوزخ بترسانم اگر سخن من قبول کنید در دنیا و آخرة مرفه الحال باشید و اگر قبول نکنید من
صبر کنم تا خدای تعالی میان من و شما حکمی کند ایشان گفتند که زمین ما تنگ‌ترین زمینهاست و کم‌ترین
آب جایها اگر تو در دعوی نبوة و رسالت صادقی دعا کن تا خدا این کوهها را از میان ببرد و
زمین فراخ شود و چشمها روان کرده چنانکه در شام و عراقست و از پدران ما قصی بن کلاب که صادق
القول بود زنده کردان که احوال پیغمبری تو از وی بپرسیم اگر او بنبوة تو گواهی دهد ما همه بتو ایمان آریم و
بدانیم که ترا نزد خدا قدر بسیار است رسول صلعم فرمود مرا باین نفرستاده‌اند بلکه مرا بشما برسالة
فرستاده‌اند و قرآنی بمن داده‌اند تا معجزه من باشد اگر در نبوة من شک دارید مثل این قرآن آیة بیارید
و چون نمی‌توانید آورد پس من البته پیغمبر خدا ام و شما بجهة عناد و استکبار بمن نمی‌گروید گفتند که
این آیات مذکوره را نمی‌نمایی از خدا درخواه تا بوستانی دهد از انجا انگور و خرما و سایر میوه‌ها
و جویهای آب روان در میان آن رها کنی و اگر این نیز نمی‌کنی از وی درخواه تا ترا گنجهای بی‌نهایت نماید تا از
درویشی خلاص شده غنی شوی و اگر این نیز اقدام نمی‌کنی پاره از آسمان بر سر ما افکن تا هلاک شویم و یا
خانه از زر برای تو بسازد و تو بدان نشینی رسول فرمود اگر خدا خواهد این کارها همه بکند یکی از
ایشان گفت ما بتو ایمان نیاریم تا خدا را با فرشتگان بما نیاری بعد از آن گفتند شنیده‌ایم که
این قرآن آن مرد است که در یمامه است و رحمن نام دارد اعتقاد ما آنست که از وی می‌آموزی ما دست
از تو نداریم تا ترا هلاک کنیم یا تو ما را هلاک کنی رسول از میان ایشان دلتنگ برخاسته از
مجلس اعراض کرده بیرون آمد عبد الله بن امیه که پسر عم آنحضرت بود برخاست و با او روان شد
و گفت ای محمد آنچه این قوم بر تو عرض کردند یکی را بفعل نیاوردی بخدا که من بتو ایمان نیارم

تاکه

تا که نردبانی بنهی و بآسمان بر آیی و من بر تو نگرم و از انجا نامه بیاری با جمعی از فرشتگان که گواهی
دهند برای تو که پیغمبری و با وجود همه این کارها من بتو چنین خواهد بود که هم ترا باور نکنم و تصدیق
قول تو نکنم ابو جهل گفت ای قوم هیچ کدام از آنچه از و طلبیدید بما ننمود عهد با خدا کرده‌ام که فردا چون بیاید و
روی بکعبه آورده مشغول نماز شود و به سجده رود سنگی گران بردارم و بر سر او زنم تا از خیال
او باز رهیم رسول الله از این سخن بسیار دلتنگ شد حق تعالی این آیه فرستاد که وَقَالُوا و گفتند منکران
قریش بعد از الزام حجت بر ایشان باعجاز قرآن و غیر آن از معجزات لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ
تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا نه تصدیق تو کنیم ما ترا تا وقتی که روان سازی برای ما از زمین
یک چشمه پر آب روان که هرگز کمی نکند اَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ یا باشد ترا
بوستانی از درختان خرما و انگور مشتمل بر این درختان فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا
پس روان کردانی از جویهای آب در میان آن بوستانها روان کردانیدنی اَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ
كَمَا زَعَمْتَ یا تا وقتی که بیفکنی آسمان را همچنانکه گمان بردی و وعید دادی عَلَيْنَا كِسَفًا
بر ما پاره پاره اَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا تا بیاری خدا را و فرشتگان را کفیل
آنچه دعوی می‌کنی یعنی شاهد بر صحت دعوی و ضامن درک آن یعنی ایشان را عیان بما نمای بصورة
اَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ یا باشد ترا خانه از زر که در انجا نشینی اَوْ
تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ یا بر روی در آسمان و تصدیق نکنیم ترا مر بر
آمدن ترا در آسمان حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَؤُهُ تا وقتی که فرود آری بما کتابی بخوانیم
آن را و در آن تصدیق تو نوشته باشد قُلْ بگو ای محمد از روی تعجب و تنزیه سُبْحَانَ رَبِّي پاک است
پروردگار من و منزه است از آنکه بر وی تحکم کنند و یا از آنکه در قدرة کسی شریک وی سازند و شما
آنچه از من می‌طلبید بجز از وی کسی بدان قادر نیست هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا آیا هستیم
من یعنی نیستم مگر آدمی فرستاده شده همچو سایر رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردند
مگر معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات باذن او و با قدرة خواست نه باختیار و مشیت ایشان

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى ومنع نکرد مردمانرا یعنی اهل مکه را
واز آنکه ایمان آوردند وقتی که آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد ص که آن قرآنست إِلَّا أَنْ قَالُوا
أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا مگر آنکه از روی عناد گفتند آیا برانگیخت خدا آدمی را رسول ایشان
از غایت جهالت و ضلالت درین مسئله خطا کردند و ندانستند که تجانس موجب توافقست و تخالف مقتضی
تنافر پس رسول از جنس ایشان باید تا افاده و استفاده در میان پدید آید و چون کافران میگفتند
که رسول خدای فرشته باید و بشر نشاید فرمود که قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ بگو اگر بودندی
بجای آدمیان در زمین فرشتگان که مانند آدمی يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ میرفتندی بر قدمهای خود در
که مقیم بودندی و آرام گرفتندی لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا هر آینه می فرستادیم
برایشان از آسمان فرشته پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول بدیشان می فرستادیم تا باهم مجتمع توانستندی
شد و انس و تعلیم توانستندی گرفت و چون ساکنان زمین آدمیانند پس رسول ایشان نیز آدمی باید و در
آورده که کافران گفتند گواه تو کیست در رسالت آیت آمد که قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ
بگو خدا بسنده است در حالتی که گواهست میان من و میان شما و شهادت خدای اظهار معجزه است بر دست
آنحضرت و معجزه زبان حال ناطقست بآنکه محمد رسول اوست پس معجزه گواهی حقست بر صدق دعوی او
إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بدرستی که خدای هست بر بندگان خود دانا که احوال پوشیده ایشانرا
میداند بَصِيرًا بینا که احوال آشکارای ایشان می بیند پس همه را بر وفق کردار پاداش خواهد داد وَ
مَنْ يَهْدِ اللَّهُ و هر کرا راه نماید خدای یعنی حکم کند بهدایت او یا راه بهشت باو نماید یا توفیق دهد
او را بایمان فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافته است وَمَنْ يُضْلِلْ و هر کرا خذلان کند بجهت عنادی که
داشته باشد در گمراهی خود راسخ شود و از راه بهشت بگرداند فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ
پس نیابی تو ایشانرا دوستان که نصرت کنند ایشانرا بجز از خدای وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ و حشر کنیم ایشانرا بر روی نگونسار بر رویهای ایشان مرویست که از
حضرت پرسیدند که چگونه بر روی خود روند فرمود که آنکس که می برد ایشانرا بر قدمهای ایشان قادرست

که برد

که برد ایشانرا بر رویها [illegible] که ایشان پرهیز میکنند بر رویهای خود از بلندی و خواری که پیش آید
پس ایشانرا حشر کنیم عُمْيًا در حالتی که نابینا باشند بانوعی که لذت چشم باشد نه بینند وَبُكْمًا
و گنگان باشند یعنی نگویند چیزی که از ایشان قبول کنند وَصُمًّا و کران باشند که آنچه مسموع
باشد نشنوند بجهت آنکه نظر در آیات هادیه نکرده باشند و سخن حق استماع قبول نشنیده و نگفته
باشند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ جای ایشان دوزخ است هرگاه که ساکن شوند زبانه
دوزخ یعنی آتش گوشت و پوست ایشانرا بخورد و ایشان مانند انگشت شوند زبانه آتش فرو نشیند چنانکه
آتش دنیا پس از سوختن فرو میرد زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا بیفزائیم ما برای ایشان آتش سوزان یعنی بر فروزیم
بعد از آنکه باز گوشت و پوست ایشان تازه شود ایشانرا چنانچه همیشه در سوختن باشند ذَلِكَ
جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا آن عذاب پاداش ایشانست بسبب آنکه ایشان کافر شدند بِآيَاتِنَا
بدلایل واضح ما بر صدق پیغمبر که معجزه اوست یا منکر قرآنست وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا
وَرُفَاتًا و گفتند از روی انکار آیا آنوقت که گردیم ما استخوانها و خاک شده أَإِنَّا
لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا آیا ما برانگیختگان باشیم آفریدنی نو یعنی ایشان خلق جدید
را منکر بودند در شان [illegible] بار سوخته و باز نو شده گوشت ایشانرا تا نه سازند تا عذاب کشند أَوَلَمْ
يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آیا نمی بینند و نمی دانند اینها که خدای
چنان کسیست که آفرید آسمانها و زمینها با آن عظمت و بسطت بی ماده و مدد قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ
مِثْلَهُمْ توانا است بر آنکه بیافریند مانند ایشانرا یعنی دیگر ایشانرا بر مثال اول بخلق کند پس بخلق
کند بی ماده قادراست که آفریده کهنه را که مرده باشد باز اعاده کند وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ
فِيهِ و گردانیده است و مقرر کرده برای فنای ایشان مدتی که هیچ شکی نیست در آن و آن زمانه مرگست
و یا جهت اعاده ایشان اصطلاح نهاده که آن روز قیامتست فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا پس باز
زدند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق مگر انکار حشر و نشر را قُلْ لَوْ أَنْتُمْ
تَمْلِكُونَ بگوای محمد اگر شما مالک شوید و در تصرف در آید خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي خزینهای
روزی پروردگار من که غلتان میدهند إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ
آنهنگام که البته باز ایستید و نخواهید بند از ترس درویشی آورده اند که اگر یکی از آفریدگان [illegible]

خزاین نعم ربانی شود هر آینه بخل ورزید او با وجود آنکه متساوی نخواهد بود چنانکه برای نفس خود
چیزی از آن باز نخواهد گرفت و از کم شدن آن نخواهد ترسید و خدای در وجود خود از بخل منزه و مبراست
وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا و هست آدمی بخیل چه بنای امر او بر حاجت و غلبه احتیاج است محتاج
بآن بعد از آن ذکر موسی می کند که با وجود آیات ظاهره که داشت با او نمی گرویدند وَلَقَدْ آتَيْنَا
مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ و بدرستی که دادیم موسی را نه آیه روشن یعنی معجزهای آشکارا
که آن عصا بود و ید بیضا و سنون و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات چنانکه در
سورة الاعراف بتفصیل مذکور شده و گویند مراد بدان انفلاق بحر است و انفجار آب از حجر و نتق طور
بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان و انحلال عقده از زبان و عقوبت صاحب العصای سحره و نزد
بعضی مراد بآن آیات احکام است چنانکه مرویست که یهودی بصاحب خود گفت بیا تا نزد محمد رویم و او را
از این آیتها سؤال کنیم چون نزد آنحضرت سؤال کردند فرمود که آن نه آیه اینست که شرک میارید و خون
ناحق مریزید و زنا و دزدی و جادو مکنید و بی گناه را بسخن چینی و سحر و دشنام بزنان دور باشید و از جهاد
مگریزید و این نه احکام در جمیع ملتها ثابت بوده و یکی دیگر خاصة شما که در شنبه عدوان مکنید و
حکم آن دیگر بر پیدا آنده و یهود چون این کلام از رسول تمام شنیدند برخاستند و دست و پای آنحضرت
بوسیدند و گفتند گواهی میدهیم که تو پیغمبر خدایی بعد از آن خطاب بحضرت کرده می فرماید که فَسْئَلْ
بَنِي إِسْرَائِيلَ پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل از علمای ایشان همین آیات را سؤال کن تا صدق قول تو بر
مشرکان ظاهر گردد و ما آن آیات را بموسی دادیم إِذْ جَاءَهُمْ در وقتی که آمد بدیشان فَقَالَ لَهُ
فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا پس گفت موسی را فرعون بدرستی که من گمان می برم
ترا ای موسی جادو کرده و عقل تو پریشان شده قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَٰؤُلَاءِ گفت موسی
با او بدرستی که تو دانسته بدل خود و اگرچه بزبان تلفظ نمیکنی که فرو نفرستاده این نه آیات
را إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ که آفریدگار آسمانها و زمینها بَصَائِرَ در حالتی که
اینها روشنند که هر یک دلیلیست بر نبوت من و صدق من ولیکن تو عناد می کنی وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ
يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا و بدرستی که من میدانم ای فرعون هلاک شده یعنی مشرف بهلاکت و ناقص عقل

ومصر

و مصر بر شر فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ پس خواست فرعون آنکه برانگیزد
و دور کند موسی و قوم او را از زمین مصر یا از مطلق زمین بقتل و استیصال فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ
مَعَهُ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ و گفتیم پس از غرق شدن ایشان بفرزندان یعقوب که شما
اسْكُنُوا الْأَرْضَ ساکن شوید آن زمین که ایشان می خواستند که شما را از آن زمین بیرون
کنند فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا پس چون بیاید وعده سرای دیگر
یعنی چون قیامت شود بیاوریم شما را و ایشان را بمحشر در حالتی که جماعت آمیخته باشید با هم پس حکم
کنیم میان شما بتمیز سعدا از اشقیا و چون تقریر قصه موسی و فرعون را در این مقام برای تخویف
رسول آورد فرمود و گفت اگر چه کفار قریش ترا از مکه بیرون کنند قبل تو فرعون نیز در صدد اخراج
موسی شد ما او را و قوم او را مستاصل ساختیم و زمین مصر با ایشان دادیم پس تو بعد شما ظفر دهیم
و نعمت خود را بر تو تمام کنیم وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ و بحق فرستادیم قرآن را وَبِالْحَقِّ نَزَلَ و بحق
فرو آمد قرآن یعنی قرآن فرو نیامد مگر بحق و عدو شیاطین از او دور کردیم یعنی علی الثبت و مراد از حق حکمت
بالتثبت یعنی بر محمد قرآن نازل شد وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا و نفرستادیم
ترا مگر در حالتی که مژده دهنده مطیعان را بثواب و بیم کننده عاصیان را بعقاب تصلی که بعد مژده او را
کار نا روی که کرده اند و بیم کننده آنرا اگر روی بعا آرند وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ
عَلَىٰ مُكْثٍ و قرآنرا پراکنده فرو فرستادیم یعنی آیه و سوره سوره تا بخوانی بر مردمان باهستگی
و تانی در هر آیتی و سوره از آن بنده تامل کنند و غایة تفکر در آن بجا آرند وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا
و فرو فرستادیم آنرا بحسب حوادث فرو فرستادنی و در مدت بیست و اند سال تا بر حسب بهتر و مصلحت
که قُلْ آمِنُوا بِهِ بگوی ای محمد کفار مکه را ایمان آرید بقرآن أَوْ لَا تُؤْمِنُوا یا ایمان نیارید
یعنی ایمان شما بدو موجب زیادتی کمال او نمیشود و از عدم ایمان شما هیچ نقصی بآن راه نمی یابد إِنَّ
الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ بدرستی که آنانکه داده شده اند علم پیش از نزول قرآن
یعنی آنهایی که کتب آسمانی خوانده اند و حقیقت وحی و نبوت معلوم کرده و نعت و صفت قرآن در کتب
خود خوانده چون عبد الله سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری یا طایفه از جویان حق
و ابو ذر و ورقه و نوفل یا احزاب ایشان إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ

جَمِيعًا وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ

سُجَّدًا چون خوانده شود قرآن بر ایشان می‌افتند بر زنخهای خود بر روهای در حالتی که سجده کنانند
برای تعظیم امر خدا و سپاس نعمت او انزال القرآن وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا و می‌گویند پاکست
پروردگار ما از خلاف وعده خود إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا بدرستی که هست وعده
آفریدگار ما کرده شده یعنی واقع شده لا محاله وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ و می‌افتند بر روهای
خود یعنی در سجده و ذکر وقوع حیثیت آنست که او آنچنین که از روی ساجد بر زمین میرسد آنست يَبْكُونَ
وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا می‌گریند در حالت سجود و زیاده می‌کرد اند شنیدن قرآن ایشان را
فروتنی و تضرع او آورده اند که حضرت مصطفی ص در سجود می‌گفت یا الله یا رحمن مشرکان با یکدیگر
می‌گفتند محمد ما را از پرستیدن دو خدا منع می‌کند و خود دو خدا را می‌خواند آیه آمد که قُلِ ادْعُوا
اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ بگو ای محمد مشرکان را که بخوانید خدا را یا بخوانید رحمن را
که مقصود از هر دو لفظ ذات واحد است أَيًّا مَا تَدْعُوا هر کدام را که بخوانید نیکو شود بدان
حق تعالی خوانده باشید فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى پس مر او راست نامهای نیکو یعنی دال بر
صفات جلال [illegible] آورده اند که آنحضرت قرائت بجهر می‌فرمود در جمیع نمازها هر گاه که صلوة [illegible]
را در مسجد الحرام [illegible] مشرکان [illegible] لهو و لعب [illegible] صفیر و دست زدن مشغول شدندی تا شاید آنحضرت
در غلط افتد و ترک [illegible] کند حق تعالی فرمود که وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ و آشکارا مکن قرائت
نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان بشنوند و استهزا کنند وَلَا تُخَافِتْ بِهَا و آهسته مخوان
بحدی که نشنوند اصحاب که در عقب تو نماز می‌گذارند وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا و طلب کن میان
جهر و خفات راهی میانه چه وسطه [illegible] محبوب و مستحسنست یعنی در همه نمازها بلند یا آهسته
مخوان بلکه میانه هر دو راهی بدید کن یعنی نماز صبح و شام و خفتن را بلند بخوان و پیشین و پسین را آهسته
و بنا بر آن [illegible] باشد [illegible] بفعل پیغمبر ص [illegible] وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا و بگو ای محمد همه ستایش و ثنا مر خدا را آن خدایی که فرا نگرفت فرزندی چنانکه یهود و
و نصاری [illegible] ثابت [illegible] وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ
و نیست مر او را انبازی در پادشاهی یعنی در الوهیت و وحدانیت چنانکه مشرکان ثنویان را انباز
حق می‌گیرند وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ و نیست مر او را دوستی از جنس او

ویا غیر

و یا غیر جنس او از جهت مذلتی و عجزی که داشته باشد تا بسبب او عزیز و ارجمند گردد وَكَبِّرْهُ
تَكْبِيرًا و تعظیم کن او را تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگ دان از وصف و اوصاف و معرفت
عارفان و گویند معنی کبره آنست که بگو الله اکبر و در روایت آمده که بنده را گفتن الله اکبر بهتر است
از دنیا و ما فیها این آیه را آیة العز گویند مرویست که هر گاه کودکی از بنی عبد المطلب بسخن در آمدی حضرت
رسالت ص این آیه را تعلیم دادی

سورة الكهف مائة واحدى عشر آيات مكية

از ابی بن کعب روایتست که رسول ص فرمود که هر که این سوره بخواند تا هشت روز از فتنه دجال ایمن گردد
و اگر در آن هشت روز دجال بیرون آید حق تعالی او را حافظ باشد از فتنه دجال و آخر این آیت قل انما انا
بشر تا آخر تلاوت کند در وقتی که در خوابگاه خود آید نوری بر بالای سر او پدید آید درخشان شود تا بمکه و ملائکه در میان
آن نور صلوات بر او فرستند تا از خوابگاه برخیزد جندب گوید که از پیغمبر شنیدم که فرمود که هر که ده آیه
از سورة الکهف بخواند از فتنه دجال ضرری باو نرساند و هر که همه سوره خواند البته بهشت در آید
و هر که در روز جمعه این سوره بخواند عملی که از جمعه تا جمعه دیگر کرده باشد حق تعالی او را بیامرزد و نوری بدو دهد
که شعاع آن تا بآسمان برسد و او را از جمیع بلاها نگاه دارد از ابی عبد الله ع روایت کرده اند که هر که
در شب جمعه سورة الکهف بخواند شهید میرد و در روز قیامت حق تعالی او را با شهدا مبعوث گرداند و در موقف با شهدا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ
الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ همه ستایش و ثنایش مر خدا راست آن خدایی که فرو فرستاد بر بنده خود یعنی
محمد ص الْكِتَابَ قرآن را ترتیب استحقاق حمد بر انزال القرآن تنبیه است بآنکه قرآن اعظم نعمتهاست
که ملک منان بر بندگان ارزانی داشته چه سبب انتظام صلاح معاد و معاش است وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ
عِوَجًا و نگردانید مر او را چیزی از کجی یا اختلاف در لفظ و تناقض در معنی یا عدول از حق بباطل
قَيِّمًا مستقیم و معتدل [illegible] بوصفت [illegible] که ضمیر [illegible] راجع [illegible]
یعنی نگردانید مر بنده خود را بغیر خود بلکه او را مستقیم گردانید در جمیع احوال لِيُنْذِرَ بَأْسًا
شَدِيدًا تا بیم کند خدای تعالی یا محمد مر کافران را از عذابی سخت [illegible] عقوبتی و عذابیست که صادر شود

و عذابیا کشته مِنْ لَدُنْهُ از نزدیک خدای چه معذبان و رت نزدیک او وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ
و تا مژده دهد پیغمبر یا قرآن مرگرویدگان را الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ
أَجْرًا حَسَنًا آنانکه میکنند کارهای پسندیده و تمام کرده آنکه هست بهشت مَاكِثِينَ فِيهِ
أَبَدًا در حالی که مقیم باشند دران جاویدیه بی انتقال و بی انقطاع وَيُنْذِرَ الَّذِينَ قَالُوا
اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا و بیم کند آنرا کاز روی عجب و عناد گفتند فرا گرفت خدای تعالی فرزندی و
قایلان این یهودند و نصاری و بنو ملیح مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ نیست این گویندگان را بقرینه بودن این
سخن که می گویند هیچ دانشی یعنی از فرط جهل و تقلید میگویند وَلَا لِآبَائِهِمْ و نه مر پدران ایشان را
درین باب بلکه ایشان نیز بی علم و دلیلی این را می گفتند كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ
بزرگست کلمه ایشان از روی مقاله که بیرون می آید از دهنهای ایشان بی وجه جرات و فرط جهالت
و عناد و حکم خود إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا نمی گویند مگر دروغی و از غایت عظمه بهتان آن
نزدیک است که آسمانها و زمینها شکافته شوند و کوهها از جای برود و آورده اند که حضرت از شنیدن این کلمه تعالی
غمناک شد و با و سر گشت از امید که با ایمان ایشان نداشت حق تعالی برای تسلی و لطف او فرمود که
فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ پس همانا که تو کشنده مر نفس خود را بغصه و اندوه
بر نشانهای باز گشتن و پشت کردن ایشان از ایمان یعنی کار ایشان بر خود آسان کیر و غم بر خود منه إِنْ
لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا اگر ایمان نیاورند باین سخن یعنی قرآن و بر کفر و شرک
و عصیان ایشان خود را هلاک مساز بجهة اندوه و جزع یا غضب با ایشان إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى
الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا بدرستی که ما کردانیدیم آنچیز را که بر زمین است از معادن و نباتات و حیوانات
آرایش مر اهل زمین را یعنی آنچه در زمین است برای بندگان آفریده ایم از اقسام نعم لِنَبْلُوَهُمْ
أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا تا بیازماییم و ظاهر کردیم که کدام از ایشان نیکوتر است از روی کردار یعنی کیست
که نعم الهی از روی تقوی صرف راه نیست و کیست که از آن کفران نعمت و بد کند بعد از عدم
ثبات نظام دین پیغمبر باید که وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا و بدرستی که ما کردانیده ایم آنچیزها
که بر روی زمین است از کوه و درخت و بناها و غیر آن صَعِيدًا جُرُزًا زمینی بی رستنی ها و نبات

بیکیاه

بیکیاه و بنا یعنی آخر این عمارتها خراب خواهد ساخت پس دل بران منهید و زینت نا پایدار آن
فریفته مشوید در سوره الاسری مذکور شد که یهود قریش را سه سوال تعلیم دادند و با ایشان
اعلام کردند که قصه خوانان کهف بس عجیب و غریبست محمد از وی که جواب آن داند آیه آمد که
أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ بلکه پنداشتی که می گویند یا محمد
تو آنکه اصحاب غار و رقیم که مسجد و قریه سال در خواب ماندند كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا بودند از
دلایل ما چیزی شگفت یعنی قصه ایشان نسبت با آیات قدرت ما که در آفرینش ارض و سماوات ظاهر است
چندان غریب و عجیب نیست مراد از کهف غاریست جیرم نام واقع در کوه بنا خلوس از حوالی شهر
افسوس که دار الملک دقیانوس بود و رقیم بقول اضحاک وادئیست که کوه بنا خلوس از آنجاست و نعمان
بن بشیر در حدیثی مرفوع حضرت رسالت پناه روایت کرده که اصحاب رقیم سه کس بودند که از
شهر بیرون آمدند بجهت بعضی از حوایج خود باران ایشان را فرو گرفت پناه بغاری بردند چون
باندرون غار رفتند سنگی عظیم بر در آن غار افتاده راه بیرون آمدن را مسدود ساخت
ایشان مضطرب شدند و با خود گفتند که طریقی که موجب فتح این باب بود جز تضرع و زاری
و اخلاص بحضرت باری نیست صلاح آنست که هر یک عمل صالحی که کرده باشیم شفیع خود آریم شاید
که حق تعالی ما را ازین خلاصی بخشد پس یکی از ایشان گفت که خداوندا تو عالمی که من روزی چند مزدور
چند داشتم کار می کردند و از برای مزدی تمام نیستان آمد و گفتم تو نیز کار کن و مزد بستان چون
شام شد هر یک را مزد بدادم یکی گفت او نیم روز آمده مزد من واو را یکسان میدهی گفتم ترا با ما کیست
چکار تو مزد خود بستان او در خشم شده نگرفت و برفت من آنچه مزد او بود بدادم و بچه گاوی
و در میان رمه کاو خود رها کردم و از وی بچه ها متولد شد و بعد از مدتی طویل آن مرد با کمال ضعف
و تحف و بی برگی و بی نوا شده مرا گفت که مرا با تو حقیست گفتم چیست گفت آن مزد و درم که مزد مرا
پیش تو بگذاشتم من دروی نگریستم و وی را شناختم دست وی گرفتم و بصحرا بردم و گفتم این گاوان
مر ترا است گفت ای مرد بر من استهزا می کنی من گفتم و الله که این حق تست و هیچ کس را درین حقی نیست
و قصه با وی باز گفتم پس همه را بوی تسلیم کردم بار خدایا اگر میدانی که این کار برای رضای تو
کردم و هیچ غرضی دیگر از آن نداشتم ما را ازینجا خلاصی بخش در حال شکافی در غار پدید آمد

از آن جدا شد دیگری گفت خداوندا سالی قحط بود زنی صاحب جمال نزد من آمد که گندم خرد من گفتم
خود را بمن حاصل کن تا گندم بتو دهم و اگر نه باز گرد وی باز گردید و برفت پس از آن چند گرسنگی بی تاب شده
باز بیامد و گندم طلبید من همان گفتم وی دیگر نوبت نیز باز گردید و برفت و باز از غایت عجز و اضطرار
و گرسنگی نزد من آمد و گندم طلبید و گفت ای مرد بر من و عیال من رحم کن که همه هلاک میشویم من همان
سخن گفتم این نوبت نیز امتناع نموده بار چهارم بیامد بطاقت گشته از غایت گرسنگی با ضرورت راضی
شد من او را بخانه بردم و خواستم که با او مقاربت کنم لرزه بر اعضای زن افتاد من گفتم چه حال داری
گفت از خدای تعالی میترسم من با خود گفتم ای نفس ظالم این زن در حال ضرورة از خدا می ترسد و تو
با وجود این همه نعمتها اندیشه عذاب او نمی کنی پس از پیش او برخاستم و زیاده از آنچه میخواست باو دادم
و رها کردم بار خدایا اگر این کار محض رضای تو کردم ما را ازین تنگنا راه گشادگی بخش فی الحال در آن
دیگر از آن سنگ جدا شد و غار روشن گشت سیوم گفت خداوندا مرا مادر و پدری پیر بود من گوسفندان
داشتم نماز شام قدری شیر نزد ایشان آوردم ایشان خفته بودند مرا دلم نداد که ایشان را بیدار کنم بر بالین
ایشان بنشستم و گوسفندان را ضایع بگذاشتم دلم با ایشان مشغول بود و آنجا ظرف شیر در دست داشتم
تا روز شد ایشان بیدار شدند و من آن شیر را بایشان دادم تا بخوردند بار خدایا اگر این کار برای رضای
تو کردم ما را ازین گرفتاری نجات ده سنگ بتمامی زایل گشت و ایشان از غار بیرون آمدند و قصه اصحاب
کهف نیز وجه بود که ترسایان قدیمی طغیان کرده از حدود احکام انجیل قدم بیرون نهادند تا آنکه
فواحش در میان ایشان بسیار شد و بت پرستیدن آغاز کردند و در میان ایشان جمعی بودند که بر دین عیسی
بودند و در زهد و عبادة می کوشیدند و ایشان را پادشاهی بود دقیانوس نام و بت پرست و بسیار
جبار و ستمکار و مردمان را از دین عیسی منع می کرد و هر کرا بر دین عیسی دیدی می کشت و بجهة تفحص
ممالک بشهرها می گشت تا آنکه بشهر افسوس می گشت رسید که اصحاب کهف در آن بودند ایشان از بیم او
بسیار پریشان شدند و نمازگاهی که داشتند آمده بتضرع و زاری گفتند که خدایا ما را از شر این طاغی باغی
را از ما کفایت کن جمعی کافران دقیانوس بر قصد ایشان مطلع شده وی را خبر دادند و جمعی کس را
فرستاد و ایشان را حاضر کرد با جامهای عبادة و رویهای غبار آلوده و از کثرة سجود دقیانوس ایشان را

تهدید

تهدید کرد ایشان گفتند که ما بغیر از خدای بحق را نمی پرستیم که آفریدگار آسمان و زمین است هر چه خواهی
میکن دقیانوس گفت روزی چند شما را مهلت دادم تا در کار خود اندیشه کنید اگر با من در دین من در آیید
فبها و اگر نه شما را سیاستی کنم که همه خلقان را از آن عبرة گیرند ایشان از مجلس او بیرون آمده با یکدیگر
گفتند که تدبیر آنست که ما زادی و توشه بر گیریم و از دست این ظالم بجهیم پس هر یکی از خانه پدر قدری
مال جهة زاد بر داشتند و از آن شهر بیرون آمدند و نزدیک آن شهر کوهی بود و در آن کوه غاری بود
متوجه شدند در اثنای راه سگی در دنبال افتاد و هر چند که او را می زدند و میراندند باز نمی گشت
تا آنکه با او آن آمد که ای یاران مرا مزنید که من دوستان خدا را دوست میدارم چون بخسبید من
شما را پاسبانی کنم ایشان سگ را با خود ببردند پس باندرون آن غار در آمدند بانواع طاعات و عبادات
مشغول شدند و بر خدای توکل کردند چون سر بسجده نهادند حق تعالی خواب بر ایشان مستولی ساخت تا
سیصد و نه سال بخفتند و بعد از چند روز دقیانوس ایشان را طلبیده نیافت پدران ایشان را بگرفت و احوال
ایشان را پرسید گفتند مالهای ما را برداشتند و برفتند نمیدانیم که کجا رفتند کسانی که ایشان را دیده بودند
گفتند که در فلان کوه غاریست و ایشان در آن غار شده دقیانوس با لشکر بسیار متوجه آن کوه شده چون
بدر غار رسیدند هیچ کس را زهره آن نبود که در آید درون غار رود پس گفتند ای ملک تا غایت که گفتن
ایشان چه کار است در غار را محکم و مسدود ساز تا ایشان بگرسنگی و تشنگی بمیرند دقیانوس بفرمود
تا در غار را بر آوردند و در لشکر دقیانوس دو مرد مومن بودند نامها و نسبهای ایشان بر لوحی از زر
نوشتند و در بنای آن سد وضع کردند تا وقتی که کسی آن سد را بشکافد از احوال ایشان خبر یابد آن سد
چنان بود تا دقیانوس هلاک شد و قرنها برین بگذشت و در آن شهر پادشاهی بتخت نشست صالح و
مومن و نام او تندوس و مردمان در زمان او بعضی مومن بودند و بعضی کافر و ایشان را اختلاف در حق
می کردند و به بعث و نشور می ترسانید ایشان گفتند ما حیاة و مماة همین میدانیم که در دنیا است آن
پادشاه با خدا مناجاة کرد تا خدای تعالی آیتی بدیشان نماید که دلالت کند بر حقیقت بعث و نشور
حق تعالی در دل یکی از مردمان آن شهر افگند نام او الیاس تا آن سد بشکافد و حظیره گوسفند کند
پس چون در غار را بشکافت جماعتی را دید در آنجا خفته و سگی بدر غار خسبیده و بیم داشت که چون
در آید درون غار رود سگ برخاست و بر وی حمله کرد وی از آن حال ترسان و هراسان گشت

٦١

چون سد مفتوح گشت حق تعالی ایشان را از خواب بیدار ساخت ایشان باز نشستند و بر یکدیگر
سلام کردند و چنان پنداشتند که یک روز یا بعضی از روز خوابیده‌اند چه خود را بر همان صورت و هیئت
یافتند که خفته بودند تغییر نیافته جامها کهنه نشده پنداشتند که در عهد دقیانوس‌اند نماز بگذاردند
و چون طعام خود را که یملیخا نام داشت گفتند برو و طعام برای ما بیاور و بنگر که از طعامی طلب کند
پاکیزه یملیخا درمی چند برداشت و از کوه به زیر آمد تا در شهر رود همه علامات بر خلاف آن دید که گذاشته
بود ترسان از دقیانوس در شهر آمد مردمان را دید که به دین عیسی پیغمبر بودند و بر وی صلوات می‌فرستادند
تعجب او بیشتر شد با خود گفت من دوش از این شهر بیرون رفتم هیچکس نمی‌توانست که نام عیسی برد پس
گرد شهر می‌گشت و کسی را نمی‌یافت که احوال از وی بپرسد و رسم و آیین شهر بر خلاف گذشته دید با خود گفت
همانا که این شهر غلط کرده‌ام موجب این حال ندانم که چیست از مردی پرسید که این شهر را چه نام است گفت
افسوس [illegible] دانست که همان شهر است و مردمان همان [illegible] گشتند آخر درمی چند که داشت بیرون آورد که طعام خرد چون
خبازان بدان نگریست درمی دید بر شکل [illegible] و مهر دقیانوس بر آن زده و سیصد سال قبل از این مسکوک
شده در روی آویخت که ای مرد گنج یافته‌ای پس او را گرفته نزد حاکم شهر بردند وی پنداشت که او را نزد دقیانوس
می‌برند بالقصه وی [illegible] دل بر هلاک نهاد و می‌گفت ای خداوند زمین و آسمان مرا از ظلم
دقیانوس خلاصی بخش پس او را نزد حاکم بردند چون او را دید که دقیانوس نبود ساکن شد پس آن درم را به
حاکم دادند حاکم گفت ای جوانمرد راست بگو که این گنج را کجا یافته که نقش این درم [illegible] گنج یافته
یملیخا گفت که من خبر از گنج ندارم و این درم را از خانه پدر خود بیرون آورده‌ام حاکم بانگ بر وی زد که اگر
اقرار کردی که این گنج از کجا یافته‌ای از عذاب خلاص شوی [illegible] سیصد و نه سال است
که این درم زده‌اند و ما هیچ کدام از این جنس ندیده‌ایم [illegible] یملیخا گفت [illegible] خدایی که او را می‌پرستید
که بگو شد که دقیانوس کجاست گفتند [illegible] گنج [illegible] از
زمان دقیانوس تا اکنون سیصد و نه سال برآمده یملیخا گفت شما با من راست بگویید اما بدانید که
ما چند نفر رفیق و مصاحب بودیم پادشاه این شهر با ما ستم کرد و از دین [illegible] ما را منع می‌کرد ما دیروز
از وی بگریختیم و شب به غار خفتیم امروز آمده‌ام به شهر تا از برای ایشان طعامی بخرم شما بر [illegible]

تهمت

تهمت می‌نهید که گنج دقیانوس یافته‌ام اگر باور نمی‌کنید بیایید تا غار بشما بنمایم چون حاکم شهر
این سخن بشنید گفت همانا که این مرد راست می‌گوید و این آیتی است از حق تعالی پس حاکم برخاست با
مردمان شهر و متوجه غار شدند چون به در غار رسیدند یملیخا گفت شما اینجا مکث کنید تا من بروم
و خبر به ایشان رسانم تا ایشان از این خلق نترسند چون یملیخا خبر به ایشان رسانید در این فکر فرو رفتند
و در اثنای این حال اهل شهر در رسیدند و از آن حال متعجب و متحیر شدند چون نگاه کردند لوحی دیدند از زر
نامهای ایشان در آن نوشته بر این وجه که در فلان تاریخ در عهد ملک دقیانوس مکسلمینا یملیخا
دبرنوش مرنوش شاذنوش مرطونس از فتنه پادشاه وقت بگریختند برای دین خود در این غار نهان
شدند چون مردمان شهر بر این مطلع شدند تعجب ایشان زیاده شد پس آن جوانان را بدین هیئت دیدند
تا نه روی زمین ایشان نگردیده و یا قوت جامهای ایشان نه چرکین و کهنه گشته متیقن گشتند که حق تعالی
برانگیخته گردانیدن مردگان قادر است پس حاکم نامه‌ای نوشت نزد پادشاه صالح که به تعجیل متوجه غار شو
تا آیتی به بینی بر صحت بعث و نشور و آن قصه در نامه درج کرد ملک صالح سجده شکر کرده با لشکر خود متوجه
آن غار شدند جوانان کهف را دیدند که در آن غار به طاعت و عبادت مشغول بودند و خدا را تسبیح و تهلیل
می‌کردند پس ملک بر ایشان سلام کرد و بعد از ملاقات گفتند که ای ملک ما را وداع کنیم که خدای تعالی
ما را [illegible] این بگفتند و پهلو بر خاک نهادند و بخفتند حق تعالی جان ایشان برداشت
پادشاه فرمود تا حلل و جامهای قیمتی را کفن ایشان کنند و تابوتها از زر بسازند همه در خواب پادشاه آمدند
که ما را همچنان بگذارید [illegible] حق تعالی ایشان را از چشم خلق محجوب کرد
و ترس [illegible] تا هیچ کس نتوانست که گرد ایشان آید پس پادشاه بفرمود تا بر در غار
مسجدی بنا کردند و [illegible] آنجا می‌رفتند و نماز می‌گذاردند و حاجت می‌خواستند روا می‌شد و [illegible]
صحیح ثابت شده که رسول [illegible] کرد که اصحاب کهف را ببینم جبرئیل آمد که یا رسول الله تو ایشان را
در دنیا نخواهی دید اما جمعی از اصحاب بفرست تا ایشان را به دین تو خوانند حضرت [illegible]
گفت همچنین سلیمان که بر بساط می‌نشست بر بساط نشینند تا ایشان را باد ببرد و آنجا [illegible]

نشسته
فرمود تا بساطی بگسترند حضرت امیرالمؤمنین ع و سلمان و ابوذر و ابوبکر و عمر و عثمان در آن بساط
برداشت
و رسول فرمود که برو که اصحاب کهف جواب سلام او بدهند و وصی و خلیفه مرا بشناسند پس خدای تعالی باد را فرمود تا بساط را
و بآنجا برد که اصحاب کهف بودند چون فرود آمدند سنگی بر در غار بود برداشتند سلمان ایشان را روشنی دید با ملک در کوه
و حمله آوردند چون حضرت امیر را دیدم جنبانیدن آغاز کرد و اشاره کرد که درآیید ایشان در آمدند پیش فتیان
و سایر صحابه سلام کردند جواب نشنیدند امیرالمؤمنین ع بدیشان سلام کرد جواب دادند گفتند علیک السلام و رحمة الله
و برکاته آنحضرت فرمود که من رسول رسول خدایم و از نزد او بجانب شما آمده‌ام تا شما را بدین او دعوت کنم گفتند مرحبا به
آمنا و صدقنا حضرت امیر فرمود که رسول خدا شما را سلام میرساند گفتند و علی محمد رسول الله الصلوة و السلام ما دامت
السموات و الارض و علیک بما بلغت و چون قبول دین اسلام کردند و به نبوت خاتم النبیین و سید الوصیین ایمان
آوردند باز بجای خود تکیه کردند و بار دیگر تا خروج مهدی ع بخواب خواهند شد و مهدی ع بر ایشان سلام دهد جواب
باز دهند پس همین بود رقیا تا مبعوث کردند پس حضرت امیرالمؤمنین ع باد را امر کرد تا بساط را برداشت و بمسجد
پیامبر آورد پیش از آنکه امیرالمؤمنین خبر دهد آنچه گذشته بود رسول بوحی الهی با اصحاب اخبار فرمود حق تعالی از قصه
بر نوعی بیان فرمود که اذ اوی الفتیة الی الکهف یاد کن ای محمد چون جای گرفتند و باز گشتند جوانان
بغار بجهت نجات فقالوا ربنا اتنا من لدنک رحمة پس گفتند ای پروردگار ما بده ما را از نزد تو رحمتی
نجاتی یعنی آمرزش و روزی و امن از عدو و هیئ لنا من امرنا رشدا و مهیا ساز برای ما از کار ما
که مفارقت کفار است صلاح و راستی که بسبب آن راه یابیم و مهتدی شویم فضربنا علی آذانهم پس نهادیم
حجابی که نشنوند یعنی خوابانیدیم ایشان را که نشنوند فی الکهف سنین عددا در غار سالهای شمرده معین
ثم بعثناهم لنعلم پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را تا بدانیم یعنی علم ما تعلق گیرد مطابق آنچه
حاصل شده مراد آنست که تا ظاهر شود معلوم آنچه دانسته بودیم از ازل و آن معلوم ای الحزبین کدام
از دو گروه از اصحاب که اختلاف کردند در آن مدت و بیهوده تقدیر معلوم کردند که کدام از ایشان احصی لما لبثوا
امدا شماره نگاه دارنده‌تر است مر اندازه مدتی که ایشان درنگ کرده‌اند در غار و شماره که کدام بهتر است نحن
نقص علیک نباهم بالحق ما قصه میکنیم و میخوانیم بر تو ای محمد خبر ایشان را با راستی و درستی انهم

فتیة

فتیة جوانانی که ایشان جوانان بودند نه مردان آمنوا بربهم و زدناهم هدی
ایمان آوردند به پروردگار خویش و بیفزودیم ایشان را راه نمونی یعنی ثبات و یقین بوسیله زیادتی لطف خویش
و ربطنا علی قلوبهم و بربستیم بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دلهای ایشان را باظهار حق
و مهربان گردانیدیم ایشان را اذ قاموا چون بایستادند پیش دقیانوس و او ایشان را
بپرستش بت دعوت کرد فقالوا ربنا رب السموات و الارض پس گفتند پروردگار ما
آفریدگار آسمانها و زمینهاست لن ندعوا من دونه الها هرگز نخوانیم و نپرستیم بجز او
معبودی لقد قلنا اذا شططا آینه بخدای که گفته باشیم آنهنگام که دیگری را بپرستیم سخنی دور
از حق و محض خطا و دروغ هؤلاء قومنا اتخذوا من دونه آلهة آن گروه که گسانیاند در
گرفتند بسبب تهدید دقیانوس و بیم قتل بجز از خدای بحق خدایان دیگر که بر باطلند لولا یأتون علیهم
بسلطان بین چرا نمی آورند کافران بر پرستش بتان و عبادت ایشان حجتی روشن یعنی دقیانوس که مردمان
را تکلیف بت پرستی میکند حجت و برهان فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا پس کیست ستمکارتر
از کسی که افترا کند و بربندد بر خدای دروغ را قول از پیش گذشت که دقیانوس بعد از آن
قرار کردند یملیخا که مهتر ایشان بود گفت که و اذ اعتزلتموهم و ما یعبدون الا الله
و چون یکسو شدید از اهل شهر یعنی پرستیدند مگر خدای و چون ایشان خدا را معبود میدانستند و بتان را
در عبادت شریک میساختند از جهت یملیخا فرمود که چون از ایشان یکسو شدید و روی بخدای یگانه آوردید
فأووا الی الکهف ینشر لکم ربکم من رحمته پس بازگشت کنید بسوی غار و جای گیرید
تا بگستراند پروردگار شما از بخشش خود و رحمت را بر شما از فراخی روزی و مشو و یهیئ لکم من امرکم
مرفقا و بسازد برای شما از کار شما آنچه بدان نفع گیرید در دین و دنیا القصه چون از اتفاق نموده
بکوه بر آمدند و چنانکه گذشت سگ شبان همراه ایشان شد و بغار در آمدند و قرار گرفتند حق تعالی خواب بر ایشان گماشت
و جماعتی گفتند دقیانوس بعد از دو سه روز دیگر که اطلاع ایشان رسید و لب بدیشان برده بر در غار آمد و آن را
بسنگ بر آورد تا همانجا هلاک شوند پس گشت و غار ایشان در طرف جنوبی آن کوه بعد الجرم آفتاب بوقت طلوع و غروب
بر روی آنان نمی کرد و عفونت آن را تحلیل کرده هوا را باعتدال باز می آورد تا جامهای ایشان را کهنه نکرد انچنانکه
میفرماید و تری الشمس اذا طلعت تزاور عن کهفهم و بینی آفتاب را چون طلوع کند بگردد
از غار ایشان ذات الیمین بجانب راست ... غار و در مقابل قطب شمال افتاده

و بدین سبب شعاع آفتاب بر ایشان واقع نمیشود تا ایشان را متغیر نسازد وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ
الشِّمَالِ و چون غروب کند ببرد از ایشان و بگردد بسوی چپ غار وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ و ایشان در فراخی اند از
غار یعنی آن موضع اصلح مواضع است برای خوابیدن چه آن غار در مقابل بنات النعش واقع شده و آفتاب در حین طلوع
از آن میگردد و شعاع آن بر آن نمی افتد و آن غار فسیح است و ایشان در میان حقیقی آن خوابیده اند و نسیم تمامی
میرسد بجهت آن لون ایشان متغیر نمیگردد و جسد ایشان متعفن و جامهای ایشان کهنه نمی باید ذَلِكَ مِنْ
آيَاتِ اللَّهِ این جا دادن ایشان در غار از دلایل قدرت حق تعالی است مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ هر کرا خدای تعالی راه
نماید پس او راه یافته است بفلاح و رستگاری مانند اصحاب کهف وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا
و هر کرا فرو گذارد و وی را در وادی خذلان و خسران بگذارد پس نیابی تو مر او را دوستی که راه نماینده که او را بمقصد
رساند چون دقیانوس و اتباع او وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا و پنداری تو اصحاب کهف را بیداران زیرا که چشمهای ایشان
باز گشوده است وَهُمْ رُقُودٌ و حال آنکه ایشان خفتگان اند و گویند هر سال در روز عاشورا ایشان را میگردانند و منقلب شدن
ایشان ثابت چنانکه فرمود وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ و ملائکه میگردانند ایشان را
بدست راست و بدست چپ تا زمین بمرور ایام اندام ایشان را نخورد وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ
و سگ ایشان گسترانیده است هر دو دست خود را و سر در میان هر دو دست نهاده بر آستانه غار بود در زاد المسیر آورده
که سگ سرخ بود و پشتش سیاه و شکمش سفید و دمش ابلق و نامش قطمیر منقول است که هر که شبها در روی بر لوح نوشته
بانی و جمله سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ از عقرب ضرری بوی نرسد و هر که کلمات وكلبهم باسط ذراعيه بالوصيد نوشته با خود دارد
از سگ متضرر نشود و چون چشمهای اصحاب کهف گشوده است و موهای ایشان دراز شده و مظلم و موحش اند از غیر
لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ اگر اطلاع یابی بر ایشان و نظر کنی بدیشان لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ
رُعْبًا هر آینه روی بگردانی از ایشان بجهت گریختن و هر آینه پر کرده شوی از ایشان از روی ترس و بیم مخوف عظیم از ایشان
در دل تو راه یابد مراد آنست که کسی را طاقت دیدار ایشان نیست صورت خطاب با حضرت رسالت است و مراد غیر وی است القصه
چون دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرد و باز گشت باد اجل نهال حیات او در هم شکست و آن همه ملک و مال او را شد
و بعد از وی چند پادشاه دیگر در آن ملک تصرف کردند تا نوبت مملکت بوی رسید که از صلحای آن روزگار بود در حشر
اجساد شبهه افتاد و منکر آن شدند چنانکه گذشت هر چند ملک ایشان را پند داد سود نکرد و از حق تعالی خواست که دلیلی
بر حشر اجساد بدیشان نماید در غار بعد از مدتی الیاس که یکی از شبانان آن شهر بود مفتوح ساخت و اصحاب کهف را بیدار
کرد چنانکه فرمود وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ و همچنانکه ایشان را در خواب کرده و اصحاب کهف

بود بعد از آن بیدار کرد ایشان را که بطول زمان جسد ایشان تغییر نیافته و جامهای ایشان فرسوده
نگشته لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ تا سؤال کنند میان یکدیگر و حال خود را دانسته شوند و یقین ایشان
ما بیفزاید قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ گفت گوینده از ایشان یعنی مکسلمینا که از همه بزرگتر بود كَمْ لَبِثْتُمْ
چند وقت درنگ کردید درین غار مقصود ایشان آن بود که مدت لبث ایشان معلوم شود و نمازهای فوت شده را قضا
کنند چه ایشان بامداد بغار در آمده بودند و در نگریستند آفتاب بوقت چاشت رسیده بود قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا
أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ گفتند غالب ظن آنست که درنگ کرده ایم در غار روزی که دی روز در خواب رفته باشیم یا پاره
از روز پس چون ناخنهای خود را بالیده و موهای سرها را دراز یافتند قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا
لَبِثْتُمْ گفتند بعضی از ایشان بعضی را که پروردگار شما داناتر است بآنچه درنگ کرده اید چون امر بر ایشان
مشتبه شد شروع در مهم خود کرده گفتند با یکدیگر که محتاج طعامیم فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ
إِلَى الْمَدِينَةِ پس بفرستید یکی را از میان خود بدین درمها که دارید بشهر افسوس فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى
طَعَامًا پس باید که آن فرستاده در نگرد که کدام از اهل شهر پاکیزه تر است از روی طعام و غرض اصحاب کهف
آن بود که ذبیحه مسلمانی بخرند که حلال و طیب باشد نه حرام و نجس چه اکثر آن شهر مجوس بودند فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ
مِنْهُ پس آن فرستاده بیاید بشما خوردنی از آن طعام پاک وَلْيَتَلَطَّفْ و باید که آن فرستاده نرمی و مدارا
کند در خرید و فروخت و منازعت ننماید وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا و خبردار نگرداند بشما هیچ یکی از اهل آن شهر
إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ بدرستی که اهل آن شهر اکثر تابع دقیانوس بودند اگر مطلع شوند
ظفر یابند بر شما يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ سنگسار سازند شما را یا باز گردانند
شما را در دین خود وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا و رستگاری نیابید آن وقت هرگز یعنی پیوسته در عذاب
باشید تملیخا که اعقل ایشان بود این نصایح را قبول کرده بشهر در آمد و اوضاع شهر را متغیر دید بازار و محلات
و الوان مردم بر نمطی دیگر یافت حیرت برو غلبه کرده بدکان خبازی آمد و درهم بدو داد چون خباز درهم
دقیانوس را دید تصور آنکه گنج یافته او را باهل بازار نمود تا خبر بحاکم رسید و حاکم تملیخا
را طلبیده تهدید کرد وی قصه خود را تقریر نمود حاکم با اکثر مردم شهر بجانب غار توجه نمود چون ایشان را
دید با روهای تازه بر جای متحیر فرو ماندند و لوحی که بر در غار نوشته بودند تحیر او بیشتر شد یقین ایشان

ببعث زیاده گشت چنانکه می فرماید وكذلك أعثرنا عليهم و همچنانکه ایشانرا بیدار
کردیم مطلع گردانیدیم بیتندروس و قوم او را بر ایشان ليعلموا أن وعد الله حق
تا بدانند که بدرستی که وعدهٔ خدای ببعث و حشر راست و درست چه خواب ایشان مشابهتی تمام
دارد بموت و بعث وأن الساعة لا ريب فيها و دیگر بدانند که در آمدن قیامت هیچ شکی
نیست القصه میفرماید که ما مطلع ساختیم قوم بیتندروس را باصحاب کهف إذ يتنازعون
بينهم أمرهم وقتی که نزاع می کردند میان یکدیگر امر دین خود را بانکه بعضی می گفتند که حشر
مخصوص است بروح و بعضی قایل بودند بحشر روح و جسد پس بدین ایشان ظاهر شد که روح و جسد با هم
مبعوث خواهند شد چون اصحاب کهف بار دیگر وفات کردند در موضع خود بخفتند خوش ایشان قبض
کرد قوم بیتندروس نزاع کردند در آنکه ایشان مردند جمعی گفتند بر ایشان بناها باید ساخت همچنانکه در
مقابر و مشاهد چنانکه می فرماید فقالوا ابنوا عليهم بنيانا پس گفتند که بنا بنهید بر ایشان
دیواری که از چشم مردم پوشیده شوند تا بدان موضع ایشانرا نشناسند ربهم أعلم بهم پروردگار
ایشان داناتر است بکار ایشان از جمعی که منازعه می نمایند در باب ایشان قال الذين غلبوا
على أمرهم گفتند آنانکه غالب شدند بر دین ایشان یعنی آن جماعه که بحشر اجساد قایل بودند گفتند
لنتخذن عليهم مسجدا هر آینه فرا گیریم برای ایشان مسجدی که مردمان در آن نماز گذارند
بعد از آن از منازعان حضرت رسالت پناه ص در باب اصحاب کهف می فرماید که سيقولون
ثلاثة رابعهم كلبهم زود باشد که گویند یعقوبیه یعنی نصاری نجران که اصحاب کهف سه کس بودند
و چهارم ایشان سگ بود ويقولون خمسة سادسهم كلبهم و گویند نسطوریه ترسایان
که ایشان پنج تن بودند ششم ایشان سگ بود و می اندازند این کلام را رجما بالغيب انداختنی به
پوشیده که یعنی گفتاری اصلا اطلاعی بر آن ندارند ويقولون سبعة وثامنهم كلبهم
و گویند مسلمانان باخبار رسول از جبرئیل ایشان هفت تن اند و هشتم ایشان سگ ایشان حق تعالی
قبل از وقوع این نزاع اصحاب رسول را با این خبر داد تا یقین ایشان زیاده شود بعد از آن وفد نجران
آمدند و حدیث عیسی و اصحاب کهف در میان آوردند و مهتر ایشان دو کس بود یکی سید نام و دیگری

عاقب

[illegible]

عاقب سید نسطوری بود بزعم خود گفت که سه کس بودند چهارم ایشان سگ و عاقب بظن خود گفت پنج تن
بودند ششم ایشان سگ و اهل اسلام گفتند هفت تن اند و هشتم ایشان سگ ایشان عبد مسیح گفت قول
اهل اسلام حق است و حق تعالی اشاره فرمود ببطلان دو قول بقوله رجما بالغيب اما می کند تصدیق قول
مسلمانان قل ربي أعلم بعدتهم بگوی ای محمد آفریدگار من داناتر است بشمار ایشان ما يعلمهم
إلا قليل نمیدانند ایشانرا مگر اندکی از آدمیان که پیغمبرانست و صحابه از امیرالمؤمنین ع منقولست که اصحاب
کهف هفت تن بودند یملیخا و مکشلینا و مشلینا این سه اصحاب دست راست پادشاه آن عصر بودند
مرنوش و دبرنوش و شاذنوش و اینها اصحاب دست چپ پادشاه بودند و در روایات دیگر اسامی ایشان نیست
اما صحیح تر همینست و مروی است که هر که نامهای اصحاب کهف را با خود داشته باشد از غرقه بسی ایمن گردد
و اگر در جائی آتش افتاده باشد این نامها را در خرقه نویسند و در آتش اندازند باذن خدای تعالی آتش فرو نشیند
و اگر اطفال گریه کنند و آرام نیابند بنویسند و در زیر سر ایشان نهند آرام یابند و اگر بر چوب پاره
نویسند و در میان زراعت نصب کنند از آفت محفوظ ماند و از برای تب ربع و صداع نویسند
و بر ران راست بندند و از برای عسر ولادت بر ران چپ بندند و نوشتن و نجات از قفل همچنین بر ران بندند
خلاصی یابند بعد از ان تعداد اصحاب کهف می فرماید که چون بطریق وحی بر تو ظاهر شد که اصحاب چند کس بودند
فلا تمار فيهم إلا مراء ظاهرا پس تو جدال مکن در شان ایشان اگر اهل کتاب بر جدال کنند
مگر جدالی ظاهر و بر ایشان خوان آنچه در قرآنست ولا تستفت فيهم منهم أحدا و فتوی مجوی
یعنی مپرس در شان ایشان از اهل کتاب هیچ یکرا چه بطریق وحی بان عالم شده و ایشان نا صدقانند بان علم
در مجمع گفته که خطاب بحضرت است و مراد امتند آورده اند که چون اهل مکه بتعلیم یهود سه سؤال
که در سوره اسری مذکور شد از حضرت رسالت پناه ص پرسیدند حضرت چون که بوحی جواب ایشان خواست گفت
گفت بگمان آنکه جبرئیل امروز یا فردا بیاید و از او استفسار کند فرمود که فردا بیایید تا شما را خبر کنم و نگفت
ان شاء الله پانزده روز یا کم و بیش وحی نیامد و قریش طعنه میزدند که خدا محمد را دشمن گرفت غبار ملالت بر آئینه
دل آنحضرت نشست جبرئیل نازل شد حضرت فرمود ای جبرئیل در این چند روز کجا بودی که بسیار مشتاق تو
بودم گفت اشتیاق من از تو بیشتر بود اما حکم الهی نبود که من بتو نازل شوم این آیه آورده که ولا
تقولن لشيء إني فاعل ذلك غدا إلا أن يشاء الله و مگوی هر چیز را که

بچیزی

خدای
هرکاری را که قصد داری بدو بتی که من کننده ام آنرا فردا مگر آنکه خدای خواهد یعنی مگوی که اگر خواهد
من آنرا بکنم حق تعالی پیغمبر خود را بر وجه تأدیب نهی فرمود که گفتن انی فاعل شیئا غدا مگر آنکه مقید
سازد بمشیة الله یعنی بگوید ان شاء الله این تأدیب است و سبحانه مر بندگان را که حکم جزم نکنند
در زمان آینده و این نهی حضرت رسالت را تنزیهی است نه فرض وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ
و یاد کن بمشیة پروردگار خود را یعنی چون ان شاء الله فراموش کنی آنرا هر وقت که خواهی ان شاء الله را
فراموش کنی بعد از آن متذکر شوی ان شاء الله اگرچه بعد از روزی یا ماهی یا سالی باشد و چون بدلایل
عقلیه که سهو و نسیان بر انبیا روا نیست پس خطاب بحضرت است و مراد امت و بند وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِ
رَبِّي و بگو شاید که دلالت کند مرا پروردگار من لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشَدًا مر چیزی را که
نزدیکتر است از نشان اصحاب کهف که می پرسند از روی صواب و آن آیات خبر دادن حق سبحانه بود آنحضرت را که
از قصص انبیا که بوده اند و متمادی بعد میان آنحضرت و ایشان و خبر دادن از اعصار مستقبله تا قیام قیامت
واقع شود بعد از لبث اصحاب کهف خبر میدهد که وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ
وَازْدَادُوا تِسْعًا و درنگ کردند اصحاب کهف در غار و وقتی که در خواب بودند سیصد سال و زیاده کردند
نه سال دیگر تا هنگام بیدار شدند در زمان تندروس چون لباب آورده که سیصد سال شمسی و نه سال قمری و دو ماه
و نوزده روز باشد و در خبر است که ترسایان گفتند ما سیصد سال را دانیم و نه را نشناسیم حق تعالی فرمود که
قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بگوی محمد که خدای داناتر است به
مقداری که درنگ کردند مر اوراست پادشاهی آسمانها و زمینها پس چگونه علم نباشد بمدة لبث اصحاب کهف
أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ چه بیناست خدای بهر موجودی و چه شنواست بهر مسموعی یعنی هیچ شی مانع علم او
نیست و او همه چیز یکسانست در اطلاقه مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ نیست اهل آسمان و زمین
را بجز او هیچ دوستی که متولی امور ایشان بود وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا و انباز نمی کند
خدای در حکم و قضای خود یکی را از موجودات علوی و سفلی وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ
و بخوان آنچه وحی کرده شده است بسوی تو از پروردگار تو که قرآنست و التفات مکن بقول کفار که در
انکار ایشان لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ هیچ تغییر دهنده نیست سخنان او را وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ

وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا و آموختیم او را از نزد خود علمی که خاص است بما و کسی آنرا
نمیداند الا بتعلیم ما و بدانکه اسم خضر ابو العباس بلیا بن ملکان است و خضر لقب اوست و هر جا که می نشست
زمین سبز می گشت آورده اند که چون موسی و یوشع بمکان خضر رسیدند او را دیدند تکیه کرده و جامه بر
سر خود کشیده موسی بر وی سلام کرد خضر ع از روی خود جامه بیرون کرده جواب داد گفت تو کیستی
گفت من موسی ام حق تعالی فرموده که با تو صحبت بدارم و از تو چیزی بیاموزم پس بنشستند و سخن در
پیوستند مرغکی بیامد و منقار در آب زد و قطره برداشت و در پیش خود مالید و برفت خضر موسی را
گفت دانی که این چه رمز است گفت نه گفت میخواهد که علم بنی اسرائیل عاجزند و بنی اسرائیل در علم تو و تو
در علم من و تو و جمله عالمیان نسبت بعلم الهی مقدار این یک قطره است که این مرغ از دریا برداشت خود
الیا القصه بعد از ملاقات موسی بخضر قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ
مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا گفت موسی او را که آیا پیروی کنم ترا بر شرط آنکه بیاموزی مرا از آنچه آموخته
مرا علمی که مستنبط رشد باشد قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا گفت خضر در جواب موسی
که بدرستی که تو هرگز نتوانی با من صبر و شکیبایی کردن موسی گفت چرا صبر نتوانم کردن گفت خضر که
تو پیغمبری و حکم بظاهر است شاید که از من عملی صادر شود که در ظاهر منکر و ناشایست نماید و تو
و حکمت آن ندانی و بدان صبر کردن نتوانی وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا
و چگونه صبر کنی بر آن چیزی که احاطه نکرده باشد بآنچیز از روی دانش یعنی علم تو بآن نرسیده
قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا گفت موسی که زود باشد که بیابی مرا اگر خدا خواهد
صبر کننده بر آنچه از تو مشاهده کنم وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا و نافرمانی نکنم مر ترا هیچ کاری
قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ گفت خضر که ای موسی پس اگر پیروی کنی مرا
مپرس مرا از چیزی که منکر باشد و سؤال مکن حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا
تا من احداث کنم و ابتدا نمایم برای تو از آنچیز که بیابی که در وی قصه موسی قبول فرمود پس
روی براه آوردند و یوشع در عقب ایشان میرفت و نظاره می نمود فَانْطَلَقَا پس روان
شدند بر ساحل دریا و رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعای نشستن کشتی نمودند
ملاحان اول راضی نشدند و در آخر خضر را شناخته بتعظیم تمام ایشان را بکشتی در آوردند

حتى إذا ركبا في السفينة تا چون برنشستند بران کشتی خضر تبری برداشته
وبنهان از قوم خرقها سوراخ کرد کشتی را بان و جدا کرد دو لوح از الواح آنرا بر کند موسی آنرا بخرقه
وقیر بند کرد و روی بخضر کرد قال أخرقتها لتغرق أهلها گفت آیا سوراخ کردی کشتی
را و تو خواهی که جمع غرق شوند لقد جئت شيئا إمرا بدرستی که آوردی چیزی شگفت
و شنیع و بزرگ قال ألم أقل إنك لن تستطيع معي صبرا گفت خضر که
آیا نگفتم که تو نمیتوانی با من شکیبایی کرد آورده اند که موسی ع نگاه کرد آنجا که خضر شکسته
بود آب بکشتی نمی آمد بدانست که آن معجزه است و برانا صلاح کردن خضر خواست قال لا
تؤاخذني بما نسيت گفت مؤاخذه مکن با من بانچه فراموش کردم در نوبت اول
ولا ترهقني من أمري عسرا و تکلیف مکن مرا از کار من دشواری یعنی سخت مگیری
بر من ای خضر ع قبول معذرة او کرده از سفینه بیرون آمدند فانطلقا پس برفتند تا بدیدند
در بیرون آن ده جمعی پسران بازی می کردند در میان ایشان پسری زیبا صورة بلند قامت سبز خط
نام او حیشو و نام پدرش ... و نام مادرش شاهو پس موسی و خضر آنجا سیر می کردند حتى إذا
لقيا غلاما فقتله تا چون رسیدند به پسری که مذکور شد خضر ع او را از میان جمع بیرون
طلبید و در پس دیواری برد پس بکشت او را بذبح قال أقتلت نفسا زكية بغير نفس
گفت موسی آیا کشتی نفس پاک را از گناه بغیر نفسی که او کشته باشد بسبب ظاهر پس چگونه او را کشتی
لقد جئت شيئا نكرا هر آینه آوردی چیزی ناپسندیده و ظاهر الفقه در تفسیر
ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه صلعم نقل کرده که آن پسر بالغ بود و کافر و بلطف خضر او را به فرمان
خدای کشت قال ألم أقل لك إنك لن تستطيع معي صبرا گفت خضر در جواب
موسی ع که آیا نگفتم مر ترا در اول مصاحبت که بدرستی که تو طاقت نداری با من و با فعلهای من
شکیبایی ورزیدن قال إن سألتك عن شيء بعدها گفت موسی که اگر سؤال کنم
ترا از چیزی که صادر شود از تو انکار منکر بعد از این فلا تصاحبني قد بلغت
من لدني عذرا پس مصاحبت مکن با من بدرستی که رسیده باشی از نزد من بعذری
و ترک مصاحبت تو بجهت من بوده باشد در حدیث آمده که رسول صلعم گفت که خدای رحمت

کناد

بنان یعنی درختان بشکلی نیکو و ترتیبی تمام وجعلنا بينهما زرعا و پیدا کردیم میان
آن دو باغ کشت زاری تا آن موضع جامع فواکه باشد كلتا الجنتين آتت أكلها
آن دو باغ بداد میوه و محصول خود را بتمامی ولم تظلم منه شيئا و ستم نکرد یعنی کم
نساختیم از میوه معهود چیزی را بحیثیتی که میوه آن باغها تمام آمدی و کم و کاست نبودی وفجرنا
خلالهما نهرا و روان کردیم میان آن هر دو بوستان جوی آب تا شرب آن دایمی باشد وكان
له ثمر و که بود مر کافر را میوه آورده اند که یهودا محتاج شد رجوع به برادر کرد از وجه معیشت
توقع اعانتی کرد قطروس گفت ای برادر زمین و تو برابر بود ... باغ و متاع پیدا کردم تو چرا اینک دست
تهی شدی ... گفت ای برادر نقد ... دنیا خریدی و من بوستانهای بهشت خریدم ... تو که خدا شدی
مهر حور العین دادم تو غلام و کنیزان جمع کردی من طلب ولدان و غلمان نمودم قطروس ... آغاز
کرد و گفت زر نقد را بوعده نسیه دادی و خود را ذلیل و محتاج گردانیدی فقال لصاحبه
وهو يحاوره پس گفت قطروس مر برادر خود را یهودا در حالتی که او مجادله می کرد و جواب میداد با وی گفت
أنا أكثر منك مالا وأعز نفرا من بیشترم از تو بجهت مال و متاع و عزیز ترم
از جهت اولاد و حشم و خدم پس دست یهودا گرفت ودخل جنته وهو ظالم لنفسه و در آمد
بباغ خود و حال آنکه او ستم کننده بود بر نفس خود بعجب و مفاخرت و محبت دنیا قال ما أظن أن تبيد
هذه أبدا گفت گمان نمی برم آنکه فانی شود و نابود گردد این بوستان من ... کثیر
نکرده وما أظن الساعة قائمة و گمان نمی برم قیامت آینده ولئن رددت إلى ربي
لأجدن خيرا منها منقلبا و اگر باز گردانیده شوم ... بهتر از این
بوستانها جای بازگشتن یعنی فردا بهشت ... قال له صاحبه وهو يحاوره گفت
مر قطروس را یهودا و حال آنکه مجادله می کرد با او أكفرت بالذي خلقك من تراب
آیا کافر شدی بانکار بعث بانکس که آفریدن ترا از خاک یعنی اصل ماده تو از آن خلق کرد ثم من نطفة
پس از نطفه که ماده قریبه تست ثم سواك رجلا پس تراراست کرد با عتقادها مردی
یعنی آدمی معتدل ... و از ... قادر ... اعاده
اعاده کند لكنا هو الله ربي ولا أشرك بربي أحدا لیکن من میگویم او ... خدای
بحق پرورده کار دو آفریده کار ... و انباز نمیگیرد ... ولولا إذ دخلت

جنتك قلت ما شاء الله و چرا چون که درآمدی به بوستان خود نگفتی آنچه خواهد خدا چنان
شود یعنی اینکه گفتی این باغ من نرسد بگفتی اگر خدای خواهد فانی کرد اند و چرا نگفتی لا قوة الا بالله
نیست قوة هیچ کس مگر بخدا و با تیسیر او بعجز خود اعتراف کردی و میدانستی که آنچه ترا است از عمارت باغ و تدبیر
آن همه از کاری لطف حضرت باری است القصه بعد از این محاوره یهودا به فطروس گفت ان ترن انا
اقل منك مالا وولدا اگر میبینی مرا کمتر از خود در مال و فرزند فعسى ربي ان يؤتين خيرا
من جنتك پس شاید که بدهد پروردگار من در دنیا یا در آخرة بجهة ایمان بهتر از بوستان تو و
يرسل عليها حسبانا من السماء و فرو فرستد بر بوستان تو صاعقها از آسمان فتصبح
صعيدا زلقا او يصبح ماؤها غورا پس گردد بوستان تو هامون خاکی که پای [illegible]
[illegible] یا گردد آن بوستان فرو رفته در زمین فلن تستطيع له طلبا پس نتوانی که آن آب
[illegible] در زمین فرو رفته را جستن یعنی طلب آن نتوانی [illegible] شود حق تعالی سخن آن مؤمن را راست گردانید و عذاب استیصال
آن باغ فرستاد واحيط بثمره و احاطه کرده فرو گرفته شد عذاب الهی میوه باغ آن کافر و تباه
جمیع اثمار و اشجار آن [illegible] که آتشی از آسمان نازل شد و جمیع باغ را بسوخت و سر تا پای عمارتی که در آن
باغ ساخته بود خراب کرد فاصبح يقلب كفيه پس بامداد کرد فطروس [illegible] مینمود میگردانید
هر دو کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف میزد على ما انفق فيها برای چیزی که خرج کرده بود
در عمارت آن وهي خاوية على عروشها و حال آنکه سقفهای آن باغ افتاده بود تمامی بر سقفها
خود یعنی اول سقفها افتاد بعد از آن دیوارهای آن بر روی افتاد به هر تقدیر فطروس چون آن عذاب
بدید کف دست بر کف میزد ويقول يا ليتني لم اشرك بربي احدا و میگفت کاشکی
من انباز نمیگرفتمی به پروردگار خود دیگری را تا بوستان من بسبب آن خراب نمیشد ولم تكن له فئة
ينصرونه من دون الله و نبود مر او را گروهی که یاری دهند او را در دفع عذاب از باغ او غیر از خدای
هنالك الولاية لله الحق آنجا یعنی در آن حال آن نعمت نصرة دادن و یاری کردن مر خدا راست و بس
خدایی که راستگو و درست کردار است و در قیامت یاری [illegible] مؤمنان خود را بر کفره همچنانکه یاری داد
یهودا را بر برادر کافر هو خير ثوابا وخير عقبا او بهتر است از روی پاداش دادن
مر دوستان را و بهتر است از روی عاقبت مر بنده [illegible] بعد از آن رسول خود را امر میفرماید برای

ضرب المثل برای رغبت ساختن با مور آخرت واضرب لهم مثل الحيوة الدنيا
و بیان کن برای مردمان مثل زندگانی ایشان در دنیا [illegible] کماء انزلناه
من السماء فاختلط به نبات الارض مانند آبیست که فرو فرستادیم آن را از ابر یا
از آسمان پس آمیخت بسبب آن آب گیاه [illegible] زمین که از غایت کثرت بر سر یکدیگر افتاده و آن را طراوة
و نظارة داده و در هم پیچیده شده فاصبح هشيما پس بامداد کرد آن گیاه [illegible] خشک گشته
و در هم شکسته [illegible] تذروه الرياح پراکنده میگردانند آن را بادها و
طرف [illegible] وكان الله على كل شيء مقتدرا و هست خدای بر همه چیزها توانا [illegible]
حق تعالی در این آیه تشبیه کرده زندگانی دنیا را بگیاهی که از آب باران سبز شود و بکمال خوبی رسید
وقت آن آید که از آن تمتع گیرند ناگاه آب باران منقطع گردد و خشک و بی فایده بماند همچنین آدمی
در دنیا با عیش و عشرة و جوانی باشد و با مال و فرزندان و خدم و حشم بنشیند همه کارها ساخته و مراد
حاصل گشته بیک ناگاه [illegible] و جوانی به پیری [illegible]
تا در جمیع حالات [illegible] بعد از آن نامه عمر به پایان رسیده [illegible]
خشک [illegible] عاقل باید که دل بر زندگانی دنیا ننهد
و فرزند دنیا مغرور نگردد که المال والبنون زينة الحيوة الدنيا مال و فرزند
آرایش زندگانی دنیا اند [illegible]
والباقيات الصالحات خير عند ربك و کارهای شایسته پاینده که ثمرات آن ابد الآباد
باقی ماند بهتر است نزد پروردگار تو ثوابا وخير املا از روی پاداش عظیم و بهتر است از روی امید
یعنی هر چه امید میدارد از حق تعالی در آخرة [illegible] باقیات الصالحات نماز پنجگانه است
و یا هر عمل صالح که مشوب بغرض دنیوی نیست بلکه خالصا لوجه الله است [illegible]
بعد از آن [illegible] ويوم نسير الجبال و یاد کن روزی که [illegible]
یعنی کوهها را از [illegible] وترى الارض بارزة
و ببینی زمین را ظاهر شده [illegible] وحشرناهم
فلم نغادر منهم احدا و حشر کنیم همه را [illegible]

وعرضوا على ربك صفا و حشر کرده شوند بحساب آورید کاد تو ایستاده و صف کشیده
که هیچ کس از و غافل نباشد و حق تعالی می فرماید که لقد جئتمونا کما خلقناکم اول مرة
هر آینه آمدید بما برهنه و تنها بی خدم و حشم و مال و منال همچنانکه آفریده بودیم شما را اول بار که
هیچ چیز نداشتید حضرت رسول صلعم فرمود که مردمان محشور شوند در روز قیامت برهنه و منکشف
العورة ام سلمه گفت یا رسول الله زنان نیز برهنه باشند فرمود آری گفت چه رسوایی باشد حضرت فرمود
در آن روز همه را از هول قیامت چنان بخود در مانده باشند که بیکدیگر نپردازند بعد از آن منکران خطاب کند
که بل زعمتم الن نجعل لکم موعدا بلکه پنداشتید که شما کافران مرده و ناپدید شدید و گمان بردید که ما نسازیم
برای شما وقتی که برای ایجاز وعده یا مکانی که موعود بود برای محاسبه ووضع الکتاب و نهاده شود
اعمال در دستهای جمیع اهل حشر فتری المجرمین مشفقین مما فیه پس بینی گناهکاران را ترسناکان
و اعراض کنند کافران از آنچه در کتاب ایشان از گناهها فراموش کرده ویقولون یا ویلتنا مال
هذا الکتاب و گویند ای وای ما تعجب کنان ای برای چه بوده است این نامه که اصلا لا یغادر
صغیرة ولا کبیرة الا احصاها و فرو نگذاشته است گناهان خورد و بزرگ را مگر که شمرده
است همه را و ضبط کرده و نگاه داشته ووجدوا ما عملوا حاضرا و بیابند آنچه کرده اند حاضر
نزد خود ولا یظلم ربک احدا و ستم نکند پروردگار تو بر کسی بنوشتن آنچه بنده نکرده باشد
بنقصان ثواب حسنه و بزیادتی عذاب که بجزا او درین آید دلیلست برانکه طفل معذب نشود زیرا که هر گاه عقوبت
زیاد بر معصیت نباشد پس چگونه بیگناه را عقوبت عذاب کنند بعد از آن تهدید مکلفان میکند از
متابعت شیطان از عداوت قدیم و فرمود که واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا
الا ابلیس و یاد کن وقتی که گفتیم مر فرشتگان را که سجده کنید مر آدم را پس سجده کردند مگر دیو سرکش
کان من الجن بود از جن ففسق عن امر ربه پس بیرون رفت از فرمان پروردگار خود و گفته
شد بجهت آنکه در اصل جن بود با آنکه معصوم نبود از عصیان افتتخذونه وذریته اولیاء
من دونی آیا بعد از آنکه عداوت شیطان بر شما متحقق گشته فرا می گیرید او و فرزندان او را دوستان
بجز از من که آفریدگار شمایم وهم لکم عدو و حال آنکه ابلیس و ذریت او مر شما را

دشمنانند

دشمنانند بئس للظالمین بدلا بدست مر ستمکاران را ابلیس و ذریت او بدلی از خداوند بعضی از
کاهنان و کفار گفتند که جن بر علوم غیبی مطلع اند حق تعالی نفی این معنی کرده فرمود که ما اشهدتهم
خلق السموات والارض حاضر نگردانیدیم شیطان و اولاد او را بوقت آفرینش آسمان و زمین
تا با ایشان مشورت کنیم و کار در تعلیم ولا خلق انفسهم و نه بوقت آفرینش نفسهای ایشان
تا غیب از آن دانند و از آفرینش نفسهای خود چیز ندانند پس چگونه ایشان را در عبادت انباز می گیرید وما
کنت متخذ المضلین عضدا و نیستم من فرا گیرنده گمراه کننده که ابلیس و ذریت اویند
یار و مدد کار این معنی چون در خلقت بی نیاز مر از یار و مدد کار این نفی کسانیست که شیاطین را شریک
خدا میدانند ویوم یقول و یاد کن روزی را که خدای گوید با فرشته یا ... نادوا
شرکائی الذین زعمتم بخوانید باواز بلند شریکان مرا که گمان بردید که ایشان انباز منند
مراد جمیع معبودان باطلند یا ابلیس و جمیع ذریات او فدعوهم پس بخوانند کافران انبازان را یا ابلیس
و اتباع او را و استغاثه کنند فلم یستجیبوا لهم پس اجابت نکنند مر ایشان را و بفریاد نرسند و
جعلنا بینهم موبقا و گردانیدیم میان کفار و آلهه ایشان جای هلاک یعنی همه را در وادیی از
وادیهای دوزخ که موضع هلاک عظیم باشد جمع کنیم و در آن معذب سازیم یا آنکه اهل ضلال را در وادی عمیق
دوزخ در آریم و اهل حق را به بهشت رسانیم ورأی المجرمون النار و ببینند مشرکان آتش دوزخ را و بدانند
انجام مال را فظنوا انهم مواقعوها پس یقین کنند که ایشان افتادگانند و در آیندگانند در آن
ولم یجدوا عنها مصرفا و نیابند از آن آتش مکانی که باز گردند یا گریزگاهی بیابند چه آتش
همه جوانب را احاطه کرده باشد بدیشان ولقد صرفنا فی هذا القرآن للناس من کل
مثل و بتحقیق که ما بیان کردیم درین قرآن برای مردمان از هر مثلی که بدان محتاجند از قصص امتان گذشته
که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت کامله که موجب ایمان یا دید بصیرت شود آنچه میباید وکان الانسان
اکثر شیء جدلا و هست آدمی بیشتر هر چیزی که خدای آفریده است از روی خصومت باطل یعنی آدمی از همه
مخلوقات جدال کننده تر است و خصومت او در کار حق بیشتر وما منع الناس ان یؤمنوا
و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت از آنکه بگروند و تصدیق کنند اذ جاءهم الهدی
وقتی که آمد بدیشان راه نماینده بحق که محمدست صلعم یا قرآن ویستغفروا ربهم

و منع نمود ایشان را که استغفار کنند از گناهان إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ
مگر آنکه بیاید بدیشان عادت خدای در هلاک کردن پیشینیان در دنیا أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ
قُبُلًا یا بیاید بدیشان عذاب آخرت روی بروی و معاینه وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ
وَمُنْذِرِينَ و نفرستادیم فرستادگان را مگر در حالتی که مژده دهنده بودند مر اهل ایمان را بثواب و
و بیم کننده مر مشرکان را بعقاب سرمدی وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ و مجادله می کنند آنانکه
کافر شدند به بیهوده که آن اقتراح معجزات است از تو یا سخنهایی است لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ تا زایل
کردانند از مقر خود و باطل سازند بآن جدال حق درست و راست را که قرآنست یا دین محمدی اگرچه قدرت
بر آن ندارند وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنْذِرُوا هُزُوًا و گرفتند آیات مرا و آنچه بیم کرده شده اند بدان از
قیامت و عذاب و سوء عیاذ فرو خیمه را که فتند افسوس کرده شده بآن وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ
بِآيَاتِ رَبِّهِ و کیست ستمکارتر از کسی که پند داده شود بآیتهای پروردگار او در آن قرائت
فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ پس روی بتابد از آن و قبول نکند و فراموش کند
آن عملها که از پیش فرستاده است هر دو دست او از کفر و معاصی إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً
أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا بدرستی که ما نهاده ایم بر دلهای ایشان پوششها بجهت کراهت
آنکه دریابند قرآن را و نهاده ایم بر گوشهای ایشان گرانی تا نشنوند چنانچه حق شنیدن قرآنست وَإِنْ
تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى و اگر بخوانی تو ایشان را با آنچه سبب هدایت فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا
پس ره نیابند آن هنگام که دعوت کنی هرگز مراد کفار معاند که ایمان نیارند وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو
الرَّحْمَةِ و پروردگار تو بسیار مغفرتست و صاحب رحمت است و بفضل رحمت خود در عذاب ایشان
تعجیل نمیکند لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا اگر بگیرد خدای ایشان را بآنچه کرده اند از گناهان
که شرکت و تکذیب پیغمبر و قرآن لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ هر آینه بشتاباند برای ایشان عذاب را
در دنیا و لیکن در آن تعجیل نمیفرماید بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ بلکه مشرکان راست وعده که چون آن وعد
در آید لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا نیابند بجز از خدای پناهی که بآن بازگشت کنند
وَتِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ و آن دیها که قصه ایشان بر تو خوانده ایم اهل آنرا...

اهلاک کردیم ایشان را لَمَّا ظَلَمُوا آن هنگام که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب و مجادله و معاصی وَجَعَلْنَا
لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا و مقرر کردانیدیم برای هلاک ایشان وقتی معلوم که چون در رسید پیش
و پس نرفتند یکدم همانا زود که مستأصل کشتند پس قریش از آن عبرت نمیگیرند و از شرک و نافرمانی
دست باز نمیدارند و تأخیر عذاب مغرور میشوند آورده اند که چون حضرت رسالت قصه اصحاب کهف برای
قریش بیان کرد ایشان گفتند ما را خبر ده از آن عالمی که توریت موسی را امر کرده که تابع او شود در آنچه که
جبرئیل فرود آمد و قصه موسی و خضر را بطریقی که درین سوره است بآنحضرت نازل ساخت و مفتتح این قصه
برین نهج است که چون موسی عم بعد از هلاک شدن فرعون و قبطیان بنی اسرائیل را جمع کرد و خطبه فصیح
بلیغ ادا فرمود بر وجهی که فغان از مستمعان مجلس بر آمد و همه در ادای آن متحیر شدند گفتند
یا کلیم الله هیچکس باشد در روی زمین که از تو دانا تر باشد موسی فرمود نمیدانم اما در خاطر شریف گذشت
که در عرصه زمین از وی عالمتری نخواهد بود فی الحال جبرئیل عم فرود آمد و گفت یا موسی حق تعالی ترا سلام
میرساند و میفرماید که چه آگاهی که خدای دانا تر است بآنکه عالمتر از تو باشد پس موسی روی بمناجات آورد
گفت خداوندا بر روی زمین بنده ای از من عالمتر هست خطاب آمد که بلی بنده ای دارم که از نزد خود علم
کیمیا آن حضرت است که او را بعلم خاص خود اختصاص داده ام و خضر را ایام فریدون بعد و مقدمه اسکندر ذو
القرنین بود را ایام موسی عم در مجمع البحرین بسر میبرد القصه موسی گفت بار خدایا مرا دستوری ده تا ملاقات وی
دانو علی تعلیم کیمیا حق تعالی دستوری داد موسی گفت خداوندا او را کجا یابم ندا رسید که در مجمع البحرین و علامت آن
حضرت آنکه چون ماهی بریان کرده در سفره داشته باشی چون آن ماهی زنده شود و براه دریا روان شود تو خود
ماهی روان شود که ترا بآن بنده برساند و روایتی دیگر آنکه هرجا آن ماهی فراموش کنند خضر آنجا باشد پس موسی عم یوشع بن
نون را که یکی از خواص او بود رفیق ساخت اسباب سفر فرمود و روی براه آورد چنانچه حق تعالی تفصیل آن میفرماید
بقوله وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ و یاد کن ای محمد چون گفت موسی مر خادم خود را یعنی یوشع
همیشه خواهم رفت در طلب خضر حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ تا برسم بمجمع البحرین که مکان او است و آن
موضعیست که دریای فارس و دریای روم بهم می پیوندند در جانب مشرق زمین أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا
یا میروم زمان دراز تا بخضر برسم پس گفت ای یوشع تو با من موافقت نمای در طلب این بنده صالح یوشع

مُلْتَحَدًا گریزگاهی و پناهی بجز از وی پناهی که ملجائی شوی بآن در کشاف آورده که قومی از رؤسای کفره
حضرت رسالت را گفتند این همنشینان پریشان بی قدر را چون صهیب و عمار و خباب که بوی عرق جبهای
ایشان ما را متاذی میدارد از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم و چون ما که اشراف عربیم با تو
نشینیم لاجرم همه عرب میل کنند بصحبت تو حضرت بجهت اهتمامی که در باب اسلام ایشان داشتند خاطر شریف
گذشت که با ایشان مجالست نماید و بعضی با اصحاب صحبت دارد این آیه آمد وَاصْبِرْ نَفْسَكَ
مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ و باز دار خود را و شکیبائی کن با آنانکه میخوانند پروردگار خود را
بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ در بامداد و شبانگاه مراد طرفین روز است یعنی شب و روز به پرستش حق
مشغولند يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ می خواهند رضای او را در جمیع اوقات
و باید که در نگذرد چشمهای تو از ایشان و بغیر ایشان التفات نکنی تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
در حالتی که با آن نگرستن تو بجانب ایشان خواهی آرایش زندگانی را یعنی آنست که عمل خود را شایسته عمل
کسی مکن که به زینت دنیا مایل است چه قابل دنیا از فقرا اعراض کنند و با اغنیا توجه نمایند وَلَا تُطِعْ مَنْ
أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا و فرمان مبر آن کس را که غافل گردانیده ایم دل او را از یاد کردن خود مراد
امیه بن خلف است و اتباع او وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و او پیروی کرده است آرزوی نفس خود را و غافل شده
از ذکر او سبحانه وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا و هست کار آن معاند از حد گذرنده در وادی خذلان و غفلت
گرفتار است پیش افتاده در حق و برگذشته از صواب وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ و بگو مر کسانی را که از
صحبت فقرا منع میکنند قول درست و راست که قرآنست از نزد پروردگار شماست و من بمضمون آن عمل میکنم
فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ پس هر که خواهد گرویدن بوی پس باید که بگرود وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ
و هر که خواهد نا گرویدن گو مگرو و این کلام باجماع ائمه امر تهدید و توعید است إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ
نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا بدرستی که آماده کرده ایم برای ستمکاران و ناگرویدگان آتشی که گرد در
آید با ایشان سراپردهای او و این تشبیه فرموده آتشی را که محیط باشد بکافران بسراپرده که مشتمل باشد
بر اهالی وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا و اگر فریاد خواهی کنند از غایت تشنگی يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ
فریاد رسیده شوند بآبی که مانند دردی زیت یا مس گداخته یا چرک و ریم و زخیان که جوشان
باشد چون آنرا پیش دهن ایشان برند يَشْوِي الْوُجُوهَ بریان کند و بسوزد رویهای

تا نخجیر و ماهی بریان برداشتند باتفاق موسی روان شد فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا پس چون رسیدند به
مجمعی که میان هر دو دریاست آنجا بر صخره که کنار چشمه بنشستند موسی در خواب رفت یوشع در چشمه حیات
وضو ساخت و قطره آب وضو بر آن ماهی چکید فی الحال زنده شد و روی بدریا نهاد یوشع متعجب شد چون
موسی از خواب در آمد تجسس حال ماهی نا نموده روی براه نهاد و از غایت تعجیل سفر نَسِيَا حُوتَهُمَا
فراموش کردند ماهی خود را یوشع نیز فراموش کرد که با موسی بگوید که ماهی زنده شده روی بدریا نهاد
پس معنی آنست که نیافتند ماهی را فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا پس فرا گرفت ماهی راه خود را در دریا
مثل سرب آنکه در آن نقب رفت هر جا که ماهی بر آن میرفت آب بالای آن منقطع میشد و زمین خشک میگشت
فَلَمَّا جَاوَزَا پس وقتی که در گذشتند از مجمع البحرین و آن روز و آن شب برفتند تا روز دیگر چاشتگاه
قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا گفت موسی مر جوان همراه خود را یعنی یوشع بیار طعام چاشت ما را که
بتحقیق که بسیار گرسنه شده ایم لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبًا آنچه که دیدیم از این سفر
رنج و درد و سختی یوشع سفره پیش آورده قصه ماهی یادش آمد قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا
إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ گفت خبر داری چون جای گرفته بودیم بآن صخره در کنار چشمه
پس بدرستی که من فراموش کردم ماهی را که اعلام کنم بتو بعد از آن بر سبیل اعتذار گفت وَمَا أَنْسَانِيهُ
إِلَّا الشَّيْطَانُ و فراموش نگردانید مرا مگر شیطان که مرا غافل ساخت أَنْ أَذْكُرَهُ
از آنکه یاد دهم ترا از حال ماهی وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا و فرا گرفت ماهی راه خود را در دریا
راه عجب که هر جا میرفت راه فراخ میشد و زمین دریا خشک میگشت و بحقیقت که شیطان قصه ماهی را از یاد
من برد از این همه تعب و مشقت کشیدیم و فکر طعام نکردیم قَالَ ذَٰلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ گفت موسی آن
قصه ماهی آنچیزی بود که ما بودیم که می طلبیدیم چه حق تعالی بمن وحی کرده بود که آن ماهی ترا براه خواهد نمود
بدان کسی که میطلبیم فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا پس بازگشتند بر نشانهای قدم خود از پی
رفتن تا رسیدند بآنموضع که ماهی بدریا آمده بود راه موج بدید گشاده و خشک فَوَجَدَا عَبْدًا
مِنْ عِبَادِنَا پس یافتند بنده از بندگان ما که بمحض عنایت آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا
داده بودیم او را بخششی از نزد خود که آن وحی است و نبوت و طول عمر حیات تا نفع و ضرر کند خواهد

وعلمن

ایشان از بسیاری حرارت بِئْسَ الشَّرَابُ بد شرابیست مهل وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا و بد
تکیه گاه ایشانرا بعد از ذکر وعید در وعد می فرماید که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
بدرستی که آنانکه بگرویدند بخدا و کتاب و پیغمبر وی و کردند کارهای شایسته إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ
مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا بدرستی که ضایع نکردانیم مزد آنکس را که نیکو ساختند وی کردار أُولَٰئِكَ
آن گروه مؤمنان پسندیده کاران لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ مرایشانراست بوستانهای با اقامت
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ میرود از زیر منازل بامهای ایشان جویها يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ
أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ پیرایه بسته شود در آن بوستانها از دستوانهای ساخته شده از زر بقلت
که هر یک از بهشتیان را سه دستوانه بود از زر و نقره و لؤلؤ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَ
إِسْتَبْرَقٍ و بپوشند جامهای سبز از دیبای نازک و دیبای سطبر فراخور آرزوی هریک مُتَّكِئِينَ
فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ تکیه زدکان باشند در بهشت بر تختها چنانکه عادة متنعمانست نِعْمَ
الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا نیکو پاداشیست بهشت نعیم و نیکوست آن تختها از روی تکیه گاه
بعد از آن از برای مطیعان شاکر و عاصیان ناسپاس کافر بیان مثلی می کند و میفرماید که وَاضْرِبْ لَهُمْ
مَثَلًا رَجُلَيْنِ و بیان کن ای محمد برای مؤمنان و کافران مثلی دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل که
یکی یهودا نام داشت و مؤمن و صالح بود و دیگری قطروس نام و کافر بود هشت هزار دینار از پدر بمیراث بدیشان
رسیده بود هر یک چهار هزار دینار تصرف کردند و کافر بدان مال ضیاع و عقار و متاع خانه خرید و مؤمن همه
در وجوه خیرات صرف کرد چنانکه برادر کافر سرایی بهزار دینار خرید برادر مؤمن گفت بار خدایا برادر کافرم در دنیا
سرایی بهزار دینار خرید من از تو در بهشت سرایی بهزار دینار می خرم پس هزار دینار تصدق کرد برادرش هزار دیگر
.. بر اقمشه و اسباب خانه بخرید او گفت من هزار دینار بخرج سرای آخرة کنم پس آنرا صدقه داد برادرش هزار دینار دیگر ملک
آب و زمین بخرید او گفت من هم باغ و بوستان بهشت بخرم و آنرا نیز تصدق کرد برادرش هزار دینار دیگر زن
بخواست وی گفت من هزار دینار حور عین از بهشت ابتیاع کنم پس هر چه داشت تصدق نمود چون تمام اموال
ایشان خبر میدهد که جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ
دادیم هر یکی را از ایشان یعنی قطروس را دو بوستان از تاکهای انگور و محفوف کردانیدیم او را بخرما

کاه دیگر یا برادرم موسی که از روی شرم گفت فَلَا تُصَاحِبْنِي اگر خیانتی صبر کردی و با مصاحب خود
در نیک کردی هر آینه چیزهای عجیب و غریب تر از آن بدیدی فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا
أَهْلَ قَرْيَةٍ پس هر دو بگذشتند و برفتند تا چون در آمدند با اهل دهی که انطاکیه بود و اهل آن ده چون
شب در آمدی دروازه را ببستندی و از برای هیچکس نگشودندی نماز شام بود که موسی و خضر
بدان ده رسیدند خواستند که بده در آیند کسی دروازه نگشود اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا طعام طلب کردند
اهل آن ده را و گفتند اینجا غریب رسیده ایم چون ما را در ده جای ندادید باری طعام جهت ما
بفرستید فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا پس باز زدند اهل آن ده از آنکه مهمانی کنند
ایشانرا و ایشان گرسنه در بیرون ده بودند بامداد در روی براه آوردند فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا
پس یافتند در نواحی ده دیواری با ارتفاع که بیک طرف يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ می خواست
آن دیوار برانکه بیفتد و در کرد فَأَقَامَهُ پس خضر راست کرد بدین وجه که اساس آنرا محکم
ساخت موسی دید که خضر دیوار راست کرد قَالَ گفت اهل آن ده ما را جای ندادند و طعام
نیز نفرستادند پس بچه جهت دیوار ایشانرا راست کردی لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا
اگر می خواستی هر آینه فرا میگرفتی بر تعمیر آن دیوار مزدی تا با آن طعام میخریدیم و سد جوع خود
میکردیم قَالَ هَٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ گفت خضر اینست جدایی میان من و تو یعنی
گفته بودی که بعد ازین اگر چیزی پرسم با من صحبت نداری اینک وقت فراق رسید مرویست که از موسی
.. بپرسیدند از سختیهای دنیا و جور فرعون و غم آن کدام بر تو دشوار تر بود گفت اینکه خضر گفت
هذا فراق بینی و بینک سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا
زود باشد که آگاه سازم ترا ای موسی بتفسیر آنچه نتوانستی بر آن شکیبا نمودن و از ظاهر
. بر آن انکار کردی و از باطنش بی خبر بودی أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ
يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ آن کشتی پس بود محتاجانرا که ده برادر بودند پنج بیمار و از کار مانده
و پنج دیگر ملاحان که بجهت تحصیل معیشت کار می کنند در دریا فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا
وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ پس خواستم که بحکم خدای آنکه او را سوراخ سازم و عیبناک

کرده‌ام و هست در پیش رو ایشان پادشاهی که او را جلندی گویند یأخذ کل سفینة
غصبا می‌گیرد هر کشتی درست که می‌بیند بغصب می‌برد پس من آن کشتی را معیوب کردم
تا او غصب نکند و آن محتاجان بکلی محروم نمانند وأما الغلام فکان أبواه
مؤمنین و آن پسر که کشتم پس بود بد بی‌ادب مر مادر او گرویدگان فخشینا أن
یرهقهما طغیانا وکفرا پس ترسیدیم و بالهام او سبحانه دانستیم که در رساند بدیشان
سرکشی و ناپاکی و کفر از نعمة یعنی با فسق و کفر او در سازند بجهة مهربانی که والدین را با او بود
و آن کفر موجب طغیان ایشان شود فأردنا أن یبدلهما ربهما خیرا منه زکوة
وأقرب رحما پس خواستیم ما که بدل دهد ایشان را پروردگار ایشان فرزندی بهتر از وی از روی
طهارت و پاکیزگی و نزدیکتر از روی بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر و گویند که حق تعالی بعوض آن پسر
دختری داد ایشان را و پیغمبری او را عقد خود در آورد و هفتاد پیغمبر از نسل او پدید آمدند پس بنده را باید
که بقضای او راضی شود که آنچه قضا کند بهتر باشد از آنچه بنده که داده باشد وأما الجدار فکان
لغلامین یتیمین فی المدینة و اما آن دیوار که راست کردم پس هست برای دو کودک
یتیم نام یکی اصرم و دیگری صریم و ایشان هستند درین شهر که بودند وکان تحته کنز لهما
وکان أبوهما صالحا و هست در زیر دیوار گنجی برای ایشان اگر دیوار بیفتادی آن گنج
ظاهر شدی و مردمان برداشتندی و بود پدر ایشان مردی شایسته نام او کاشح فأراد ربک أن
یبلغا أشدهما ویستخرجا کنزهما پس خواست آفریدگار تو که برسند یتیمان به
حد قوة و کمال رشد خود و بیرون آورند گنج خود را از زیر دیوار رحمة من ربک
و بجهة بخشش از پروردگار تو وما فعلته عن أمری و نکردم آنچه تو دیدی از برای
خود بلکه بفرمان خدای تعالی کردم و از حضرت رسالت پناه منقولست که حق تعالی بصلاح مرد مؤمن
اصلاح فرزند و اهل بیت و اهل خانهای همسایه او می‌کند چه عجب باشد که کار مؤمنان
صالح را بصلاح آورد در دنیا و در عقبی القصه خضر علیه السلام بعد از تأویل قضایای مشکل

عوض کرده

بموسی گفت ذلک تأویل ما لم تسطع علیه صبرا اینست آنچه گفته شد از تأویل و تفسیر
امور معلقه حقیقة آنچه نتوانستی بر آن صبر کرد و نتیجه آنکه در ظاهر شرع منکر می‌نمود
پس موسی و خضر یکدیگر را وداع کردند و هر یک بمنزل خود متوجه شدند قبل ازین گذشت که کفار
بتعلیم یهود مدینه سه سؤال از پیغمبر کردند یکی کیفیت روح و یکی قصه اصحاب کهف و این هر دو مذکور شد
سیم قصه ذی القرنین و آن اینست که ویسألونک عن ذی القرنین و می‌پرسند ترا
مشرکان یا منجمان یهود از قصه ذی القرنین یعنی اسکندر رومی که او پادشاه شرق و غرب شد بدین
جهت او را ذی القرنین می‌گفتند و قرن بمعنی طرف باشد یا در زمان او دو قرن گذشته یا تاج او دو شاخ
داشته یا بجهت و پای حرب می‌کرد و یا دو گیسوی بافته داشت از جانب پیش سر و گفته‌اند که او در خواب
دید که گیسوهای او آفتاب را احاطه کرده بود معبران تأویل کردند که او پادشاه مشرق و مغرب گردد
از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که ذی القرنین پادشاه بود یا پیغمبر فرمود که بنده صالح بود محب حق تعالی
و او سبحانه محب او و او امر الهی را امتثال می‌کرد و دعوت کرد قوم خود را بتوحید خدای تعالی جانب سر وی را
بشمشیر جراحت رسانیدند و بجهت این وی را ذی القرنین گفتند و بر هر تقدیر حق تعالی می‌فرماید قل
سأتلو علیکم منه ذکرا بگوی ای محمد که زود باشد که بخوانیم بر شما از ذی القرنین خبری إنا مکنا
له فی الأرض وآتیناه من کل شیء سببا بدرستی که ما قوة و اقتدار دادیم او را با استیلای تمام
در زمین و عطا کردیم او را از هر چیزی که خلق بدان محتاج بودند از فتح شهرها و غلبه بر اعدا و یا دادیم او را
از هر چیزی که می‌خواست دست‌آویزی که بدان بجای برسد و آنچیز بخشیدیم از علم و قدرت و آورده‌اند که حق تعالی ظلمت
را مسخر او کرده بود و از امیر المؤمنین علیه السلام نقلست که حق تعالی ابر را در فرمان او کرد تا بر وی سوار شده هر جا که می‌خواست می‌رفت
و در سیر کردن شب و روز بر وی مساوی بود چه حق تعالی با او نوری داده بود که بدرخشیدی و او را راه نمودی و بعضی گویند
لوحهای عظیم ساخته بود و بعضی دریا می‌انداخت و کشتی می‌کرد و تمکین او در زمین عبارتست از آنکه در زمین
بیرون آمده مصر را مسخر ساخت و با دنیا نخجیر کرد و بعد از آن عزم مغرب کرد فأتبع سببا
پس از پی برفت یعنی وسیله که بآن بمغرب توان رفت حتی إذا بلغ مغرب الشمس تا وقتی که برسید
بجای غروب آفتاب یعنی نهایت عمارت در جانب مغرب وجدها تغرب فی عین حمئة
یافت آفتاب را که بجای العین فرو می‌رفت در چشمه آب گرم ابعد بود آنکه کرده که من رفیق سوار بودم وقت فرو رفتن

آفتاب گفت ای باذر دانی که آفتاب کجا می‌رود گفتم خدا و رسول بهتر می‌دانند فرمود به چشمه گرم فرو می‌رود
و فرو می‌رود که اکرام آنست که خدا نگاه می‌دارد آفتاب را آنچه هرچه در زمین بود ... تا آن چشمه گرم رادانست
که در بادی النظر خیال می‌نماید که آفتاب به چشمه فرو می‌رود چنانچه شده که آن چشمه بجانب شرق است هم می‌شود
و اگر شد به تحقیق آفتاب از فلک خود نازل نگردد و ملخص سخن آنست که ذو القرنین آنجا آفتاب را بطریقی دید که گویا
در آن چشمه فرو می‌رود چنانکه کسی که در دریا است می‌بیند که آفتاب در دریا غروب می‌کند و از آن طلوع می‌نماید
القصه چون ذو القرنین بآنجا رسید تجسس مردمان آن بلاد کرد وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا و یافت نزدیک
آن چشمه بر ساحل دریای محیط گروهی را که ناسک می‌گفتند و آنها قومی بودند بت پرست سبز چشم سرخ موی و زنان
لباس ایشان پوست حیوانات بود و طعام ایشان گوشت وحوش و حیوانات بود قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتیم
ما بطریق وحی یا الهام یا در خطاب ندا کرده بود وی که ای ذو القرنین إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ یا آنست که عذاب کنی
این قوم را اگر ایمان نیارند وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا و یا آنکه فرا می‌گیری در باب ایشان
نیکویی یا ارشاد و تعلیم شرایع دینیه اگر بگروند قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ گفت ذو القرنین اما کسی که ستم کند بر
نفس خود و بر کفر مصر باشد فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ پس زود باشد که عذاب کنیم او را و آن عذاب دنیاست
ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ پس باز گشته شود بسوی جزای او بعد مرگ ... فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا
پس عقاب کند خدای تعالی او را عذابی سخت و منکر که مثل او معهود نباشد وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا
و اما هرکه بگرود و عمل کند عملی شایسته فَلَهُ جَزَاءً الْحُسْنَىٰ پس مر او راست در هر دو سرای پاداش خصلت
نیکو و پسندیده وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا و زود باشد که بگوییم او را از فرمان خود کاری که
آسان باشد یا بگوییم او را گفتاری سهل از فرمان خود آورده اند که لشکر ظلمت از آن قوم ناسک ... ایشان مضطر شده
نیز ایمان خواستند و بعضی ایمان آوردند ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا پس دیگر باره از پی در آمد سببی یعنی راهی
که به مشرق تواند رفت و قوم ناسک را با خود برد و لشکر نورانی از پی روان و عسکر ظلمانی از عقب ... پس روی به
مشرق نهاد حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ تا وقتی که رسید بجای بر آمدن آفتاب یعنی موضعی که مبدا عمارت
از جانب شرق وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ یافت آفتاب را که هر بامداد بر ایشان بر می‌آید و شعاع او ...
گروهی که لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا ما نگردانیده بودیم برای ایشان از غیر
آفتاب در وقت طلوع پوششی از لباس و بنا که میان ایشان و آفتاب مانع باشد چون ایشان را هیچ

پوششی نبود در زمین چون زمین ایشان در غایت نرمی و سستی بود و هیچ بنایی بر بالای آن نمی‌ایستاد و زمین
چون بیرون می‌شد با آفتاب سر در می‌بردند آورده اند که چون آفتاب مرتفع شدی در سردابها رفتندی و چون آفتاب
از سمت الراس بگردیدی بیرون آمدندی و ماهی شکار کردندی و با آفتاب بریان کرده می‌خوردندی و آنها را قوم
منسک می‌گفتند القصه چون اسکندر با لشکر ظفر پیکر بآن موضع رسید كَذَٰلِكَ همچنان بود امر وی با
ایشان که با اهل مغرب بود یعنی لشکر ظلمت بر ایشان گماشت تا ایمان آوردند پس از آنجا بجانب قطر ...
روان شد و بقومی رسید که ایشان را ... می‌خواندند و با ایشان نیز همین سلوک کرد که با قوم ... نموده بود
وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا و بدرستی که ما احاطه کرده بودیم بآنچه نزدیک او بود از روی آگاهی
یعنی بجمیع لشکر و ادوات حرب و اسباب جهانگیری ذو القرنین و بظاهر و باطن علوم وی و کثرت
لشکر و عدد او بر وجهی رسیده بود که احاطه نکرده بود بآن مگر علم خدا و نعم لطیف خبیر ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا
پس اسکندر از پی در آمد سببی یعنی متابعت طریقی دیگر کرد که میان مشرق و مغرب بود از جنوب تا شمال
حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ تا چون رسید میان دو سد یعنی میان دو کوه که از پس آنها ...
یاجوج و ماجوج است وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا یافت در پیش آن دو کوه گروهی را با هیئت عجیبه
و شکلهای غریبه لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا نزدیک نبود که بفهمند غیر لغت خود را یا سخنی را و کسی
نیز از لشکر ذو القرنین سخن ایشان را در نمی‌یافت قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتند یعنی مترجم ایشان گفت
ای ذو القرنین إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ بدرستی که یاجوج و ماجوج تباه
کنندگانند در زمین هرگاه که از پس این کوهها بیرون آیند از گیاه آنچه سبز باشد بخورند و آنچه خشک باشد با خود برند
و تمام انعام و مواشی کشند و بخورند و اگر جانوری یا آدمیان را بیابند بخورند و ایشان ...
از اولاد یافث بن نوح اند و گویند که یاجوج از ترک اند و ماجوج از جیل و صنفی چنانکه از یک گوش فراش کنند و از
دیگری لحاف کنند و شفیق بن عبد الله روایت کرده که پیغمبر فرمود ایشان ... که هیچ یک نمیرد تا هزار
فرزند نیارد که همه ... نشوند که اسلحه بردارند و کارزار کنند و ایشان سه صنف اند صنفی بالای صد
... و صنفی درازی ایشان و پهنای ایشان ... و صنفی بزرگ گوش اند که یکی را فرش و دیگری لحاف کنند
و هیچ حیوانی نبینند مگر که او را بدرند و بخورند و هر که از ایشان بمیرد بخورند و چون در آخر الزمان خروج
کنند مقدمه ایشان در شام باشد و آخر ایشان بخراسان جویهای مشرق و مغرب و دریای طبرستان را بخورند

القصه چون سالکان آن موضع شکایت یاجوج و ماجوج بعرض سکندر رسانیدند فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا
پس آیا بکردانیم یعنی مقرر نهادیم برای تو خرجی بیرون کنیم از میان مالهای خود مزدی عَلَىٰ أَن تَجْعَلَ
بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا بشرط آنکه بکنی میان ما و میان ایشان بندی که منع کند ایشان را از بیرون
آمدن قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ گفت اسکندر آنچه تمکین و دسترس داده مرا در آن خیر
آفریدگار من از اموال بیشمار و پادشاهی در کالا افضل است از آنچه شما می خواهید که بمن دهید فَأَعِينُونِي
بِقُوَّةٍ پس مدد یاری دهید مرا بتوانایی یعنی بچیزی که بدان قوت یابیم در بنا کار از آلات و ادوات بنا
چون سنگ و آهن و روی و مس چندانکه توانید جمع کنید که بها و مزد آن بر منست أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ
وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا تا بکنم میان شما و میان ایشان حجابی سخت که بعضی از آن بر بعضی مرکب باشد آورده اند
که ذوالقرنین قبل از ساختن سد بر بالای کوه بر آمد تا نظاره یاجوج و ماجوج کند خوی و رنگ و صورت و وضع ایشان دید
که نر و ماده ایشان [illegible] شکل و برخی [illegible] از ایشان دندان و چنگال داشتند چون دندان
و چنگال سباع بر اعضای ایشان موی بود که بدان خود را می پوشیدند و آواز ایشان چون آواز کبوتر و آواز [illegible] ایشان
چون آواز گرگ پس بازگشت آمده فرمود که آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ بیارید برای من قطعه های بزرگ آهن
از این [illegible] منقولست که بفرمود تا خشتهای آهن ساختند پس حکم کرد تا میان آن دو کوه کندند
در طول [illegible] پنج ذرع عرض بکندند و با آب رسیدند پس در زمان آن سنگ خاره نهادند و خشتهای آهن بر بالای
آن فرش کردند حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ تا چون مساوی شد یعنی فرش تمام شد میان هر دو
کوه پس بفرمود تا هیزم بسیار بر بالای آن ریختند و دمها بر اطراف و جوانب وضع کردند قَالَ انفُخُوا حَتَّىٰ
إِذَا جَعَلَهُ نَارًا گفت بدمید تا چون گردانید آن خشتهای آهن را مانند آتش
قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا گفت اسکندر بیارید بمن تا بریزم بر بالای این آهن گرم شده روی
گداخته بدین مضمون که [illegible] که [illegible] ریختند و [illegible] صد گز
در ارتفاع بلندی بر آمد مانند کوهی یکپاره و هموار و مستوی فَمَا اسْطَاعُوا أَن يَظْهَرُوهُ پس
نتوانستند یاجوج و ماجوج آنکه بالا روند بر آن سد بسبب بلندی و ملاست آن وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ
نَقْبًا و نتوانستند یاجوج و ماجوج مر آن را سوراخ کردن بواسطه سختی و صلابت آن قَالَ هَٰذَا

رحمة

رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي پس گفت ذوالقرنین بعد از ساختن این سد و تمام کردن این بخششی از پروردگار
منست ببندگان خود تا آن مانع یاجوج و ماجوج است فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ پس چون بیاید
وعده پروردگار من بکرداند آن را خرد و مرد و زیر و زبر وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا و هست وعده
پروردگار من درست و راست و خروج این گروه از پس سد یکی از علامات قیامت است و در آخر سوره انبیا
سمت ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی آورده اند که ذوالقرنین بعد از ساختن آن سد روی بجانب زمین
نهاد و میرفت با سپاه و بلاد [illegible] مفتوح میساخت و مردم را دعوت کرده بدین اسلام در می آورد تا به
[illegible] مردمانی رسید نیکو سیرت و خوش محاوره با عدل و داد و متفق الکلمه و همه هم زبان در راه
طریق حق و مبرا از افعال قبیحه شیطانی و منزه از اعمال رکیکه نفسانی سرهای ایشان [illegible] و مقابر
ایشان بر در سرا و در شهرهای ایشان والی و حاکمی نبود ذوالقرنین از ایشان متعجب ماند گفت شما چه
قومید که [illegible] از شما عجب تر قومی ندیدم مرا خبر دهید که مقابر شما چرا بر در خانها ساخته اید
گفتند سبب آنست که مرگ را فراموش نکنیم گفت سلطان شما چرا در شهر ندارد گفتند [illegible] که در میان ما دزد نیست
[illegible] میر و حاکم ندارید جواب دادیم که ما [illegible] نفس خود [illegible] گفت چرا در میان شما درویش نیست گفتند زیرا
که [illegible] هیچکس [illegible] گفت [illegible] گفتند جهت آنکه مدار کار ما بر طاعت الهی است
گفت چرا [illegible] نمی خندید گفتند از گناه می ترسیم و پیوسته باستغفار مشغولیم گفت چرا اندوهگین و غمناک
نیستید گفتند زیرا که دل بر بلا نهاده ایم و خود را بقضای الهی تسلیم کرده گفت پدران شما هم بدین آیین بودند
گفتند ما این روش از پدران خود یافته ایم که بر درویشان رحم کردندی و با کسی که با ایشان بدی کردی در عوض
نیکی کردندی امانت نگاه داشتندی و غمازی نکردندی و بعهد خود وفا کردندی لاجرم همیشه کار ایشان با صلاح
بودی و [illegible] گفت یاجوج و ماجوج از پس سد مذکور همه زمین [illegible] مگر مکه و مدینه و بیت المقدس
کردن [illegible] موضع روی ننماید و حق تعالی از خروج یاجوج و ماجوج از پس سد مذکور چنین خبر میدهد که وَ
تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ و واگذاریم و منع نکنیم ما بعضی از یاجوج و ماجوج يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ
فِي بَعْضٍ آن روز یعنی روز خروج که ازدحام کنند و اضطراب کنند و داخل شوند در یکدیگر وَنُفِخَ فِي
الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ و دمیده شود در صور برای قیام قیامت پس جمع کنیم در آن روز



با بهو اسهم خلایق را جَمْعًا جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصهٔ محشر و صور مانند شاخی است که یکسر آن
در دهن اسرافیل است و سر دیگر در زیر عرش و او را چهل هزار رات در اطراف و جوانب عرش رفته وَ
عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا و ظاهر کرده اینیم دوزخ را آن روز برای کافران
ظاهر کردنی که پیش ایشان خواهد آمد معاینه ببینند و هول ایشان بر هول افزاید اَلَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ
آن کافرانی که از روی غفلت چشمهای ایشان فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي در پوشش از یاد
کردن من مراد آنست که نظر نکنند در آیات داله بر وحدانیت من وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا
و هستند کافران که نمی توانند شنید ذکر و کلام من بجهت فرط انکار و جحودی که دارند تا آن ندانند
که آن را بشنوند پس گوییا که در چشمهای ایشان پوششها و در گوشهای ایشان گرانی هست که نمی توانستند
و شنیدن أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي آیا می پندارند آنانکه کافر شدند
که فرا گیرند بندگان مرا مثل عیسی و عزیر و ملائکه را مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ بجز من دوستان یعنی معبودان که
نفع رسانند ایشان را و دفع ضرر کنند از ایشان مراد انکار است إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ
نُزُلًا بدرستی که آماده کرده ایم دوزخ را برای کافران چیزی که برای مهمانان مهیا کنند این تهکم است
بر آنکه ایشان را عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش آن چیزی محقر باشد قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ
أَعْمَالًا بگوی ای محمد که آیا خبر کنیم شما را بزیانکارترین مردمان از روی کردارها الَّذِينَ ضَلَّ
سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا زیانکارترین مردمان آنانند که گم شد و ضایع گشت شتافتن
ایشان بعملهای نیکو نماید در زندگانی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات از دیرها بصلوة
و صیام می گذرانند و بسبب کفر همه آن عملهای ایشان باطل شد و هیچ ثوابی بر آن مترتب نمی شود وَهُمْ
يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا و ایشان می پندارند که ایشان نیکو میکنند کار را
أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا آن گروه که کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیات پروردگار خود
دلایل توحید و نبوة وَلِقَائِهِ و رسیدن بجزای او یعنی بعث و حشر که در آن جزای اعمال بینند
فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ پس تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکو نمود فَلَا

نقیم

نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا پس اقامت نخواهیم کرد در روز قیامت سنجیدن ترازوی
کردن آن سنجیدن عملها را چه همه نابود گشته باشد مروی است که در قیامت جمعی باشند که اعمال بد ایشان از
کوههای تهامه بزرگتر باشد چون در ترازو نهند از آن وزنی نباشد بلکه خوار و بیمقدار و ذلیل خواهند بود ذَلِكَ
جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا آن همه آنست که مذکور شد پاداش ایشان دوزخ است بسبب آنکه
کافر شدند وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا و فرا گرفتند آیتهای مرا و فرستادگان مرا چیزی که
آن افسوس کنند و استهزا نمایند و بعد از حال کافران بیان حال مؤمنان میکند و میفرماید که إِنَّ
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بدرستی که آنانکه گرویدند بکتاب و رسول و کردند
كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا
کارهای پسندیده و شایسته
هست ایشان را در حکم بهشتهای فردوس پیشکشی در تعبیه آورده که حق تعالی فردوس را بید قدرت
خود آفریده بمقدار هر روز از روزهای دنیا پنج نوبت بر وی نظر می کند و پیغمبر فرمود که فردوس ... حال
و تازگی و پاکیزگی خود را برای دوستان من و ایشان ... فرموده و مروی است که
فردوس بلندترین درجه های بهشت است و در حدیث آمده که هرگاه از خدای تعالی طلب چیزی کنید از وی طلب
فردوس کنید حضرت رسول ص روایت کرده که بهشت صد درجات میان هر درجه چندان باشد که از آسمان
تا زمین و بلندترین آن فردوس است و جویهای بهشت از آنجا آید و بالای آن عرش خداست و هر چه در آنجا
از آلات و ادوات همه از نقره و طلاست حق تعالی آمران بمعروف و ناهیان منکر را در آن درآورد
خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا جاوید باشند در آن نجویند در آن بهشتها
گردیدنی یعنی طلب نکنند از آن انتقال بمکانی دیگر زیرا که همه مطالب در آن مهیا باشد و هیچ موضعی
خوشبوتر از آنجا نباشد و بعد از امر و نهی و وعید و وعد بیان علوم و حکم غیر متناهیه خود
می کند تا بدانند که آن بدانند که اوامر و نواهی او بر حسب حکم و مصالح است و میفرماید که قُلْ



لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي بگوی محمد اگر باشد دریای محیط که شامل
جمیع ارض است سیاهی بران نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن یا آنچه وعده فرموده
برای اهل ثواب و وعید فرموده برای اهل عقاب لَنَفِدَ الْبَحْرُ هر آینه فانی گردد و نماند آب دریا
چه آن جسمست پس آن نهایت پذیرد قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي پیش ازانکه
بماند معانی و علوم او تعالی وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا و اگرچه بیاوریم مانند دریای محیط مدد آن و برآن افزائیم حق تعالی
درین آیه فرموده که علم او سبحانه نهایت ندارد و هرچند که بسیار علم انبیا را باشد در جنب علم الهی هیچ نماید
قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ بگوی محمد جز این نیست که من بشری ام مانند شما
و دعوی احاطه بکلمات الهی نمی کنم و امتیاز من از شما همین است که بواسطه جبرئیل يُوحَىٰ إِلَيَّ
وحی کرده میشود بسوی من أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ جز این نیست که معبود شما یکیست بی شریک
فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ پس باید که بکند کاری شایسته و بایسته و پسندیده
خلق نعم آورده اند که عمل صالح متابعت پیغمبرست و سلوک در مناهج سنت او و ترک دنیا و اختیار فقر
و دوام عبودیت و بریدن از خلق و پیوستن بحضرت حق آورده اند که ابن زهیر جامی بحضرت رسالت پناه
عرض کرد که یا رسول الله من عمل برای رضای خدا می کنم اما چون کسی بران مطلع شود خوشحال میکردم حضرت
فرمود که حق تعالی پاکیزه است و دوست ندارد جز عمل پاکیزه پس قبول نمی فرماید عملی را که غیری در ان شریک باشد
حق تعالی تصدیق پیغمبر خود کرده فرمود که وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ و باید که بکند
که عملی کند شرک نیارد و انباز نسازد در پرستش پروردگار خود أَحَدًا یکی را یعنی ریا نکند در عمل
خود نکند که ریا شرک اصغر است و تباه کننده عمل و در حدیث آمده که بپرهیزید از شرک اصغر گفتند
یا رسول الله شرک اصغر چیست فرمود ریا و سمعه و فرمود که بدترین چیزی که من بر شما میترسم شرک

ولو جئنا بمثله مددا

فليعمل عملا صالحا